



ترجمه نهج البلاغه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 2

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

انتشار هشتمین نوبت از چاپ کتاب شریف نهج البلاغه در مدت يك سال، نشان از عشق و علاقه مشتاقان مکتب اهل بیت علیهم السلام به معارف حقّه شیعه دارد به ویژه که سال 1379 از سوی مقام معظم رهبری سال امام علی علیه السلام اعلام شد. و این نشان می‌دهد که چنانچه احادیث حیات بخش ائمه هدی به زبان قابل فهم و به دور از پیچیدگی‌ها ارائه گردد. با توجه به ارتباط معنوی مردم با اولیاء خدا، زمینه به کار بستن این رهنمودهای انسان‌ساز بیش از پیش در جامعه فراهم خواهد شد در طی این مدت کوتاه که چاپهای مکرر نهج البلاغه تقدیم علاقه‌مندان شد، به نظر رسید که بخش عمده‌ای از عموم مردم فارسی زبان با توجه به ترجمه روان و قابل فهم و از سویی عدم آشنایی با زبان عربی، نیازی به مراجعه به متن عربی ندارند. لذا پیشنهاد شد که چاپ متفاوتی از کتاب که تنها شامل ترجمه فارسی کتاب نهج البلاغه باشد چاپ و منتشر گردد. از محاسن این شیوه، ضمن اینکه از حجم کتاب می‌کاهد، طبعاً حروفی درشت‌تر از قبل ارائه شده و در عین حال قیمت کتاب نیز کاهش می‌یابد و این خود شاید زمینه دستیابی عده بیشتری از مشتاقان را به این کتاب هموار سازد.

انتشارات پیام آزادی که پیشتر، ترجمه صحیفه کامله سجادیه امام زین العابدین علیه السلام را به قلم شیوا و روان استاد حسین انصاریان در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 4

حلیه‌ای دلنشین و چشم نواز همراه با متن عربی به صورت زیر نویس فارسی به جامعه فرهنگی و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام تقدیم داشت که با حسن استقبال آنان روبرو شد. امیدوار است به زودی همچون کتاب نهج البلاغه ترجمه

فارسی آن را بدون متن عربی چاپ و منتشر نماید. و امیدوار است که این کتاب بزرگ را که بعد از قرآن کریم مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع معارف مکتب اسلام است هر چه بیشتر در جامعه اسلامی منتشر و مورد مطالعه و عمل قرار گیرد.

در اینجا لازم می‌دانیم از مترجم محترم استاد حسین انصاریان که زحمت بازنگری مجدد ترجمه این کتاب و همچنین ترجمه صحیفه سجاده را متحمل شدند، تشکر و قدردانی شود. و باز هم بر خود لازم می‌دانیم از زحمات برادر عزیز جناب آقای حسین استاد ولی که قبلاً زحمت ویرایش و تصحیح این دو اثر گرانسنگ را متقبل شده بودند تشکر و قدردانی نماییم و همچنین از کلیه عزیزانی که در حروفچینی، صفحه آرایی، طراحی جلد این کتاب نقشی داشته تشکر نماییم و امید است خداوند متان اجر این خدمات را در صحیفه اعمال همه آنان ثبت و ضبط فرماید. ان شاء الله

ترجمه نهج البلاغه، ص: 5

هو العلیّ الأعلی

پیشگفتار مترجم

نهج البلاغه، پس از قرآن مجید و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله، بهترین و برترین کلام است.

نهج البلاغه، گوهر بی نظیر دریای معنویت است، که تحصیل این گوهر، موجب سعادت دنیا و آخرت است.

نهج البلاغه، چراغ پر فروغ هدایت است، که از افق عقل امیرالمؤمنین علیه السلام طلوع کرده، و درخشش و نوربخشی آن ابدی است.

نهج البلاغه، آب خوشگوار و زلالی است، که تشنگان جام معرفت را سیراب می‌کند.

نهج البلاغه، روزی عقل، و رزق قلب، و نور نفس، و بال و پر روح، و عامل سلامت جسم و جان است.

نهج البلاغه، باده مست‌کننده عاشقان، و مایه حیرت عالمان، و نور بزم والهان، و سرمایه حیات عارفان، و راهنمای گم‌شدگان است.

نهج البلاغه، کتاب دانش، دفتر بینش، و حاوی اسرار آفرینش است.

نَهج البلاغه، شرح توحید، نمایندگر حق، تفسیر حقیقت، بیان عقاید، مبین اخلاق، هدایتگر به سوی عمل صالح، و صحیفه سیاست، و چشمه جوشان مسائل مُلک و ملکوت است.

نَهج البلاغه، جلوه علم ازلی بر قلب نازنین علوی، و دلیلی استوار بر امامت

ترجمه نَهج البلاغه، ص: 6

نفس نبوی، و نصیّ محکم خلافت بلافصل حضرت مرتضوی است.

نَهج البلاغه، قانون زندگی، دستور بندگی، عامل آزادگی و موجب بقاء و پایداری است.

نَهج البلاغه، طبیب حاذق امراض فکری و نفسی، و داروی دردهای خانوادگی و اجتماعی، و حلال مشکلات حیات انسانی است.

نَهج البلاغه، پرتوی از اندیشه تابناک و دل پاک علی علیه السلام است که، پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ ضربت او را در روز خندق برتر از عبادت جن و انس دانست.

نَهج البلاغه، نتیجه روح عرشی انسانی است که خاتم انبیا درباره او فرمود:

جوامردی جز علی علیه السلام، شمشیری (برای خدا و در راه خدا) جز ذوالفقار نیست.

نَهج البلاغه، اندکی از دانش موجود والای است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب علم به او آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد.

نَهج البلاغه، میوه وجود مردی است که رسول الهی درباره او فرمود: آن که از علی علیه السلام طلب ارشاد کند گمراه نمی شود، و دچار هلاکت نمی گردد.

نَهج البلاغه، ثمره شجره طیّبه ای است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: مردم در صورت پابندی به ولایت علی علیه السلام گرفتار گمراهی و تباهی نمی شوند.

نَهج البلاغه، حاصل وجود پاک انسانی است که رسول خاتم صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: خدا و پیامبر و جبرئیل از علی علیه السلام راضی هستند.

نُحج البلاغه، شعاع قلب ملکوتی آن منبع فیضی است که محمد صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: خداوند هر روز به علی علیه السلام به فرشتگان خود مباحثات می‌کند!

نُحج البلاغه، محصول پر برکت وجود مبارکی است که پیامبر عزیز به او فرمود:

ترجمه نُحج البلاغه، ص: 7

من و تو از نور خداوند عزوجل هستیم «1».

این کتاب بی‌نظیر در دنیای بشریت ناشناخته، و در میان مسلمانان مهجور، و در جامعه شیعه غریب است. بر آنان که از وجدان بیدار برخوردارند و احساس تکلیف می‌نمایند، واجب است آن را به تمام ملّت‌های غیر اسلامی بشناسانند، در میان مسلمانان از محاق مهجوریت در آورند و غربتش را که خسارتی بس سنگین است در جامعه شیعه علاج کنند.

بر گویندگان لازم است خطبه‌هایش را بر مردم بخوانند. بر نویسندگان واجب است نامه‌هایش را در نوشته‌های خود بیاورند. بر طیبیان روحانی فرض است که حکمت‌هایش را در میان مردم رواج دهند.

گزیده‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های این کتاب لازم است جزء کتب درسی دبیرستانها و دانشگاهها قرار گیرد، تا نسل جوان با معارف الهی، و نظام زندگی، و حسنات اخلاقی، و روش همزیستی مسالمت‌آمیز، و طریق سیاست مثبت آشنا شوند، و از این رهگذر به احیای اصول انسانی برخیزند، و تبدیل به منابعی از معرفت و عمل صالح شوند.

گذشتگان از دانشمندان، برای بیداری امت، و هدایت ملّت، این کتاب را تفسیر و یا ترجمه کرده‌اند. برخی از عالمان این عصر هم در جهت رشد جامعه، به این کار پسندیده دست یازیده‌اند و هر يك از این بزرگواران با توجه به نیازهای فرهنگی زمان خود، دست به قلم برده و مردم را با این کوثر الهی آشنا نموده‌اند. و بر صاحبان بصیر و اهل دل، و عاشقان فضیلت، و علاقه‌مندان به ولایت و دلدادگان

(1) - احادیث متن برگرفته از جلد ششم احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری است.

ترجمه نُحج البلاغه، ص: 8

به امیرمؤمنان علیه السلام لازم است از زحمات مفسران و مترجمان قدردانی نمایند و کوشش آنان را در این مسیر ارج نهاده، از زحماتشان سپاسگزاری کنند.

این فقیر که سالیانی از عمرم را در حوزه مقدسه قم، در مکتب فقه‌های عظام، و مفسران بزرگ، و ادیبان عالم، جهت تحصیل علم سپری نمودم، و پس از فراگیری دانش اسلامی به نشر آن از طریق تبلیغ و قلم اقدام کردم، و در این طریق توفیق حضرت حق رفیق راهم بوده و هست، و تاکنون موفق به تألیف سی جلد کتاب در مسائل اجتماعی، خانوادگی، تربیتی و معارف الهی شده‌ام، در عین اینکه خود را لایق ترجمه این ودیعه الهی، و دریای حکمت خداوندی، و نور اندیشه علوی نمی‌دانم، و خیال این برنامه بسیار سنگین و طاقت فرسا را در ذهن نمی‌آورد، و ترجمه‌های عصر حاضر را برای امت اسلام، بخصوص نسل نو کافی می‌دانستم ولی در برابر اصرار مدیر متعهد و متدین انتشارات پیام آزادی که یکی از بهترین و یا منفعت‌ترین مؤسسه‌های نشر معارف اسلامی در این زمان است تسلیم شدم، زیرا اشتیاق فراوانی به ترجمه زیرنویس این کتاب شریف با قلمی روان و دور از پیچیدگی انشائی داشتند، ترجمه‌ای که در عین مختصر بودن بتواند به آسانی مفاهیم جملات حضرت مولی الموحدين علیه السلام را منعکس نماید.

در زمینه این ترجمه، ابتدا جملات ملکوتی نهج البلاغه را دقت می‌نمودم، سپس به لغت مراجعه می‌کردم، آن‌گاه شرح ابن ابی الحدید، و شرح ابن میثم، و شرح خوئی، و شرح ملا صالح قزوینی و برخی از شروح دیگر را می‌دیدم، تا در مدت هفت ماه کار و فعالیت شبانه روزی، این ترجمه آماده شد.

امید است با در دست داشتن این کلاف، مرا هم در بازار قیامت جزء خریداران یوسف مصر وجود قلمداد نمایند، و حضرت مولا با گوشه چشمی راه نجاتم را در آن طوفان بلا باز کند، و به مزد این کار اندک و ناچیز، بخشش تقصیرات و گناهانم را از خداوند مهربان بخواهد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 9

به هر حال امید است مشتاقان حکمت و عرفان، دانش و فضیلت، علم و عمل، اخلاق و سیاست و خیر و سعادت، به اندازه قدرت خود از این ترجمه بهره‌مند شوند و حقایق آن را در زندگی روزمره خود تحقق دهند.

در این قسمت خود را موظف می‌دانم به دورنمایی از شخصیت امیرالمؤمنی علیه السلام اشاره کنم، باشد که بیش از پیش به معرفت ما به آن منبع کمالات و فضائل بیفزاید و در حدّ توان خویش افق طلوع نهج البلاغه را بشناسیم.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 10

دورنمایی از شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام

سخن گفتن از انسان والایی که تاریخ حیات را شگفت زده کرده، هستی را در برابر عظمتش فروتن نموده و فضای حیات را به نورش روشن ساخته، کاری است بسیار دشوار و یا غیر ممکن.

فیلسوفان از بیان عمق فلسفه ذاتش، و حکیمان از تعریف حکمت وجودش، و عارفان از شناخت حقیقتش، و آگاهان از بیان واقعیتش، و شاعران از سرودن شعر در ثنائیش، و گویندگان از توضیح حقایق وجودش عاجز و درمانده‌اند.

او از آن پنج نور مقدسی است که آدم علیه السلام با توسل به او، توبه‌اش را به عرصه قبولی نشانده، و نوح علیه السلام کشتی خود را از غرقاب هلاک بیرون کشید، و ابراهیم علیه السلام آتش نمرود را بر خود گلستان نمود، و موسی علیه السلام با قومش از آب نیل بیرون آمد، و عیسی علیه السلام از فتنه یهود نجات یافت، و یونس علیه السلام از شکم ماهی به زندگی دوباره بازگشت، و محمد صلی الله علیه و آله در جنگ با مشرکین غلبه یافت.

او چشمه جوشان حقایق، منبع واقعیات، معدن فضائل، دریای کرامات، خزینه اسرار، چراغ هدایت، آبروی بشریت، قسیم نار و جنت، تکیه‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت، همسر زهرا علیها السلام، پدر حسن و حسین علیهما السلام ریشه وجود امامان معصوم علیهم السلام، و اسدالله، یدالله، عین‌الله، اداکننده دین رسول‌الله، و ولی‌الله است.

بزرگ انسانی است که در میان اولین و آخرین نمونه نداشته و ندارد، قرآن به او تفسیر می‌شود، حق به او شناخته می‌گردد، عقل از او آبرو می‌گیرد، اسلام ناب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 11

محمدی از افق وجود او طالع می‌شود، زمین و آسمان به او اعتبار می‌گیرد، ملائکه از او دانش فرا می‌گیرند، و انسانیت و فضیلت و کرامت و خلافت و هدایت و حمیت و صداقت و معنویت از او تغذیه می‌کنند.

ولادتش به نوشته اهل اعتبار و وثوق، و به روایت معتبرترین راویان، و به نقل مطمئن‌ترین نقل کنندگان، و به حکایت برجسته‌ترین کتابها، از مادری عقیقه، معصومه، پاک نهاد، پاکیزه سرشت، و کفالت کننده امور پیامبر: فاطمه بنت اسد و

پدري بزرگوار، با کرامت، عظیم القدر، بزرگ منزلت، مؤدب به آداب، مدافع توحید و نبوت، حافظ رسالت، نگهبان جان پیامبر، مؤمن قریش: حضرت ابوطالب در سیزدهم ماه رجب روز جمعه در خانه کعبه «1»، قبله اهل زمان، و منظر رحمت حق، و مطاف فرشتگان و جن و انس، به دنیا آمد.

ابن صباغ مالکی که از دانشمندان غیر شیعه امامیه است می گوید: فرزندی پاک، از تسلی پاک، در محلی پاک متولد شد.

آری شریفترین جای روی زمین حرم، و شریفترین موضع حرم مسجد الحرام، و شریفترین محل مسجد الحرام کعبه است، و از شریفترین ماهها که خدایش ماه حرام شمرده ماه رجب، و از شریفترین روزهای روزگار روز جمعه می باشد.

شریفترین انسان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، در شریفترین محل دنیا، در شریفترین ماه، در شریفترین روز، از شریفترین نسل، از پدر و مادری شریف، به اراده خداوند حکیم به دنیا آمد، و در شریفترین دامن یعنی دامن نبوت، و در کنار شریفترین کتاب یعنی قرآن، و کاملترین دین یعنی اسلام پرورش یافت، و در عمر شریف خود، شریفترین ایمان و عمل و اخلاق را، برای اینکه اسوه و سرمشق جهانیان تا روز قیامت باشد از

(1) - بحار، ج 35، ص 5.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 12

خود بروز داد! او در شریفترین و با برکت ترین و پر قیمت ترین ماه یعنی ماه مبارك رمضان، و در عظیم ترین شب هستی یعنی شب قدر، و در برترین ساعت روزگار یعنی سحر، و در عالیترین مکان یعنی محراب، به زیباترین مرگ یعنی شهادت، به جانب معشوق پرواز کرد.

او به شدت محبوب خدا و رسول بود، فرشتگان حق در برابر عظمتش خاضع بودند، بارها امین وحی سلام خدا را به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به او ابلاغ کرد.

تا در گهواره بود، گهواره اش نزدیک محل اقامت و استراحت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با عشقی سرشار و محبتی فراوان عهده دار تربیت او بود، به وقت غذا پیامبر به دهانش غذا می گذاشت، و به هنگام خواب پیامبر گهواره اش را حرکت می داد، و او را در آغوش می گرفت و به سینه می چسباند و می گفت: این برادر و دوست و یاور و برگزیده و ذخیره و پناهگاه و پشتیبان و پشتوانه من است «1».

دانشمندان با توجه به این حقیقت که آن حضرت از مصادیق اتم و اکمل آیات ایمان و جهاد و صبر و استقامت و اخلاق و سایر فضایل یاد شده در قرآن مجید، و از مصادیق بارز روایات این ابواب است، و با توجه خصوصیات الهی و انسانی آن بزرگوار، و با تکیه به روایاتی که با تعبیر شگفت آور از آن حضرت یاد شده، بیش از سیصد نام برای او شمرده‌اند، که مفهوم یا مفاهیم آن نامها در حدّ اعلا در وجود حضرتش تجلّی داشت: علی امیرالمؤمنین علیه السلام، سید الاوصیاء، وصی، امین، بطل، اسد، صادق، مصدّق، متوکل، مجاهد، مؤمن، شریف، کریم، محسن، عارف، ذوالقلب، اذن واعیه، یسوب الدین، قائد الغرّ المحجلین، ابوتراب، ابوالحسن و...

(1) - بشارة المصطفی، ص 9.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 13

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن حضرت به عنوان حجت الله، باب الله، طریق الی الله، نبأ عظیم، صراط مستقیم، مَثَل اعلی یاد می فرمود «1».

او پس از پیامبر در میدان عبادت عابدترین مردم، و در عرصه زهد زاهدترین، و در معرکه پیکار شجاعترین، و در اخلاص خالصترین، و در ورع پاکدامنترین، و در دانش دانشمندترین، و در تَجَهّد و عبادت شبانه متهجّدین، و در عدالت عادلترین، و در جود و سخا و تمندترین، و در تمام کمالات و فضائل برترین مردم روزگار، از اولین و آخرین بود.

پیروزی ارتش اسلام در تمام جنگها مرهون فداکاری او بود، تا جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برپای دین را نتیجه جهاد او اعلام کرد «2». او را جز با تعریف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توان شناخت، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را جز من و علی علیه السلام آن گونه که باید کسی نشناخت، و مرا جز خدا و علی علیه السلام نشناخت، و علی را جز من و خدا نشناخت.

من فکر می کنم شما خوانندگان عزیز، برای تماشای دور نمایی از شخصیت والا و حیات الهی او باید به مفصلترین کتبی که شیعه و غیر شیعه، و حتی غیر مسلمانان در شرق و غرب نوشته اند مراجعه کنید، و گرنه با این سطور اندک، آن هم در مقدمه این ترجمه، بازگو کردن حیات و شخصیت آن حضرت امکان ندارد.

سخن از جهاد او برای استوار شدن دین تا قیامت، و از عبادت او، و از کرامات و معجزات او، و از دانش و بینش و بصیرت او و سایر کمالاتش کار جن و انس و ملک نیست، روزی چون قیامت لازم است، و معرفی چون خدا و پیامبر تا از این

(1) - عیون اخبار الرضا، ص 181.

(2) - ترجمه کتاب فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد، ص 266.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 14

معدن اسرار پرده برداشته شود، و حقیقت وجود او بر اولین و آخرین روشن گردد، تا معلوم شود که علی جلوه کامل اسماء و صفات حق، و نشانه ذات خداوند است.

بدون تردید، به خاطر این همه کمالات و فضائل بود که خداوند مهربان برای حفظ شریعت و پایداری دین و استواری صراط مستقیم و تمیز حق از باطل و ادامه حکومت اسلام ناب و هدایت خلائق تا قیامت، در روز هجدهم ذی الحجه در غدیر خم، بنا به نوشته و اقرار هزاران عالم شیعی و سنی و بنابر روایات معتبره، و اخبار متواتره، که قسمتی از آنها در کتاب شریف عِبَقَات، الغدير، احقاق الحق و معتبرترین کتب اهل سنت آمده، و کتابهای یاد شده، در نقل بسیاری از آن روایات به آنها تکیه کرده‌اند، از زبان پیامبر اسلام او را به جانشینی و خلافت و ولایت امر و سرپرستی امت معرفی کرد، و خداوند آیه اکمال دین و اتمام نعمت را بنا بر محکم‌ترین روایات کتب شیعه و سنی، و اقرار هزاران دانشمند و اهل علم، و خداوندان درایت و روایت به همین خاطر نازل کرد، که مردمان تا روز قیامت بدانند دینداری بودن قبول ولایت و سرپرستی و دلالت و راهنمایی علی علیه السلام، کاری ناقص و ناتمام بوده، و این گونه دینداری مورد رضای حق نیست، و دین بدون علی علیه السلام قدرت این را ندارد که صاحبش را به رضایت و جنت خدا برساند.

آری در ایمان و اخلاق و عمل هر انسانی، جلوه دادن ولایت و بصیرت و امامت و هدایت علی علیه السلام واجب است، که درخت دینداری و عبادت، و شجره حیات بدون ولایت علی علیه السلام در دنیا و آخرت میوه نمی‌دهد.

عبادات و تفکرات و اندیشه‌ها و سیاستهای انسانها بدون اتصال به ولایت علی علیه السلام ناقص و ناتمام، و دنیا برای پیروی از علی علیه السلام به همین گرفتاریها و مصائب و مفسادی که می‌بینند دچار خواهد بود، و بر این امور علاجی

نیست، جز اینکه مهدی صاحب الزمان علیه السلام فرزند علیه السلام ظهور کند، و جهان را با نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله

ترجمه نهج البلاغه، ص: 15

و ولایت علی علیه السلام اداره نماید.

و شما ای مردم شیعه، در غیبت امام دوازدهم وظیفه واجب و تکلیف لازم دارید که خود با تمام وجود از علی علیه السلام پیروی کنید و تا سر حد ایثار مال و جان با مفساد مبارزه کنید، و زمینه رشد کمالات و فضائل و فرهنگ قرآن را فراهم نمایید، تا جهان برای اداره امورش به دست فرزند علی علیه السلام مهیا شود، و پس از پر شدن جور و ستم، پر از «عدل و داد» گردد.

برای پیروی از امیرالمؤمنین علیه السلام، بهترین راه و برترین کار، شناخت نهج البلاغه و عمل به آن در تمام زمینه‌های زندگی است، چرا که نهج البلاغه همراه با خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌هایش نمایشگر ماهیت و حقیقت و ذات علی علیه السلام و نحوه اندیشه پاک و سالم او نسبت به خدا و هستی و انسان و حقایق و گذشته و آینده جهان است.

والسلام

حسین انصاریان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 16

شریف رضی گردآورنده نهج البلاغه

شریف رضی معروف به ذوالحسبین، محمد بن الطاهر ذی النقبین ابی احمد الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام متولد سال 359 قمری و متوفی سال 406 است.

او از نوابغ روزگار، و از نادرترین دانشمندان، و از پرکارترین افراد اهل علم است. دانش خود را از بزرگترین و برجسته‌ترین عالمان زمان خود فراگرفت و در مکتب دانشمندی چون ابراهیم بن احمد طبری، ابوعلی فارسی، ابو محمد عبدالله ابن محمد اسدی، ابو حفص ابراهیم بن احمد کنانی، ابو عبدالله مرزبانی، قاضی عبدالجبار، شیخ مفید، ابوهارون محمد تلّغکبری، متخصص انواع علوم ادبی و معانی بیان، و تفسیر و حدیث، و فقه و اصول، و حکمت و شعر گشت، و با ایثار دانش سرشار خود شاگردانی چون ابوالحسن هاشمی، سید عبدالله جرجانی، ابن قُدامه، مهیار دیلمی، شیخ محمد حلوانی و شیخ طوسی که هر يك پس از او سرآمد علمای روزگارشان شدند تربیت کرد. او نسبت به اسلام و مسلمین خدمتگزاری صادق، و در عبادت و بندگی انسانی خالص، و در افکار و اندیشه موجودی کم نظیر، و در جوانمردی و فتوّت و رسیدگی به امور محرومین شخصیتی بسیار والا بود.

خدمات او چنانکه در کتب رجال آمده، با زبان تفسیر و حکمت، و شعر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 17

و نشر، خطابه‌های محکم و مستدل، و نوشته‌های استوار و قوی، به شریعت محمدی و به مکتب اهل بیت علیهم السلام بیش از آن است که در محدوده قلم و نوشتار بگنجد.

او ادیبی بارع، فقیهی متبحّر، متکلمی حاذق، مفسری متخصص، و محدثی خبر بود.

خلوص و دانش او از کتابهایش چون **حقایق التأویل**، **مجازات الآثار النبویه**، **تلخیص البیان**، **اخبار قضاة بغداد**، **خصائص الائمة**، **تعليق بر کتاب خلاف الفقهاء**، و دیگر کتب نحوی و تاریخی و فقهی و تفسیریش پیداست.

او با اینکه بیش از 48 سال در دنیا عمر نکرد، ولی سراسر این عمر کوتاه پر از برکت و منفعت برای اسلام، و دانش و فضیلت برای مردم، و خدمت و فعالیت برای محرومین بود. از عظیم‌ترین خدمات شریف رضی به جهان دانش و علم، و عرصه ادب و ادبیات، و میدان معنویت و تربیت، و رشد و هدایت انسانیت، انتخاب خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات کوتاه امیرالمؤمنین علیه السلام از دریایی از گوهرهای به جا مانده از آن حضرت است. او عمده این گوهرها را در کتب فراوانی از شیعه و غیر شیعه پراکنده دید و فکر کرد که دسترسی به آنها برای عموم میسر نیست، از این جهت با خلوص و اخلاص، به انتخاب قسمتی از آن گوهرها دامن همت به کمر زد، و پس از چندی این مجموعه بی نظیر را که معروف به **برادر قرآن** شد به وجود آورد.

آری آن گوهر شناس بصیر، و آن عالم حکیم، یادگاری از خود به جا گذاشت که چراغ راه انسان تا روز قیامت شد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 18

مقدمه سید رضی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از سپاس و ستایش خدا که سپاس را بھای نعمتھایش، و پناھگاہ از بلایش، و وسیلہ بہ سوی بھشتش، و موجب افزایش احسانیش قرار دادہ، و درود بر رسولش پیامبر رحمت صلی اللہ علیہ و آلہ، و امام پیشوایان، و چراغ امت، انتخاب شدہ از طینت بزرگواری، و خلاصہ شرافت پیشین، و رستنگاہ افتخار ریشہدار، و شاخہ بلند پر برگ و ثمر؛ و درود بر اہل بیتش، چراغھای تاریکیھا، و نگاہبان امتھا و مشعلگاہ روشن دین، و میزناھای سنگین فضیلت، کہ درود خدا بر تمام آنان باد، درودی در برابر فضلشان، و پاداشی در برابر عملشان، و در خور پاکی فرع و اصلشان، تا زمانی کہ سپیدہ می درخشند، و ستارہ طلوع کردہ غروب می کند.

(گویم): من در ابتدای جوانی، و شادابی زندگی، تألیف کتابی را در ویژگیھای امامان علیھم السلام شروع کردم کہ حاوی خبرھای نیکو و گوھرھای کلام آنان بود، انگیزہام را در این برنامه در ابتدای همان کتاب ذکر کردم، و آن را مقدمہ سخن قرار دادم.

وقتی از ویژگیھای مخصوص امیرالمؤمنین علیہ السلام فارغ شدم و موانع زمان، و حوادث بازدارندہ ایام مرا از تمام کردن بقیہ کتاب بازداشت، آمادہ آن را بہ ابواب و فصولی نظام دادہ بودم، در پایانش بخشی بود حاوی سخنان نیکوی امام امیرالمؤمنین علیہ السلام از سخنان کوتاہ در پنדהا و حکمتھا و امثال و آداب، غیر خطبہھای طولانی و نامہھای مفصل.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 19

عدہای از دوستان و برادران آنچه را در آن بخش مذکور بود نیکو دانستند، و از آن سخنان بدیع و معانی جالب شگفت زده و متعجب شدند، و از من درخواست تألیفی کردند مشتمل بر سخنان گزیدہ امیرالمؤمنین علیہ السلام در جمیع فنونش،

و مجموعه‌ای از همه نوعش، از خطبه‌ها، نامه‌ها، و مواعظ و آداب، زیرا می‌دانستند این تألیف متضمن عجائب بلاغت، و غرائب فصاحت، و گوهرهای عربیت، و نکات با ارزش از سخنان دینی و دنیایی است، که در کلامی فراهم نیامده، و در کتابی کامل بدین صورت جمع نشده، چرا که امیرالمؤمنین علیه السلام سرچشمه فصاحت و آبشخور آن، و منشأ بلاغت و پدید آورنده آن است، پوشیده بلاغت و فصاحت از او آشکار گشته، و قوانینش از او کمک گرفته، با این وصف او از همه گوی سبقت ر بوده و این همه به او نرسیده، او پیش افتاده و آنان پس مانده‌اند، چرا که کلام آن حضرت علیه السلام را، که بر او سلام باد رنگی از علم حق، و بوی از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است.

من خواسته آنان را به نظام دادن این تألیف پذیرفتم، و بر این معنی آگاه بودم که سودش عظیم، و نامش پر آوازه، و اجرش ذخیره روز جزاست. قصدم این بود که علاوه بر محاسن فراوان و فضائل بسیار، عظمت مقام امیرالمؤمنین علیه السلام را در میدان این فضیلت بنمایانم، و این که آن حضرت علیه السلام تنها شخصیتی است که از میان همه پیشینیانی که سخنانی از آنان مانده، و از آنها از فصاحت و بلاغت اندکی و از فضیلت کلام مرحله ناپیزی نقل می‌شود، سخنان حضرتش به آخرین مرحله از فصاحت و بلاغت رسیده، گفتارش دریای بی‌کرانی است، که هیچ سخنی با آن برابری ندارد، و اقیانوس بی‌انتهایی است که همتایی برایش نیست. و شایسته دانستم در افتخار کردن به آن حضرت (که شاخه‌ای از آن درختم) به قول فرزدق شاعر مثل بزنم: «آنان پدران من هستند، ای جریر مانند ایشان را بیاور، زمانی که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 20

اجتماعات ما را به گرد هم آوری».

کلام حضرت را مشاهده کردم بر سه قطب می‌چرخد: اول خطبه‌ها و اوامر، دوم نامه‌ها و رساله‌ها، سوم حکمت‌ها و پندها. عزمم بر این شد که به توفیق الهی ابتدا خطبه‌های نیکو، آن‌گاه نامه‌های جالب، سپس حکمت‌ها و آداب زیبا را انتخاب کنم، در حالی که برای هر کدام بابی قرار دهم، و در هر باب برگهای سپیدی نهم، تا اگر در آینده موارد دیگری را یافتم که فعلاً در دسترس نبود به آن اضافه کنم. و اگر سخنی از حضرت به دست آمد که در اثنای گفتگویی، یا پاسخ پرسشی، یا منظور دیگری از آن حضرت صادر شده، که از آن سه قطب نیست، سه قطبی که قاعده کتاب را بر آنها نهاده‌ام، پس آن را در بابی که مناسبتر و شباهتش به آن بیشتر بود آورم، چه بسا در میان آنچه انتخاب نموده‌ام فصولی ناهمگون، و سخنان زیبایی نامنظم آمده، علت این مسأله آن است که من نکات و سخنان درخشان را گردآوری می‌کنم، و قصدم نظم و پیوستگی میان آنها نیست.

و از شگفتیهای آن حضرت علیه السلام که در آن منحصر به فرد است و همتایی ندارد این که: اگر شخص ژرف نگر و اندیشمندی در گفتار حضرتش که در زهد و مواعظ و توجه به آخرت و بازداشتن از موجبات عذاب است اندیشه کند، و به آن فکر نکند که این سخن از شخصیتی چون اوست (علیه السلام) که دارای منزلتی عظیم، و فرمانی نافذ، و حکومتی محیط بر همگان است، تردید نخواهد کرد که این سخن زاهدی است که جز زهد برنامه‌ای ندارد، و برای او غیر سرگرمی به عبادت و بندگی شغلی نیست، و کلام کسی است که در گوشه خانه‌ای تنها و دور از مردم، یا در کنار کوهی جای گرفته که جز همه‌همه خود را نمی‌شنود، و غیر خود را نمی‌بیند، و باورش نمی‌شود که این سخن از انسانی است که در میدانهای جنگ غوطه‌ور بوده، و با شمشیر کشیده، گردن گردنکشان را از بدن جدا می‌کرد،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 21

و پهلوانان را به خاک می‌انداخت، و با شمشیر خون چکان از کارزار باز می‌گشت، و با این وصف او زاهدترین زاهدان و برگزیده ابدال و اولیاء خداست. این از فضائل شگفت‌انگیز و خصائص ظریف آن حضرت است که با آن اعداد را در وجودش جمع کرده، و صفات پراکنده را الفت و پیوند داده است؛ و بسیار شده است که درباره این واقعیت با برادران سخن گویم، و تعجب آنان را برانگیزم، که در حقیقت جای عبرت و مقام فکرت است.

و بسا که در این کتاب لفظی که به دو صورت یا بیشتر روایت شده دیده می‌شود، عذرم در این زمینه این است که در روایات مربوط به فرمایشات حضرت، اختلاف شدیدی وجود دارد، بسا اتفاق افتاده که کلامی از حضرت علیه السلام در روایتی آمده و به همان صورت در اینجا نقل شده، پس از آن در روایتی به شکل دیگر دیده شد، یا به علت اینکه در روایت دوم لفظ یا جمله مفصل‌تر بیان شده، یا به سبب آنکه عبارت آن از عبارتی که در روایت اول آمده نیکوتر و زیباتر است، بنابر این اقتضا داشت که آن سخن دوباره بیان شود تا هم تأییدی بر سخن انتخاب شده گذشته باشد، و هم بر حفظ بهترین سخنان آن جناب غیرت ورزیده، نگذارم چیزی از آن ناگفته بماند.

و گاهی در دو جای مختلف سخنی از امام علیه السلام انتخاب شده آن هم نه از باب عمد بلکه به خاطر طولانی شدن زمان از روی سهو و نسیان بوده، با این همه ادعای احاطه به تمام سخنان امام علیه السلام را به نحوی که هیچ سخنی از دست نرفته باشد ندارم، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه را به دست نیآورده‌ام بیش از آن باشد که به دست آورده‌ام، و سخنانی که من آگاهی به آن دارم کمتر از آن باشد که در اختیارم نیست، با این همه مرا وظیفه‌ای جز تلاش و کوشش برای جمع آوری این سخنان نیست، و بر خداوند است که راه را به رویم باز کند، و در این زمینه مرا هدایت نماید ان شاء الله.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 22

پس از آن نظرم بر این شد که نامش را «نَحج البلاغه»، بگذارم، زیرا این گنجینه نفیس درهای بلاغت را به روی بیننده باز می‌کند. و راه طلب آن را به او نزدیک می‌نماید. نیاز دانشمند و دانشجو، و مطلوب بلیغ و زاهد در این کتاب است. در اثنای این کتاب سخنان اعجاب انگیزی در توحید و عدل و تنزیه حق از شباهت به خلق مشاهده می‌شود که فرونشاندن سوز هر تشنگی، و شفای هر بیماری، و پاک کننده زنگار هر شبهه‌ای است. توفیق و حفظ از خطا را از خدا می‌خواهم، و رهنمایی و یاری را از او درخواست می‌کنم، و از خطای دل پیش از خطای زبان و از لغزش سخن قبل از لغزش قدم به او پناه می‌برم، و او مرا بس است و نیکو و کیلی است.

ترجمه نَحج البلاغه، ص: 23

باب اول باب انتخاب شده از خطبه‌ها و فرمان امیرمؤمنان

علیه السلام، و در این باب بعضی از فرمایشات انتخاب شده حضرت که همانند خطبه است و در مجالس عمومی و در جنگها و پیشامدها ایراد شده آمده است.

خطبه‌ها و سخنان بلند

ترجمه نَحج البلاغه، ص: 24

1 از خطبه‌های آن حضرت است

که در آن ابتدای آفرینش آسمان و زمین و آدم

و برنامه حج ذکر شده خدا را سپاس، که گویندگان به عرصه ستایشش نمی‌رسند، و شماره‌گران از عهده شمردن نعمتهایش برنیابند، و کوشندگان حقش را ادا نکنند، خدایی که اندیشه‌های بلند او را درک ننمایند، و هوش‌های ژرف به حقیقتش دست نیابند، خدایی که اوصافش در چهارچوب حدود ننگجد، و به ظرف وصف در نیاید، و در مدا وقت معدود، و مدت محدود قرار نگیرد. با قدرتش خلاق را آفرید، و با رحمتش بادها را وزیدن داد، و اضطراب زمینش را با کوهها مهار نمود. آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش باور کردن او، و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او، و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او، و حدّ اعلای اخلاص به او نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست، چه اینکه هر صفتی گواه این است که غیر موصوف است، و هر موصوفی شاهد بر این است که غیر صفت است. پس هر کس خدای سبحان را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده، و هر که او را با قرینی پیوند دهد دوتایش انگاشته، و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته، و هر که او را دارای اجزاء داند، حقیقت او را نفهمیده، و هر که حقیقت او را نفهمد برایش اشاره پنداشته، و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش به حساب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 25

آورده، و هر که محدودش بداند چون معدود به شمارش آورده، و کسی که گوید:

در چیست؟ حضرتش را در ضمن چیزی در آورده، و آن که گفت: بر فراز چیست؟

حضرتش را در ضمن چیزی در آورده، و آن که گفت: بر فراز چیست؟ آن را خالی از او تصور کرده. ازلی است و چیزی بر او پیشی نبسته، و نیستی بر هستی‌اش مقدم نبوده، با هر چیزی است ولی منهای پیوستگی با آن، و غیر هر چیزی است اما بدون دوری از آن، پدید آورنده موجودات است بی‌آنکه حرکتی کند، و نیازمند بکارگیری ابزار وسیله باشد، بیناست بدون احتیاج به منظرگاهی از آفریده‌هایش، یگانه است چرا که او را مونس نبوده تا به آن انس گیرد، و از فقدان آن دچار وحشت شود.

آفرینش جهان

بی‌سابقه ماده و مواد، مخلوقات را لباس هستی پوشاند، و آفرینش را آغاز کرد، بدون به کارگیری اندیشه و سود جستن از تجربه و آزمایش، و بدون آنکه حرکتی از خود پدید آورد، و فکر و خیالی که تردید و اضطراب در آن روا دارد. موجودات را پس از به وجود آمدن به مدار اوقاتشان تحویل داد، و بین اشیاء گوناگون ارتباط و هماهنگی برقرار کرد، ذات هر یک را اثر و طبیعتی معین داد، و آن اثر را لازمه وجود او نمود، در حالی که به تمام اشیاء پیش از به وجود آمدنشان دانا، و به حدود و انجام کارشان محیط و آگاه، و به اجزاء و جوانب همه آنها عالم و آشنا بود.

سپس خدای سبحان جُوها را شکافت، و اطراف آن را گشود، و فضاهای خالی در آن ایجاد کرد. آن گاه آبی را که امواجش در هم شکننده، و خود انبوه و متراکم بود، در آن فضای باز شده روان نمود. آن را بر پشت بادی سخت وزان، و جنباننده و برکننده و شکننده بار کرد، به آن باد فرمود تا آب را از جریان باز دارد، و آن را بر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 26

نگهداری آب تسلط داد، و باد را برای حفظ حدود، و جوانب آب قرین گماشت.

فضا در زیر باد نیرومند، گشاده و باز، و آب جهنده بالای سر آن در جریان، سپس باد دیگری به وجود آورد که منشأ وزش آن را مهار کرد، و پیوسته ملازم تحریک آبش قرار داد، و آن را به تندی وزانید، و از جای دورش برانگیخت، آن را به بر هم زدن آب متراکم، و برانگیختن امواج دریا فرمان داد. باد فرمان یافته آب را همچون مشک شیر که برای گرفتن کره بجنبانند به حرکت آورد، و آن گونه که در فضای خالی می‌وزد، بر آن سخت وزید، اولش را به آخرش، و ساکنش را به متحرکش بر می‌گرداند، تا آنکه انبوهی از آب به ارتفاع زیادی بالا آمد، و آن مایه متراکم، کف کرد، آن گاه خداوند آن کف را در هوای گشاده و فضای فراخ بالا برد، و آسمانهای هفتگانه را از آن کف ساخت، پایین‌ترین آسمان را به صورت موجی نگاه داشته شده، و بالاترین آن را به صورت سقفی محفوظ، و طاقی برافراشته قرار داد، بدون ستونی که آنها را بر پا دارد، و بی‌میخ و طنابی که نظام آنها را حفظ کند. آن گاه آسمان را به زیور ستارگان و روشنی کواکب درخشان آرایش داد، و آفتاب فروزان و ماه تابان را در آن فلکی که گردان، و سقفی روان، و صفحه‌ای جنبان بود روان ساخت.

آفرینش فرشتگان

سپس میان آسمانهای بلند را از هم گشود، و از فرشتگان گوناگون خود پر کرد.

گروهی در سجده‌اند و آنان را رکوعی نیست، برخی در رکوعند بدون قدرت بر قیام، و عده‌ای بدون حرکت از جای خود در حال قیامند، و شماری خالی از ملالت و خستگی در تسبیح‌اند، خواب در دیده، بیهوشی در عقل، سستی در کالبد، و غفلت فراموشی به آنان راه ندارد، و برخی امین وحی خداوند، و زبان گویا به سوی پیامبران، و واسطه اجرای حکم و فرمانی حق‌اند. گروهی محافظان بندگان از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 27

حوادث و دربانان درهای بهشتهایند. بعضی قدمهایی ثابت در قعر زمینها، و گردنهایی بالاتر از برترین آسمان، و هیكلهایی از پهندهشت هستی گسترده‌تر، و دوشهایی مناسب پایه‌های عرش دارند، دیدگانشان در برابر عظمت عرش به زیر افتاده، و در زیر آن جایگاه در بالهای خود پیچیده‌اند، بین آنان و موجودات مادونشان حجابهایی از عزت، و پرده‌هایی از قدرت افکنده شده، در خیال خود برای خداوند صورتی تصویر نسازند، و او را به همانند و اشباه اشاره نکنند.

قسمتی از این خطبه در وصف آفرینش آدم علیه السلام

سپس خداوند سبحان از قسمت‌های سخت، و نرم، و شیرین، و شور زمین، خاکی را جمع کرد و بر آن آب پاشید تا پاك و خالص شد، آن گاه آن ماده خالص را با رطوبت آب به صورت گل چسبنده در آورد، سپس از آن گل، صورتی پدید آورد دارای جوانب گوناگون و پیوستگی‌ها، و اعضای مختلفه و گسیختگی‌ها. آن صورت را خشکاند، تا خود را گرفت، و محکم و نرم ساخت تا خشك و سفالین شد، و او را تا زمان معین، و وقت مقرر به حال خود گذاشت. سپس از دم خود بر آن ماده شکل گرفته دمید، تا به صورت انسانی زنده در آمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش به کار برد، و اعضایی که به خدمت گیرد، و ابزاری که به وسیله آنها زندگی را بچرخاند، و معرفتش داد تا بین حق و باطل تمیز دهد، و مزه‌ها و بوها و رنگها و جنسهای گوناگون را از هم بازشناسد، در حالی که این موجود معجونی بود از طینت رنگهای مختلف، و همسانهایی نظیر هم، و اضداد مخالف یکدیگر، و اخلاقی متفاوت با هم، از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی و ناخوشی و خوشی. از فرشتگان خواست به ادای امانتی که نزد آنان داشت، و وفا به عهدی که به آنان سفارش کرده بود در انجام سجده بر آدم و فروتنی برای اکرام به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 28

او اقدام نمایند، در آن وقت به فرشتگان گفت: «بر آدم سجده کنید. همگان سجده کردند جز ابلیس» که غرور و تکبر او را گرفت، و بدبختی بر او چیره شد، و به آفریده شدنش از آتش احساس عزت و برتری کرد، و به وجود آمده از خاک خشکیده را پست و بی‌مقدار شمرد. خداوند هم او را برای مستحق شدنش به خشم خود، و به کمال رساندن آزمایش، و به انجام رسیدن وعده‌اش مهلت داد، به او گفت: «تو از کسانی هستی که تا وقت معین مهلت در اختیار آنان است». آن گاه آدم را در سرایی که عیشش بی‌زحمت در اختیار بود، ساکن کرد، و جایگاهش را به امنیت آراست، و او را از ابلیس و دشمنی او ترساند. اما دشمنش به جایگاه زیبای او و هم نشینی‌اش با نیکان رشك برد، و او را بفریفت. آدم (به وسوسه دشمن) یقین را به تردید، و عزم محکم را به دو دلی، و شادی را به ترس، جابجا کرد، و ندامت را به خاطر فریب خوردن به

جان خرید. آن گاه خداوند سبحان در توبه را به رویش گشود، و کلمه رحمت را به او تلقین کرد، و بازگشت به بهشت را به او وعده داد، سپس او را به این دنیا که محل آزمایش و ازدیاد نسل است فرود آورد.

گزینش پیامبران

خداوند سبحان پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید، که در برنامه وحی، و امانتداری در ابلاغ رسالت از آنان پیمان گرفت، آن زمان که اکثر انساخا، عهد خدا را به امور باطل تبدیل نموده، و به حق او جهل ورزیدند، و برای او از بتان همتا گرفتند، و شیاطین آنان را از معرفت به خداوند بازداشتند، و رابطه بندگی ایشان را با حق بریدند. پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند، و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 29

و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند، و نشانه‌های الهی را به آنان بنمایانند: از این بلند آسمان که بالای سرشان افراشته، و زمین که گهواره زیر پایشان نهاده، و معیشتهایی که آنان را زنده می‌دارد، و اجلهایی که ایشان را به دست مرگ می‌سپارد، و ناگواریهایی که آنان را به پیری می‌نشانند، و حوادثی که به دنبال هم بر آنان هجوم می‌آورد. خداوند سبحان بندگان را بدون پیامبر، یا کتاب آسمانی، یا حجتی لازم، یا نشان دادن راه روشن رها نساخت. پیامبرانی که کمی عددشان، و کثرت تکذیب کنندگان‌شان، آنان را از تبلیغ باز نداشت؛ از پیامبر گذشته‌ای که او را از نام پیامبر آینده خبر دادند، و پیامبر آینده‌ای که پیامبر گذشته او را معرفی کرد. بر این منوال قریح گذشت، و روزگار سپری شد، پدران درگذشتند و فرزندان جای آنها را گرفتند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

تا خداوند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را برای انجام رساندن وعده‌اش، و به پایان بردن مقام نبوت مبعوث کرد، در حالی که قبولی رسالت او را از تمام انبیا گرفته بود، نشانه‌هایش روشن، و میلادش با عزت و کرامت بود. در آن روزگار اهل زمین مللی پراکنده، دارای خواسته‌هایی متفاوت، و روشهایی مختلف بودند، گروهی خدا را تشبیه به مخلوق کرده، عده‌ای در نام او از حق منحرف بوده، و برخی غیر او را عبادت می‌نمودند. چنین مردمی را به وسیله پیامبر از گمراهی به هدایت رساند، و به سبب شخصیت او از چاه جهالت به در آورد. آن گاه لقایش را برای محمد صلی الله علیه و آله اختیار کرد و

جوار خود را برای او پسندید، با فراخواندنش از این دنیا به او اکرام نمود، و برای او فردوس اعلا را به جای قرین بودن به ابتلائات و سختیها برگزید، و او را کریمانه به سوی خود برد (درود خدا بر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 30

او و خاندانش باد) و آن حضرت (به وقت انتقال به آخرت) هر آنچه را انبیاء گذشته در امت خود به ودیعت نهادند، در میان شما به ودیعت نهاد، که پیامبران، امتها را بدون راه روشن، و نشانه پابرجا، سرگردان و رها نگذاشتند.

قرآن و احکام شرعی

این ودیعت، کتاب پروردگارتان در میان شماست، که حلال و حرامش، واجب و مستحبش، ناسخ و منسوخش، امر آزاد و غیر آزادش، خاص و عامش، پنדהا و امثالش، مطلق و مقیدش، و محکم و متشابهش را بیان کرد، مبهمش را تفسیر نمود، و مشکلاتش را توضیح داد. برابر با پیمانی که از بندگان گرفته، تحصیل آگاهی به قسمتی از قرآن واجب، و دانستن رموز برخی دیگر از آیات لازم نیست، وجوب احکامی در قرآن معین، و نسخ آن در حدیث روشن است، و قسمتی از تکالیف، اجرائش بنا بر سنت واجب، و ترکش بنابر قرآن آزاد، وجوب برخی از احکام تا زمانی معین پابرجا، و پس از انقضاء مدت زائل شدنی است. بین گناهان کبیره که بر آن وعده عذاب داده، و معاصی صغیره که امید مغفرت در آن است تفاوت گذاشته، و میان آنچه اجرای اندکش مقبول، و ترك بسیارش آزاد است فرق نهاده.

قسمتی از این خطبه درباره حج زیارت خانه خود را که قبله مردم قرار داده بر شما واجب نموده، که مشتاقان چون چهارپایان به آب رسیده به آن هجوم می کنند، و همانند کبوتران به آن پناه می برند. حج را نشانه خاکساری در برابر عظمت، و اعتراف به عزت خداوندیش قرار داد. شنوندگانی از عبادش را برگزید که دعوتش را لبیک گفتند، و سخن او را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 31

تصدیق نمودند، در آنجا که پیامبران او به عبادت برخاستند، ایستادند، و بین خود و فرشتگانی که گرداگرد عرش می گردند شباهت ایجاد کردند، در تجارتخانه عبادت او سودها تحصیل می کنند، و به وعده گاه مغفرت او شتابان روی می آورند. خدای سبحان کعبه را نشانه اسلام و حرم امن پناهندگان قرار داد. زیارتش را فرض، و حقیقش را لازم، و رفتن به سویش را بر شما واجب نمود، و اعلام کرد: «بر آنان که توانایی رفتن دارند زیارت بیت واجب است، و آن که نسبت به این حکم الهی کفر ورزد بداند که خدا از همه جهانیان بی نیاز است».

2 از خطبه‌های آن حضرت است

پس از بازگشت از صفین

خدای را سپاس که تتمیم نعمتش را طالبم، و فروتنی در برابر عزّتش را جویایم، و پناه او را از نافرمانیش خواهانم، از او درخواست یاری دارم که به کارسازیش نیازمندم، آن را که او هدایت کند گمراه نشود، و هر که او را دشمن بدارد نجات نیابد، و هر که او را کارسازی کند محتاج نگردد، زیرا او سنگین‌ترین وزنه‌ها، و بهترین اندوخته‌هاست. و شهادت می‌دهم که جز خدای یگانه خدایی نیست و او را شریکی نمی‌باشد، شهادتی که خلوصش از امتحان گذشته، و بر حقیقتش پای بندم. به آن شهادت تمسک داریم تا زمانی که خدا زنده‌مان می‌دارد، و آن را برای دشواریهای قیامت ذخیره می‌کنیم، که این گواهی، مایه استواری، ایمان، سرلوحه احسان، مایه خشنودی حق، و عامل طرد شیطان است. و شهادت می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست، و او را به آئین مشهور، و نشانه معروف، و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان، و دستور روشن و آشکار، به سوی مردم فرستاد، تا شبهه‌های آنان را برطرف سازد، و با دلایل روشن بر آنان اتمام حجت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 32

کند، و به آیات قرآن مردم را از هلاکت برحذر داشته، و از عواقب معصیت بترساند، رسالت او به وقتی بود که مردم دچار فتنه‌ای بودند، که ریسمان دین از اثر آن گسسته، و پایه‌های یقین متزلزل، و صل دین گرفتار اختلاف، و همه امور در هم ریخته بود، راه‌هایی بر مردم تنگ، و مصدر هدایت پوشیده، چراغ راهنما خاموش، و گمراهی نسبت به همه فراگیر بود. خدا نافرمانی، و شیطان یاری می‌شد، ایمان ورشکسته، پایه‌هایش فرو ریخته، نشانه‌هایش متغیر و ناشناخته، راههایش ویران و پوشیده، و آثار جاده‌هایش از بین رفته بود. آثار شیطان به وسیله پیروانش به کار افتاده، و پرچمش برافراشته شده بود، در فتنه‌هایی که همچون حیوان چموش آنان را لگدمال می‌کرد، و زیر سم خود می‌کوبید، و باز هم (به انتظار فتنه‌ای بیش) بر سر سُم خود ایستاده بود. در آن فتنه سرگردان و حیران و نادان و دچار حيله شیطان بودند. آن بزرگوار در بهترین خانه و کنار بدترین همسایگان که خوابشان بیداری، و سرمه چشمشان اشک سوزان بود، جای داشت، در سرزمینی می‌زیستند که آگاهشان دهانش دوخته، و نادانشان به تحت عزت نشسته بود.

قسمتی از آن درباره آل پیامبر علیهم السلام است

اهل بیت رسول، جایگاه راز حق، و پناهگاه برنامه یزدان، و ظرف علم رحمان، و مرجع دستور خدا، و مخازن کتابهای پروردگار، و کوههای پشتوانه دین الهی اند.

به وسیله آنان، کژیهای دین را راست، و لرزش بدنه آیین را آرام نمود.

قسمتی از آن درباره قومی دیگر

مخالفان حق بذر نافرمانی و انحراف پاشیدند، و آب فریب پای آن ریختند،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 33

بدبختی و سقوط برداشت کردند. با آل محمد - درود خدا بر او و آل او باد - احدی از این امت را نمی توان مقایسه کرد، و هیچ گاه کسی را که نعمت آل محمد به طور دائم بر او جاری است نمی شود همپایه آنان دانست. آل محمد پایه دین و ستون یقین اند. افراط گرایان به آنان بازگردند، و عقب مانده ها به ایشان رسند (تا هدایت شوند)، ویژگیهای حق ولایت مخصوص آنان، و وصیت و ارث پیامبر خاص ایشان است. اکنون حق به حقدار رسیده، و خلافت به جایگاه خودش بازگشته است.

3 از خطبه های آن حضرت است

معروف به شِقْشِقِیَّه

هان! به خدا قسم، ابوبکر پسر ابوقحافه جامه خلافت را پوشید، در حالی که می دانست، جایگاه من در خلافت چون محور سنگ آسیا به آسیاست، علم و دانش، از وجودم همچون سیل سرازیر می شود، و مرغ اندیشه به قله منزلتم نمی رسد. اما از خلافت چشم پوشیدم، و روی از آن برتافتم، و عمیقاً اندیشه کردم که با دست بریده، و بدون یاور بجنگم، یا آن عرصه گاه ظلمت کور را تحمل نمایم، فضایی که پیران در آن فرسوده، و کم سالان پیر، و مؤمن تا دیدار حق دچار مشقت می شود! دیدم خویشنداری در این امر عاقلانه تر است، پس صبر کردم در حالی که گویی در دیده ام خاشاک، و غصه راه

گلویم را بسته بود! می دیدم که میراثم به غارت می رود. تا نوبت اولی سپریس شد، و خلافت را پس از خود به پسر خطاب واگذار. [سپس امام وضع خود را به شعر اعشی مثل زد:]

«چه تفاوت فاحشی بین امروز من، با این همه مشکلات، و روز حیّان برادر جابر که غرق خوشی است».

ترجمه نهج البلاغه، ص: 34

شگفتا! اولی با اینکه در زمان حیاتش می خواست حکومت را واگذارد، ولی برای بعد خود، عقد خلافت را جهت دیگری بست. چه سخت هر کدام به یکی از دو پستان حکومت چسبیدند! پس حکومت را به فضایی خشن کشانید، و به دست شخصی داد که کلامش درشت، و همراهی با او دشوار، و لغزشهای فراوان، و معذرت خواهیش زیاد بود. بودن با حکومت او کسی را می ماند که بر شتر چموش سوار است، که اگر مهارش را بکشد بینی اش زخم شود، و اگر رهایش کند خود و راکب را به هلاکت می اندازد! به خدا قسم امت در زمان او دچار اشتباه و ناآرامی، و تلّون مزاج و انحراف از راه خدا شدند. آن مدت طولانی را نیز صبر کردم، و بار سنگین هر بلایی را به دوش کشیدم.

تا زمان او هم سپری شد، و امر حکومت را به شورایی سپرد که به گمانش من هم (با این منزلت خدایی) یکی از آنانم! خداوندا چه شورایی! من چه زمانی در برابر اولین آنها در برتری و شایستگی مورد شك بودم که امروز همپایه این اعضای شورا قرار گیرم؟! ولی (به خاطر احقاق حق) در نشیب و فراز شورا، با آنان هماهنگ شدم، در آنجا یکی به خاطر کینه اش به من رأی نداد، و دیگری برای بیعت، به سوی دامادش رغبت کرد، و مسائلی دیگر که ذکرش مناسب نیست. تا سومی به حکومت رسید که برنامه ای جز انباشتن شکم و تخلیه آن نداشت، و دودمان پدری او (بنی امیه) به همراهی او برخاستند، و چون شتری که گیاه تازه بهار را با ولع می خورد به غارت بیت المال دست زدند، در نتیجه این اوضاع رشته اش پنبه شد، و اعمالش کار او را تمام ساخت، و شکمبارگی سرگوش نمود.

بیعت با امام علیه السلام

آن گاه چیزی مرا به وحشت نینداخت، جز اینکه مردم همانند یال کفتار بر سرم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 35

ریختند، و از هرطرف به من هجوم آوردند، به طوری که دو فرزندم در آن ازدحام کوبیده شدند، و ردایم از دو جانب پاره شد، مردم چونان گله گوسپند محاصره‌ام کردند. اما همین که به امر خلافت اقدام نمودم گروهی پیمان شکستند، و عده‌ای از مدار دین بیرون رفتند، و جمعی دیگر سر به راه طغیان نهادند، گویی هر سه طایفه این سخن خدا را نشنیده بودند که می‌فرماید: «این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که خواهان برتری و فساد در زمین نیستند، آن را از حفظ داشتند، اما رزق و برق دنیا چشمشان را پر کرد، و زیور و زینتش آنان را فریفت.

هان! به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر، و تمام بودن حجت بر من، به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهده‌ی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکمبارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت ننمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌انداختم، و پایان خلافت را با پیمان خالی اولش سیراب می‌کردم، آن وقت می‌دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بز، کمتر است!

[چون سخن مولا به اینجا رسید مردی از اهل عراق برخاست و نامه‌ای به او داد، حضرت سرگرم خواندن شد، پس از خواندن نامه، ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، کاش سخنت را از همان جا که بریدی ادامه می‌دادی! فرمود:]

هیئات ای پسر عباس، این آتش درونی بود که شعله کشید سپس فرو نشست!

[ابن عباس گفت: به خدا قسم بر هیچ سخنی به مانند این کلام ناتمام امیرالمؤمنین غصه نخوردم که آن انسان والا درد دلش را با این سخنرانی به پایان نبرد.]

سخن آن حضرت در این خطبه: «کراکب الصعبة ان اشق لها خرم وان اسلس لها تقصم» منظور آن است که راکب هر گاه مهار این شتر را در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 36

حالی که سرش را کنار می‌کشد به سختی بکشد، بینی‌اش را پاره می‌کند، و اگر با چموشی‌ای که دارد رها کند او را به زمین می‌کوبد و دیگر نمی‌تواند کنترلش کند. گویند «اشنق الناقة» هنگامی که سر شتر را با مهار نگه دارد و بالا بکشد. و «شنقها» هم گویند. این معنی را ابن سکیت در کتاب اصلاح المنطق گفته است. و این که امام فرمود: «اشنق لها» و نفرمود: «اشنقها» زیرا می‌خواست هم وزن باشد با «اسلس لها»، گویا آن حضرت فرموده: اگر سرش را بالا بکشد، بدین معنی که سر شتر را با مهار او بالا نگاه دارد. و در حدیث آمده: «رسول خدا صلی الله علیه وآله بر روی شتر خود

خطبه می خواند و مهار او را بالا می کشید و شتر در حال نشخوار بود». از شهواهدی که اَشْنَقْ به معنای شَنْق آمده سخن عدی بن زید عبادی است: ساءها ما تبين في الايدي/ واشناقها الى الاعناق.

4 از خطبه های آن حضرت است

که بعد از کشته شدن طلح و زبیر ایراد فرموده

در تاریکی های شدید گمراهی به کمك ما هدایت یافتید، و به اوج برتری رسیدید، و از شب تاریك در آمدید. گران باد، گوشی که ندای نصیحت را نشنود، و آن که آوای بلند، گوشش را کر نموده چگونه صدای ملائیم مرا بشنود؟! آرام باد قلبی که از خوف خدا از ضربان باز نمی ایستد. پیوسته در انتظار عواقب عهد شکنی شما بودم، و علامت فریب خوردگان را در چهره شما می دیدم. چشم پوشیم از شما به خاطر پنهان بودن تنان زیر لباس دین بود، در حالی که نور قلبم مرا از پنهان شما خبر می داد. کنار مسیر گمراه کننده ایستادم، تا شما را به راه حق آرم، آن زمان که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 37

جمع می شدید و راهنما نداشتید، و برای آب، چاه می کنید و به آب نمی رسیدید. امروز (اسرار و رموز) زبان بسته را برایتان به سخن می آورم. آن که از پیروی من باز ماند عقل از سرش پریده است. از زمانی که حق را به من نمایاندند در آن تردید نمودم. (پس وحشتم از خودم نیست، چنانکه) موسی بر خودش نترسید، وحشتش از پیروزی جهال و حکومت های گمراه بود. امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطلیم (ما حقیم و شما باطل). کسی که اطمینان به وجود آب دارد تشنه نمی ماند.

5 از خطبه های آن حضرت است

بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

در خطاب به عباس و ابوسفیان

که پس از اوضاع سقیفه از حضرت درخواست قبول بیعت داشتند

ای مردم، با کشتی‌های نجات امواج فتنه‌ها را بشکافید، از جاذبه دشمنی و اختلاف کنار روید، تاجهای مفاخرت و برتری جویی را از سر بیندازید. رستگار گردد آن که با داشتن یاور قیام نماید، یا در نبود یار و یاور راه سلامت گیرد و دیگران را راحت گذارد. حکومت به این صورت آبی متعفن، و لقمه‌ای گلوگیر است. هر کس میوه را به موقع نچیند، چون کشاورزی است که بذر را در زمین دیگری پاشد.

اگر از قدر و منزلت بگویم تهمت می‌زنند که بر حکومت حریص است، و اگر ساکت بمانم می‌گویند از مرگ ترسیده. هرگز، آن هم با آن همه مبارزات و جنگها! به خدا قسم عشق پسر ابوطالب به مرگ از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است. سکوت محض اسراری است که در سینه دارم که اگر بگویم همه شما مردم، همچون لرزه ریسماهای بسته به دلو در اعماق چاه به لرزه خواهید آمد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 38

6 از سخنان آن حضرت است

هنگامی که از او خواستند طلحه و زبیر را دنبال نکند

و آماده جنگ با آنان نگردد

به خدا قسم به مانند گفتار نیستم که با آهنگ ملائیم می‌خواهد تا شکارچی در رسد، و غافلگیرش نموده شکارش کند. بلکه همیشه با یاری افراد حق جو، رویگردان از حق را می‌زنم، و با کمک شنونده فرمانبر، عاصی بد دل را می‌کوبم، تا مرگم فرا رسد. واللّه از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه وآله تاکنون مرا از حتم کنار زده‌اند و آن که همنام نبوده بر من مقدم کرده‌اند.

7 از خطبه‌های آن حضرت است

که مریدان شیطان را مذمت می‌نماید

شیطان را ملائک و پشتوانه زندگی خود گرفتند، او هم از آنان به عنوان دام استفاده کرد، در درونشان لانه کرد، و در دامنشان پرورش یافت، چشمشان در دیدن، چشم شیطان، و زبانشان در گفتن، زبان شیطان شد، بر مرکب لغزشها سوارشان کرد، و امور فاسد را در دیدگان‌شان جلوه داد، کارشان کار کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده، و با زبان او به یاهو سرایی برخاسته است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 39

8 از سخنان آن حضرت است

در شرایطی مقتضی برای برگرداندن زیر به بیعت

او گمان می‌کند تنها با دست بیعت نموده نه با قلب. پس به بیعتش با من اقرار کرده، و نسبت به امر باطنی مدعی است، باید بر اثبات مدعایش دلیل مقبول بیاورد، وگرنه واجب است به همان بیعت اول بازگردد.

9 از سخنان آن حضرت است

در وصف خود و دشمنانش در جمل

اصحاب جمل جوشیدند و خروشیدند، ولی کارشان قرین سستی و شکست شد. ما تا حمله نبریم نمی خروشیم، و تا باران نباریم، سیل جاری نمی کنیم.

10 از خطبه‌های آن حضرت است

در تحريك شیطان نسبت به اهل جمل و عواقب وخیم آنان

بدانید شیطان حزیش را گرد آورده، و سوار و پیاده‌اش را (در جمل) فرا خوانده، بصیرتم به حقایق همراه من است، نه حق را بر خویش مشتبه کرده و نه کسی حق را بر من مشتبه نموده. به خدا قسم از جنگ برای اینان پُرکنم که آبکش آن جز خودم نباشد، افتادگان در آن بیرون نیابند، و فراریان به آن باز نگردند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 40

11 از سخنان آن حضرت است

به وقتی که در نبرد جمل

پرچم را به دست فرزندش محمد حنفیه داد

اگر کوهها از جای بجنبند تو ثابت باش. دندان بر دندان بفشار. سر خود را به خداوند بسپار. قدمهایت را بر زمین میخکوب کن. دیده به آخر لشگر دشمن بینداز. به وقت حمله چشم فروگیر، و آگاه باش که پیروزی از جانب خدای سبحان است.

12 از سخنان آن حضرت است

«به وقتی که در نبرد جمل پیروز شد، یکی از یارانش گفت: «دوست داشتم برادرم در این صحنه بود و می دید چگون خداوند تو را بر دشمنانت یاری داد». امام به او فرمود: آیا میل برادرت با ماست؟ گفت: آری، فرمود:»

بی شك با ما حضور داشته، بلکه اقوامی با ما در این لشکر حضور داشتند که هم اکنون در صلب پدران و رجم زنان هستند، آنان که زمانهای آینده ظهورشان می دهد، و ایمان به وسیله آنان تقویت می شود.

13 از سخنان آن حضرت است

در نكوهش بصره و اهل آن، پس از نبرد جمل

شما لشگر زن بودید، و پیرو چهارپای زبان بسته، شتر آواز داد، شما اجابت کردید، چون پی شد فرار نمودید. اختلافتان پست، پیمانتان سست، دینتان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 41

دورویی، و آبتان شور است. آن که میان شما زندگی می کند در گرو گناه خود است، و آن که از بین شما رفته مشمول رحمت خداست. چنین می بینم که مسجدتان سینه کشتی در آب است، و خداوند عذاب را از بالا و پایین بر آن فرستاده، و همه سرنشینانش غرق شده اند.

(و در روایت دیگری است:) و به خدا قسم که شهر شما غرق خواهد شد، تا آنکه گویا به مسجد آن می نگرم که مانند سینه کشتی یا شتر مرغی که بر سینه نشسته در آب فرو رفته است.

(و در روایت دیگری است:) مانند سینه مرغی در میان امواج دریا.

(و در روایت دیگری است:) شهرهای شما از نظر خاك بدبوترین سرزمینهای خداست: به آب نزدیکتر، و از آسمان دورتر است، و نه دهم شر در آن است. هر که در آن گرفتار است به گناه اوست، و هر که بیرون رفت به عفو خدا بود. گویی

به این شهر شما می نگرم که آب همه جای آن را فرا گرفته به گونه ای که فقط کنگره های مسجد نمایان است، گویی سینه شتر مرغی است در میان امواج دریا.

14 از سخنان آن حضرت است

در همین موضوع

زمین شما به دریا نزدیک، و از باران آسمان دور است. عقولتان سبک، و خردهاتان سفیهانه است. پس هدف هر تیر انداز، و لقمه هر خورنده، و شکار هر شکارچی هستید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 42

15 از سخنان آن حضرت است

در رابطه با برگرداندن

املاك بيت المال كه عثمان به ميل خودش به ديگران بخشیده بود به خدا قسم اگر آن املاك را بيايم به مسلمين بر می گردانم، گرچه مهریه زنان شده باشد، یا با آن کنیزان خریده باشند. زیرا گشایش امور با عدالت است، کسی که عدالت او را در مضيقه اندازد، ظلم و ستم، مضيقه بیشتری برای او ایجاد می کند.

16 از سخنان آن حضرت است

هنگامی که در مدینه با او بیعت شد

عهده‌ام در گرو [درستی] سخنم قرار دارد، و نسبت به آن ضامن و پای بندم.

کسی که عبرت‌های روزگار کیفرهای پیش رویش را بر او آشکار کند، تقوا او را از افتادن در اشتباهات مانع گردد. هشیار باشید که روزگار آزمایش به همان شکل خود در روز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به شما بازگشته. به خدایی که او را به حق فرستاد، هر آینه همه در هم ریخته می‌شوید، و هر آینه غریب می‌گردید، و همچون محتوای دیگ جوشان در هم و بر هم گشته تا آنجا که ذلیل شما گرامی و بالانشینان پست شود.

واپس مانده‌ها که کوتاهی کردند پیش افتند، و پیش افتاده‌های گذشته پس مانند. به خدا قسم سخنی را مخفی ننموده، و دروغی بر زبان نیاورده‌ام، و به این اوضاع و چنین زمانی آگاهیم داده‌اند.

گناه و تقوا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 43

بدانید خطاها اسبان سرکشند، که افسار گریخته سواره‌های خود را به پیش می‌برند تا به جهنم وارد کنند. آگاه باشید که تقوا مرکب‌های راهوارند که مهارشان به دست سواره‌های آنها سپرده شده، در نتیجه آنان را وارد بهشت می‌نمایند. این وضع حق و باطل است، که هر يك را خریداری است، اگر باطل بسیار باشد، از گذشته چنین بوده، و اگر حق اندك باشد، زیاد شدنش را امید هست. هر آینه اندك است، جریانی که از دست رفته ولی به جای اصلی خود برگردد.

می‌گویم: در این سخن کوتاه جایگاهی از زیبایی است که از هر گونه توصیف بیرون است، بهره‌ای که از شگفتی در این کلام به انسان می‌رسد بیش از درك حقایقی است که در آن وجود دارد. در این سخن علاوه بر آنچه گفتیم اضافاتی از فصاحت هست که زبان از بیانش عاجز، و اندیشه از رسیدن به ژرفایش ناتوان است. این گفتار مرا نمی‌فهمد مگر کسی که عمرش را در صنعت فصاحت صرف کرده، و اندیشه‌اش به ریشه‌های آن نفوذ کرده باشد، «و جز دانایان احدی قدرت تعقل در این کلام را ندارد».

و از همین خطبه است

اقسام مردمان

کسی که بهشت و دوزخ را پیش رو دارد آسوده نیست. کوشای با شتاب نجات یافت، و جوینده کندرو را امید هست، و مقصّر در آتش سرنگون است. راست و چپ گمراهی است، و راه میانه، جاده اصلی است. کتاب ماندگار الهی و آثار نبوت، بر این راه است، و گذرگاه سنت از این جاده است، و بازگشت کار همه به این جایگاه است. مدّعی به ناحق هلاک شد، و دروغ باف زیان دید. آن که در برابر حق ایستد به هلاکت رسد. و در جهالت انسان همین بس که اندازه خود را نشناسد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 44

ریشه‌ای که بر تقوا روییده، نابود نگردد، و زراعت قومی که آب تقوا خورده تشنه نشود. پس (برای دوری از فتنه) در خانه‌ها بمانید، و امور بین خود را اصلاح کنید، توبه پیش روی شماست. نباید هیچ ستایشگری جز خدا را بستاید، و هیچ ملامتگری جز خود را ملامت نماید.

17 از سخنان آن حضرت است

درباره کسی که در میان مردم عهده‌دار منصب قضاوت شود

ولی شایسته آن نباشد

مسلماً دو انسان، مبعوض‌ترین مردم نزد خداوندند: انسانی که خداوند او را به حال خود واگذاشته، تا جایی که از راه راست منحرف شده، به سخن آمیخته با بدعت، و دعوت به گمراهی، دل خوش کرده. او فتنه‌ای است برای فتنه جویان، ره گم کرده‌ای است از راه روشن گذشتگان، گمراه کننده کسانی است که به وقت زنده بودن او یا پس از مرگش از او پیروی کنند، هم بار گناهان دیگران را به دوش کشد، و هم گروگان خطاهای خود باشد.

و دیگر انسانی است که انبوهی از نادانی را در خود جمع کرده، و در میان جاهلان اُمت، جهت فریشان می‌شتابد و در تاریکیهای فتنه‌ها می‌تازد، و نسبت به مصالحی که در پیمان صلح است نابیناست. انسان نماها دانشمندش دانند در حالی که بی‌دانش است. از آغاز وقتش را صرف انباشتن چیزهایی کرده که اندکش از بسیارش بهتر است، همین که از آب

گندیده سیراب شد، و امور بیهوده را روی هم انباشت، میان مردم به ناحق بر کرسی قضاوت می‌نشیند، تا بیان مسائلی را که بر دیگران مشتبّه شده به عهد گیرد! چون با مسأله مبهمی رویو شود آراء بی‌فایده

ترجمه نهج البلاغه، ص: 45

و بی‌پایه‌اش را به میدان آورده، قاطعانه حکم می‌کند. از این رو در برابر شبهات به مانند مگسی در تارهای سست عنکبوت گرفتار است، این بی‌مایه نمی‌داند رأیش بر صواب است یا بر خطا؟ اگر حکمی به صواب رساند می‌ترسد بر خطا باشد، و چون به خطا حکم کند امیدوار است که راه صواب رفته باشد! در اماج جهالت‌هایش گم شده. با دیده کور در تاریکی‌های نادانی راه پوید، هیچ امر مشتبّه‌ی را قاطعانه بر اساس دانش حل نمی‌کند. روایات را همچون کاهی که بر باد می‌رود می‌پراکند. به خدا قسم این بی‌خرد را نه در حل مسائلی که بر او وارد می‌شود مایه‌ای از دانش و علم است، و نه شایسته مسندی است که به او واگذار شده، در آنچه انکار کرده، علمی را که بر خلاف انکار او باشد گمان نمی‌برد، و رأی بالاتر از رأی خود برای دیگری نمی‌بیند. چون امری بر او تارک گردد بر آن سرپوش نهد زیرا به نادانی خود واقف است. از داوریه‌ای ظالمانه‌اش خونهایی که به قضاوت او ریخته شده، و میراث‌های به غارت رفته فریادها دارند. از این طایفه‌ای که نادان زندگی می‌کنند، و گمراه می‌میزند به خداوند شکایت می‌برم. به نزد این بی‌مایگان متاعی بی‌ارزش‌تر از قرآن نیست آن‌گاه که به شیوه صحیح معنی شود، و هیچ کالایی پر رونق‌تر و گرانبه‌تر از قرآن نیست زمانی که بر اساس هوا و هوس معنی شود، و برای اینان چیزی زشت‌تر از معروف، و مسأله‌ای زیباتر از منکر نیست.

18 از سخنان آن حضرت است

در نکوهش اختلاف علما در فتاوی

در حکمی از احکام، قضیه‌ای پیش یکی از ایشان مطرح می‌گردد او به رأی خود

ترجمه نهج البلاغه، ص: 46

حکم می‌دهد، سپس همان بر دیگری ارائه می‌شود و حکمی دیگر صادر می‌نماید، آن‌گاه به نزد رهبری می‌روند که مسند قضا را به آنان سپرده است و هم صحت هر دو حکم را تصدیق می‌نماید! در حالی که خدا و پیامبر و کتابشان یکی است. آیا خداوند آنان را به اختلاف دستور داده و آنان اطاعتش کرده‌اند؟ یا آنان را از اختلاف نهی فرموده و آنان از نهی او سرپیچی نموده‌اند؟ یا خداوند دینی ناقص نازل نموده و از آنان برای کامل نمودنش یاری خواسته؟ یا این فتوا دهندگان در حکم شریک خداوندند که می‌توانند به رأی خود حکم نمایند و بر خداوند است که به حکم آنان رضایت دهد؟ یا خداوند دین کاملی فرستاده ولی رسولش - که درود خداوند بر او و آتش باد - در تبلیغ کوتاهی کرده؟ در صورتی که خداوند می‌فرماید:

«در کتاب چیزی را فرو نگذاشتیم» و می‌فرماید: «بیان هر چیزی در آن است، و تذکر داده که بعض قرآن گواه بعضی دیگر است، و اختلافی در آن نیست، و فرموده: «اگر این کتاب از سوی غیر خداوند نازل شده بود در آن اختلاف فراوان می‌یافتند.» قرآن ظاهرش زیبا، و باطنش عمیق و ناپیداست، شگفتی‌هایش تمام نمی‌شود و غرائبش به پایان نمی‌رسد، و تاریکیها جز با قرآن از فضای حیات زدوده نمی‌شود.

19 از سخنان آن حضرت است

به اشعث بن قیس

امام بر منبر کوفه سخنرانی می‌فرمود، در ضمن گفتارش مطلبی عنوان کرد که اشعث بر آن حضرت اعتراض نموده، گفت یا امیرالمؤمنین این مطلب به زیان توست

ترجمه نهج البلاغه، ص: 47

نه به سودت. امام نگاهش را به او دوخت و فرمود:

تو را به سود و زیان من چه کسی خبر داد؟ لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد، ای بافنده پسر بافنده، منافق کافرزاده! به خدا سوگند يك بار در زمان کفر اسیر شدی، و بار دیگر در اسلام، و در هر مرتبه نه ثروت تو را سودی داد و نه تبارت به دادت رسید. مردی که عشیره خود را به دم شمشیر بسپارد، و مرگ را به سوی آنان کشاند، حق اوست که نزدیکانش با او دشمنی ورزند، و بیگانگان از او ایمن نباشند.

می‌گویم: مقصود امام این است که اشعث يك بار در كفر و بار دیگر در اسلام به اسارت رفت. و این که فرمود: «عشیره خود را به دم شمشیر سپرده منظورش برنامه‌ای است که اشعث در یمامه با خالد بن ولید داشته.

اشعث قوم خود را فریب داد تا خالد بر آنان هجوم کرد. از آن پس قوم اشعث راو را «عُرْفُ النار» نامیدند، و این سخن در نزد عرب اصطلاحی است برای آدم دغل باز.

20 از سخنان آن حضرت است

در بیداری از غفلت و توجه به حضرت حق

اگر شما آنچه را مردگان شما دیدند مشاهده می‌کردید به شیون می‌نشستید و اندیشناك می‌شدید، و مستمع حق گشته، به اطاعت بر می‌خاستید، ولی آنچه آنان دیدند از دید شما پوشیده است، و به زودی پرده‌ها برداشته می‌شود.

(محققاً) بینایتان کردند اگر بنگرید، و شنوایتان نمودند اگر بشنوید، و هدایتان کردند اگر هدایت پذیرید، به درستی می‌گویم: عبرتها برای شما آشکار است، و به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 48

چیزی که عامل بازدارنده است نهی شدید، و پس از فرشتگان آسمان از جانب خداوند جز انسان (واجد شرایط) تبلیغ حق نمی‌کند.

21 از سخنان آن حضرت است

در توجه به قیامت

همانا آخرت پیش روی شماست، و مسلماً قیامت از پشت سرتان، شما را می‌راند. سبکبار شوید تا ملحق شوید، رفتگان شما را بازداشته‌اند، تا آخرین شما به آنها ملحق گردند.

می‌گویم: این سخن را پس از کلام حق و گفتار پیامبر صلی الله با هر سخن دیگر بسنجند بر آن برتری دارد، و از آن پیشی می‌گیرد. این که فرموده: «سبکبار شوید تا ملحق گردید» سخنی از این کوتاه‌تر و پر معناتر شنیده نشده، چه جمله‌ای عمیق، و سرچشمه‌ای از معرفت و حکمت است! و ما در کتاب خصائص عظمت و شرافت این کلام را شرح داده‌ایم.

22 از سخنان آن حضرت است

هنگامی که خبر بیعت شکنان جمله به حضرتش رسید

آگاه باشید که شیطان گروهش را برانگیخته، و ارتش خود را از هر سو گرد آورده، تا ستمگری به محلش، و باطل به جایش برگردد. به خدا قسم آنان ناشایسته‌ای از من ندیدند، و بین من و خودشان انصاف ندادند، و از من حقی را می‌خواهند که خود ترك آن کرده‌اند، و خونی را می‌جویند که خود ریخته‌اند. اگر در این خونریزی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 49

همکارشان بودم، پس خودشان هم از این خونریزی نصیب دارند، و اگر بدون دخالت داشتن من، خودشان عهده‌دار آن بودند عقوبتی جز بر آنان نیست، و بزرگترین دلیلشان به ضرر خود آنهاست. از پستانی که خشک شده، شیر می‌خواهند، و زنده کردن بدعتی را که مرده است می‌طلبند. آه چه دعوت کننده زیانکاری! دعوت کننده کیست؟ و به چه چیز اجابت می‌شود؟ من به حجت خدا و آگاهی او درباره اینان راضیم. اگر سر بر تابند تیغ تیز حواله آنان می‌کنم، که تیغ تیز درمان ایشان از باطل، و یاری دهنده حق است. شگفتا! از من می‌خواهند به میدان جنگ آیم، و در نبرد با آنان صبر ورزم! مادر به عزایشان بشیند، تاکنون کسی مرا از نبرد نترسانده، و از شمشیر به وحشت نینداخته. من به پروردگارم یقین دارم، و شبهه‌ای در دینم ندارم.

23 از سخنان آن حضرت است

در دلداری به تھیدستان و تأدیپ ثرومندان

پس از ستایش حق، تقدیرات آسمانی همانند دانه‌های باران بیش و کم به هر کسی در زمین بر اساس تقسیم الهی می‌رسد، هر گاه یکی از شما اهل و مال، و وجود برادر دینی خود را اضافه‌تر از خویش دید، بر او حسد نوزد، چه اینکه فرد مسلمان زمانی که جامه پستی به بر ننموده، و آبرو از دست نداده تا تنگ نظرانی که دچار خواریند، به سرزنشش برخیزند، همانند قمار بازی است که با اولین تیر خود احتمال بردن دارد، بدون اینکه در انتظار باختن باشد. همچنین انسان مسلمانی که به دور از خیانت است به انتظار یکی از دو برنامه نیکو از سوی خداست: یا خداوند او را به جهان دیگر ببرد، که در آنجا آنچه نزد خدا دارد برای او

ترجمه نهج البلاغه، ص: 50

بھتر است؛ یا رزق الهی در اهل و مال و همراه آن دین و شرف به او برسد. همانا ثروت و فرزند بهره این جهان، و عمل صالح بهره انسان در آخرت است، که گاه خداوند این دو را در گروهی جمع می‌کند. بنابر این از خداوند نسبت به آنچه شما را از آن برحذر داشته پروا کنید، و از او جداً بترسید نه ترسی که محصول عذر و بهانه باشد، و عمل کنید ولی بدون ریا و خودنمایی، زیرا کسی که برای غیر حق عمل کند خداوند او را برای دریافت مزد به همان غیر واگذار کند. رتبت شهیدان، و زندگی با سعادتمندان، و همنشینی با انبیا را از خدا خواهانیم.

ای مردم، انسان هر چند صاحب ثروت باشد از عشیره خود بی‌نیاز نیست، نیازمند است که اُن با دست و زبان از او دفاع کنند، آنان برای پشتیبانی از او در نبودش، و رفع پراکندگی و گرفتاریش مهم‌ترین مردمند، و به وقت پیشامدهای ناگوار نسبت به او از همه مهربان‌ترند. نام نیکی که خداوند در میان مردم از انسان به جای می‌نهد بھتر از ثروتی است که آن را برای دیگران به ارث می‌گذارد.

و قسمتی از این خطبه است: در سفارش به خویشاوندان

مباد یکی از شما از خویشاوند تنگدست خود به مالی که اگر نبخشد به ثروتش نیفزاید، و اگر ببخشد کاهشی در ثروتش پدید نیاید، روی برگرداند و از یاریش دریغ ورزد. آن که از جود و کرم به قوم خود بخل نماید يك دست یاری او از آنان برداشته شده، و در عوض دستهای بسیاری از آنان از یاری او قطع شده است. و آن که با اقوام خود نرمی کند از عشیره اش همیشه محبت و دوستی خواهد دید.

می گویم: «غفیره» در این خطبه به معنای زیادت است، چنانکه به جمع کثیر گویند: الْجُمُ الْعَفِيرُ وَالْجَمَاءُ الْعَفِير. در روایتی «عَفْوَةٌ مِنْ أَهْلِ وَمَالٍ»

ترجمه نهج البلاغه، ص: 51

آمده و «عفو» گزیده چیزی است، گفته می شود: عفو طعم را خوردم یعنی گزیده آن را. و کلام امام «کسی که نصرت خود را از اقوامش بردارد» چه کلام نیکویی است، زیرا آن که خویشانش را از خیر خود منع کند يك کمک از آنان دریغ داشته. ولی اگر به یاری آنان نیاز پیدا کند و به همکاری آنان محتاج شود کمک های خود را از او منع نموده، و به حرف او گوش نمی دهند، که در این صورت خود را از منفعت جمعی کثیر محروم کرده و قومی را از یاری خود بازداشته است.

24 از سخنان آن حضرت است

در جنگ با مخالفان

به جان خودم سوگند در جنگ با کسی که با حق مخالفت کرده، و در گمراهی قدم نهاده مداهنه و سستی نمی کنم. بندگان خدا! از خدا پروا کنید، و از خدا به خدا بگریزید، و در راهی که برای شما قرار داده قدم نهدید، و به ادای تکالیف قیام کنید، که اگر در دنیا پیروز نشوید علی، ضامن پیروزی شما در آخرت است.

25 از سخنان آن حضرت است

آن گاه که پی در پی به حضرت رسید

که ارتش معاویه به شهرها دست اندازی کرده‌اند، و دو عامل او در یمن عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران پس از شکست از یسر بن ارطاة به حضورش رسیدند، امام در حالی که از سنگینی یارانش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 52

از جهاد و مخالفتشان با رأی جناب آزردہ خاطر بود

به منبر رفت و فرمود: غیر از کوفه که اختیار قبض و بسطش در دست من است برایم نمانده. ای کوفه، اگر مرا جز تو نباشد در حالی که بادهای فتنهات بوزد، خدایت زشت کند. و اینجا قول شاعر را مثال آورد:

«سوگند به جان پدر خوبت ای عمرو که از این ظرف (حکومت) جز ته مانده‌ای اندک بهره‌ای برایم نیست».

سپس فرمود: شنیده‌ام یسر وارد یمن شده؛ سوگند به خدا می‌بینم که این وقم به زودی بر شما چیره شوند، به خاطر اجتماعی که بر باطلشان دارند، و تفرقه‌ای که شما از حق دارید، و محض اینکه شما در راه حق به امام خود عاصی هستید، و آنان در راه باطل مطیع رهبر خویشند، و به علت اینکه آنان امانت او را ادا می‌کنند، و شما خیانت می‌ورزید، و به جهت اینکه آنان در شهرهای خود درستکارند و شما فاسد هستید. من اگر قدح چوینی در اختیار شما بگذارم می‌ترسم بند بی‌ارزش آن را به غارت ببرید.

الهی من از اینان ملول شده‌ام و آنان از من، من از اینان افسرده‌ام و آنان از من، پس بهتر از اینان را به من عنایت کن، و به جای من شری را بر ایشان بگمار.

خداوندا، دلشان را آب کن چون نمکی که در آب حل شود. به خدا قسم دوست دارم به جای شما هزار سوار از قبیله بنی فراس بن عنم داشتم. «اگر آنان را دعوت می‌کردی چون ابرهای بارنده تابستان به سرعت به کمک تو می‌شتافتند».

سپس از منبر فرود آمد. می‌گویم: «ارمیه» جمع «رمی» به معنای ابر است. و «حمیم» در اینجا به معنای تابستان است. شاعر از ابر تابستانی یاد کرده چون سبکبار است و زودگذر، زیرا بارانی ندارد. ابر پر آب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 53

حرکتش کند است، و این بیشتر در زمستان است. شاعر سواران قبیله را به خاطر شتاب در پذیرفتن دعوت و یاری رساندن، به ابر تابستانی تشبیه کرده است. دلیلش آن است که گوید:...

26 از سخنان آن حضرت است

در وصف حال مردم جاهلی و دوران سکوت خود

خداوند محمد صلی الله علیه وآله را به عنوان بیم دهنده جهانیان، و امین بر قرآن برانگیخت، و شما ملت عرب در آن وقت دارای بدترین دین، و در بدترین خانه بودید، اقامت گاهتان در میان سنگهای سخت، و در بین مارهای زهردار بود، آب تیره می نوشیدید، غذای خشن می خوردید، خون یکدیگر را می ریختید، قطع رحم می کردید، بتان در میان شما نصب شده بود، و گناهان به شما بسته بود.

و از این خطبه است:

نظر کردم جز اهل یتیم یاری برام نبود، از اینکه آنان را در جنگ نابرابر به دست مرگ سپارم دریغ کردم، پس خاشاک رفته را فروپوشیدم، زهر غم و غصه آشامیدم، و بر فروبردن خشم صبر ورزیدم، و بر حادثه تلختر از درخت علقم پایداری کردم.

و از این خطبه است: درباره معاویه و عمروعاص

عمروعاص با معاویه بیعت نکرد، مگر با این شرط که ثنی به او پرداخت کند، پس پیروز مباد دست فروشنده، و رسوا باد عهد خریدار. اکنون آماده جنگ شوید،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 54

و ساز و برگ جهاد آماده کنید، شعله‌های جنگ زبانه می‌کشد، و روشنایی آن سرکشیده. پایداری را شعار خود کنید، که بهترین وسیله پیروزی است.

27 از سخنان آن حضرت است

در نکوهش اصحاب از نرفتن جهاد

پس از ستایش خدا، جهاد دری است از درهای بهشت، که خداوند آن را به روی اولیاء خاصّ خود گشوده، جهاد جامه پرهیزگاری، زره استوار، و سپر مطمئن خداست. هر کس آن را از باب بی‌اعتنایی ترك کند خداوند بر او جامه ذلت بپوشاند، و وی را غرق بلا نماید، و به خواری و پستی گرفتار آید، بر دلش پرده‌های بی‌عقلی زده شود، و در برابر ضایع کردن جهاد، حق از او گرفته شود، و محکوم به ذلت و خواری، و محروم از انصاف گردد.

بدانید که من شب و روز و نمان و آشکار، شما را به جنگ این قوم دعوت کردم، به شما گفتم که با اینان بجنگید پیش از اینکه با شما بجنگند، به خدا قسم هیچ ملّتی در خانه‌اش مورد حمله قرار نگرفت مگر اینکه خوار شد. اما شما مسئولیت جهاد را به یکدیگر حواله کردید و به یاری یکدیگر برخاستید تا دشمن از هر سو بر شما تاخت، و شهرها را از دست شما گرفت. این مرد غامدی است که لشکرش به انبار وارد شد، حسان بن حسان بکری را کشت، و مرزبانان شما را از جای خود راند. به من خبر رسیده مهاجمی از آنان بر زن مسلمان و نیز زنی که در پناه اسلام است تاخته و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره او را به یغما برده، و آن بینوا در برابر آن غارتگر جز کلمه استرجاع و طلب دلسوزی راهی نداشته، آن‌گاه این غارتگران با غنیمت بسیار بازگشته، در حالی که يك نفر از آنها زخمی نشده.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 55

و احدی از آنان به قتل نرسیده. اگر بعد از این حادثه مسلمانی از غصّه بمیرد جای ملامت نیست، بلکه مرگ او در نظر من شایسته است.

عجبا عجبا! به خدا سوگند که اجتماع اینان بر باطلشان، و پراکندگی شما از حَقّان دل را می‌میراند، و باعث غم و غصّه است. رویتان زشت و قلبتان غرق غم باد، که خود را هدف تیر دشمن قرار دادید، آنان شما را غارت کردند و شما چیزی

به دست نیاوردید، جنگیدند ولی شما نَجنگیدید، خدا را معصیت می کنند و شما خشنودید. در تابستان شما را دعوت به جهاد با آنان می کنم گوئید: هوا گرم است، مهلت ده تا گرما برود. و در زمستان شما را می خوانم گوئید: هوا سرد است، مهلت ده تا سرما بنشیند. همه این بهانه ها برای فرار از گرما و سرماست. شما که از گرما و سرما می گریزید پس به خدا سوگند از شمشیر گریزان تر خواهید بود.

ای نامردان مردغا، دارندگان رؤیاهای کودکانه، و عقلهایی به اندازه عقل زنان حجله نشین، ای کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم. به خدا قسم حاصل شناخت شما پشیمانی و غم و غصه است. خدا شما را بکشد، که دلم را پر از خون کردید، و سینه ام را مالا مال خشم نمودید، و پی در پی جرعه اندوه به کامم ریختید، و تدبیرم را به نافرمانی و ترك یاری تباه کردید، تا جایی که قریش گفت: پس ابوطالب شجاع است ولی دانش جنگیدن ندارد. خدا پدران شما را جزا دهد، آیا هیچ کدام آنان کوشش و تجربه مرا در جنگ داشته؟ و پیشقدمیش از من بیشتر بوده؟ هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که آماده جنگ شدم، اکنون عمرم از شصت گذشته، ولی برای کسی که اطاعت نشود تدبیری نیست.

28 از سخنان آن حضرت است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 56

در بی وفایی دنیا و توجه به آخرت

پس از ستایش حق، دنیا پشت کرده، خبر به وداع می دهد، و آخرت روی نموده، و سر برآورده است، آگاه باشید که امروز روز تمرین، و فردا زمان مسابقه است، پاداش و جزای برنده، بهشت و فرجام بازنده، آتش است. آیا کسی نیست که قبل از رسیدن مرگش توبه کند؟ آیا کسی نیست که پیش از رسیدن روز سختی اش چاره اندیشد؟ هوش دارید که شما در روزگار آروز هستید که به دنبالش مرگ است.

کسی که در ایام آروز قبل از آنکه مرگش فرا رسد عمل کند عملش سودمند است، و مرگش به او زیان نرساند، و آن که در روزگار آرنویش پیش از مرگش تقصیر کند محصول کارش خسارت است، و مرگش برای او زیان دارد.

آگاه باشید که به وقت خوشی چنان عمل کنید که وقت ترس عمل می کنید.

بدانید که مانند بهشت که خواهانش خواب باشد ندیدم، و همچون عذاب که گریزان از آن در غفلت باشد سراغ ندارم. هشیار باشید کسی که حق سودش ندهد، باطل او را ضرر زند، و آن را که هدایت مستقیم ننماید، گمراهی او را به هلاکت کشاند. بدانید شما به کوچ از دنیا امر شده، و بر تهیه توشه دلالت شده‌اید.

ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم پیروی هوا و آرزوی دراز است. پس در این دنیا از دنیا توشه‌ای بگیرید که در آخرت خود را از عذاب محافظت کنید

می گویم: اگر سخنی باشد که مردم را به زهد در دنیا و عمل مربوط به آخرت وادار کند همین سخن است. و همین بس که این کلام دل را از وابستگی به آرزوها قطع کند. و نور موعظه و قدرت بازداشتن انسان از گناه را در دل برافروزد. و عجیب‌ترین جملات این خطبه این است که می فرماید: «امروز روز تمرین، و فردا روز مسابقه، و پاداش و جزای برنده بهشت، و عاقبت بازنده آتش است.» زیرا در این سخن با

ترجمه نهج البلاغه، ص: 57

وجود عظمت لفظ و بزرگی معنا و تمثیل درست، و تشبیه واقعی، سرّی شگفت و معنایی لطیف نهفته، و آن قول حضرت است که می فرماید: «وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ، وَالْغَايَةُ النَّارُ» که چون معنی سبقه و غایت مخالف هم است از آن برنامه قیامت به دو لفظ مختلف «سبقه - غایت» تعبیر فرموده، زیرا مسابقه در کاری محبوب و هدفی مطلوب است و این صفت بهشت است، نه دوزخ که به خدا از آن پناه می بریم، و شایسته نبود بگوید: «وَالْبَقَّةُ النَّارُ»، بدین خاطر فرمود:

«الغاية النار»، چه اینکه ممکن است پایان يك راه کسی را خوش نیاید، و ممکن است خوش آید، بنابراین صحیح این که برای هر دو صورت با کلمه غایت در این زمینه مانند مصیر و مآل است، چنانکه حق فرموده: قُلْ تَتَّبِعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ، که صحیح نیست در اینجا به جای «مصیر» کلمه «سبقه» آید. در این سخن اندیشه کن که نهانی شگفت و ژرفایی عمیق و لطیف دارد، و بیشتر سخنان حضرت چنین است. در بریخ از نسخه‌ها «سبقه» به ضمّ سین وارد شده.

و سبقه به ضمّ سین نزد عرب مال یا متاعی است که به برنده مسابقه جایزه می دهند. و معنی سبقه به فتح و ضم به هم نزدیک است، زیرا سبقه به ضمّ سین جزاء عمل ناپسند نیست بلکه پاداش کار خوب است.

پس از برنامه حکمین و تاخت و تاز ضحاک بن قیس، که در این

ترجمه نهج البلاغه، ص: 58

خطبه به آنچه در اطراف قلمرو حکومتش به وجود آمده اشاره نموده و پیروانش را به ایجاد نظم و صلاح ترغیب فرموده

ای مردمی که بدخاتان با هم، و خواهشها تان مختلف است! کلامتان سنگ سخت را می شکنند، و عملتان دشمن را نسبت به شما به طمع می اندازد. در مجالس لاف و گزاف می زنید، و به وقت جنگ فریاد می کنید: ای جنگ از ما دور شو! دعوت کسی که شما را بخواند ارزش نیابد، و قلب آن که رنج شما را تحمل کند آسایش ندارد. بهانه های دور از منطق می آورید، همانند بدهکاری که بی دلیل از طلبکار تمدید می طلبد. خوار و ترسو، ستم را از خود باز نمی دارد، و حق بدون تلاش به دست نمی آید. از کدام خانه، بعد از خانه خود دفاع می کنید؟ و همراه کدام پیشوا پس از من به جنگ می روید؟ به خدا قسم فریب خورده کسی است، که شما او را فریب داده اید، و آن که شما بهره او شوید به خدا قسم که به تیر قرعه ای که سهمی ندارد دست یافته، و آن که به شما تیر انداخت تیری بی کمان و پیکان پرتاب کرد. به خدا سوگند نه گفته شما را باور می کنم، و نه طمع به یاری شما دارم، و نه دشمن را از شما می ترسانم. شما را چه شده؟ دوی دردتان چیست؟ و راه علاجتان کدام است؟ دشمن هم مانند شماست. چرا سخن بدون عمل؟! و غفلت بدون روع؟! و طمع در غیر حق؟!

30 از سخنان آن حضرت است

درباره قتل عثمان

اگر به کشتن عثمان امر کرده بودم قاتلش بودم، و اگر نهی کرده بودم یاورش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 59

بودم. البته کسی که او را یاری داد نمی تواند بگوید من از کسی که او را یاری نداد بهترم. و آن که او را یاری نداد نمی تواند بگوید آن که یارش کرد از من برتر است. من وضعش را در چند جمله برای شما خلاصه می کنم: او به جور و اسراف حکومت راند، و شما هم بیش از حد بیتابی کردید. برای خدا درباره او که جور و اسراف داشت، و برای شما که خارج از حد عمل کردید حکم حقی است.

31 از سخنان آن حضرت است

قبل از جنگ جمل

به وقتی که عبدالله بن عباس را نزد زبیر فرستاد

تا او را به اطاعت حضرت بازگرداند

با طلحه ملاقات مکن، زیرا او همچون گاوی بینی که شاخش را روی گوشش کج کرده، بر مرکب چموش سوار می شود و می گوید رام است. اما با زبیر دیدار کن، زیرا او را طبیعتی نرم است، به او بگو: پسر دایات می گوید: در حجازم شناختی، در عراقم انکار کردی! برای تو از بیعتی که با من داشتی چه مانعی پیش آمده؟ می گویم: آن حضرت اولین کسی است که این جمله «فَمَا عَدَا مَّا بَدَا» از او شنیده شده.

32 از سخنان آن حضرت است

در نکوهش زمان خود

ای مردم، ما در روزگاری منحرف، و زمانی غرق کفران در آمده ایم، زمانی است که نیکوکار، بدکار شمرده می شود، و ستم پیشه بر طغیاناش می افزاید، از آنچه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 60

دانیم سودی نبریم و از آنچه ندانیم نپرسیم، از خطرات ترسی نداریم تا بر سرمان فرود آید.

اصناف مردم

مردم بر چهار دسته‌اند:

گروهی از آنان مانعی از فساد در زمین ندارند مگر پستی نفس، و کندی اسلحه، و کمی مال.

گروه دیگر اسلحه برکشیده، شرّ خود را آشکار کرده، سواره و پیاده‌اش را دنبال خود راه انداخته، خود را برای فساد آماده نموده، دین خود را تباه کند، برای اندکی از مال دنیا که به غارت برد، یا سوارانی که به دنبالش بیفتند، و یا مسندی که بر آن نشیند. چه تجارت بدی است که دنیا را ارزش خود دانی، و آن را عوض آنچه نزد خدا برای تو مهیاست قرار دهی!

گروه دیگر آن که با عمل آخرت، دنیا خواهد و آخرت را به وسیله عمل صالح دنیوی نجوید. اظهار فروتنی کند، گامها را کوچک بردارد، دامن جامه کوتاه نماید، و خود را امین جا زند، و پرده پوشی حق را وسیله معصیت قرار دهد!

گروه دیگر را پستی نفس و نداشتن قوم و قبیله از طلب حکومت برجا نشانده، این تهیدستی او را محدود کرده، خود را به اسم قناعت آراسته، و خویش را به لباس زهد زینت داده، در حالی که در شب و روز اهل عنوان قناعت و زهد نیست.

باقی ماندند آنان که یاد قیامت چشمان را از حرام بسته، و ترس از محشر اشکشان را جاری کرده. گروهی از اینان مطرود مردمند، و بعضی در وحشت مقهوریت، و دسته‌ای ساکت و خاموش، و عده دیگر با خداوند مناجات مخلصانه دارند، و بعضی از اینان هم ماتم زده و زجر کشیده‌اند. تقیه آنان را به گمنامی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 61

کشیده، در خواری غرق شده، و در دریایی از تلخی غوطه‌ورند، دهانشان از سخن بسته، و قلبشان مجروح است. ملت را موعظه کردند تا ملول و خسته شدند، مقهور مردم شده تا خوار گشتند، و شهید شدند تا اندک شدند. دنیا باید در چشم شما ناچیزتر از برگهایی باشد که جز در دباغی به کار نیاید، و بی‌ارزش‌تر از پشم بز که موقع چیدن از لبه قیچی

می‌ریزد. از گذشتگان پند گیرید پیش از آنکه آیندگان از شما پند گیرند، و دنیای نکوهیده را رها کنید، زیرا این دنیا کسانی را رها کرده که عاشق‌تر از شما به آن بودند.

می‌گویم: بی‌بهره‌گان از دانش این خطبه را به معاویه نسبت داده‌اند، در صورتی که بدون تردید از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام است، طلای ناب کجا و خاک؟! آب شیرین کجا و آب تلخ؟ بر این مدعا دلالت کرده رهنمای ماهر، و ناقد کرده آن را ناقد بصیر: عمرو بن بحر جاحظ که این خطبه را در اول کتاب «البيان و التبیین» آورده، و کسی را که آن را به معاویه نسبت داده ذکر نموده و آن‌گاه گفته: این سخن به فرمایشات علی شبیه‌تر، و به روش آن حضرت در تقسیم مردم، و وصف آنان به مغلوبیت و ذلت و تقیه و ترس، سزاوارتر است. و گفته: کجا دیدم معاویه را در حالی از احوال که در گفتارش روش زاهدان و رفتار عابدان را پیش گیرد و مانند آنان سخن گوید؟!

33 از سخنان آن حضرت است

به هنگام خروجش برای جنگ با اهل بصره

عبدالله بن عباس گفت: در ذی قار بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 62

در حالی که کفش خود را وصله می‌زد، از من پرسید: ارزش این کفش چند است؟ گفتم: هیچ گفت: به خدا سوگند این کفش پاره در نظر من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه بتوانم حقّی را اقامه و باطلی را دفع کنم. سپس بیرون آمد و خطبه‌ای برای مردم خواند و فرمود:

خداوند سبحان محمد صلی الله علیه وآله را به نبوت برانگیخت، در حالی که احدی از عرب کتابخوان نبود، و ادّعی نبوت نداشت. آن حضرت ایشان را رهبری کرد تا در محل اصلی آدمیت مستقر ساخت، و به زندگی نجات‌بخش رساند، تا کجی‌های آنان استقامت یافت، و احوال متزلزل آنان آرام گردید. به خدا قسم من در میان این لشکر بودم که به سپاه کفر هجوم بردیم تا همه آنها فرار کردند. در عین حال از جنگ عاجز نشدم و نترسیدم، این بار هم وضع من مانند آن زمان است، بی شک باطل را می‌شکافم تا حق از پهلوی آن بیرون آید. مرا با قریش چه کار؟! به خدا در روزگار کفرشان با

آنان جنگیدم، امروز هم محض انحرافشان با آنان پیکار می کنم، دیروز رویارویشان قرار داشتم، امروز هم در برابرشان ایستاده ام. به خدا قسم قریش کینه ای از ما ندارد جز آنکه خدا ما را بر آنان برگزید، و آنان را در زمره خود درآوریم، پس چنان بودند که شاعر گفته:

«به جان خودم سوگند که بامدادان پیوسته شیر خالص نوشیدی، و سرشیر و خرما بی هسته خوردی. ما این مقام عالی را به تو دادیم و تو مقامی نداشتی، ما بودیم که پیرامون تو اسبان کوتاه مو، و نیزه ها فراهم ساختیم».

34 از سخنان آن حضرت است

در تحریک مردم برای جنگ با شامیان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 63

اف بر شما، که از تویبختان به تنگ آمده ام. آیا در عوض حیات دائمی به زندگی دنیا راضی شده اید؟ و به جای عزت به ذلت دل خوش کرده اید؟ چون شما را به جهاد دعوت می کنم دیدگانتان به گردش می افتد، گویی به سختی جان کندن دچار شده، و در بیهوشی غفلت فرو رفته اید، به طوری که راه گفت و شنودتان با من بسته می شود و در پاسخ من دچار سرگردانی می شوید، گویی دلتان گرفتار اختلال شده و عقلتان از کار افتاده است. هیچ گاه برای من مردم مطمئنی نیستید، و پشتوانه قابل توجهی نمی باشید، و یاران توانمندی نیستید که به شما نیاز افتد. شما مانند شتران بی ساریانی هستید که چون از طرفی جمعشان کنند از طرف دیگر پراکنده شوند. به خدا قسم برای شعله ور ساختن آتش جنگ بد مردمی هستید، فریب می خورید و چاره فریب نمی نمایید، شهرهایتان به تصرف دشمن می رود به خشم نمی آیید، دیده دشمن بیدار است و شما در بی خبری هستید. به خدا قسم شکست خوردند آنان که با یکدیگر همراهی نکردند. سوگند به خدا اگمانم در حق شما این است که اگر جنگ شدت گیرد، و تنور مرگ گرم شود، شما مانند جدا شدن سر از بدن، از پسر ابوطالب جدا شوید. سوگند به حق، کسی که زمینه سلطه دشمن را بر خود فراهم کند تا دشمن گوشتش را بخورد، و استخوانش را بشکند، و پوستش را بکند، عجز و بی غیرتیش بزرگ، و دلش که در قفسه سینه اش جای دارد ناتوان و ضعیف است. تو اگر

می‌خواهی این گونه باش، اما من به خدا قسم پیش از آنکه فرصت سلطه به دشمن بدهم با شمشیر مشرفی «1» چنان بزنم که استخوان ریزه‌های سرش پردد، و بازو و قدمش قطع شود، و بعد از آن خداوند هر چه را خواهد انجام دهد.

ای مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من این

(1) - از مشارف، نام منطقه‌ای که شمشیر مشرفی به آن منسوب است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 64

است که خیرخواه شما باشم، و غنیمت را به طور کامل به شما بپردازم، و شما را تعلیم دهم تا جاهل نمانید، و مؤدب به آداب تمام تا بیاموزید. و اما حقی که من بر شما دارم وفا به بیعتی است که با من نموده‌اید، و خیرخواهی نسبت به من در حضور و غیاب، و اجابت دعوتم به وقتی که شما را بخوانم، و اطاعت از من چون دستوری صادر کنم.

35 از سخنان آن حضرت است

بعد از جریان حکمیت

خدای را سپاس اگرچه روزگار امری عظیم و شکننده، و حادثه‌ای بزرگ پیش آورده. و شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست که یگانه است و بی‌شریک، و خدای دیگری با او نیست. و محمد بنده و رسول اوست، درود خدا بر او و آتش باد.

اما بعد، سرپیچی از ناصح مهربانی که آگاه و تجربه دیده است موجب سرگردانی و علت پشیمانی است. من در داستان حکمیت امر خود را با خلاصه آنچه در دل داشتم صاف و روشن برای شما گفتم، «ای کاش اثر و رأی قصیر «1» پیروی می‌شد!» ولی از دستورم سرپیچی کردید، سرپیچی مخالفان جفاکار، و پیمان شکنان نافرمان، تا جایی که خیرخواه در خیرخواهیش به تردید افتاد، و آتش زنه از آتش دادن امتناع کرد. داستان و من و شما چنان است که برادر هوازنی گفته:

(1) - ضرب المثل مشهور عرب.

ترجمه نَحْجُ الْبَلَاغَه، ص: 65

«من در مُنْعَرَج اللَّوَى دستورم را به شما گفتم و شما امر مرا نفهمیدید مگر ظهر فردا که کار از کار گذشته بود» «1».

36 از سخنان آن حضرت است

در ترساندن اهل نهروان

من شما را از اینکه فردا در اطراف این نهر، و میان این زمینهای پست روی خاك افتاده باشید می ترسانم، بدون آنکه برهانی از پروردگارتان داشته و حجتی آشکار همراهتان باشد. دنیا شما را دچار هلاکت کرد، و به دست خود به دام قضا و قدر افتادید. من شما را از این حکمیت بازداشتم، و شما با من همانند مخالفان پیمان شکن مخالفت کردید، تا مجبور شدم رأیم را با رأی شما یکی کنم. شما مردمی سبکسر و غرق در خیالات احمقانه هستید. ای مردم بی ریشه، من که شری برایتان نیاوردم، و زبانی برای شما نخواستم!

37 از سخنان آن حضرت است

که خطبه گونه ایراد شده در ذکر فضائل خود

به وظیفه قیام کردم به وقتی که دیگران ناتوان شدند، خود را آشکار نمودم آن زمان که دیگران سر در گریبان بودند، سخن گفتم هنگامی که آنان واماندند، و به نور خدا راه پیمودم وقتی که آنان دچار توقف شدند. در آن زمان صدایم از همه پایین تر

(1) - تمثیل است، بیتی از شعر منسوب به دُرَیْد اَیْن الصَّمه.

ترجمه نَحْجُ البلاغه، ص: 66

بود، ولی در پیشی گرفتن به خیر از هم برتر بودم. با عنان فضائل پرواز کردم، و جایزه مسابقه را بردم، همانند کوهی که باد شکننده آن را نخبانند، و طوفان آن را از جایش کنار نزد. کسی نتوانسته از من عیب بگیرد، یا زبان به بدگوییم باز کنم. ضعیف در نزدم عزیز است تا حَقِّش را از ظالم بگیرم، و قوی نزدم ناتوان است تا حق مظلوم را از وی بستانم. ما به قضاء الهی راضی، و تسلیم امر او هستیم.

آیا مرا می بینی که بر رسول خدا - که درود خدا بر او و آتش باد - دروغ بندم؟ به خدا اوّل کسی هستم که او را باور کردم، و اوّل کسی نخواهم بود که بر او دروغ بندم. در مسأله خلافت خود فکر کردم، دیدم وجوب اطاعت از رسول (که مرا به مدارا امر کرده بود) بر عهده من است، بیعت کردم و بر اساس پیمان خود با نبی اسلام عمل کردم.

38 از سخنان آن حضرت است

در تعریف شبهه

شبهه را به این خاطر شبهه می گویند که شبیه حق است. اما چراغ اولیاء خدا در امور شبهه ناک یقین، و راهنمایشان راه هدایت است. ولی دعوت کننده دشمنان خدا در مسیر شبهه، ضلالت است، و راهنمایشان کوردلی است. نه ترس از مرگ علّت نجات است، و نه عشق به بقا عامل جاودانگی است.

39 از سخنان آن حضرت است

در نکوهش یاران، و دعوت به جهاد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 67

به مردمی گرفتار شده‌ام که دستورم را پیروی نمی‌کنند و و دعوتم را پاسخ نمی‌گویند. ای بی‌ریشه‌ها، برای یاری حق به انتظار چه هستید؟ آیا دینی نیست که شما را متحد کند؟ غیرتی ندارید که خشم شما را به حرکت درآورد؟ فریاد زنان در بین شما می‌ایستم، و با صدای بلند از شما یاری می‌خواهم، سخنم را گوش نمی‌دهید، و فرمانم را نمی‌برید تا وقتی که بدی عاقبت امور آشکار شود. انتقام خونی را به وسیله شما نمی‌توان گرفت، و به توسط شما امکان رسیدن به مقصودی نیست. شما را به یاری برادرانتان خواندم ولی همانند شتر بیمار و خسته فریاد کردید، و همچون شتر لاغر زخم‌دیده از حرکت سنگینی نمودید، آن گاه از شما لشگری اندک و مضطرب و ناتوان به سوی من آمد «گویي به سوی مرگ رانده می‌شوند و صحنه مرگ را به چشم خود می‌نگرند».

می‌گویم: «متدائب» به معنی «مضطرب» است، و این معنا از گفتار عرب گرفته شده که می‌گویند: «تَدَاءَ بَتِ الرِّيحِ» یعنی باد مضطرب وزید.

و به این خاطر گرگ را «ذئب» می‌گویند که وقت راه رفتن مضطرب است.

40 از سخنان آن حضرت است

زمانی که شنید خوارج نهروان می‌گویند

: لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، فرمود:

گفتار حقّی است که باطل به آن اراده شده. آری حکمی نیست مگر برای خدا، ولی اینان می‌گویند: زمامداری مخصوص خداست. در حالی که برای مردم حاکمی لازم است چه نیکوکار و چه بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حقّش ادامه دهد، و کافر بهره‌مند از زندگی گردد، و خدا هم روزگار مؤمن و کافر را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 68

در آن حکومت به سر آمد، و نیز به وسیله آن حاکم، غنائم جمع گردد، و به توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راهها به سبب او امن گردد، و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود، تا مؤمن نیکوکار راحت شود، و مردم از شرّ بدکار در امان بمانند.

[در روایت دیگری آمده: وقتی گفتار خوارج را در زمینه حکمیت شنید فرمود:] درباره شما به انتظار حکم خدا هستند. [و فرمود:] اما در سایه حکومت انسان صالح، اهل تقوا به راه خود ادامه دهند. ولی در حکومت بدکار، اهل شقاوت از حیات دنیا بهره‌مند شوند، تا روزگار هر يك به سر آید، و مرگش فرا رسد.

41 از سخنان آن حضرت است

در بیم دادن از مکر و حيله

وفا همزاد درستی است، من سپری بازدارنده‌تر از وفای به عهد سراغ ندارم، کسی که بداند بازگشتش به قیامت چگونه است مکر نمی‌کند. ما در زمانی قرار گرفته‌ایم که اکثر مردمش مکر را، زیرکی پندارند، و نادانان چنین کسانی را به مهارت در چاره جویی نسبت دهند. آنان را چه شود؟ خدا نابودشان کند! انسان آگاه به تحولات، راه حيله را می‌بیند، ولی امر و نهی حق مانع از حيله‌گری اوست، پس با چشم باز حيله را و می‌گذارد با اینکه قدرت در به کارگیری آن را دارد، و کسی که باکی در دین ندارد فرصت حيله‌گری را از دست نمی‌دهد.

42 از سخنان آن حضرت است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 69

در نکوهش از آرزوی دراز، و پیری از هوای نفس

ای مردم، ترسناکترین چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است: یکی پیروی هوای نفس، و دیگر بی‌مرز بودن آرزو. اما پیروی هوای نفس انسان را از حق باز می‌دارد، و بی‌مرز بودن آرزو آخرت را از یاد می‌برد. بدانید که دنیا به سرعت از شما روی گردانده، و از آن، جز باقی مانده‌ای که کسی آن را در کاسه به جا گذاشته باشد نمانده. و آگاه باشید که آخرت روی نموده است، و برای هر يك از دنیا و آخرت فرزندان است، شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، زیرا هر فردی در آخرت به مادرش ملحق می‌شود. امروز زمان عمل است و بازخواستی نیست، و فردا روز بازخواست است و عملی در آن میسر نمی‌باشد.

می‌گویم: «حذّاء» به معنی شتابان است، و گروهی «جذّاء» به جیم و ذال آورده‌اند، یعنی همه خیر و خوبیهای آن قطع شده است.

43 از سخنان آن حضرت است

پس از آنکه جریر بن عبدالله بَجَلی

را برای بیعت گرفتن از معاویه به شام

فرستاد و یاران حضرت آمادگی خود را برای جنگ با اهل شام مطرح کردند.

آماده شدن من برای جنگ با اهل شام در حالی که جریر نزد آنان است، بستن در برهان و حجت به روی آنان، و باعث روی گرداندن شامیان از خیر است، اگر خواهان خیر باشند. ولی من برای سفارت جریر وقتی را معین کرده‌ام که پس از پایان آن نمی‌ماند مگر اینکه فریب خورده یا آلوده به نافرمانی من شود. در این وقت نظر من مدارا است، و شما هم همان را پیشه خود سازید، البته با آمادگی شما

ترجمه نهج البلاغه، ص: 70

جهت نبرد مخالفی ندارم.

همه جوانب این کار را سنجیده، و ظاهر و باطن آن را زیر و رو کرده‌ام، برای خود چاره‌ای جز جنگ با کفر به آورده محمد صلی الله علیه و آله ندیدم. قبل از من برای مردم حاکمی بود که حوادثی را پدید آورد، و جای اعتراض و گفتگو علیه خود را برای مردم باز کند، مردم هم درباره او سخنانی گفتند، آن گاه بر او خرده‌ها گرفتند و به تغییر او دست زدند.

44 از سخنان آن حضرت است

به وقتی که مصقله بن هُبیره

شیبانی به سوی معاویه فرار کرد.

مصقله اسرای بنی ناجیه را از عامل امیرالمؤمنین علیه السلام خریده و آزاد نموده بود (و حدود نیمی از مبلغ را پرداخته بود). زمانی که حضرت بهای آن را خواست خیانت کرده به شام گریخت.

خدا مصقله را خیر ندهد، عمل کرد عمل بزرگان، و فرار کرد فرار بردگان. او ستایش کننده خود را هنوز گویا نکرده خاموش نمود، و وصف کننده‌اش را هنوز تصدیق نکرده سرکوب کرد. اگر پیش ما می‌ماند آنچه مقدورش بود از او می‌گرفتیم، و به انتظار فراوانی مالش برای تسویه بقیه آن می‌ماندیم.

45 از سخنان آن حضرت است

که در روز فطر در نکوهش دنیا ایراد کرده است

خدا را سپاس که رحمتش را جای نومی‌دی نیست، و نعمتش فراگیر است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 71

به آمرزشش یأس راه ندارد، و در بندگیش عار و ننگ نمی باشد. خدایی که رحمتش زایل نمی گردد، و نعمتش مفقود نمی شود. دنیا خانه ای است که فنا بر آن مقدر شده، و بر اهلش کوچیدن حتم گشته، در کامها شیرین، و در نظرها سبز و خرم، به سوی خواهانش شتابان می آید، و در دل نظر کننده اش عشق خود را جا می کند. از این دنیا با بهترین توشه ای که فراهم نموده اید کوچ کنید، و فوق اندازه کفاف در آن نخواهید، و بیش از آنچه برای زندگی لازم است از آن نطلبید.

46 از سخنان آن حضرت است

به هنگامی که برای حرکت به شام تصمیم گرفت

خداوندا، به تو پناه می برم از سختی سفر، و غم و اندوه بازگشت، و از آنچه در اهل و مال و فرزندم زشت بینم. بارالها، تو یار سفر، و جانشین در خانواده ام هستی، و کسی جز تو قدرت بر این دو کار ندارد، زیرا برای جانشین، توانایی همراهی با مسافر نیست، و همراه مسافر هم قدرت جانشینی ندارد.

ابتدای این سخن از رسول حق صلی الله علیه وآله روایت شده، و دنباله پس از آن را امیرالمؤمنین علیه السلام با بلیغ ترین سخن و نیکوترین تکمیل و از «وَلَا يَجْمَعُهُمَا» به بعد به پایان برده است

47 از سخنان آن حضرت است

در باره کوفه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 72

ای کوفه، گویا تو را می نگریم که همانند چرم عكاظی «1» زیر پای حوادث کشیده می شوی، پایمال پیش آمدها می گردی، و اضطرابها بر تو سوار می شود. می دانم هیچ ستمکاری بر تو بدی نخواست مگر اینکه خداوند او را به برنامه مشغول کننده ای مبتلا ساخت، یا هدف تیر گشنده ای نمود.

48 از سخنان آن حضرت است

زمان رفتن به سوی شام

ستایش خدا را، هر بار که شب در آید و تاریک شود. و ستایش خدا را هرگاه ستاره‌ای درخشد و غروب کند. و سپاس خدا را که نعمتش پایان نگیرد، و احسانش را هیچ جزا و پاداشی برابر نشود.

اما بعد، مقدمه سپاه خود را فرستادم، و به آنان امر کردم که در حواشی فرات بمانند تا دستورم به آنها برسد. رأیم این است که از فرات بگذرم و به دسته‌ای اندک از شما که در کنار دجله‌اند برسم، و آنان را بسیج کرده همراه شما به جنگ با دشمنانتان ببرم، و آنها را یار شما قرار دهم.

می‌گویم: «ملطاط» جهت حرکتی است که به لشکر خود دستور داد آن جهت را بگیرند، که کنار فرات بود. و ملطاط به ساحل دریا هم گفته می‌شود، و اصل معنای این لغت زمین هموار است. و منظور حضرت از نطفه آب فرات است، و این از عبارات غریب و اعجاب‌انگیز است.

(1) - يك نوع چرم از بازار عكاظ، بازاری بین نخله و طائف که معروف بوده است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 73

49 از سخنان آن حضرت است

در توحید الهی

ستایش خدا را، که به همه امور پنهانی داناست، و نشانه‌های آشکار بر وجودش دلالت دارد، و به دیده بینا در نیاید. چشمی که او را ندیده انکارش نمی‌کند، و دل کسی که وجودش را باور کرده به گُنه ذاتش نمی‌رسد. در برتری از همه چیز پیشی گرفته، و چیزی از او برتر نیست، به هر چیزی نزدیک است و چیزی نزدیک‌تر از او نیست. نه برتری مقامش او را از مخلوقات دور نموده، و نه نزدیکی او به موجودات موجب مساوی بودنش با آنها در مکان گشته. عقلها را بر بیان حدود صفتش آگاه نکرده، و آنها را از معرفت لازم درباره وجودش باز نداشته. او خدایی است که آثار هستی اقرار قلبی منکرش را گواهی می‌دهد. خدا از آنچه تشبیه کنندگانش به موجودات می‌گویند و از اوهام منکرانش بسی بالاتر است.

50 از سخنان آن حضرت است

در بیان فتنه

ابتدای ظهور فتنه‌ها، هواهایی است که پیروی می‌شود، و احکامی که در چهره بدعت خودنمایی می‌کند، در این فتنه‌ها و احکام آلوده به بدعت، با کتاب خدا مخالفت می‌شود، و مردانی مردان دیگر را بر غیر دین خدا یاری و پیروی می‌نمایند. اگر باطل از آمیزش با حق خالص می‌شد، راه بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند. و اگر حق در پوشش باطل پنهان نمی‌گشت زبان دشمنان یاوه‌گو از آن قطع می‌گشت. ولی پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل فراهم شده و در هم آمیخته

ترجمه نهج البلاغه، ص: 74

می‌شود، در این وقت شیطان بر دوستانش مسلط می‌شود، و آنان که لطف حق شاملشان شده نجات می‌یابند.

51 از خطبه‌های آن حضرت است

زمانی که ارتش معاویه

در جنگ صفین بر یاران آن حضرت پیشی

گرفته، راه ورود به آب فرات را اشغال کردند و لشگر امام را از برداشتن آب مانع شدند.

آنان از شما خوراك جنگ خواستند، یا به پستی تن داده و شرف خود را از دست بگذارید، یا شمشیرتان را از خون آنان سیراب کرده تا از آب سیراب شوید.

زیرا نابودی شما در آن زندگی است که محصولش شکست از دشمن است، و زندگی شما در آن مرگی است که نتیجه‌اش پیروزی بر دشمن است. بدانید معاویه هم سفرانی از گمراهان منحرف را به دنبال خود آورده، و حقیقت را از آنان پنهان کرده، تا این بی‌خبران گلوهای خود را آماج تیر مرگ نموده‌اند.

52 از خطبه‌های آن حضرت است

قسمتی از این خطبه پیش از این به روایتی نقل شد، در اینجا به روایت

دیگر نقل می‌کنیم به خاطر اختلافی که در این دو روایت است

آگاه باشید که دنیا رو به نیستی نهاده و پایان مدّتش را اعلام کرده، و حقیقتش ناشناخته مانده، و شتابان روی گردانده است. ساکنانش را به سوی فنا می‌برد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 75

و همسایگانش را به تازیانه مرگ می‌راند، شیرینیش تلخ، و صافیش تیره شده، از دنیا چیزی نمانده جز باقی مانده آبی همانند باقی مانده آبی در ظرفی کوچک، و یا چون جرعه آبی اندك که اگر تشنه‌های بمکد سیراب نشود. ای بندگان خدا، عزم را بر کوچ از این دنیایی که فنا بر اهلش مقرر شده جزم کنید، آرزو در اینجا شما را مغلوب خود نکند، و مدت حیات در آن به نظرتان طولانی نیاید.

به خدا قسم اگر همچون شتر فرزند مرده غمزده بنالید، و به مانند کبوتر دور از همد صدا کنید، و به مثل راهبی تارك زاری نمایید، و در راه خدا از اموال و فرزندانان دل بردارید، برای درخواست قرب حق در مرتبه‌ای بالا، یا برای آموزش گناهانی که کتابهای حق شماره کرده، و فرشتگانش آن را حفظ نموده، هر آینه در برابر پاداشی که برای شما از خدا امید دارم، و

عقابی که از آن بر شما می‌ترسم کم و اندک است. به خدا سوگند اگر به خاطر شوق حق و ترس از او دلهای شما آب شود و دیدگانتان خون ببارد، سپس به اندازه بقای دنیا عمر کنید، باز هم اعمال خوب شما - هر چند از هیچ کوششی دریغ نکنید - با نعمت‌های عظیمی که به شما داده و با هدایتی که جهت برخورداری از ایمان به شما مرحمت فرموده برابری نخواهد داشت.

و قسمتی از این خطبه درباره عید قربان و مشخصه قربانی است

از تمامیت قربانی، کامل بودن گوش و سلامت چشم آن است. بنابر این اگر گوش و چشمش سالم باشد قربانی سالم و کامل است هر چند شاخش شکسته باشد و پایش را به محل قربانی بکشد.

[«مَنَسْكَ» در اینجا به معنای قربانگاه است.]

ترجمه نهج البلاغه، ص: 76

53 از سخنان آن حضرت است

درمسأله بیعت

مردم برای بیعت با من به شدت به هم می‌خوردند، مانند به هم خوردن شتران تشنه در روز ورود به آب، که ساریان آنها را رها کرده و عقال از پایشان برداشته باشد، تا جایی که گمان بردم مرا خواهند کشت، یا در حضورم بعضی بعضی دیگر را نابود خواهند کرد. زیر و روی حکومت را اندیشه کردم به صورتی که خواب را از چشمانم گرفت، راه چاره‌ای جز جنگ با دشمنان یا انکار آنچه محمد صلی الله علیه وآله آورده نیافتم، پس تحمل جنگ برایم آسانتر از تحمل کیفر الهی، و مشقت‌های این دنیا برایم سهل‌تر از مشقت‌های آخرت است.

54 از سخنان آن حضرت است

به وقتی که به نظر یارانش

در اجازه برای آغاز جنگ صفین تأخیر نمود

اما سخن شما که: آیا این همه درنگ از نبرد برای ناگوار بودن مرگ است؟! به خدا قسم باکی ندارم که من بر مرگ وارد شوم یا مرگ به سوی من آید.

و اما کلام شما که تأخیرم در نبرد تردید نسبت به شامیان است، به خدا سوگند يك روز جنگ را به تأخیر نینداختم جز به طمع اینکه گروهی از این مردم به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت یابند و با آن دید ضعیفی که دارند از نورم بهره‌مند گردند، این تأخیر با این نظری که دارم برایم از اینکه گمراهان را با شمشیر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 77

دور کنم محبوبتر است، هر چند که کیفر گناهانشان به گردن خودشان است.

55 از سخنان آن حضرت است

در مقایسه یاران پیامبر با یاران خود

ما در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم، پدران و فرزندان و عموهای خود را به امر حق به قتل می‌رساندیم، و این مسئله جز بر ایمان و تسلیم و حرکت در راه راست و شکیبایی بر سوزش دژد، و کوشش ما در جهاد با دشمن نمی‌افزود.

و مردی از ما و مردی از دشمن چون دو شیر نر با هم در می‌افتادند، و در صدد بر آوردن جان یکدیگر بودند، تا کدام يك از آن دو، جام مرگ را به کامی دیگری بریزد. يك بار ما بر دشمن پیروز می‌شدیم، يك بار دشمن بر ما. چون خداوند راستی ما را دید دشمنمان را سرکوب کرد، و یاری خود را بر ما نازل کرد، تا آن وقت که اسلام همانند شتری که سینه و گردن برای استراحت به زمین نهد، و در جای خود بخوابد استقرار یافت. به جانم قسم اگر ما در آن زمان رفتاری مانند

امروز شما داشتیم پایه‌ای از بنای اسلام برپا نمی‌شد، و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گشت. به خدا قسم با این وضعی که دارید به جای شیر، خون خواهید دوشید، و به دنبالش دچار ندامت خواهید شد.

56 از سخنان آن حضرت است

به یاران خود در توصیف معاویه

پس از من مردی گشاده گلو و شکم برآمده، بر شما غالب می‌شود، آنچه بیابد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 78

بخورد، و آنچه نیابد بخوهد. او را بکشید، ولی هرگز نخواهید کشت. او شما را به ناسزا گفتن به من و بیزاری از من فرمان می‌دهد. در صورت اجبار بدگویی کنید، زیرا که مایه پاکی و علو درجه من و نجات شما خواهد بود. ولی از من بیزاری نجوید، زیرا من بر فطرت الهی به دنیا آمده‌ام، و در ایمان و هجرت بر همه سبقت جسته‌ام.

57 از سخنان آن حضرت است

در خطاب به خوارج نِروان

طوفان مرگ‌زا بر شما بوزد، و اصلاح کاری از شما باقی نماند! آیا پس از ایمانم به خدا و جهادم همراه رسول حق صلی الله علیه و آله به کفر خود شهادت دهم؟! «در این صورت گمراه شده و از گردونه هدایت یافتگان خارج شده‌ام.» به بدترین سرنوشت بروید، و از راهی که آمده‌اید به جهالت گذشته برگردید! بدانید پس از من به پستی فراگیر دچار می‌شوید، و شمشیرهای بُزان به سراغتان خواهد آمد، و ثروت شما را ستمکاران گرفته مال خود کنند، و این عمل را برای خود عادت و سنت قرار دهند.

گفتار حضرت: «وَلَا بَقِيَّ مِنْكُمْ آيَرُ» به سه صورت روایت شده: یکی همان طور که در متن آورده ایم «آبر» با راء به معنای اصلاح کننده نخل است. دوم «آثر» با ثاء سه نقطه به معنای روایت کننده و حکایت کننده حدیث که این صحیح ترین وجه نزد من است. گویی حضرت فرموده:

مخبری از شما باقی نماند. سوم «آبز» با زای نقطه دار به معنای پرخاشگر، و نیز به معنای هلاك شونده است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 79

58 از سخنان آن حضرت است

زمانی که عزم بر جنگ خوارج داشت و به آن حضرت خبر دادند

که آنان از پل نهروان عبور کرده اند محل نابودی ایشان این طرف آب است. به خدا قسم ده نفر از ایشان از این مهلکه جان به در نبرند، و از شما هم ده نفر کشته نشود.

مراد از «نطف» آب نهر است. لغت نطفه از جنبه کنایه فصیح ترین کنایه از آب می باشد هر چند آب بسیار باشد. و ما شبیه این مطلب را ذیل نظیر همین فرمایش حضرت در گذشته اشاره کردیم.

59 از سخنان آن حضرت است

در وقتی که خوارج به قتل رسیدند

و به آن حضرت گفته شد

همه آنان هلاك شدند

به خدا قسم چنین نیست؛ اینان نطفه‌هایی هستند در صلب مردان، و رَجَم زنان، هرگاه از آنان شاخی سر زند، بریده شود تا اینکه آخرین آنان دزدانی برهنه کننده مردم شوند.

60 از سخنان آن حضرت است

درباره خوارج

پس از من خوارج را نکشید، چون کسی که حق را بجوید و اشتباه کند مانند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 80

کسی نیست که باطل را بخواهد و آن را بیابد.

منظور حضرت از باطل، معاویه و اصحاب اوست.

61 از سخنان آن حضرت است

زمانی که او را از ترور ترساندند

برای من از جانب خدا سپر محکمی است، چون آخرین روز حیاتم در رسد آن سپر از پیش رویم کنار رود و مرا به دست مرگ سپارد. در آن زمان نه تیر به خطا رود، و نه زخم بهبود یابد.

62 از سخنان آن حضرت است

در نکوهش دنیا

دنیا خانه‌ای است که کسی از آن سالم نمانده مگر با اعمال پاکی که در آن انجام دهد، و به چیزی که مخصوص دنیا است نجات پیدا نشود. مردم به دنیا از باب امتحان مبتلا شده‌اند، آنچه را از این دنیا محض دنیا برداشته‌اند از دستشان برود، و در قیامت نسبت به آن بازخواست شوند، و آنچه از دنیا برای آخرت گرفته‌اند بر آن وارد می‌شوند و در آن اقامت می‌کنند. دنیا در دید خردمندان همانند سایه در حال برگشت است، به وقتی که آن را در حال گسترش می‌بینی جمع می‌شود، و وقتی که رو به افزایش می‌نگری رو به کاهش می‌رود.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 81

63 از سخنان آن حضرت است

در تشویق به عمل صالح

ای بندگان خدا، از خدا پروا کنید، به وسیله اعمال نیکو بر مرگ پیشی جوئید، و بخیرید آنچه را برای شما باقی می‌ماند، به چیزی که از دستتان می‌رود، کوچ کنید که در کوچاندنتان جدی هستند، برای مرگ که بر سر شما سایه انداخته مهتا شوید، مردمی باشید که فریاد هشدار دهنده بر آنان زده شده پس بیدار شده‌اند، و یافته‌اند که دنیا جای ابدی نیست به همین خاطر حیات فانی را به زندگی باقی تبدیل کرده‌اند، زیرا خداوند شما را بیهوده نیافریده، و به حال خود نگذاشته. بین شما و بهشت یا جهنم حایلی جز مرگ نیست که از راه می‌رسد. مدت حیاتی که لحظه‌ها از آن می‌کاهند، و ساعت مرگ را منهدم می‌نماید سزاوار کوتاهی است، و اجل پنهان که آمد و رفت شب و روز آن را می‌آورد سزاوار سرعت بازگشت است، و آن آینده‌ای که با خود رستگاری یا بدبختی آورد شایسته آماده کردن بهترین توشه است. پس در دنیا توشه بردارید توشه‌ای که خود را به وسیله آن از عذاب فردا حفظ کنید. آن بنده‌ای تقوا پیشه شد که خیرخواه خود گشت، و توبه‌اش را پیش انداخت، و بر شهوتش پیروز شد، زیرا زمان اجل انسان پنهان است، و آرزویش گول زننده اوست، شیطان موکل آدمی است که معصیتش را در نظرش می‌آراید تا مرتکب آن شود، و توبه را به صورت آرزو برای آینده جلوه می‌دهد تا

آن را به تأخیر افکند، تا مرگ بر آدمی بتازد زمانی که نسبت به آن غافل تر از هر چیز باشد. حسرت و اندوه بر آن بی خبری که عمر نابود شده‌اش بر او حجت است، و پایان زندگیش شقاوت! از خدا درخواست دارم ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمت آنان را به طغیان نیندازد، و هدفی آنان را در عبادت پروردگار خود مقصّر نسازد، و پس از مرگ ندامت و اندوه بر او فرود نیاید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 82

64 از سخنان آن حضرت است

در توحید الهی

ستایش خدا را، که صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نجسته تا اوّل باشد پیش از که آخر باشد، و آشکار باشد، قبل از اینکه پنهان باشد هر آنچه غیر او به وحدت نامیده شود اندک است. و هر عزیزی غیر از او خوار، و هر قدرتمندی غیر او ناتوان و هر مالکی غیر او مملوک، و هر عالمی غیر او نیازمند به فراگیری، و هر صاحب قدرتی غیر او گاه توانا و گاه ضعیف، و هر شنونده‌ای غیر او از شنیدن صداهای آهسته ناشنوا، و از شنیدن آوازهای بلند کر، و از شنیدن صداهای دور محروم است. و هر بیننده‌ای غیر او از دیدن رنگهای پنهان و اجسام لطیف کور، و هر آشکاری جز او غیر پنهان، هر پنهانی جز او غیر ظاهر است.

موجودات را نه برای تقویت سلطنت خود آفرید، و نه به خاطر ترس از حوادث روزگار، و نه برای کمک گرفتن در دفع همتای پرخاشگر، و نه برای به دست آوردن نیرو برای پیکار با شریک پر نخوت و مخالف گردنکش، بلکه همه آفریده‌ها پرورده شده و بندگانی ذلیل و خوارند. در اشیاء حلول ننموده تا گفته شود خدا در آنهاست. و از آنها دور نگشته تا گفته شود جدای از آنهاست. آفریدن موجودات و تدبیر وضع آنان او را خسته و درمانده نکرده، و نسبت به آنچه آفریده عجزی به او دست نداده، و در آنچه حکم داده و مقدر نموده اشتباهی بر او وارد نگشته، بلکه کارش کاری است استوار، و علمی است محکم، و امری است قطعی. بندگان با وجود خمشمش به او امیدوار، و با وجود نعمتهایش از او هراسانند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 83

65 از سخنان آن حضرت است

در آداب جنگ که در بعضی از ایام صفین به اصحابش فرمود

ای گروه مسلمانان، ترس از عظمت حق را لباس زیرین خود قرار دهید، و آرامش را لباس روی خود سازید، و دندانه‌ها را به هم بفشارید، زیرا این برنامه شمشیرها را از سر دور کننده‌تر است. زره را بر تن کامل کنید، و شمشیرها را پیش از بیرون کشیدن در غلاف بجنبانید، به گوشه چشم با حالت خشم به دشمن بنگرید، و نیزه را از راست و چپ به دشمن بزنید، و با لبه شمشیر ضربه وارد کنید، و شمشیرها را با پیش نهادن گامها به دشمن برسانید، و بدانید که شما در برابر دید خدائید و شما با پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه هستید، پس حمله را پی در پی کنید، و از فرار کردن شرم نمایید، زیرا فرار از جنگ ننگ نسلها، و آتش فردای قیامت است. از جدا شدن روحتان از بدن در جهاد خوشحال باشید، و آسان به سوی مرگ حرکت نمایید. بر شما باد به این لشکر متراکم دشمن، و خیمه‌های افراشته به طناب، وسط آن خیمه را بزنید، که شیطان در جانب پایین آن پنهان است، برای برجستن، دست به پیش داشته، و برای فرار پا پس نهاده. برای نمودار شدن پایه حق هر چه سخت‌تر قصد دشمن کنید، که «شما انسا‌های برترید و خدا با شماست و پاداش شما را هیچ نمی‌کاهد».

66 از سخنان آن حضرت است

در حق انصار

ترجمه نهج البلاغه، ص: 84

گوینده: وقتی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اخبار سقیفه به آن حضرت رسید فرمود: انصار چه گفتند؟ عرضه داشتند: انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما باشد. آن حضرت فرمود:

چرا به گروه انصار این گونه احتجاج نکردید که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت فرمود که به نیکوکار انصار نیکی شود، و از بدکارشان چشم پوشی گردد؟ به حضرت گفتند: در این وصیت چه حجتی بر انصار است؟ فرمود: اگر حکومت از آنان بود پیامبر در حقشان سفارش نمی کرد. سپس فرمود: قریش چه گفتند؟ عرضه داشتند: قریش استدلال کردند که آنان شجره رسول الله علیه و آله هستند. فرمود: به درخت احتجاج کردند، و میوه آن را ضایع نمودند!

67 از سخنان آن حضرت است

وقتی که امارت مصر را به محمد بن ابوبکر وا گذاشت و مصر از دست او بیرون رفت، و به شهادت رسید

می خواستم حکومت مصر را در اختیار هاشم بن عتبة قرار دهم، اگر او را استاندار مصر می کردم عرصه را برای دشمنان خالی نمی کرد، و فرصتی به آنان نمی داد. البته سرزنی بر محمد بن ابوبکر نیست، او محبوب من، و پسر همسر بود.

68 از سخنان آن حضرت است

در سرزنش اصحاب سست پیمانش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 85

چه اندازه با شما مدارا کنم، چنانکه با شترهای کوهان کوفته مدارا می شود، و با لباسهای پوشیده رفتار می گردد، که از هر طرف دوخته می شود از جانب دیگر پاره می گردد؟! هر وقت گروهی از سپاه شام به شما رو می کند هر مردی از شما در خانه اش را می بندد، و چون سوسمار به لانه می خزد و مانند کفتار به آشیانه پناه می برد. به خدا قسم خوار و ذلیل است کسی که شما به یاریش برخیزید. و آنکه که به وسیله شما به سوی دشمن تیر بیندازد با تیر شکسته بی پیکان تیراندازی کرده.

سوگند به خدا شما در عرصه‌های آرام فراوانید، ولی زیر پرچم‌های جهاد اندک.

من آنچه که شما را اصلاح و کجی‌هایتان را مستقیم می‌نماید می‌دانم، ولی هرگز با تباه کردن خود شما را اصلاح نمی‌کنم. خداوند رویتان را خوار، و نصیبتان را تباه گرداند. آنچنان که باطل را می‌شناسید معرفت به حق ندارید، و آنچنان که حق را باطل می‌کنید باطل را نابود نمی‌کنید!

69 از سخنان آن حضرت است

سحرگاه روزی که ضربت به فرق مبارکش رسید

نشسته بودم که خواب مرا گرفت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من آشکار شد، گفتم: ای پیامبر خدا، که کژی‌ها و دشمنی‌ها از امت تو دیدم! فرمود: به آنان نفرین کن.

گفتم: خداوند بهتر از آنان را به من عنایت کند، و به جای من شری را بر آنان گمارد.

منظور از «اود» کژی و «لدد» دشمنی است، و این از فصیح‌ترین سخنان است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 86

70 از سخنان آن حضرت است

در سرزنش اهل عراق

پس از سپاس حق، ای اهل عراق، شما همچون زن حامله‌ای هستید که باردار شده، و پس از دوران بارداری طفل مرده بزاید و شوهرش بمیرد، و دوره بیوگیش طولانی شود، و دورترین اشخاص ارش را ببرند. بدانید به خدا قسم آمدنم به سوی شما از روی اختیار نبود، اضطرار مرا به سوی شما کشید. به من خبر رسیده که شما می‌گویید: علی دروغ می‌گوید! خدا شما را بکشد! بر چه کسی دروغ بندم؟

بر خدا؟ من اولین کسی هستم که به حق ایمان آوردم. یا بر پیامبر خدا؟ من نخستین فردی هستم که او را تصدیق نمودم. نه هرگز به خدا قسم، اما سخنانی است که از پیامبر گرفته‌ام که شما از آن غایب بودید، و لیاقت شنیدن آن را نداشتید. مادر، آن یاهو گویی که گفت: «علی دروغ می‌گوید» به عزا بنشیند! اگر ظرفیت داشته باشد علم و حکمت را رایگان در اختیارش می‌گذارم، «و در آینده حقیقت آنچه را به شما خبر دادم خواهید دانست».

70 از سخنان آن حضرت است

که در آن درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم می‌دهد

بار خدایا، ای گستراننده زمینهای گسترده، و نگاه دارنده آسمانهای برافراشته، و ای آفریننده دلبا بر اساس فطرت، چه بدبخت آن و چه خوشبخت آن، شریفترین درودهایت، و افزونترین برکات را بر محمد بنده و رسول خدا قرار ده، رسولی که ختم کننده نبوت، و بازکننده راههای بسته، و آشکارکننده حق بر مبنای حق

ترجمه نهج البلاغه، ص: 87

است، پیامبری که خروشهای باطل را دفع، و حمله‌های گمراهی را شکست، چنان که سنگینی رسالتی را که بر عهده گرفت با قدرت پیش برد، به امر تو قیام نمود، و در راه رضای تو شتافت، بدون اینکه از پیشی گرفتن بماند، و در عزمی که داشت سستی ورزد، وحی تو را ضبط نمود، عهدت را حفظ کرد، بر اجرای فرمانت اقدام ورزید، تا آتش دانش خواه را برافروخت، و راه حق را برای اشتباهکار روشن ساخت، و دلپایی که در فتنه‌ها و گناهان غرق شده بود به وسیله او هدایت شد، پیامبری که نشانه‌های واضح را برپا کرد، و احکام نورانی را ابلاغ نمود. او امین درستکار تو، و خزانه‌دار دانش سرتی، و شاهد تو در روز قیامت، و برانگیخته‌ات به حق، و فرستاده‌ات به سوی خلق است.

خداوندا، جایی وسیع در سایه رحمت برای او بگشا، و او را از خیر فراوان و اجری از فضل و کرمیت مرحمت فرما. الهی بنای او را بر بنای بناکنندگان فضیلت بلند گردان، و مرتبه‌اش را نزد خود گرمی دار، و نورش را کامل ساز، و او را در عوض رسالت چنین پاداش ده: شهادتش را مقبول، گفتارش را پسندیده، منطقتش را عدل، و سخنش را جداکننده بین حق و باطل قرار ده. خداوندا، بین ما و او در جایی که زندگیش نیک، و نعمتش بی‌زوال، و خواهشهایش برآورده، و هوسهایش لذت بخش، و آسایشش فراوان، و در نهایت آرامش با ارمغانهای کرامت است جمع فرما.

72 از سخنان آن حضرت است

که در بصره درباره مروان بن حکم فرمود

گفتند: مروان بن حکم روز جمل اسیر شد، برای نجاتش از امام حسن و امام

ترجمه نهج البلاغه، ص: 88

حسین علیهما السلام در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شفاعت خواهی کرد،

حسنین شفاعت کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام او را آزاد فرمود. حسنین برای بیعت مروان از حضرت اجازه خواستند، امام فرمود:

مگر بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیاز نیست، دستش دست یهودی خائن است، اگر با دستش با من بیعت کند با نشیمنگاهش می‌شکند.

برای او حکومتی در پیش است که مقدار زمانش به اندازه‌ای است که سگ بینی خود را بلیسد. او پدر چهار حاکم است، و جامعه اسلامی از او و فرزندانش روز خونباری خواهد دید.

73 از سخنان آن حضرت است

زمانی که شورای خلافت قصد بیعت با عثمان کرد

شما می دانید که من به حکومت از دیگران شایسته ترم، و به خدا قسم آن را رها می کنم تا وقتی که امور مسلمین سالم بماند، و ستمی در برنامه امت جز بر من روی ندهد؛ رها می کنم به امید پاداش و فضل آن، و روی گردانی از زر و زیور دنیا که شما نسبت به آن دچار رقابت شده اید.

74 از سخنان آن حضرت است

زمانی که شنید بنی امیه او را متهم به قتل عثمان می کنند

آیا آگاهی بنی امیه از وضع من آنان را از افترا زدن به من باز نداشت؟ آیا سابقه پاک من، مردم نادان را از تهمت به من منع نکرد؟ البته پندی که خدا به آنان داده از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 89

زبان من رساتر است. من احتجاج کننده با خارج شدگان از دین، و دشمن به تردید افتادگان در آئینم. تمام امور مشتبه به کتاب خدا عرضه می شود، و بندگان به آنچه در سینه دارند مجازات می گردند.

75 از خطبه های آن حضرت است

در تشویق به عمل صالح

خداوند رحمت کند مردی را که حکمتی بشنود و آن را حفظ نماید، دعوت به هدایت شود و به آن نزدیک گردد، و دامن هدایتگری را بگیرد و نجات یابد. خدای را پاس دارد، و از گناه خود بترسد. تلاش خالص پیش فرستد، و عمل صالح

انجام دهد. ذخیره سودمند بیندوزد، و از حرام دوری گزیند. تیر به نشانه زند، و پاداش آخرتی بیابد. بر هوای نفس غلبه نماید، و آرزویش را تکذیب کند. صبر را مرکب نجات قرار دهد، و تقوا را توشه پس از مرگ کند. در راه روشن قدم نهد، و ملتزم راه واضح شود. مهلت را غنیمت داند، با عمل خود بر اجل پیشی گیرد، و از عمل خود زاد و توشه بردارد.

76 از سخنان آن حضرت است

هنگامی که سعید بن عاص حق او را بازداشت

بنی امیه از میراث محمد صلی الله علیه و آله اندك اندك به من می دهند. به خدا قسم اگر زنده بمانم آنان را دور خواهم انداخت مانند پاره جگر، یا شکنجه خاك آلودی که قصاب دور می اندازد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 90

«الْثَّرَابُ الْوَدْمَةُ» که بر عکس «وَدَامَ الثَّرِيَّةُ» است نیز روایت شده.

معنای «لِيفُوقُونِي» این است که از بیت المال اندك اندك به من می دهند مانند «فَوَاقِ نَاقَه» که به معنای يك بار دوشیدن شیر شتر است. «وَدَامَ» جمع «وَدَمَه» عبارت از پاره شکنجه یا جگر خاك آلود است که آن را دور می اندازند.

77 از سخنان آن حضرت است که با آن دعا می کرد

خدایا بر من بیامرز، آنچه را درباره من از من دانستی، پس اگر دوباره به گناه بازگشتم تو هم دوباره به مغفرت به من بازگرد. خداوندا، بر من بیامرز آنچه را که با خود وعده کردم، و تو وفايي از من نسبت به آن ندیدی. الهی آنچه را که به زبانم به تو تقرب جستم ولی دلم بر خلاف آن بود بر من بیامرز. الهی اشارات چشم، و سخنان بیهوده، و مشتبهات دل و لغزشهای زبانم را بر من بیامرز.

78 از سخنان آن حضرت است

وقتی که قصد حرکت به سوی خوارج نمود

، و یکی از یارانش به او گفت: ای امیر مؤمنان، اگر در این ساعت حرکت کنی با اطلاعی که از اوضاع کواکب دارم می ترسم به پیروزی نرسی! حضرت فرمود:

آیا تصور می کنی به ساعتی راهنمایی می کنی که هر کس در آن ساعت حرکت کند زیان و ضرر از او دور می شود؟ و برحذر می داری از ساعتی که هر که در آن حرکت نماید زیان و ضرر وی را احاطه می کند؟ آن که تو را در این گفتار تصدیق کند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 91

قرآن را تکذیب کرده، و به گمان خود از طلب یاری خدا در به دست آوردن مطلوب و دفع مکروه بی نیاز شده. بنابر گفتار تو سزاوار است، کسی که به گفته تو عمل کند تو را ستایش نماید نه خدا را، زیرا به خیال تو آن که او را به ساعتی راهنمایی کرده که در آن منفعت برده و از زیان در امان مانده تویی. سپس رو به مردم کرد و فرمود:

ای مردم، از آموختن علم نجوم پرهیزید مگر به عنوان ابزاری برای جهت یابی در خشکی یا دریا، زیرا نتیجه آموختن نجوم کهنات و پیشگویی است، و منجم چون کاهن، و کاهن همانند ساحر، و ساحر همچون کافر است، و کافر در جهنم است، به نام خدا حرکت کنید.

79 از سخنان آن حضرت است

پس از پایان جنگ جمل در مذمت زنان

ای مردم، زنان از نظر ایمان و از جهت ارث و در مرحله عقل کم بهره و ناقصند.

اما نقصان ایمانشان به اعتبار معاف بودن از نماز و روزه در ایام قاعدگی است. اما نقصان ارثشان به اعتبار آنکه سهم ارث آنان نصف سهم ارث مردان است. اما نقصان عقلشان، به اعتبار اینکه شهادت دو زن برابر شهادت با يك مرد

است. از بدهاشان پروا کنید، و از خوبانشان بر حذر باشید، و در امور پسندیده از آنان پیروی نکنید تا در اعمال ناشایسته طمع پیروی نداشته باشند.

80 از سخنان آن حضرت است

در باره زهد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 92

ای مردم، زهد عبارت از کوتاهی آرزو، شکر نزد نعمت، و کناره گیری از محرمات است. اگر (جمع) این سه واقعیت از شما دور شد، حداقل اینکه حرام، بر صبر شما شما غلبه نکند، و به فراموشی شکر نعمت دچار نشوید، زیرا خداوند به وسیله حجت های آشکار و روشن، و کتابهایی که عذر بپای و واضح خدا بر بندگان است جای عذری برای شما باقی نگذاشته است.

81 از سخنان آن حضرت است

در وصف دنیا

چه بگویم از خانه ای که ابتدایش سختی، و سرانجامش نیستی است. در حلالش حساب، و در حرامش کیفر است. ثروتمندش دچار فتنه و آزمایش، و تهیدستش گرفتار اندوه است. آن که در طلبش کوشید به آن دست نیافت، و آن که زحمتی نکشید خود به او روی نمود. هر که به دیده عبرت به آن نگریست او را بینا کرد، و هر کس به چشم خریداری به آن نظر نمود او را به نابینایی دچار ساخت.

مؤلف: هر که در این گفتار امام علیه السلام خوب بیندیشد: «هر که به دیده عبرت آن نگریست...» معنایی بس عجیب و هدفی بی نهایت دور دست در آن می یابد که هرگز به نهایت و غور آن نتوان رسید، به ویژه آن گاه که جمله «و هر کس

که به چشم خریداری به آن نظر نمود...» را در کنار آن قرار دهد، زیرا فرق میان «آن را واسطه دید قرار داد» با «آن را منظور نظر قرار داد» را بسیار واضح و روشن و عجیب و آشکار می‌یابد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 93

82 از خطبه‌های آن حضرت است

موسوم به «غزاء» که از خطبه‌های اعجاب‌انگیز اوست

ستایش خدا را که به قدرتش از همه چیز برتر، و به احسانش به همه چیز نزدیک است، بخشنده هر سود و فضل، و برطرف کننده هر بلای عظیم و شدت است. او را بر گزرمهای پی در پی، و نعمت‌های فراوان و کاملش سپاس می‌گویم، و به ایمان می‌آورم که اول است و ابتدا کننده آفرینش، و از او هدایت می‌خواهم که نزدیک است و هدایت کننده، و از او کمک می‌طلبم که چیره است و توانا، و به او اعتماد می‌نمایم که کفایت کننده است و یاور. و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، که او را برای اجرای فرمانش، و ابلاغ حجتش، و ترساندن عصیان از عذابش فرستاد.

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، خداوندی که برای شما مثلها زد، مدت زندگی شما را معین فرمود، به شما لباس پوشاند، فراخی معیشت داد، شما را در محدوده شماره‌گری اعمال قرار داد، و جزای کردارتان را آماده نموده، شما را برای نعمت‌های کامل و عطایای فراوان اختیار نموده، و با دلایل رسا از عذاب فردا بیم داده، شما را به شمار آورده، و مدت زندگی شما را در قرارگاه امتحان و سرای عبرت معین نموده، در دنیا آزمایش می‌شوید، و بر اساس آن مورد محاسبه قرار می‌گیرید، زیرا آبشخور دنیا ناصاف و کدر، چشمه‌اش گل آلود و لغزنده، دیدگاهش زیبا و فریبنده، و آزمایشگاهش تباه کننده است.

فریبنده‌ای زودگذر، و نوری غروب کننده، و سایه‌ای از بین رونده، و تکیه گاهی رو به افتادن است. تا آن گاه که رمنده از آن، به آن انس گیرد، و متوحش از آن به آن مطمئن گردد، همچون اسب سرکش که به جست و خیز می‌پردازد و می‌دود تا، سوارش را به خاک اندازد، و او را به دامهایش صید کند، و تیرهای هلاک کننده‌اش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 94

بدوزد، و در پایان برنامه، گردش را به کمندهای مرگ ببندد، در حالی که او را به خوابگاه تنگ قبر، و بازگشتگاه ترسناک، و مشاهده جایگاه ابدی، و درك جزای عمل سوق دهد.

همین است برخورد دنیا با آیندگانی که جانشین گذشتگانند، مرگ از نبود کردنشان باز نمی‌ایستد، و ماندگان از آلودگی دست بر نمی‌دارند، از رویه گذشتگان پیروی می‌نمایند، و این هم پی در پی از دنیا می‌روند تا نهایت پایان، و عاقبت فنا و نیستی. تا آن‌گاه که رشته امور از هم بگسلد، و روزگاران سپری گردد، و بیرون آمدن مردگان از قبر نزدیک شود، خداوند همه را از میان گورها، و آشیانه پرندگان، و لانه درندگان، و پرتگاههای هلاک به در آورد، در حالی که به سوی امرش شتابان، و به معرکه معادشان عجله کنان روان گردند، گروهی خاموش، و ایستادگانی صف زده، نظر خدا بر همه احاطه دارد، ندا دهنده ندایش را به هم می‌شنواند، لباس خاکساری و ذلّت تسلیم و خواری بر آنان پوشانده می‌شود، روزی است که چاره‌سازی در آن کارساز نیست، آرزو قطع شده، دلها از ترس تهی و خاموش شده، صداها آهسته و مخفی گشته، عرق تا دهان رسیده، و ترس از گناه عظیم شده، و گوشها از شنیدن فریاد رعد آسای منادی حق، برای بیان حکم قاطع میان حق و باطل، و رسیدن به جزای عمل نیک و بد، و کیفر و ثواب به لرزه درآمده است!

این جمعیت بندگانی هستند که به قدرت حق خلق شده، و بی‌اختیار در مدار پرورش حق قرار گرفته‌اند، و با حضور فرشتگان دچار مرگ گشته، و در درون قبر گذاشته شده، و در معرض پوسیدگی آمده، و تنها سر از قبر برآورده، و در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند، و وضعشان با محاسبه حق روشن می‌شود. اینان در دنیا برای بیرون آمدن از گمراهی مهلت داده شدند، و به راه روشن هدایت گشتند، و فرصت در اختیارشان قرار گرفت، مانند فرصت دادن به شخصی که ناراضی را از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 95

خود راضی کند، پرده شبهات از برابر چشمشان برداشته شد، در میدان مسابقه به سوی خیرات رها شدند، و مجال تفکر برای رسیدن به مراتب و اقتباس نور سعادت در مدت حیات و محلّ آمد و شد فرصت به آنان عنایت شد، عجا از این مثل‌های صحیح و راست، و پندهای شفا دهنده، اگر با دل‌های پاک، و گوشهای شنوا، و آراء ثابت، و عقل‌های دور اندیش برخورد کند.

پس تقوای الهی الهی پیشه کنید مانند کسی که شنید و خاشع شد، و گناه کرد و اعتراف نمود، و ترسید و به عمل برخاست، پرهیز نمود، و به سوی طاعت شتافت، یقین کرد و نیکی پیشه ساخت، عبرت به او عرضه شد و عبرت گرفت. او را ترسانند و او ترسید، ممنوع از گناه شد و پذیرای ممنوعیت گشت، دعوت حق را اجابت کرد و به حق دل داد، از گناه برگشت و توبه نمود، به هادیان راه اقتدا کرد، و به طریق ایشان رفت، حقیقت به او ارائه شد و او مشاهده کرد، پس شتابان طالب حق شد، و با گریز از زشتی نجات یافت، ذخیره آخرت یافت، باطن را پاکیزه کرد، قیامتش را آباد نمود، و زاد و توشه برای روز مرگ و راه پر خطر و وقت نیاز و محل تهیدستی بر مرکب خود بار کرد، و برای جایگاه ابدی زاد و راحله پیش فرستاد.

پس ای بندگان خدا، در جهت هدیی که شما را برای آن آفریده تقوا کنید، و از او حذر کنید نهایت حذری که شما را از جانب خود بر حذر داشته، و کسب استحقاق کنید برای تحقق وعده صادقانه حق جهت آنچه در قیامت برای شما مهیا کرده، و برای حذر از هول روز معاد.

قسمتی از این خطبه است در یادآوری برخی نعمتهای حق

برای شما گوشها قرار داد، تا آنچه به کار آید حفظ کنند، و چشمها مقرر فرمود تا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 96

از تاریکی ها بینا شوند، هر عضو را شامل اعضا گردانید، و آن اعضا را در تألیف صورت و دوامشان در محل های مناسب قرار داد، با بدنهایی که با ابزار سودمند برقرارند، و دلهایی که جوینده ارزاق خود هستند، در حالی که انسایا در نعمتهای بزرگ، و موجبات احسان، و موانع آفات تندرستی غرقند. مدت عمر مقدر را از شما پنهان داشت، و از آثار گذشتگان برای شما عبرتها به جای گذاشت:

از بھرهای که از دنیا بردند، و از فراخی عمر که پیش از گلوگیر شدن مرگ نصیب آنان بود، ولی قبل از اینکه به آرزوهایشان برسند مرگ به طرف آنان شتاب کرد، و گسستن ریمان اجل آنان را از آرزوهایشان جدا نمود. به وقت تندرستی زاد آخرت تمیه نکردند، و از ابتدای جوانی عبرت نگرفتند. آیا آن که در عنفوان جوانی است جز خمیدگی و پیری را انتظار می کشد؟ و آن که در شادابی سلامت است غیر از امراض گوناگون را توقع دارد؟ و کسی که فعلاً موجود است جز ساعت فنا را منتظر است؟ آن هم با نزدیک شدن جدایی از زندگی، و کوچ از این دنیا، و لرزه و اضطراب، و درد

سوز دل، و فرو بردن آب دهان از غصه و رنج، و دیده به اطراف دوختن برای کمک خواستن از فرزندان و خویشان و دوستان و همسران. آیا این همه نزدیکان قدرت دفع مرگ را از انسان دارند؟ آیا گریه کنندگان سودی می‌دهند؟

در حالی که مرده خانواده در گورستان به گرو رفته، و در تنگنای قبر تنها مانده، گزندگان پوست بدنش را پاره پاره کرده، عوامل لاغر کننده، نازکی و تازگی بدنش را کهنه نموده، بادهای سخت آثارش را از میان برداشته، و حوادث زمانه نشانه‌های او را به نابودی کشیده، بدن‌ها پس از تازگی تغییر کرده، و استخوان‌ها پس از قوت پوشیده، و جان‌ها در گرو بارهای گناهان مانده، به اخبار غیبی پس از مرگ یقین پیدا کرده، آنجا از ارواح مردگان اضافه کردن عمل صالح نخواهند، و خشنودی حق را از خطاهایشان نطلبند. آیا شما زندگان، فرزندان این مردم و پدران و برادران

ترجمه نهج البلاغه، ص: 97

و خویشان ایشان نیستید، که از رفتار آنان پیروی کرده، و به راه آنان می‌روید، و در جاده آنان قدم می‌گذارید؟ پس دها از به دست آوردن نصیب معنوی خود سخت است، و از طلب هدایت و فلاح خود غافل است، و در غیر مسیر اصلی راه پیماست، گویا مقصود حق غیر ایشان است، و انگار هدایت و نجاتشان در جمع آوری متاع دنیا است.

و بدانی که عبور شما از صراط است، آنجا که جایگاه لغزش قدمهاست، و محل هول و ترس و انواع مخاطرات. پس ای بندگان خدا، تقوای الهی پیشه کنید، تقوای خردمندی که اندیشه و تفکر دلش را مشغول کرده، و ترس از عذاب بدنش را به رنج افکنده، و عبادت شب، کمترین خواب را هم از دیده‌اش گرفته، و امید به رحمت حق او را در گرمای وسط روز تشنه نگاه داشته، و بی‌رغبتی به دنیا وی را از شهواتش منع کرده، و ذکر الهی زیانش را به حرکت و شتاب واداشته، و وحشت را برای امن در قیامت مقدم داشته، و از اندیشه‌هایی که او را از راه روشن حق باز دارد کناره گرفته، و برای رسیدن به راه مطلوب در میانه‌ترین راه (که راه خداست) حرکت کرده، و عوامل کبر و غرور او را از راه حق بازنگردانده، و امور اشتباه‌انگیز بر او پوشیده نماند، به خوشحالی بشارت حق به بهشت و آسایش زندگی اخروی در آسوده‌ترین خوابگاه خود (که قبر است) و ایمن‌ترین روزش (که قیامت است) دست یافته، از گذرگاه دنیا به طور پسندیده عبور نموده، و خوشبخت و سعادتمند توشه آخرت، پیش فرستاده، و محض ترس از مقام حق به سوی کردار پسندیده شتافته، و در ایام مهلت در دنیا، به سوی طاعت سرعت کرده، و در جستجوی رضای حق شوق نشان داده، و خاطر خوف خدا از گناه گریخته، و امروز به فکر فردا بوده، و همواره به آینده نگریسته است. پس بهشت از جهت ثواب و پاداش پس است، و دوزخ برای عذاب و گرفتاری کافی است، و کفایت می‌کند، که خدا انتقام

ترجمه نهج البلاغه، ص: 98

گیرنده و یاور است، همین بس که قرآن در قیامت احتجاج کننده و مخاصمه گر است.

من شما را به تقوای الهی سفارش می کنم که شما را به سبب آنچه بیم داده جای عذری نگذاشته، و حجت را با راه روشنی که پیش پای شما نهاده تمام کرده، و شما را از دشمن نابکاری بر حذر داشته که پنهانی در سینه ها نفوذ می کند، و مخفیانه در گوشها سخن می گوید، پس انسان را گمراه کرده به تباهی می کشد، و وعده می دهد و در آرزوها می افکند، و گناهان بسیار زشت را آرایش داده، و معاصی کبیره هلاکت بار را ناچیز جلوه می دهد، تا به تدریج قرین خود را بفرید، و گروگانش را به قید طاعت خود در آورد، آن وقت آنچه را آراسته بود انکار می کند، و آنچه را آسان جلوه داده بود بزرگ شمرد، و از آنچه ایمن نموده بود بترساند.

و از این خطبه است در چگونگی آفرینش انسان

یا این انسانی که خداوند او را در تاریکیهای رحم، و غلاف پوشاننده بدین صورت ایجاد کرد: نطفه ریخته شده، و خون بسته صورتبندی نشده، و جنین در رحم و طفل شیرخوار، و کودک و نوجوان. آن گاه برای او قلبی حافظ، و زبانی گویا، و چشمی بینا قرار داد، تا بفهمد و پند گیرد، و از گناه خودداری کند. ولی چون به حد کمال رسید، و قامتش آراسته شده، به حال غرور و کبر از مدار حق گریخت، و بی باک و گمراه گشت، با دَلُو هوا و هوس آب کشید، برای رسیدن به دنیا کوشش بسیار کرد، در هر لذت و خوشی گام نهاد، هر چه به نظرش رسید عمل کرد، احتمال اینکه به بلا و ناکامی دچار شود نداد، و از هیچ گناهی پروا نکرد، پس در غفلت و گمراهی عمرش را تمام کرد، و مدتی اندک در گناهان خود به سر برد، در برابر نعمت های خدادادی سودی عاید خود نمود، و به آنچه واجب بود اعتنا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 99

نکرد. در اواخر طغیان و پیروی از هوا و خوشی لذت، ناگواریهای مرگ او را گرفت، پس حیرت زده و سرگردان، شب را تا روز نخواید، آن هم با دردهای شدید، و بیماریهای گوناگون که شدتش در شب است، در حالی که برادری غمخوار و پدری مهربان، و همسری که از بیتابی ناله می زد، دختری که از اضطراب به سینه می کوبید در اطراف او بودند، و آن بیچاره در سكرات مرگ که او را به خود مشغول داشته، و غم و غصه فراوان، و ناله جانسوز، و سختی جان کندن، و رفتن از دنیا با مشقت و رنج گرفتار بود! سپس در حالت ناامیدی پیچیده به کفن ها می شود، و بدون نشان دادن مقاومت به سوی قبر روانه اش می کنند که او را روی تخته تابوت انداخته، مانند شتر از سفر بازگشته وامانده و از حال رفته

و رنجور و لاغر شده، فرزندان او برادران جمع گشته او را با دوش تا خانه غربت می‌برند، جایی که دیگر دیده نخواهد شد. و چون مشایعت کنندگان و مصیبت‌زده‌ها برگردند، او را در قبر می‌نشانند در حالی که از ترس سؤال و لغزش در امتحان آهسته سخن می‌گوید.

بزرگترین بلا در آنجا افتادن در آب جوشان، و وارد شدن به جهنم، و هیجان آتش سوزان، و شدت فریاد آن است. در عذاب حق سکون و آرامشی نیست تا او را استراحت دهد، و نه آسایشی تا بلا را برطرف کند، و نه طاقی تا مانع از درد شود، و نه مرگی تا وی را نجات بخشد، و نه چرتی و خواب اندکی که غصه‌اش را رفع کند، بین مرگهای مختلف و عذابهای پی در پی گرفتار است. ما از این مصائب به خدا پناه می‌بریم.

بندگان خدا! کجایند آنانی که خدا به آنها عمر داد و برخوردار از نعمت شدند، و به آنان آموخته شد و دانستند، و مهلت داده شدند ولی سرگرم و غافل ماندند، و در سلامتی بودند ولی فراموش کردند، فرصتی طولانی یافتند، و به آنان احسان نیکو شد، و از عذاب ترسانده شدند، و وعده‌های بزرگ به آنان داده شد؟!

ترجمه نهج البلاغه، ص: 100

از گناهان تباه کننده، و از عیوبی که خدا را به خشم می‌آورد دوری کنید. ای صاحبان بینایی و شنوایی، و سلامتی و ثروت، آیا هیچ جای فرار و خلاصی، یا تکیه‌گاه و پناهگاهی، یا گریز و راه بازگشتی هست یا نه؟ پس به کدام راه منحرف می‌شوید؟ و یا به کدام جانب می‌برندتان؟ یا به چه چیز فریفته می‌شوید؟ نصیب هر کدام شما از زمین به اندازه طول و عرض قامت اوس، خوابگاهی که چهره بر خاکش می‌گذارد. ای بندگان خدا اکنون که ریسمان مرگ به گردنتان نیفتاده، و روحتان در موقعیت به دست آوردن هدایت، آزاد، و بدن‌ها راحت، و میدان اجتماع وسیع، و مهلت حیات و اراده و اختیار برقرار، و وقت توبه و بازگشت، و فرصت انجام کار در اختیار است، قبل از رسیدن تنگی وقت، و تنگنای قبر، و ترس از فنا، و مفارقت جان از بدن، و رسیدن پیک مرگ که مورد توقع است، و پیش از دچار شدن به عذاب خداوند عزیز مقتدر، فرصت را غنیمت دانید.

[در خبر است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام این خطبه را خواند بدن‌ها لرزید، اشک‌ها سرازیر شد، و دلهای مضطرب آمد. و بعضی از مردم این خطبه را خطبه غرّا نامند.]

درباره عمروعاص

مرا از پس زانیه تعجب است، که به مردم شام وانمود می کند که در من شوخ طبعی است، و انسانی بازیگرم، شوخی می کنم و در بازی کردن کوشایم. او به باطل سخن گفته، و به این گونه سخن مرتکب گناه شده. بدانید که بدترین گفتار دروغ است. او در سخن راندن دروغ می گوید، و وعده می دهد و تخلف می کند،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 101

چون درخواست می کند پافشاری می ورزد، و چون از او درخواست شود بخل می کند، به عهدش خیانت کرده، و قطع رحم می نماید، و چون به میدان جنگ آید برای شعله ور ساختن جنگ چه امرها و نهی ها می کند! البته پیش از بیرون آمدن شمشیرها از غلاف، و چون جنگ آغاز شود بزرگترین حيله اش برای نجات خود نشان دادن عورتش به مردم است! به خدا قسم یاد مرگ مرا از بازی باز می دارد، و نسیان آخرت او را از گفتن حق مانع می شود. او با معاویه بیعت نکرد مگر به شرط بخشیده شدن مصر به او، و گرفتن رشوه اندك، برای دست برداشتن از دین!!

84 از خطبه های آن حضرت است

در صفات خداوند

شهادت می دهم معبودی جز الله نیست، یگانه ای است بی شریک. اولی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که او را انتهای نیست. اندیشه ها به هیچ يك از صفاتش نرسند، دلها او را به کیفیتی تعیین و تحدید ننمایند، تجزیه و تبعیض در حرمش راه ندارد، و دیده ها و دلها به او احاطه پیدا نکنند.

از این خطبه است در پند و عبرت

بندگان خدا، از عبرت‌های سودمند پند پذیرید، و از نشانه‌های درخشان عبرت گیرید، به خاطر بیم دادن‌های رسا از گناهان باز ایستید، و از پند و موعظه‌ها سود برید. گویا چنگالهای مرگ به شما درآویخته، و دلبستگی به آرزو از شما قطع شده، و کارهای دشوار و راندن روحتان به جایی که وارد شدنی است شما را فرا گرفته، و »

ترجمه نهج البلاغه، ص: 102

با هر کسی راننده و گواهی است.» راننده به سوی محشرش می‌راند، و گواهی دهنده بر اعمالش گواهی می‌دهد.

از این خطبه است در وصف بهشت

بهشت را درجاتی است که بر یکدیگر برتری دارند، و منازلی است که با هم تفاوت دارند، نعمتش قطع نمی‌شود، مقیم در آن بیرون نمی‌رود، ماندگار در آن پیر نمی‌شود، و ساکن آن تهیدست و نیازمند نمی‌گردد.

85 از خطبه‌های آن حضرت است

در توحید الهی و سفارش به تقوا و مشورت

به ناهانها آگاه است، و از اندیشه‌ها باخبر است، احاطه به هر چیز، و چیرگی به هر کار ویژه اوست، و بر هر کاری غالب است، و بر همه چیز تواناست. کوشش کننده از شما در ایام مهلت بکوشد پیش از آنکه مرگ او را دریابد، و در وقت فراغت قبل از اینکه گرفتار شود، و در زمانی که راه نفس باز است و هنوز گلویش را نفشرده‌اند. آدمی باید برای آسایش فردا و ثبات قدم سفره طاعت آماده کند، و از سرای رفتنی برای خانه اقامت توشه بردارد.

ای مردم خدا را خدا را در آنچه در قرآنش رعایت آن را به شما دستور داده، و در آنچه از حقوق خود پیش شما امانت نهاده، که خداوند شما را بی‌هدف نیافریده، و مهمل رها نکرده، و در جهالت و کوردلی وانگذاشته. اعمال شما را به خیر و شر نام و نشان نهاده، و آگاه به کردار شماست، و مدت اقامت شما در دنیا معین نموده، و کتابش را به عنوان بیان کننده حقایق بر شما نازل کرده، و برای هدایت شما مدت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 103

زمانی پیامبرش را در دنیا زندگی داده، تا آنکه دینش را برای او و شما در آنچه در قرآن فرستاده کامل کرد، دینی که آن را، برای خود پسندیده، و به زبان پیامبرش کردار محبوب و مکروه و نواهی و اوامرش را به شما رساند، و برای شما جای عذری نگذاشت، و بر شما اتمام حجت کرد، و تهدید به عذابش را پیش فرستاد، و شما را از عذاب شدید پیش رویتان ترساند. بنابر این باقی مانده عمر را دریابید، و در این باقی مانده، خود را به شکیبایی وادارید، که این باقی مانده عمر در برابر روزهای زیادی که از شما در غفلت و رویگردانی از موعظه گذشت اندک است.

نفس‌های خود را بحال ندهید که این مجال دادنها شما را به راه ستمکاران خواهد برد، و سستی نورزید که این سستی شما را به معصیت درخواهد آورد.

ای بندگان خدا، خیرخواه‌ترین مردم نسبت به خود کسی است که پروردگارش را بیشتر بندگی کند. و گول زنده‌ترین مردم نسبت به خویش کسی است که خدا را بیشتر معصیت کند. و فریب خورده شخصی است که ضرر به خود روا دارد. و آن که بر او غبطه خورند کسی است که دینش سالم بماند. و سعادتمند انسانی است که از دیگری پند گیرد. و بدبخت آدمی است که از هوای نفس و غرور خود گول بخورد. بدانید که اندک ریا شرك است. و همنشینی با هواپرستان عامل فراموشی ایمان و حضور شیطان در زندگی است. از دروغ دور شوید، که دروغ از ایمان دور است. راستگو بر لبه نجات و کرامت قرار دارد. و دروغگو مشرف به افتادن در گودال تباهی و خواری است. به هم حسد نورزید، زیرا حسد ایمان را می‌خورد، چون آتش که هیزم خشک را می‌خورد. و با هم دشمنی ننمایید، زیرا عداوت باعث زوال خیر و برکت است. بدانید که آرزو عقل را به اشتباه می‌اندازد، و یاد خدا را فراموشی می‌دهد. پس آرزو را محقق مسازید که فریبنده است، و صاحبش فریب خورده.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 104

86 از خطبه‌های آن حضرت است

در وصف پرهیزکاران و فاسقان و مقام خاندان نبوت

بندگان خدا، محبوبترین بندگان در پیشگاه خداوند بنده‌ای است که خداوند به تسلط بر نفسش، او را یاری داده، پس اندوه را شعار خود کرده، و خوف از عذاب را تن‌پوش خویش قرار داده، از این رو چراغ هدایت در دلش روشن شده، طاعت و عمل برای روز مرگ آماده کرده، پس روز قیامت را بر خود نزدیک، و سختی را بر خویش آسان نموده است. اندیشه کرد و بینا شده، یاد حق کرد و کوشش بیشتر نمود، از آب گوارای معنویت که راههای ورودش برای او هموار شده بود سیراب شد، و با اولین مرتبه نوشیدن هم سیراب گشت، و به راه راست و هموار رفت.

لباسهای شهوات را از وجودش به در آورد، و از تمام غم‌ها جز غم طلب رضای دوست خالی شد، در نتیجه از صفت کوردلی و مشارکت با ارباب هوا بیرون آمد، و وجودش کلید درهای هدایت و قفل ابواب گمراهی شد. راهش را شناخت، و وارد سلوک مسیر حق شد، نشانه‌های هدایت را فهمید، و دریاهای خطرات را پیمود و پشت سر گذاشت، از دستاوردها به استوارترین، و از ریسماها به محکم‌ترین آنها چنگ زد، و در یقین به مانند روشنی آفتاب است. در بلندترین امور، در زمینه دستگیری واردان و پاسخ اهل سؤال، و برگرداندن هر فرعی به اصلش وجود خود را برای خدا قرار داد. او چراغ تاریکی‌ها، کاشف امور مشتبّه، کلید مبهمات، دفع کننده مشکلات، و راهنمای بیابانهای گمراهی است. می‌گوید و می‌فهماند، ساکت می‌شود و سالم می‌ماند. عملش را برای خدا خالص کرد و خدا هم او را برای خود اختیار نمود، پس او از معادن دین خدا، و میخ‌های زمین

ترجمه نهج البلاغه، ص: 105

اوست. خود را ملزم به عدالت کرد، و اول عدلش نفی هوا از نفس خود است. حق او را وصف می‌کند و خود به آن عمل می‌نماید. برای خیر نهایی نمی‌گذارد مگر اینکه انجامش را قصد می‌کند، و آن را در جایی گمان نمی‌برد مگر آنکه به دنبالش می‌رود. عنانش را به دست قرآن داد، و قرآن رهبر و پیشوای اوست. فرود می‌آید آنجا که بار و بُنه قرآن فرود آید، و منزل می‌گیرد آنجا که قرآن منزل کند

و دیگری خود را دانشمند نامیده ولی دانشمند نیست، جهالت‌هایی از جاهلان، و گمراهی‌هایی از گمراهان به دست آورده، و دام‌هایی از ریسماهای فریب و گفتارهای مژورانه برای مردم نصب کرده، قرآن را بر آراء خود تطبیق داده، و حق را بر اساس هوای خود تفسیر نموده، مردم را از خطرات بزرگ ایمنی می‌دهد، و گناهان کبیره را آسان جلوه می‌دهد. می‌گوید: از شبهات خود را نگاه میدارم، ولی در آنها افتاده. و اعلام می‌کند که از بدعتها کنارم، ولی در بستر بدعتها خوابید.

صورت صورت انسان است، و قلب قلب حیوان. آگاه به راه هدایت نیست تا از آن پیروی کند، و آشنای به مسیر گمراهی نیست تا از آن دست بردارد. این چنین آدمی مرده‌ای است در میان زنده‌ها.

ای مردم به کجا می‌روید؟ و شما را به کجا بر می‌گردانند؟ در حالی که پرچمهای هدایت برپاست، و نشانه‌ها واضح است، و علامت درستی منصوب است. چه جایی شما را سرگردان کرده‌اند؟ بلکه چگونه متحیرید؟ و حال اینکه عترت پیامبران در میان شماست، آنان زمامداران حق، و نشانه‌های دین، و زیانهای صدق‌اند. پس آنان را به بهترین منازل قرآن (که قلب است) فرود آورید، و همانند ورود شتران تشنه بر چشمه آب بر اینان وارد شوید.

ای مردم، این سخن را از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله بگیرید: «می‌میرد کسی که از ما مرده ولی مرده نیست، و کهنه می‌شود از ما آن که کهنه می‌شود ولی کهنه نیست.» پس

ترجمه نهج البلاغه، ص: 106

نسبت به آنچه آگاه نیستید اظهار نظر نکنید، زیرا اکثر حق در همان چیزی است که شما انکار می‌کنید. معذور دارید کسی را که شما را بر او حجّتی نیست، و آن منم.

آیا در میان شما به ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم؟ و ثقل اصغر (عترت) را در میان شما نگذاشتم؟ پرچم ایمان را در میانتان نصب کردم، و بر حدود حلال و حرام آگاهتان نمودم، و بر شما از عدالت خود لباس عافیت پوشاندم، و با گفتار و عمل خویش سفره معروف را برایتان پهن کردم، و کرائم اخلاقی خود را به شما نمایاندم.

پس رأی خود را در آنچه چشم عقل قعرش را درک نمی‌کند، و اندیشه به آن راه ندارد به کار نبرید.

از این خطبه است درباره برخی اشتباه کاران

تا اینکه گمان‌کننده گمان می‌کند دنیا بسته به بنی امیه است، سودش را به آنان می‌رساند، و بر آب پاکیزه خود واردشان می‌نماید، و تازیانه و شمشیرشان از این امت برداشته نمی‌شود! پندار این گمان‌کننده دروغین است، بلکه حکومت بنی امیه و لذت عیش آنان مانند آی است که اندکی می‌چشند، سپس تمام آن را از دهان بیرون می‌ریزند.

87 از خطبه‌های آن حضرت است

در بیان عوامل هلاکت مردم

پس از ستایش حق، خداوند سرکشان هیچ روزگاری را در هم نشکست مگر پس از مهلت دادن و آسایش، و شکستگی هیچ امتی را جبران ننمود مگر بعد از تنگنایی و سختی و رنج، و در سختی‌هایی که به سوی آن می‌روید، و در حوادثی که پشت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 107

سر گذاشتید عبرت‌هاست. هر صاحب دلی خردمند نیست، و هر صاحب گوش‌شنوا نمی‌باشد، و هر چشم‌داری بینایی ندارد.

عجبا! چرا در عجب نباشم از اشتباه‌کاریهای این فرقه‌ها با اختلاف دلایلی که در دینشان دارند؟! از اثر هیچ پیامبری پیروی نمی‌کنند، و به عمل هیچ جانشینی اقتدا نمی‌نمایند، و به هیچ غیبی ایمان نمی‌آورند، و از هیچ عیبی عفت نمی‌ورزند. به شبهات عمل می‌کنند، و در شهوات سیر می‌نمایند. معروف در میان آنان چیزی است که خود معروف دانند، و منکر نزدشان همان است که خود منکر می‌دانند. پناهگاهشان در مشکلات خودشان هستند، و اعتمادشان در امور مبهم بر رأی و نظرشان است، گویی هر کدام از آنان امام خود است، و هر شخصی گمان می‌کند در آرائش به ریسمانهای محکم و سبب‌های استوار چنگ زده است.

88 از خطبه‌های آن حضرت است

در حال مردم پیش از بعثت و پس از آن

پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع، و خواب غفلت ملتها طولانی، و فتنه‌ها جدّی، و امور حیات از هم گسیخته، و آتش جنگ‌ها شعله‌ور بود. نور دنیا در کسوف، و دنیا با ظهور چهره فریبده در حال خودنمایی، برگهای درخت زندگی زرد، نومیدی از بارور شدن شجره حیات بر دلها چیره، و آب زندگی فروکش کرده بود. زمانی که نشانه‌های

هدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود. دنیا به اهلش روی، زشت نموده، و نسبت به خواهنداش عبوس بود. میوه‌اش فتنه، غذایش مردار، جامه زیرش ترس، و جامه رویش شمشیر بود.

پس ای بندگان خدا پند بگیرید، و به یاد آرید عقاید و آرای را که پدران

ترجمه نهج البلاغه، ص: 108

و برادرانتان در گرو آیند، و بر اساس آنها مورد محاسبه حق قرار گرفته‌اند. به جانم سوگند میان شما و آنان فاصله زیادی نیست، و سالها و قرنها میان شما و آنها نگذشته، و شما در امروز از روزی که در اصلااب آنان بودید دور نیستید. به خدا قسم پیامبر چیزی را به گوش نسل گذشته شما نشواند مگر اینکه من امروز نسبت به شما شنوادم، و گوش شما در این زمان پست‌تر از گوش آنان نیست، و دیده‌های آنان بینا نگشت، و دلهایی برای آنان در آن زمانها قرار داده نشد مگر اینکه در این زمان به مانند همان چشم و دل به شما عنایت شده. و به خدا سوگند شما بعد از آنان به چیزی بینا نشده‌اید که گذشتگان آن را نمی‌دانستند، و شما به چیزی مخصوص نگشته‌اید که آنان از آن محروم شده باشند. و همانا بلا و آزمایشی بر شما فرود آمده که مهارش مضطرب و تنگش سست است. بنابر این آنچه فریب خوردگان از آن بهره‌مندند شما را فریب ندهد، زیرا که فریبنده‌ها سایه‌ای است گسترده تا زمانی معین.

89 از خطبه‌های آن حضرت است

در توحید الهی و پند و اندرز

ستایش خدا را که بدون دیده شدن شناخته شده، و جهان را بی‌اندیشه و فکر آفریده. خدایی که همیشه قائم به ذات و دائم بوده و هست آن‌گاه که نه آسمانی دارای برج، نه حجابهایی دارای درهای بزرگ، نه شب تاریک، نه دریای آرام، نه کوههای دارای تنگه‌ها، نه راه پیچیده و منحرف، نه زمین گسترده، و نه آفریده‌ای دارای قدرت، وجود داشت. اوست به وجود آورنده مخلوقات و وارث آنان، و معبود خلق و رازق ایشان. آفتاب و ماه در مسیر خشنودیش در حرکتند، هر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 109

تازه‌ای را کهنه می‌کند، و هر دوری را نزدیک می‌نماید. روزیهای موجودات را تقسیم، و آثار و اعمالشان و عدد نفّس‌هاشان را حساب نموده، و به خیانت چشمها آگاه، و به آنچه در سینه پنهان می‌کنند داناست، و به قرارگاهشان در ارحام، و گذرگاهشان در اصلاّب تا به نهایت حرکت خود برسند بصیر است. اوست خدایی که عذابش در عین وسعت رحمت، بر دشمنانش شدید است، و رحمتش در عین سختی عذابش بر عاشقانش گسترده است. به هر که بخواهد بر او غلبه کند مسلّط است، و در هم کوبنده مخالف خود است، و خوار کننده کسی است که با او درگیری نماید، و غالب بر هر که با او دشمنی ورزد. آن که به او اعتماد کند بی‌نیازش سازد، و هر که از او بخواهد عطایش نماید، و هر که به او قرض دهد ادا کند، و به هر که سپاسگزارش باشد پاداش بخشد.

بندگان خدا، پیش از آنکه به میزان حق سنجیده شوید خود را بسنجید، و قبل از اینکه به حسابتان برسند خود را محاسبه کنید، و نفس بزنید پیش از آنکه راه نفس بسته شود، و مطیع خدا گردید قبل از آنکه شما را به اجبار به سوی آخرت برانند.

و بدانید آن که با واعظ و منع‌کننده‌ای از باطنش او را یاری نداده‌اند واعظ و منع‌کننده‌ای از غیر خودش برای او نخواهد بود.

90 از خطبه‌های آن حضرت است

این خطبه معروف به خطبه اشباح است که از خطبه‌های بسیار با عظمت مولای عاشقان است، این خطبه در ارتباط با پرسش پرسش‌کنندگان است که از حضرت درخواست کرد خدا را آنچنان وصف کند که گویی او را آشکار می‌بیند. حضرت از سؤال او که ظرفیت پاسخش را نداشت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 110

خشمگین شد.

مسعدة بن صدقه از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این خطبه را بر منبر کوفه ایراد فرمود، علتش این بود مردی به محضرش عرضه داشت: خدای را آنچنان برای ما وصف کن تا عشق و معرفت به او زیاد کنیم. حضرت برآشفته و فرمود: همه مردم برای نماز اجتماع کنند. مردم جمع شدند تا آنکه

مسجد از جمعیت پر شد، حضرت در حال خشم و تغییر رنگ به منبر رفت، خدای را سپاس گفت و بر پیامبر علیه السلام درود فرستاد، سپس فرمود:

سپاس خدا را که امساك و نپرداختن به ثروتش اضافه نمی کند، و عطا و بخشش تهدستش نمی نماید، زیرا هر بخشنده ای جز او ثروتش کم می شود، و هر منع کننده ای جز او شایسته مذمت است. اوست بخشنده انواع نعمت ها، و فراوانی بهره ها و نصیب ها. جمیع آفریده ها روزی خور اویند، رزق همه را ضمانت کرده، و قوت و توشه آنان را مقدر نموده، و راه روشنش را به رغبت کنندگان و خواهندگان آنچه نزد اوست نشان داده، و این طور نیست که جود و بخشش او در آنجا که از او بخواهند بیشتر از آنجا باشد که از او نخواهند. همان اولی است که برای اولیتش قبلی نبوده تا پیش از او چیزی باشد، و آخری است که برای آخریتش بعدی نیست تا موجودی پس از او باشد، و مردمك دیده ها را از دیدن و درکش بازداشت. نه زمان بر او می گذرد تا از گذر زمان حالش دگرگون شود، و نه در مکانی است که انتقال برایش صورت بگیرد. اگر آنچه را که معادن کوهها نفس زنان بیرون می ریزند، و صدفهای دریا خنده کنندگان ظاهر می سازند، از نقره خالص و طلای ناب، و درّ منثور و خوشه مرجان، همه و همه را ببخشد در جود و سخایش اثر نگذارد، و وسعت نعمتش را پایان ندهد، و از ذخایر نعمت ها آنقدر نزد او هست که با

ترجمه نهج البلاغه، ص: 111

خواسته های بندگان تمام نشود، زیرا او بخشنده ای است که درخواست خواهندگان از او نمی کاهد، و اصرار و دعای اصرار کنندگان او را بخیل ننماید.

ای پرسش کننده، به دقت بنگر، آنچه را قرآن از صفات خدا تو را به آن راهنمایی می کند پیروی کن، و از نور هدایت قرآن بهره مند شو. و آنچه را که شیطان تو را به یاد گرفتن آن واداشته از آنچه که در قرآن بر تو لازم نگشته، و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اثری نیامده، علمش را به خدای سبحان واگذار، که نهایت حق خداوند بر تو همین است. و آگاه باش که استواران در دانش آنانند که خداوند آنان را با اقرار به کل آنچه از آنها پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست، از ورود در ابواب و سرآورده های اسرار پنهانی بی نیاز فرموده، و اعترافشان را به ناتوانی از رسیدن به آنچه که ادانش آنها به آن احاطه ندارد ستوده، و ترك تعمق آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را امر نفرموده استواری در علم نامیده. پس به همان اندازه که خداوند دانستن آن را مجاز دانسته اکتفا کن، و عظمت خداوندی را با ترازوی عقلت اندازه مگیر، که دچار هلاکت خواهی شد.

او توانایی است که اگر همه اوهام برای شناخت نهایت قدرتش پیشرفت کنند، اندیشه‌های به دور از وسوس شیطانی بخواهند اعماق غیوب ملکوتش را دریابند، و دلها برای به دست آوردن چگونگی صفاتش عاشقانه بکوشند، و عقلها در نهایت دقت در آنجا که به درك صفاتش نمی‌رسند به شناخت ذاتش برخیزند، همه و همه را پس زده در حالی که آنها همه راهها و تاریکیهای عوالم غیب را سیر کرده، برای خلاص خود روی به درگاه او آورده‌اند، عاقبت از این راه برگشته در حالی که اعتراف دارند به اینکه پیمودن راه و بیراه، رسیدن به عمق معرفتش میسر نیست، و هیچ خاطره‌ای برای اندازه زدن جلال عزتش، بر قلب اندیشمندان خطور نمی‌کند. خدایی که آفریده‌ها را به وجود آورد بدون اینکه از نقشه دیگری اقتباس

ترجمه نهج البلاغه، ص: 112

نماید، یا در به وجود آوردن آنها از به وجود آورنده‌ای پیش از خود الگو بردارد.

و به اندازه‌ای از ملکوت قدرتش، و از شگفتی‌هایی که آثار حکمتش گویای آن است، و از اعتراف نیاز خلق به آنچه که با قدرتش آن را حفظ می‌کند به ما ارائه فرموده که ما را به قیام دلیل قطعی بر معرفت و شناختش راهنمایی نموده است. در ساخته‌های بدیعی آثار صنع، و نشانه‌های حکمتش آشکار است، از این رو آنچه آفریده حجت و دلیلی بر وجود اوست، و اگر موجودی بی‌زبان باشد تدبیر او در وجود آن موجود برهان گویایی بر وجود او، و دلیلی محکم بر آفرینندگی ذات پاک اوست.

و شهادت می‌دهم: که آن کس که تو را به مخلوقی دارای اعضای مختلف، و مفصلهای به هم پیوسته، که به تدبیر حکمت در لابلای پوست و گوشت پنهان است تشبیه کند، در غیب وجودش خالی از معرفت توست، و قلبش به این معنا که برای تو هرگز شبیهی نیست یقین پیدا نکرده، و گویا متن بیزاری جستن پیروان از رهبران باطل خود در قیامت نشنیده که می‌گویند: «به خدا قسم ما در گمراهی آشکاری بودیم، که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم».

آنان که غیر تو را با تو برابر دانستند دروغ گفتند، که تو را به بت‌های خود تشبیه کردند، و به سبب اوهام غلط خویش صفات آفریده‌ها را به تو بستند، و با اندیشه‌های پست خود تو را مانند اجسام دارای اجزا دانستند، و به عقل ناقصشان تو را همانند مخلوقات که مرکب از قوای مختلفند شناختند. و شهادت می‌دهم که کسی که تو را با چیزی از آفریده‌های مساوی دانست برایت نظیر قائل شده، و آن که برایت نظیر قائل شود کافر است به آنچه آیات محکم به بیان آنها نازل شده، و دلائل آشکارت بدان گویاست. و شهادت می‌دهم که نهایی و حدی در عقلها برای تو نیست که در مجرای وزش تفکرات آن عقول در کیفیت خاصی قرارگیری،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 113

و در اندیشه‌ها ننگی تا به تصرف آن عقول در آمده و محدود گردی.

از این خطبه است

آنچه را آفرید برایش اندازه قرار داد، و اندازه‌اش را محکم کرد، و تدبیر نمود و به خوبی تدبیر فرمود، و آن را در مسیر رسیدن به هدف خود قرار داد و آن مخلوق هم از حدودی که برایش مقرر نمود تجاوز نکرد، و به کمتر از رسیدن به هدف معیشت اکتفا ننمود، و در مأموریتش برای انجام اراده حق پهموشی و نافرمانی نکرد، و چگونه چنین باشد، در حالی که همه امور از مشیت او نشأت گرفته است؟ اوست به وجود آورنده انواع موجودات بی‌آنکه اندیشه‌ای به کار برد، و بدون اینکه تصویری در باطن علمش پنهان داشته باشد، و بدون اینکه از تجربه‌ای از حوادث روزگاران گذشته استفاده نماید، و بدون اینکه او را در آفرینش موجودات شگفت‌انگیز شریکی یاری رساند. پس آفرینش به امر او قاطعی تمام یافت، و به فرمانبرداری از او گردن نهاد، و دعوت حضرتش را پاسخ گفت، آفریده‌ای نبود که در امرش سستی ورزد، و یا در اجرای دستورش درنگ روا دارد.

کژی اشیا را راست نمود، و حدودشان را معین کرد، و با قدرتش بین اشیاء متضاد الفت داد، و اسباب اتصال آنها را فراهم نمود، و همه را به اجناسی مختلف در حدود و اندازه‌ها و غرائز و صورتهای تقسیم کرد. مخلوقاتی هستند که آفرینش آنها را استوار کرده، و آنها را بر اساس اراده متین خود به وجود آورده است.

و از این خطبه است در وصف آسمان

پستی و بلندی آسمان و فاصله‌های فراخ آن را بدون اینکه به چیزی متکی باشد نظام داد، و شکافهای آن را التیام بخشید، و میان آن و ماندنش پیوند برقرار کرد،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 114

و دشواری بالا رفتن و نازل شدن فرشتگانی که امرش را پایین می‌آورند و اعمال خلق را بالا می‌برند آسان نمود. پس از آنکه آسمانها به صورت دود بود آن را برای شکل گرفتن ندا داد تا اجزایش زنجیروار به هم پیوست، و درهای بسته آن را باز

نمود، و از شهابهای درخشان برای راههای نفوذ به آن دیده بان گذاشت، و به دست قدرت خود در عرصه فضا آسمانها را از اضطراب حفظ کرد، و فرمان داد که تسلیم دستورات او باشند. خورشید آن را نشانه روشنی بخش روز، و ماه آن را که نورش به تاریکی می گراید نشانه شب قرار داد، و آن دو را در مجرای معین خودشان به جریان انداخت، و حرکتشان را در راهی که باید پیمایند مقرر فرمود، تا به واسطه رفت و آمدشان شب را از روز متمایز سازد، و با گردش آنها عدد سالها و حساب دانسته شود. سپس در پهنه آسمان، مدار و فلک آن را قرار داد، و ستارگان دور از دیده و ستارگان درخشان را که زینت بخش آن طاق برافراشته اند بر آن آویزان نمود، و با شهابهای نافذ آن استراق سمع کنندگان را هدف قرار داد، و آن را به انواع طرق تسخیر از ثابت داشتن ثوابت و به حرکت درآوردن سیارات و پایین و بالا رفتن آنها و نحس و سعد آنها به جریان انداخت.

از این خطبه است در وصف فرشتگان

سپس خداوند سبحان برای سکونت دادن در آسمانهایش، و آباد ساختن پهنه اعلای ملکوتش، موجوداتی بی نظیر از فرشتگانش را به عرصه هستی آورد، و به وسیله آنها گشادگیهای فضای آسمان را پر کرد، و صفحات باز جو را از آنان مملو ساخت. فریادهای رسای تسبیح کنندگان از آن ملائکه بارگاه قدس، در میان پهنه باز آسمان و پرده های حجاب، و سرپرده های جلال و مجد طنین انداز است. و در واری آن فریادهای رسا که گوشها از شنیدنش کر می شود طبقاتی از نور است که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 115

دیده ها از رسیدن به آن پس زده می شوند، و به ناچار محدوده آن نور در محل خود مطرود و رانده شده می ایستند. ملائکه را به صورت های گوناگون، و اندازه های مختلف، دارای بال و پر آفرید، که جلال عزت حق را تسبیح می گویند، و آنچه را که از عجایب خلقت خدا هویدا است به خود نمی بندند، و آفرینش چیزی را که آفریدنش مخصوص خداست ادعا نمی کنند، بلکه «آنان بندگان گرامی داشته حقند که در گفتار سبقت بر خدا نمی گیرند و فرمانش را اجرا می کنند». خداوند ملائکه را در آن جهان معنوی امین وحی قرار داد، و به وسیله آنان امانات امر و نهی را به جانب پیامبران روانه کرد، و همه آنان را از اشتباه مصونیت داد، بنابر این از ایشان کسی نیست که از راه رضای خدا منحرف شود. آنان را از منافع کمک خود یاری داد، و قلبشان را با تواضع و خشوع و آرامش قرین فرمود، ابواب سهل و آسان تمجیدهای خود را به رویشان گشود،

و برای آنان مشعلهای روشنی بر روی نشانه‌های توحیدش نصب کرد، بارگناهان آنان را سنگین نکرد، آمد و رفت شب و روز، آنان را به سوی مرگ سوق نداده، تیرهای شك و تردید از کمانهای خود استحکام ایمانشان را نشان نگرفته، و گمانها و خیالات بر جایگاه یقین استوارشان ازدحام نبرده، آتش عداوت در بینشان افروخته نشده، سرگردانی و حیرت، ایمانی را که با باطن آنان پیوند خورده، و هیبت و جلالتی را که از حق در دلهایشان جای گرفته از آنان سلب ننموده، و وسوسه‌ها به آنان طمع ندوخته تا شك و تردید با آلودگی خود بر اندیشه پاکشان قرعه زند.

گروهی از آنان در میان ابرهای پر آب، و کوههای بزرگ مرتفع، و لابلاهی تاریکی‌هایی که برای بیرون رفتن از آن راهی نیست قرار دارند. گروهی دیگر فرشتگانی هستند که قدمهایشان در طبقات زیرین زمین فرو رفته، مانند پرچم‌های سپیدی که در شکاف هوا نفوذ کرده، و در زیر آن بادی است آرام و خوش که آنها را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 116

در جایی که به آن منتهی شده و قرار گرفته‌اند نگاه داشته. اشتغال به بندگی حق آنان را از کار دیگر بازداشته، و حقایق ایمان بین آنان و معرفت حق پیوند داده، و یقین به خداوند آنان را از همه چیز بریده و مشتاق و راغب او نموده، و رغبتشان از آنچه نزد خداست به آنچه نزد غیر خداست تجاوز نکرده. شیرینی معرفت او را چشیده‌اند، و از محبتش جام سیراب کننده‌ای نوشیده‌اند، و در سویدای دلشان ریشه‌های خوف خدا جای گرفته، پس قامت راستشان از طول عبادت خمیده، و میل و رغبت طولانی به او سرچشمه تضرع و زاری آنان را تمام ننموده، مقام والای آنان رشته خشوع را از گردن وجودشان باز نکرده، و خودپسندی بر آنان غالب نگشته تا عبادات گذشته خود را زیاد بشمارند، خضوع در برابر عظمت حق نصیبی برای بزرگ دیدن حسناتشان بر جای نگذاشته، و در مدت طولانی کوشش در عبادت سستی بر آنان چیره نگشته، و از رغبتشان به حق کاسته نشده تا از امید به او رویگردان شوند، راز و نیاز طولانی زبانیشان را نخشکانده، اشتغال به غیر حق آنان را مملوک خود نکرده تا صدای مناجاتهای سری و راز و نیازی که با خداوند دارند قطع شود، دوش به دوش هم در مقام بندگی قرار دارند، و آسایش طلبی آنان را به تقصیر در انجام دستورات حق نکشانده، کودنی غفلت‌ها بر اراده جدی آنان در تلاش و کوشش غلبه نکند، و شهوات فریبنده، همت‌های عالی آنان را هدف نمی‌گیرد. صاحب عرش را برای روز نیازمندی خود ذخیره گرفته‌اند، و به وقت انقطاع خلق از خدا و توجهشان به مخلوقات فقط خدا را مورد توجه قرار می‌دهند.

روزگارِ عباداتشان را پایان نمی دهند، رغبتشان به عبادت پروردگار آنان را به هیچ سویی متوجه خنمی سازد، مگر به سوی سرچشمه های امید به رحمت حق و ترس از عذاب او که هیچ گاه از دلهاشان قطع نمی شود. آنچه علت ترس از عذاب است از دلشان زدوده نمی شود تا از کوشش در عبادت دست بردارند، طمع آنان را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 117

به اسارت درنیاورده تا سعی در امور ظاهر را بر کوشش در امر آخرت مقدم بدارند، اعمال گذشته خود را بزرگ نشمارند، زیرا اگر بزرگ شمارند امید آنان به حق باعث زدودن رشته های خوف آنان از عذاب می شود، محض وسوسه های شیطانی در رابطه با حضرت حق اختلاف نکرده اند، قهرهای ناگوار آنان را از هم جدا نساخته، و کینه های حسد ورزی بر آنان غالب نشده، و عوامل شك و بد دلی آنان را دسته دسته ننموده، و اندیشه های گوناگون آنان را تقسیم نکرده. فرشتگان اسیر و پایبند ایمانند، نه انحرافی آنان را از ریسمان محکم ایمان بریده، و نه سستی و تنبلی ایشان را از رشته حق جدا کرده. در طبقات آسمانها جای پوست تخی نیست مگر اینکه رشته ای بر آن در سجود است، یا در حال سیر و سرعت در بندگی خدا. با طول عبادتشان بر معرفتشان می افزایند، و بدان وسیله عزت و جلال خدا در دلشان افزایش می یابد.

و از این خطبه است در وصف زمین و گسترش آن بر روی آب

زمین را در امواج شدید و با صولت، و در دریاها پر آب فرو برد، در حالی که موجهای عظیم آن دریاها به هم می خوردند، و امواج بلند آن که در حال تدافع یکدیگر بودند به هم می کوفتند، و همانند شتران نر در موقع هیجان و مستی کف به وجود می آوردند. پس سرکشی آب به خاطر سنگینی زمین حالت فروتنی گرفت، و چون زمین به سینه خود به روی آب قرار گرفت اضطراب و هیجان آب فرو نشست و چون با شانه خود مانند حیوانی که در خاک بغلتد بر روی آب غلتید آب آرام گرفت. آب پس از هیجان و اضطراب امواجش آرام و مغلوب شد، و در دهنه خواری مطیع و اسیر گشت. زمین گسترده شده در میان آن آب پر موج ساکن شد، و آب را از نخوت و کبر و از باد دماغ و سرکشی و تجاوز بازداشت، و دهان آن را که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 118

پر موج بود بست، و آب از آن همه هیجان و هیبت و جست و خیز به جای خود نشست.

پس از آنکه هیجان آب از زیر اطراف زمین ساکن شد، و کوههای بلند سرکشیده را که بر دوش زمین قرار داشت بر روی خود حمل نمود، خداوند آبهای چشمه‌ها را از بالای بینی‌های زمین (قله کوهها) به جریان انداخت، و در پهن دشت‌ها و رودخانه‌ها سرازیر ساخت، و حرکات زمین را با کوههای لنگر انداخته، و به وسیله صخره‌های بزرگ سر به فلک برداشته تعدیل نمود. زمین به علّت نفوذ کوهها در پهنه آن، و به خاطر فرو رفتن ریشه کوهها در اعماق آن، و سوار شدن آن صخره‌های بزرگ بر گردن و طبقات زیرین آن آرامش و استقرار یافت.

خداوند میان زمین و جوّ را فراخ نمود، و هوا را برای تنفس ساکنان آن مهیّا فرمود، و تمام نیازمندیهای اهل زمین را از دل زمین بیرون آورد. سپس بلندیهایی زمین را که بی گیاه بود و آب چشمه‌ها به آن نمی‌رسید، و جویبارها وسیله‌ای برای رساندن خود به آن زمین‌های مرتفع نمی‌یافتند رها نساخت، بلکه ابرهایی آفرید تا عرصه‌های مرده آن بلندیاها را زنده کنند، و گیاهش را برویاند. ابرها را پس از پراکندگی قطعاتش و جدایی پاره‌هایش به هم الفت و التیام داد، تا چون آب درون ابر به جنبشی سخت بر آمد، و در حواشی آن برق بدرخشید، و درخشش برق در میان قطعات ابر سپید و انبوه خاموش نشد، خداوند آن ابر پر باران را در حالی که قطعاتش به هم پیوسته فروفرستاد، در حالی که به زمین نزدیک شدند، و بارانهای آن را پی در پی همچون دوشیدن شیر از سینه حیوانات دوشیدند و به شدت به زمین ریختند. زمانی که ابرها سینه خود را به زمین ساییدند، و آنچه از باران داشتند بر زمین پاشیدند، خداوند در زمین‌های خشک، گیاه، و در دامن کوهها سبزه رویاند، در این وقت زمین با آرایش مرغزارهای خود به شادی نشست،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 119

و از پرده لطیفی از شکوفه‌های خوشبو و زیبا که بر خود پوشید بود، و از نظم دقیق شکوفه‌ها و بوته‌های با طراوت که چهره آن را می‌آراست به نشاط و بهجت برخاست، و خداوند آن نباتات و گلها را توشه آدمیان و روزی چهارپایان قرار داد.

و نیز راههای فراخ در اطراف زمین باز کرد، و برای رونندگان نشانه‌های نهاد تا به هر جا که بخواهند آمد و رفتن کنند.

هنگامی که زمین را برای زندگی آماده کرد، و فرمان خود را جاری ساخت، آدم علیه السلام را از میان خلق اختیار کرد، و او را اولین نوع از آفرینش انسان قرار داد، و در بهشت خود ساکن کرد، و روزیش را در آنجا فراوان نمود، و او را به آنچه از خوردنش نمی‌کرده بود یادآور شد، و به او آگاهی داد که خوردن آنچه از آن نمی‌شده قرار دادن خویش در معرض معصیت خدا، و به خاطر افکندن قدر و منزلت خود است. اما آدم نسبت به آنچه از آن نمی‌شده بود اقدام کرد، تا حرکتش با علم حق که از سابق به آن تعلق گرفته بود موافق شد. خداوند هم او را پس از توبه به زمین آورد تا با نسلش

زمین را آباد کند، و به وسیله او حجت را بر بندگان اقامه نماید. پس از قبض روح آدم حیات بندگان را از حجت ربوبی و طریق اتصال بین آنان و معرفت خود خالی نگذاشت، بلکه به وسیله حجت‌هایی که بر زبان برگزیدگان از انبیاءش ارسال کرد، و همه آنان به دنبال هم در هر دوره‌ای ابلاغ کننده پیامهای او بودند با مردم رابطه برقرار نمود، تا به وسیله پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله حجتش تمام شد، و جای عذری باقی نماند و تهدیدش درباره مجرمان به نهایت رسید.

رزق و روزی مردم را مقدر فرمود، و آن را برای برخی فراوان و برای بعضی دیگر اندک قرار داد، و ارزاق را بر مبنای تنگی و فراخی قسمت نمود، و در این تقسیم بندی عدالت به خرج داد تا هر کس را بخواهد با فراوانی رزق و کمی آن آزمایش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 120

کند، و بدین وسیله ثروتمندان و فقرا را از جهت شکر نعمت و تحمل سختی در مجرای امتحان قرار دهد. آن گاه روزی فراخ را با سختی و پریشانی در هم آمیخت، و با تندرستی و سلامت، آفتهای دردناک قرار داد، و شادیهای غم‌زدا را با غصه و اندوه مقرون نمود. مدت عمرها را معین کرد، بعضی را طولانی و برخی را کوتاه، و بعضی را مقدم و برخی را مؤخر نمود، و رشته همه عمرها را به مرگ متصل ساخت، و مرگ را در هم پیچنده رشته‌های زندگی، و عامل گسیختن پیوندهای محکم قرار داد.

خداوند آگاه است، آگاه از اسرار نمان مردم، و از پنهان سخن گفتن رازگویان، و از آنچه در خاطرشان به سبب گمان خطوط می‌کند، و به آنچه بر آن با یقین تصمیم می‌گیرند، و از نگاههای خیانت آلود چشم که به صورت مخفی انجام می‌گیرد، و به آنچه در نمان دلهاست و به نادیدنیهای اعماق غیب، و به مطالبی که گوشها مخفیانه می‌شنود، و به درون لانه‌های تابستانی موران، و مراکز زمستانی حشرات، و ناله ماده شتران فرزند از دست داده، و صدای آهسته قدمها، و محل روییدن و رشد میوه‌ها که در غلاف پرده‌های شکوفه‌هاست، و به مخفیگاه بیشه‌های حیوانات وحشی در شکاف کوهها و درّه‌ها، و به نهانگاه پشه‌ها در لابلای ساقه‌های درختان و پوست آنها، و جای روییدن برگها از شاخه‌ها، و محل فرود آمدن نطفه‌ها از مسیر اصلاّب، و به ابرهای برآمده در فضا و محل به هم پیوستن آنها، و ریزش باران از ابرهای انبوه، و به آنچه گردباها با دامنه خود می‌پاشند، و به آنچه سیل‌های تولید شده از باران نابود می‌کنند، و بر فرو رفتن و حرکت حشرات در ریگستانها، و به جایگاه پرندگان بر قله‌های بلند کوهها، و نغمه سرایی نغمه سربان در تاریکی لانه‌ها، و آنچه در صدفهاست و موج دریا آن را پرورش داده، و به آنچه تاریکی شب آن را پوشانده، یا خورشید بر آن تابیده، و آنچه را تاریکی‌ها و روشنایی‌ها به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 121

دنبال هم در بر می گیرند، و به اثر هر قدمی، و صدای هر حرکتی، و آوای هر سخنی، و حرکت هر لپی، و جایگاه هر جاننداری، و وزن هر ذره‌ای، و همه هر صاحب نفسی، و آنچه از میوه درختان بر زمین افتاده، یا برگهایی که روی زمین ریخته، و از قرارگاه نطفه، یا خون جمع شده و مضغه، یا خلقت و نسل جدیدی که صورت گرفته. در این آگاهی هیچ مشقتی به او نرسد، و در حفظ آنچه آفریده هیچ مانعی بر سر راه او قرار نگیرد، و در اجرای امور و تدبیر وضع مخلوقات هیچ ملالت و سستی به او دست ندهد، بلکه آگاهی بر همه آنها نافذ است، و بر شماره تمام مخلوقات احاطه دارد، و عدلش بر همه گسترده است، و فضل و احسانش همه را فراگیر است، در عین حالی که تمام مخلوقات نسبت به آنچه شایسته مقام اوست تقصیر دارند.

خداوندا، توئی شایسته وصف نیکو، و زبیده شمارش نعمتهای بی پایان.

بهترینی برای آرزو شدن اگر آرزو شوی، و گرامی‌ترینی برای امید بستن اگر به تو امید بسته شود. خداوندا، به آنچه به من لطف کردی نمی‌توانم جز تو را مدح کنم، و به آن نمی‌توانم جز تو را ثنا گویم، من حمد و ثنایم را به معادن ناامیدی و مواضع تردید و تهمت (که حمد غیر توسست) نمی‌برم. تو زبانم را از ستایش آدمیان و ثنای موجودات آفریده و مورد تربیت خودت برگرداندی. الهی، برای هر ثناگویی اجری از پاداش و احسانی از عطاست، من از تو امید دلالت به سوی ذخائر رحمت و گنجهای مغفرت دارم. بارالها، اینجا جایگاه کسی است که تو را به یکتایی که خاص توسست شناخته، و برای این ثناگوئیه‌ها و ستایش‌ها کسی را جز تو سزاوار ندیده، و مرا به تو حاجت و نیازی است که آثار ناگوار آن را جز فضل و احسان تو جبران نمی‌کند، و مرا از زمینگیری آن جز عطا و جود تو بلند نمی‌کند. پس در این جایگاه مناجات خشنودیت را به ما ارزانی دار، و ما را از دست حاجت بردن به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 122

سوی غیر خودت بی‌نیاز کن، که مسلماً تو بر هر کاری توانایی.

90 از سخنان آن حضرت است

به هنگامی که مردم پس از کشته شدن عثمان خواستند با او بیعت کنند

رهايم كنيد و غير مرا بخواهيد، زيرا ما با حادثه‌اي روبرو هستيم كه آن را چهره‌ها و رنگهاست، حادثه‌اي كه دلها بر آن استوار، و عقلها بر آن پايدار نمي‌ماند. آفاق حقيقت را ابر سياه گرفته، و راه مستقيم دگرگون و ناشناخته شده است. بدانيد اگر خواسته شما را پاسخ دهم بر اساس آنچه خود مي‌دانم با شما رفتار مي‌كنم، و به گفتار هيچ گوينده و سرزنش هيچ سرزنش كننده‌اي توجه نمي‌كنم. و اگر رهايم كنيد مانند يكي از شما خواهم بود، و شايد شنواتر و فرمانبردارتر از شما براي كسي باشم كه حكومت خود را به او مي‌سپاريد. و من براي شما به وزارت بنشينم بهتر از قيام به امارت است.

92 از خطبه‌هاي آن حضرت است

در بيان فضل و دانش خود، و خبر از فتنه بني اميه

اما بعد، اي مردم، من بودم كه چشم فتنه را كور كردم، و كسي جز من بر آن جرأت نداشت، بعد از آنكه تاريخي فتنه همه جا را گرفت، و سختي هاري آن رو به فزوني نهاده بود. پس پيش از آنكه مرا نياييد از من پيرسيد، به خدائي كه جانم در قبضه قدرت اوست از آنچه كه از امروز تا قيامت رخ خواهد داد، و نيز درباره

ترجمه نهج البلاغه، ص: 123

گروهي كه صد نفر را هدايت كند و صد نفر را به گمراهي برد از من نخواهيد پرسيد مگر اينكه شما را از دعوت كننده و جلودار و راننده‌شان و جاي فرود آمدن مركبها و بار اندازشان، و آن كه از اهل آنها كشته مي‌شود، و آن كه به مرگ طبيعي مي‌ميرد خبر خواهم داد. و اگر مرا از دست بدهيد، و آن گاه حوادث ناگوار و مشكلات طاقت فرسا بر شما فرود آيد بسياري از پرسش كنندگان سر فرود آورند، و جمع زيادي از پرسش شونده‌گان از جواب فرو مانند، و اين زماني است كه پيكار و نبرد در ميان شما ادامه يابد و دامن بالا زند، و دنيا بر شما تنگ گردد، آنچنان كه ايام بلا و ابتلا را بر خود طولاني انگاريد، تا اينكه خداوند براي باقي ماندگان از نيكان شما پيروي پيش آرد.

فتنه‌ها به وقتي كه روي آرند عامل اشتباه شوند، و چون از ميان بروند حقيقت آن بر همه معلوم گردد. فتنه‌ها به وقت آمدن ناشناسند، و هنگام رفتن شناخته مي‌شوند. فتنه‌ها همچون باد در گردشند، به شهري اصابت مي‌كنند و از شهري مي‌گذرند. بدانيد كه ترسناكترين فتنه‌ها به نظر من در زندگي شما فتنه بني اميه است، زيرا فتنه‌اي است كور و تاريك و

فراگیر، و بلایش مخصوص مردم با ایمان است، آن که در آن فتنه‌ها بصیر و داناست بلا دامنگیرش می‌گردد، و هر که کوردل و نایبناست بلا از او دور می‌ماند!

به خدا قسم پس از من بنی امیه را برای خود حاکمان بدی خواهید یافت، آنان مانند شتر بدخلقی هستند که با دهان گاز می‌گیرد، و با دست به سر صاحبش می‌کوبد، و با پای لگد می‌اندازد، و از دوشیدن شیرش مانع می‌شود. با شما دائماً بر همین رویه‌اند تا کسی از شما را باقی نگذارند مگر کسی که برای آنها سودمند باشد، یا به ایشان زبانی نرساند. سخت‌گیری آنان از شما برطرف نخواهد شد تا جایی که غلبه شما بر آنان به پیروزی برده بر ارباب، یا فرمانبر بر فرمانده‌اش ماند!

ترجمه نهج البلاغه، ص: 124

فتنه ایشان بر شما زشت و وحشتناک و به رویه دوران جاهلیت وارد می‌گردد، در آن فتنه نه علامت هدایتی یافت می‌گردد و نه نشانه نجاتی دیده می‌شود. ما اهل بیت از آن فتنه بر طریق نجاتیم، و در آن وقت قدرت دعوت در ما نیست. آن‌گاه خداوند مانند جدا شدن پوست از گوشت، آن فتنه‌ها را از شما جدا می‌کند، به واسطه کسی که به آنان ذلت و خواری می‌دهد، و به شدت آنان را از میدان به در می‌کند، و جام تلخ بلا در کامشان می‌ریزد، جز شمشیر به آنان ندهد، و جز لباس ترس بر آنان نپوشاند. در آن وقت قریش دوست دارد دنیا و آنچه را در آن است از دست بدهد و عوض آن يك بار دیگر رهبری مرا اگر چه زمانش به اندازه قربانی کردن شتر اندك باشد ببیند، تا از آنان بپذیریم چیزی را که امروز مقداری از آن را می‌طلبیم و به من نمی‌دهند.

93 از خطبه‌های آن حضرت است

در فضل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پند و اندرز

بس والا و مبارك است خداوندی که همت‌های بلند او را درك نکنند، و حدس اندیشه‌های تیز به مقام بلندش نرسد. همان اولی که پایانی ندارد تا به آخر برسد، و آخری ندارد تا پایان پذیرد.

و از این خطبه است در وصف پیامبران

آنان را در برترین ودیعتگاه به امانت نهاد، و در بهترین قرارگاه مستقر ساخت.

اصلاب کریمانه آنان را به رَحْمَهای پاک منتقل کردند. هر گاه یکی از آنان از دنیا رفت دیگری برای ابلاغ دین قد علم کرد، تا آنکه کرامت خداوند سبحان منتهی به محمد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 125

صلی الله علیه وآله شد، او را از برترین معادن رویاند، و در عزیزترین سرزمین ها کاشت، از همان درختی که پیامبران را از آن آشکار کرد، و امنای خود را از آن انتخاب نمود. عترتش بهترین عترت هاست، و دودمانش بهترین دودمان ها، و شجره اش بهترین شجره ها، شجره ای که در حرم روییده، و در عرصه کرامت و مجد به رشد رسیده، شجره ای که شاخه های بلند دارد، و میوه هایی دور از دسترس. از این رو او امام تقوای پیشگان، و وسیله بصیرت هدایت یافتگان است.

چراغی است درخشان، و ستاره ای فروزان، و آتش گیره ای با شعله های زیانه دار.

روشنش اعتدال، طریقه اش رشد، کلامش جدا کننده حق از باطل، و حکمش عدل است. خداوند او را در فاصله ای که بین آمدن پیامبران رخ داده بود برانگیخت، زمانی که مردم از عمل نیک روی برتافته و ملت ها غرق جهالت بودند.

خداوند شما را رحمت کند، بر اساس نشانه های روشن عمل کنید، راه خدا مستقیم و واضح است که شما را به بهشت می خواند، اکنون در محلی هستید که می توانید با فرصت و فراغتی که دارید رضای حق را به دست آورید، در حالی که پرونده ها باز، و قلم ها برای ثبت اعمال در جریان، و بدن ها سالم، و زبان ها گویاست، و توبه پذیرفته، و اعمال قبول می شود.

94 از خطبه های آن حضرت است

در فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله

خداوند پیامبر را هنگامی فرستاد که مردم در وادی گمراهی حیران بودند، و کورکورانه در فتنه می‌رفتند، هواهای نفسانی عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خودپسندی آنان را دچار لغزش کرده، و جاهلیت تاریک، سبکسر و بی‌اعتبارشان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 126

نموده بود. و در کارها ناآرام و سرگردان، و ملتی گرفتار نادانی بودند. رسول حق صلی الله علیه و آله خیرخواهی را نسبت به آنها به نهایت رساند، به راه حق حرکت کرد، و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود.

95 از خطبه‌ای دیگر است

باز هم در فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله

سپاس خدا را، اوّلی که پیش از او چیزی نبوده، و آخری که پس از او چیزی نباشد، آشکاری که آشکاری فوق او نیست، و نهانی که چیزی نهان‌تر از او نمی‌باشد.

از این خطبه است درباره پیامبر صلی الله علیه و آله

قرارگاهش بهترین قرارگاه، و محل رویدانش شریفترین محل است، در معادن بزرگواری، و گهواره‌های سلامت. قلب خوبان شیفته او شد، و توجه دیده‌ها به جانب او گشت. خداوند به برکت او کینه را دفن کرد، و آتش دشمنی‌ها را خاموش نمود. مردم را به دست او با هم (به خاطر) ایمان برادر ساخت، و نزدیکان را (به خاطر کفر) از هم دور کرد. به وسیله او ذلیل را عزیز، و عزیز بی‌جهت را ذلیل گرداند. کلامش روشن‌کننده حق، و سکوتش زبان‌گویا بود.

96 از خطبه‌های آن حضرت است

در مقایسه یاران خود با یاران رسول خدا (ص)

ترجمه نهج البلاغه، ص: 127

اگر خداوند ستمکار را مهلت دهد، هرگز فرصت مؤاخذه او از دستش نمی‌رود، و بر سر راه او در حالی که گلویش در دست قدرت اوست در کمین است.

بدانید به خدایی که جانم در دست قدرت اوست که ارتش معاویه بر شما پیروز خواهند شد، نه به خاطر اینکه از شما به حق شایسته‌ترند، بلکه بدان خاطر که آنان در حرکت به سوی باطل زمامدارشان شتابانند، و شما در برابر حق من سست و کند هستید. هر آینه ملل مختلف از ستمکاری زمامدارانشان در ترسند، و من از ستم ملتّم بر خویش در بیمم. شما را برای پیکار با دشمن ترغیب کردم نرفتید، به گوشتان خواندم نشنیدید، پنهان و آشکار دعوتتان نمودم اجابت نکردید، شما را خیرخواهی کردم نپذیرفتید. آیا شما حاضران، بسان غایبان هستید؟! و بردگان در قیافه اربابان؟! مصالحتان را بر شما می‌خوانم از آن فرار می‌کنید، با موعظه‌های رسا شما را نصیحت می‌کنم از آن پراکنده می‌گردید، و به جهاد با متجاوزان ترغیبتان می‌کنم هنوز حرفم به آخر نرسیده می‌بینم همچون قوم سبا پراکنده می‌شوید! به جلسات خود بازگشته، یکدیگر را از پند و اندرز که داده شده‌اید فریب می‌دهید و غافل می‌سازید. بامدادان شما را مستقیم می‌نمایم، شامگاهان مانند کمان کز به سویم باز می‌گردید. اصلاح‌کننده عاجز شده، و شنونده غیر قابل انعطاف گشته.

ای کسانی که بدنهائیان حاضر، و عقولتان از شما غایب، و خواسته‌هایتان گوناگون است، و زمامدارانتان گرفتار شمايند، امیر شما خدا را اطاعت می‌کند و شما از او نافرمانی می‌نمایید، اما امیر شامیان از خدا رویگردان است و اهل شام از او فرمان می‌برند! به خدا قسم دوست داشتم معاویه درباره شما و یارانش با من بیع صرف انجام می‌داد، صرف دینار به درهم، ده نفر از شما را با يك نفر از یاران خودش با من عوض می‌کرد. ای اهل کوفه، من از جانب شما به سه چیز و دو چیز

ترجمه نهج البلاغه، ص: 128

دچار شده‌ام: گوشه دارید ولی کرید، گویایید اما لالید، چشم دارید لکن کورید؛ نه هنگام جهاد آزادمردان راستین هستید، نه وقت بلا و گرفتاری برادران مورد اعتماد! دستتان تھی باد ای کسانی که همچون شتران بدون ساربان هستید که هر گاه از جانبی جمعشان کنند از طرف دیگر پراکنده می‌شوند. به خدا قسم انگار می‌بینم اگر صحنه کارزار سخت شود، و آتش پیکار شعله‌ور گردد، فرزند ابوطالب را همچون زنی که نوزاد خود را وقت زاییدن رها کند رها خواهید کرد. حرکت من بر

اساس حجت روشن از جانب پروردگارم، و راه و روش پیامبر می باشد، من بر مبنای راه حقی که آن را از میان راههای گوناگون یافته ام قرار دارم.

به اهل بیت پیامبران نظر کنید و ملتزم جهت الهی آنان باشید، راه و روش آنها را پیروی نمایید، که آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی برند، و به گمراهی باز نمی گردانند. اگر از چیزی بازایستادند شما هم بازایستید، و اگر به جهت حرکت کردند شما هم حرکت نمایید، از آنان پیشی مجوید که گمراه می گردید، و عقب نمانید که به هلاکت می رسید.

من یاران محمد صلی الله علیه وآله را دیده ام، کسی از شما را مانند آنان نمی بینم، اصحاب آن حضرت ژولیده موی و غبارآلود بودند در حالی که شب را در سجده و قیام به صبح می رساندند، گاه پیشانی و گاه صورت در پیشگاه حق به زمین می نهادند، از یاد معاد گویا بر روی شعله آتش ایستاده مضطرب و پریشان بودند، پیشانی آنان از طول سجود مانند زانوی بز پینه داشت. چون یاد خدا می شد دیدگان شان چنان اشک می ریخت که گریبان شان از گریه تر می شد، و همچون درخت که روز تندباد می لرزد از ترس عذاب و امید ثواب به خود می لرزیدند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 129

97 از سخنان آن حضرت است

در بنی امیه

به خدا قسم بنی امیه همواره ستم می نمایند تا از حرامهای خدا حرامی را باقی نگذارند مگر حلال کنند، و پیمانی را رها نمایند مگر بشکنند، و خانه ای از گل و خیمه ای از پشم نماند مگر اینکه ستمشان وارد آن شود، و فسادشان آن خانه را فراگیرد، و بدی رفتارشان اهل آن را پراکنده کند. تا آنجا که دو دسته بگریند:

مردمی بر دینشان، و مردمی بر دنیایشان. کار به جایی رسد که دادخواهی یکی از شما از یکی از آنها همچون دادخواهی برده از ارباب شود، که در حضور ارباب اطاعتش نماید، و در غیاب او بدگویی کند. و تا جایی که بزرگترین شما در آن حکومت در تحمل سختی و رنج کسی است که بیشترین حسن ظن را به خدا دارد.

پس اگر خداوند عافیت عنایت کرد به دیده منت دارید، و اگر دچار حادثه شدید صبر پیشه کنید، که عاقبت برای پرهیزکاران است.

98 از خطبه‌های آن حضرت است

در گریز از دنیا

خدا را بر هر چه بود ستایش می‌گوییم، و در کار خود بر آنچه خواهد شد کمک می‌طلبیم، سلامت در عقاید را از او خواهانیم چنانکه تندرستی را از او مسألت داریم.

ای بندگان خدا، شما را سفارش می‌نمایم به ترك دنیایی که شما را ترك می‌کند گرچه شما ترك آن را دوست ندارید، دنیایی که بدنهائتان را کهنه می‌نماید گرچه شما علاقه دارید تازه بمانید. شما نسبت به دنیا همچون مسافرانی هستید که راه را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 130

طی کرده و آن را به پایان برده اندق، و نشانه‌ای را قصد کرده گویا به آن رسیده‌اند.

آن که مرکب به سوی هدف می‌راند مگر امیدوار است در چه مدتی براند تا به آن برسد؟ و کسی که برایش مدتی معین شده که از آن تجاوز نخواهد کرد چه مقدار امید به درنگ دارد با آنکه برای بیرون رفتن از دنیا مرگ با شتاب او را به جلو می‌راند؟! پس در عزت و فخر کردن به دنیا رقابت نکنید، و به زیور و نعمت آن گول نخورید، و از رنج و سختی آن بی‌تابی مکنید، زیرا عزت و فخرش از میان می‌رود و زیور و نعمتش فانی می‌شود، و رنج و سختی آن پایان می‌پذیرد، و هر مدت آن به آخر می‌رسد، و هر زنده آن می‌میرد.

آیا برای شما در آثار گذشتگان مایه خودداری از گناه نیست؟ آیا برای شما در سرگذشت پدرانان بینش و عبرتی نیست اگر اهل تعقل باشید؟ آیا ندیدید که گذشتگان بر نمی‌گردند، و برای ماندگان بقایی نیست؟ مگر مردم دنیا را نمی‌نگرید که شبانه روز دارای حالاتی گوناگون هستند؟ مرده‌ای است که بر وی می‌گیرند، و دیگری را تسلیت می‌دهند، یکی مبتلا به بیماری شده بر زمین افتاده، و آن دیگر به عیادت مریض می‌رود. یکی در حال جان کندن است، و دیگری به دنبال

دنیاست در حالی که مرگ او را دنبال می کند، و یکی در بی خبری است و خدا از او غافل نیست، و به دنبال گذشته باقی مانده هم می گذرد.

آگاه باشید، از نابود کننده لذات، و بر هم زننده عیش ها، و قطع کننده آرزوها یاد کنید، آن زمان که شتابان به سوی گناهان می روید. و برای ادای حق واجب خداوند، و سپاس نعمتها و احسان بی شمارش از او کمک بجوئید.

99 از خطبه ای دیگر است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 131

درباره پیامبر و خاندان او

ستایش خدا را که فضلش را در میان خلق منتشر نمود، و دست جودش را در میان ایشان گشود، در همه امورش او را سپاس می گوئیم، و برای ادای حقوقش از او یاری می طلبیم. و گواهی می دهیم که جز او معبودی نیست، و محمد صلی الله علیه وآله بنده و فرستاده اوست، او را برای اظهار امر و فرمان، و متذکر شدن وجود مقدسش بین مردم فرستاد، او هم رسالت را به امانت ادا کرد، و بر اساس رشد از دنیا گذشت و بیرق حق را در میان ما گذاشت، کسی که از این بیرق پیشی گرفت از دین خارج شد، و هر که از آن عقب ماند هلاک گشت، و هر که ملتزم آن شد به حق پیوست. راهنمای این پرچم (که وصی رسول است) با درنگ سخن می گوید و با بردباری قیام می نماید، ولی به وقت قیامت شتاب می ورزد. و چون شما در برابر اطاعت او سر تسلیم فرود آرید، و (برای تعظیم او) با انگشتان به وی اشاره نمایید مرگش فرا رسد و او را به جهان بعد ببرد، و پس از او تا وقتی که خدا بخواهد در دنیا درنگ می کنید، سپس خداوند کسی را آشکار می کند که شما را جمع کرده و پراکندگی شما را به هم پیوند دهد. پس اکنون به آن نیامده طمع نورزید، و نسبت به آن که از آن کناره گرفته ناامید مباشید. زیرا ممکن است يك پایش بلغزد و پای دیگرش استوار بماند ولی بالاخره روزی هر دو قدمش استوار می گردد.

آگاه باشید که آل محمد صلی الله علیه وآله همانند ستارگان آسمانند که هر گاه ستاره‌ای از آنان غروب کند ستاره دیگری آشکار شود. گویا مشاهده می‌کنم نعمت‌های خدا (در ظهور قائم) نسبت به شما کامل شده، و شما را به آنچه آرزو می‌کردید رسانده است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 132

100 از خطبه‌ای دیگر است

مشمول بر خبر از حوادث ناگوار

سپاس خدا را همان اول پیش از هر اول، و آخر پس از هر آخر، اولیتش موجب آن است که قبل از او اولی نباشد، و آخرتیش موجب آنکه بعد از او آخری نباشد و شهادت می‌دهم معبودی جز او نمی‌باشد، شهادتی که باطن و ظاهر و دل و زبان در آن متحد است.

ای مردم، کینه با من شما را به گناه آلوده نکند، و نافرمانی از من شما را به پیروی هوای نفس نکشاند، و به وقتی که از من چیزی بشنوید (از راه ناباوری) به یکدیگر چشم نیندازید. به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، آنچه به شما خبر می‌دهم از پیامبر امی صلی الله علیه وآله است، ابلاغ کننده دروغ نگفته، و شنونده هم جاهل نبوده. گویا می‌بینم شخصی که گمراهیش شدید است در شام فریاد می‌کند، بیرق‌های خود را اطراف کوفه نصب می‌نماید. پس چون دهانش باز شود، و مقاومتش سخت گردد، و جای پایش در زمین استوار شود، به آن هنگام فتنه و آشوب با نیش خود مردم زمان را بگذرد، جنگ با امواجش زیانه کشد، و از روزها قیافه خشن آشکار گردد، از شبها رنج و سختی‌ها هویدا شود. و هنگامی که محصول او خوب برسد، و پخته و رسیده سرپا شود، و شقشقه‌اش به صدا درآید، و برق شمشیرها بدرخشد، آن وقت است که پرچم‌های فتنه و آشوب که راه‌هایی از آن نیست به اهتزاز آید، و همانند شب تار و دریای پر موج روی آورد. این است اوضاع، چه صداها، سهمگینی که گوش کوفه را بخراشد، و چه تندبادهایی که بر آن بوزد! به همین زودی‌ها، گروه‌های مختلف به جان هم افتند، آنان که سرپایند درو شوند، و آنان که از پا افتاده‌اند لگدمال گردند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 133

101 از خطبه‌های آن حضرت است

در زمینه سختی‌ها

قیامت روزی است که خداوند همه اولین و آخرین را برای حساب و پاداش اعمال گرد می‌آورد همه در حال قیام و خاکساری هستند، عرق تا دهانشان را احاطه کرده، و زلزله زمین آنان را می‌لرزاند. نیکو حال‌ترین انسان در آن روز کسی است که برای ایستادن جای پای پیدا کند، و برای خود محلّ وسیعی بیابد.

از این خطبه است

فتنه‌هایی است مانند پاره‌هایش شب تاریک، که در برابرش به پا خیزد، پرچی از آن برگردانده نشود، این فتنه‌ها همچون شتر مهار زده‌ای به سوی شما می‌آیند که جهاز بر پشتش گذاشته شده، و ساریانش آن را می‌کشد، و سوارش آن را شتابان می‌راند. اهل آن فتنه آزارشان بر مردم شدید، و تاراجشان اندک است. گروهی با آنان در راه خدا می‌جنگند که نزد گردنکشان خوار و پست می‌نمایند، و در زمین غیر معروف، و در آسمان معروفند. در آن زمان، وای بر تو ای بصره از لشگری از عذاب خدا که بدون گرد و غبار و بی‌سر و صدا به طرف تو حمله‌ور می‌شوند و به زودی اهل تو به مرگ سرخ و گرسنگس شدید دچار می‌شوند.

102 از خطبه‌های آن حضرت است

در تشویق به زهد

به مانند بی‌رغبت‌های به دنیا، و اعراض کنندگان از آن به دنیا بنگرید، به خدا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 134

قسم دنیا به زودی اهل اقامت و ساکنانش را از میان بر می دارد، و عیاشان بی خیال را دچار حادثه و بلا می نماید. آنچه از دنیا از دست رفته و پشت کرده باز نمی گردد، و آینده آن هم روشن نیست چه می شود تا به انتظارش باشند. شادی آن آمیخته به اندوه است، و قدرت و قوت مردان آن رو به سستی و ضعف می رود. پس فراوانی آنچه که شما را خوشایند است فریبتان ندهد، زیرا آنچه از دنیا با شما خواهد بود اندک است.

رحمت خداوند بر کسی که اندیشه کند و عبرت گیرد، و عبرت بگیرد و بینای به امور شود. آنچه از دنیا موجود بوده پس از اندک زمانی که بر آن بگذرد گویی وجود نداشته، و آنچه از آخرت خواهد یافت گویی پس از اندک زمانی ابدی و همیشگی خواهد بود. آنچه به شماره آید (ساعات عمر) پایان پذیر است، و هر چه را انتظار برند آمدنی است، و هر چه آمدنی است نزدیک و در حال رسیدن است.

از این خطبه است

دانا کسی است که اندازه و قدر خود را بشناسد، و برای نادانی شخص همین بس که اندازه خود را نداند. مبعوض ترین مردم نزد خدا بنده ای است که خداوند او را به خود وا گذاشته باشد، چنین کسی از راه راست بیرون رفته، و بدون راهنما حرکت می کند، اگر به زراعت دنیایی بخواندش در عمل می کوشد، و اگر به کشت و کار آخرت دعوتش کنند تنبلی می کند، گویی آنچه در عملش می کوشد بر او واجب و آنچه نسبت به آن سستی می کند از او ساقط است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 135

و از این خطبه است

و آن زمانی است که در آن نجات نمی یابد مگر مؤمنی که گمنام است، اگر در بین مردم حضور داشته باشد شناخته نشود، و اگر غایب باشد از او جستجو نکنند. آنان چراغ هدایت، و نشانه های روشن برای رونندگان در عرصه ظلمت اند.

سخن چین و فتنه گر و فاش کننده زشتی‌ها و لغوگو نیستند، آنان مردمی هستند که خداوند ابواب رحمتش را به روی آنان می‌گشاید، و رنج و سختی را از آنان برطرف می‌سازد.

ای مردم، به همین زودی زمانی بر شما می‌رسد که اسلام واژگون شود همچون ظرفی که با محتویاتش واژگون گردد. ای مردم، خدا شما را پناه داده از اینکه بر شما ستم روا دارد، ولی به شما این تأمین را نداده که در معرض آزمایش قرارتان ندهد، آن بزرگترین گوینده در قرآن فرموده: «در این برنامه نشانه‌هایی است و ما آزمایش کننده‌ایم».

مقصود حضرت از «کل مؤمن نُؤْمَة» انسان گمنام و کم شر است. و «مَساییح جمع» «مِشیاح» است و آن کسی است که در میان مردم به فتنه و سخن چینی رود. و «مَذایع» جمع «مذیاع» است و آن کسی است که از کسی کار ناشایسته‌ای می‌شنود و آن را همه جا پخش می‌کند. و «بُذُر» جمع «بُذور» است و آن شخص بسیار احمق است که گفتارش بیهوده و لغو است.

103 از خطبه‌های آن حضرت است

درباره پیامبر و فضیلت خویش

پس از سپاس: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را برانگیخت در حالی که احدی از عرب نبود که کتابی بخواند، و نه دعوی پیامبری و نزول وحی کند. پس با آنان که نافرمان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 136

بودند به همراهی مطیعانش جنگید، عاصیان را به سوی نجات سوق می‌داد، و برای رهانیدن مردم از گمراهی پیش از آنکه مرگشان فرا رسد پیشدستی می‌نمود.

بر سر از راه مانده و از پای درآمده اقامت می‌کرد تا او را به مقصدش برساند، مگر هلاك شونده‌ای که خیری در او نبود. تا آنجا ایستاد که راه نجات را به آنان نشان داد، و در جایگاه انسانیشان جای داد، تا آسیای حیاتشان به کار افتاد، و امورشان استوار شد. به خدا سوگند من پیشرو لشکر اسلام بودم تا آنکه ارتش کفر به عقب گریخت، و در سایه پرچم

اسلام درآمد، هرگز ناتوان نگشتم و دچار ترس نشدم، و خیانت و سستی ننمودم. به خدا سوگند باطل را می شکافم تا حق را از پهلوی آن درآورم.

مؤلف: انتخاب شده این خطبه در گذشته نیز آمد، جز اینکه من آن خطبه را در این روایت با اندکی اختلاف و کم و زیاد دیدم، به همین جهت آن را بار دیگر ذکر کردم.

104 از خطبه‌های آن حضرت است

در وصف پیامبر (ص) و تهدید بنی‌امیه و پند به مردم

تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه وآله را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت. در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب‌ترین انسان، در اخلاق پاک‌ترین پاکان، و دوام جود و سخایش از همه بیشتر بود.

پس شما (ای بنی‌امیه) از شیرینی دنیا لذت نبردید، و برای نوشیدن شیر از پستان آن توانمند نشدید، مگر بعد از آنکه مهارش را رها، و تنگ پالانش را نبسته یافتید. حرامش نزد اقوامی به منزله درخت سدر بی‌خار (آسان و در دسترس)

ترجمه نهج البلاغه، ص: 137

و حلالش دور از دسترس و غیر موجود بود. به خدا قسم به آن دنیایی دست یافتید که چون سایه‌ای گسترده تا زمانی معین است. زمین برای شما از هر مانعی آزاد، و دستتان در آن باز است، ولی دستان رهبران واقعی از سر شما کوتاه است، و شمشیرهای شما بر آنان غالب، و شمشیر آنان از شما بازگرفته شده است.

بدانید هر خونی را خونخواهی، و هر حقی را خواهنده‌ای است. خونخواه خونهای ما چون حاکمی است که درباره خودش حکم دهد، و او همان خدائی است که خواهنده حاجتی او را ناتوان نکند، و گریزنده‌ای از پنجه عدالتش بیرون نرود. ای بنی‌امیه، به خدا سوگند می‌خورم که پس از اندک زمانی این حکومت را در دست غیر خود، و در خانه دشمنانتان خواهید دید. بدانید بیناترین دیده دیده‌ای است که در خیر نفود کند و شنواترین گوش آن گوش‌ای است که پند را بشنود و بپذیرد.

ای مردم، دل از نور چراغ پند دهنده‌ای که خود پندپذیر است روشن کنید، و آب را از چشمه زلالی که از تیرگی صاف مانده بکشید.

ای بندگان خدا، به نادانی خود تکیه ننمایید، و هوای نفس شما را به دنبال خود نکشد، زیرا آن که به نادانی خود تکیه زد و اسیر هوا شد به لبه پرتگاه هلاکت افتاده، بار ضلالتی را که به دوش گرفته از جایی به جایی انتقال می‌دهد، آن هم به خاطر اندیشه باطلی که به دنبال هم به بازار می‌آورد، و می‌خواهد آنچه را نمی‌چسبد بچسباند، و آنچه را نزدیک نمی‌گردد نزدیک گرداند.

خدا را خدا را، از اینکه نزد کسی شکایت برید که اندوه شما را برطرف نمی‌سازد، و توانایی بازکردن گره از کار شما را ندارد. امام به غیر آنچه از جانب خدا مأمور است وظیفه‌ای ندارد، تکلیف او ابلاغ کامل پند و اندرز، و جدیت در خیرخواهی، و زنده کردن سنت، و اقامه حدود بر کسی که سزاوار حدّ است،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 138

و رساندن سهم بیت المال به کسی که مستحق آن است.

پس برای فراگیری دانش بشتابید پیش از آنکه درختش خشک شود، و قبل از آنکه در بهره‌گیری علمی از معادن آن، گرفتار خود مشغولی شوید. دیگران را از منکر نمی‌کنید و خود نیز از ارتکاب به آن پرهیزید، زیرا مسئولیت اول خود از گناه کناره‌گیری کنید سپس دیگران را از آن نمی‌نمایید.

105 از خطبه‌های آن حضرت است

در زمینه برتری اسلام، و توصیف پیامبر اکرم، آن‌گاه توبیح اصحاب

خدا را سپاس که اسلام را تشریع، و آبشخوارهای آن را برای آن که بخواهد وارد شود آسان نمود، و ارکانش را در برابر آن که قصد غلبه بر آن دارد غیر قابل شکست قرار داد، و آن را برای کسی که به آن آویخت پناهگاه امن و برای وارد بر آن حریم سلامت قرار داد. آن را برهان ساخت برای کسی که به وسیله آن سخن گفت، و شاهد برای کسی که به وسیله آن به دفاع برخاست، و نور برای آن که طلب روشنی کرد، و فهم برای آن که اندیشه نمود، و مغز برای آن که آراسته به

تدبیر شد، و نشانه برای بافراسی که راه حق جست، و بینایی برای کسی که عزم جزم کرد، و پند برای کسی که پند آموخت، و نجات برای آن که تصدیق کرد، و تکیه گاه برای کسی که به آن متکی شد، و آسایش برای آن که خود را به آن وا گذاشت، و سپر برای آن که صبر پیشه کرد. اسلام روشن ترین راه، و آشکارترین مسلك هاست، علائم راهش بلند، جاده هایش روشن، چراغ هایش درخشان، میدان تمرینش آماده برای مسابقه، هدفش مرتفع، و جای دهنده مسابقه گذاران است، جایزه اش مورد رغبت،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 139

و سوارانش شریف. راهش تصدیق، نشانه اش اعمال شایسته، پایانش مرگ، میدان تمرینش دنیا، محل گرد آمدن مسابقه گذاران قیامت، و جایزه مسابقه اش بهشت است.

از این خطبه است در وصف پیامبر صلی الله علیه وآله

تا آنکه پیامبر شعله ای برای خواستار نور برافروخت، و نشانه ای برای وامانده در گمراهی روشن ساخت. خداوندا، او امین و مورد اعتماد تو، و گواه حضرتت در قیامت، و نعمتی است که به رسالت فرستادی، و رحمتی است که به حق گسیل داشتی. الهی، بهره ای وافر از عدالت خود به او عنایت فرما، و از احسانت پاداشی صد چندان به او کرامت کن. خدایا، بنایش را از همه بناها بالاتر قرار ده، و او را بر سفره مهمانیت گرامی دار، و مقامش را نزد خود شریف گردان، و او را از جانب خود بالاترین درجه بهشتی بخش، و از رفعت و فضیلت بهره مندش ساز، و ما را بدون دچار شدن به رسوایی و گرفتار شدن به پشیمانی و آلوده شدن به انحراف و پیمان شکنی و گمراهی و گمراه کردن و فریب خوردگی، در زمره او محشور فرما.

مؤلف: این خطبه پیش از این ذکر شد و ما به جهت اختلاف در دو روایت، آن را دوباره در این قسمت آوردیم.

و از این خطبه است در خطاب به یارانش

از کرامت خدا به منزلت و مقامی رسیده‌اید که به خاطر آن کنیزان شما احترام می‌شوند، و همسایگانتان مورد حسن روابط و دوستی قرار می‌گیرند، و آنان که شما برتر از آنها نیستید، و بر آنان حقی ندارید شما را تعظیم می‌کنند، و کسانی که از غلبه شما نمی‌ترسند، و حکومت و تسلطی بر آنان ندارید از شما وحشت دارند. اینک

ترجمه نهج البلاغه، ص: 140

می‌بینید عهد خدا شکسته می‌شود و غضب نمی‌کنید، در حالی که از شکستن عهد پدرانان بر سر غیرت آمده آن را ننگ می‌دانید. فرمانهای خدا بر شما وارد شده و از سوی شما به مردم می‌رسد، و بازگشت سودش به شماست، ولی اکنون طاغیان را بر منزلت خود مسلط کردید، و زمام امور خویش را به آنان سپردید، و امور الهی را به آنان وا گذاشتید، آنان به شبهه‌ها عمل می‌کنند، و در شهوات ره می‌سپارند! به خدا سوگند اگر دشمنان جمع شما را زیر هر ستاره‌ای پراکنده کنند خداوند شما را برای بدترین روزی که در پیش دارید جمع خواهد کرد.

106 از سخنان آن حضرت است

در یکی از ایام صفین

گریختن شما را دیدم، و برگشتتان را از صفوفتان مشاهده نمودم، جفاکاران اوپاش، و اعراب بادیه نشین شامی را به گریز واداشتند، در حالی که شما جوانمردان عرب، و سران شریف، و برازندگان جامعه، و قله سربلندی هستید. اما دردهای سینه‌ام شفا یافت وقتی که دیدم سرانجام آنها را فراری دادید آنچنان که شما را به هزیمت دادند، و آنان را از لشکرگاه خود رانید چنانکه شما را راندند، با ضرب شمشیر و نیزه، آنان را درمانده و بیچاره کردید، به طوری که اولشان روی آخرشان می‌افتاد، مانند شتر تشنه‌ای که از سر حوضشان رانند، و از ورود به آبگاهشان منع کنند.

107 از خطبه‌های آن حضرت است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 141

در پیشگویی از حوادث آینده

ستایش خدا را که با آفرینش مخلوقات بر مخلوقات تجلی کرد، و با حجت خود بر قلوبشان آشکار است، بدون به کارگیری اندیشه، موجودات را آفرید، زیرا اندیشه‌ها در خور آنانی است که دارای ضمائرند، و خدا را فی نفسه ضمیر نیست.

دانش او عمق پرده‌های غیب را شکافته، و به پیچیدگی‌ها و دقائق آراء نمانها احاطه نموده.

از این خطبه است درباره پیامبر صلی الله علیه وآله

او را از شجره انبیا، و از چراغدان نور، و از مرتبت بلند، و از مرکز سرزمین بطحا، و از چراغهای برافروخته در ظلمت، و چشمه‌های حکمت اختیار نمود.

و از این خطبه است

طبیعی است که همراه با طبش در میان مردم می‌چرخد، مرهمایش را محکم و آماده ساخته، و ابزارهایش را برای سوزاندن زخمها داغ نموده، تا هر جا لازم باشد: در زمینه دلهای کور، و گوشهای کر، و زبانهای لال به کار گیرد. دارو به دست به دنبال علاج بیماریه‌های مختلف، و دردهای حیرت است. این بیماران وجود خود را از انوار حکمت روشن ننموده، و با آتش‌زنه دانشی درخشان شعله نیروخته‌اند. از این بابت به مانند چهارپایان چرنده، و سنگهای سخت‌اند.

حقایق پنهان برای اهل بصیرت آشکار، و راه حق برای اشتباه‌کنندگان نمایان شد، و قیامت پرده از چهره برداشت، و نشانه‌های آن برای صاحب فراست ظاهر گشت. چه شده که شما را پیکرهایی بی‌جان، و جانمایی بی‌پیکر، و عابدانی بی‌صلاح، و تاجرانی بی‌سود، و بیدارانی خواب، و حاضرانی غایب، و ناظرانی

کور، و شنوندگانی کر، و گویندگانی لال مشاهده می‌کنم! دولت گمراهی بر محور خود به پا شده، و با شاخه‌هایش همه جا پراکنده گردیده، شما را با کیل خود وزن می‌کند، و با همه دست خود بر سرتان می‌کوبد، پرچمدار این حکومت از دین خارج است، و بر سگویی گمراهی ایستاده، آن زمان از شما جز به مانند باقیمانده ته دیگ، یا به مثل خرده دانه‌ای که در ته بقیچه مانده چیزی باقی نماند. دولت گمراهی شما را به مانند به هم پیچیده شدن چرم به هم می‌مالد، و همچون کوبیدن خرمن می‌کوبد، این سرکشان همچون پرنده‌ای که دانه درشت را از دانه ریز جدا می‌کند مؤمن را از میان شما جدا می‌کنند.

این راهها شما را کجا می‌برد؟ تاریکی‌ها تا چه وقت شما را سرگشته و حیران می‌نماید؟! دروغها چگونه شما را می‌فریبند؟! این بلا از کجا به سر شما می‌آید و به کجا بازگردانده می‌شوید؟! برای هر زمانی سرنوشتی است، و هر غیبتی را بازگشتی است. نهایتاً، از عالم ربّانی خود بشنوید، دلهای خود را نزد او حاضر کنید، و اگر بر شما فریاد زد بیدار شوید. خبرگزار باید به مردمش راست بگوید، و پراکندگی کار و افکار خود را جمع نماید، و ذهنش را آماده سازد. عالم ربّانی حقایق را همچون شکافتن مهره برای شما شکافت، و حقیقت را همچون کندن پوست درخت برای یافتن صمغ پوست کنده. به وقت بر پا شدن بیرق گمراهی باطل در محلّ خود جای گرفت، و جهالت بر مرکبهایش سوار گشته، و گروه ستمگر بزرگ و فراوان گردد، و دعوت کننده به حق کم شود، و روزگار همچون وحشی گزنده حمله نماید، و شتر باطل پس از سکوت عریده کشد و قوّت گیرد، و مردم بر معصیت پیمان برادری بندند، و بر دین از هم دوری نمایند، و بر دروغ با یکدیگر دوست شوند، و بر راستی با هم دشمنی ورزند. در این وقت فرزند باعث خشم پدر، و باران عامل حرارت گردد، و مردم پست فراوان، و خوبان کمیاب شوند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 143

مردم (توانند) آن روزگار همچون گرگ، و حاکمانشان درنده، و میانه‌حالشان طعمه، و نیازمندان‌شان مردم خواهند بود، راستی ناپدید شود، و دروغ فراوان گردد، مردم به زبان اظهار دوستی، و به دل دشمنی کنند، فسق عامل نسبت، و عفت باعث شگفتی شود، و اسلام را همچون پوستین وارونه پوشند.

108 از خطبه‌های آن حضرت است

درباره قدرت خداوند و حوادث مرگ و قیامت

همه چیز فروتن برای او، و هر چیزی قائم به اوست. ثروت هر نیازمند، و عزت هر ذلیل، و قدرت هر ناتوان، پناهگاه هر ستم رسیده است. سخن هر سخنگو را می شنود، باطن هر خاموش را می داند، روزی هر زنده‌ای به عهده اوست، و بازگشت هر که بمیرد به جانب او.

دیده‌ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از وصف کنندگان از آفریده‌های بوده‌ای. موجودات را برای ترس از تنهایی نیافریدی، و برای دریافت منفعت به کار نگرفتی، به دنبال هر که باشی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از چنگ تو بیرون نرود، عاصی از سلطنت کم نمی کند، و مطیع به حکومت اضافه نخواهد کرد، آن که از حکم تو خشمناک است قدرت برگرداندن فرمانت را ندارد، و هر که از فرمانت روی گرداند از تو بی نیاز نمی شود. به نزد هر نهانی آشکار است، و هر غیبی در پیشگاهت حاضر است. تو ابدی هستی بنابر این زمانی برایت نیست، و تو منتهای هر چیز هستی از این رو گریزی از تو نیست، و تو میعادگاهی که نجاتی از تو جز به تو نیست. مهار هر جنبنده‌ای در کف تو، و بازگشت هر انسانی به سوی توست.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 144

منزهی از هر عیب، چه بزرگ است شأن تو! منزهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات می بینیم، و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می نمایم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود، در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست! نعمتهایت در این دنیا چه گسترده و فراوان است! و با این حال در برابر نعمت آخرت چه کوچک است!

از این خطبه است درباره فرشتگان

گروهی از فرشتگان را در آسمانهای سکونت داده‌ای، و از زمینت رفعت بخشیده‌ای، آنان داناترین مخلوقات به تو، و بیمناکترین آنها از تو، و نزدیکترینشان به تو هستند. ساکن اصلا ب، و جا گرفته در رحمها نبودند، و از آب پست آفریده نشدند، و حوادث روزگار آنها را پراکنده نکرد. با این قرب و منزلتی که نزد تو دارند، و امیالی که بر محور وجود تو جمع کرده، و طاعت بسیاری که برای تو انجام داده، و با اینکه نسبت به امر تو غفلت کمتری دارند، اگر کنه حقیقت تو

راکه از آنان پنهان است ببیند بی شک اعمال خود را کوچک شمرد، و بر خود عیب می گیرند، و به این معنا معرفت یابند که حق عبادت تو را به جای نیاورده، و طاعتی که سزاوار توست انجام نداده اند.

پاك و بی نقصی ای آفریننده و معبود، به نیکویی نعمت بر بندگان است که سرایی (چون آخرت) به وجود آورده ای، و در آن سفره ای قرار داده ای دارای آشامیدنی و خوردنی، و همسران و خدمتکاران، و قصرها و نهرها، و زراعت ها و میوه ها؛ سپس دعوت کننده ای را فرستادی تا مردم را به آن دعوت کند. ولی نه دعوت کننده را پاسخ گفتند، و نه در آنچه ترغیب کردی رغبت نمودند، و نه به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 145

آنچه تشویق فرمودی مشتاق شدند. به سوی مرداری رو کردند که با خوردنش رسوا شدند، و بر عشق به آن سازش نمودند، و هر که عاشق چیزی شود چشمش را کور، و دلش را بیمار می کند، آن گاه با چشمی غیر سالم نظر می کند، و باگوشی غیر شنوا می شنود، خواهشهای نفسانی عقلش را دریده، و دنیا دلش را میزاند، و او را بر امور مادی واله و شیدا کرده، از این رو از برده دنیا است، و بنده کسی که اندکی از دنیا در اختیار دارد. دنیا به هر طرف حرکت کند او هم حرکت می کند، و به هر سوی روی کند او هم روی می آورد. با پندهای باز دارنده ای که از جانب خداست از گناه باز نمی ایستد، و از هیچ واعظ الهی پند نمی پذیرد، در صورتی که مردن ناگهانی مردم را- در مرحله ای که در آن نه فسحی برای اجل قطعی ممکن است نه راه بازگشتی- می بیند که چگونه آنچه را همواره به آن جاهل بودند بر آنان فرود آمد، و جدایی از دنیا که ایمن و خاطر جمع از آن بودند دامنگیرشان شد، و به آنچه از آخرت به آنان وعده داده می شد وارد شدند

آنچه از بلا به سرشان آمد وصف شدنی نیست: سكرات مرگ و اندوه بر آنچه از دستشان رفته یکجا آنان را دربر گرفت، اعضاء بدنشان در برابر آن سختیها به سستی گرایید، و رنگشان تغییر کرد. سپس حالت مرگ، بیشتر در وجودشان نفوذ نمود، و بین نان و سخن گفتنشان مانع شد، و آن مختضر در میان اهل بیتش با دیده اش می بیند و با گوشش می شنود، در حالی که عقلش بجاست و فکرش باقی است، اندیشه می کند که عمرش را در چه راهی به باد داده، و روزگارش را کجا برده، به یاد می آورد ثروتی را که جمع کرده، و در به دست آوردنش توجه به حلال و حرام ننموده، و از جایی که حلال و حرامش برخی روشن و برخی مشتبّه بوده به چنگ زده، و فعلاً پایبند گناه جمع آوری آن ثروت است، و آگاه بر جدا شدن از آن شده، ثروتی که برای وارثان می ماند و در آن خوش می گذرانند و از آن بهره مند می شوند،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 146

راحتی آن نعمت برای وارث، و بار مسئولیت آن بر دوش اوست، و او در گرو این ثروت است. در پی آنچه وقت مردم برایش ظاهر می‌شود از حسرت دست به دندان می‌گزد، و به آنچه در ایام عمرش به آن رغبت داشته بی‌میل می‌شود، و آرزو می‌کند ای کاش آن کسی که قبل از این به ثروت او غبطه می‌خورد و به خاطر آن به او حسد می‌ورزید آن ثروت را به جای او گرد آورده بود. آن گاه مرگ در غلبه بر بدنش چندان پیش می‌رود که دیگر گوشش مانند زبانش از کار می‌ایستد، در حالی میان خانواده‌اش می‌ماند که قدرت سخن گفتن و قوت شنیدن ندارد، دیده به چهره اهل و عیالش می‌گرداند، حرکات زبانش را می‌بیند ولی صدای کلام آنان را نمی‌شنود.

سپس پنجه مرگ با او گلاویز می‌شود، چشم او نیز مانند گوشش از کار می‌افتد، و روح از بدنش بیرون می‌رود، و لاشه‌ای گشته، بین خانواده‌اش می‌افتد، به طوری که از نشستن نزد او وحشت می‌کنند، و از نزدی کشدن به او دوری می‌جویند، گریه‌کننده‌اش را همراهی نمی‌کند و قدرت پاسخ دادن به شخصی را که صدایش می‌کند ندارد. آن گاه او را با دوش برداشته به خانه قبر می‌برند، و وی را در آنجا به عملش سپرده و برای همیشه از دیدار او محروم می‌مانند.

تا زمانی که مدت معلوم شده جهان سرآید، و مقدرات پایان پذیرد، و آخرین موجود، به وسیله مرگ، به اولین موجود ملحق گردد، و فرمان حق در راستای خواست او در رابطه با تجدید خلقت فرا رسد، آسمان را به حرکت آورد و بشکافد، زمین را با لرزه سختی به جنبش آورد، کوههای آن را از جا کنده و پراکنده سازد، به طوری که از هیبت جلال و از خوف سطوتش پاره‌های آنها به هم کوبیده شوند، و هر که را در دل زمین است بیرون آرد، و بعد از کهنه شدن نو سازد، و پس از پراکندگی جمع نماید. آن گاه آنان را برای آنچه در نظر دارد: از پرسش اعمال مخفی‌شان و کارهای پنهانشان از هم جدا ساخته، و بر دو دسته تقسیم کند:

ترجمه نهج البلاغه، ص: 147

به گروهی نعمت بخشید، و از گروه دیگر انتقام گیرد.

فرمانبرداران را در جوار خویش پاداش دهد، و در خانه بهشتش جاودانه دارد، خانه‌ای که مقیمانش از آن کوچ نکنند، و احوالشان تغییر ننماید، و اندوه و ترس به آنان رو نیاورد، و بیماری به آنان نرسد، و خطرات متوجه آنان نشود، و سفری آنها را از خانه خود بیرون نبرد.

اما اهل گناه را به بدترین خانه وارد سازد، و دست آنها را با غل به گردنشان ببندد، و سرشان را به پایشان گره زند، و پیراهنی از ماده بدبو، و جامه‌ای از پاره‌های آتش به آنان بپوشاند، در آتشی که حرارتش بسیار شدید، و در آن به روی

اهلش بسته است، آتشی که هیجان و فریاد و زبانه‌ای بلند دارد، و نعره‌اش هول‌انگیز است، مقیمش بیرون نرود، و از اسپرش غرامت قبول نگردد، و زنجیرهایش گسسته نشود، نه آن خانه را مدتی است که سرآید، و نه آن دوزخیان را اجلی که به پایان رسد.

قسمتی از این خطبه درباره پیامبر صلی الله علیه وآله

رسول حق دنیا را حقیر و کوچک شمرد، و بی‌مقدارش دانست و نزد دیگران خوار نمود، می‌دانست که خداوند با اختیار خود دنیا را از او دور کرد، و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گشاده ساخت. پس او با قلبش از دنیا روی گرداند، و یادش را از باطن خود میراند، و عاشق غایب شدن زینش از مقابل خود بود، تا از آن لباس آرایش نگیرد، یا اقامت در آن را هوس ننماید. در رساندن احکام از جانب خدا برای قطع عذر مردم کوشید، و برای مردم با ترساندن از عذاب خیرخواهی نمود، و با مژده‌هایی که داد، به بهشت دعوت فرمود و با تهدیدهایی که کرد از آتش ترساند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 148

ما درخت نبوت، و جایگاه رسالت، و محل رفت و آمد فرشتگان، و معادن دانش، و چشمه‌های حکمتیم. یار و عاشق ما منتظر رحمت، و دشمن کینه‌توز ما در انتظار عقوبت است.

109 از خطبه‌های آن حضرت است

برتر چیزی که متوسلان به خداوند پاک و بزرگ، به آن توسل جستند عبارت است از: ایمان به خدا و رسول او؛ و جهاد در راه حق که قلّه اسلام؛ و کلمه اخلاص که فطرت و توحیدی؛ و به پا داشتن نماز که حقیقت آیین؛ و ادای زکات که فریضه‌ای مشخص و لازم؛ و روزه ماه رمضان که سپر از عذاب؛ و حج عمره خانه خدا که نابود کننده فقر و شوینده گناه؛ و صلّه رحم که عامل ازدیاد ثروت و طول عمر؛ و صدقه پنهانی که کفّاره گناهان؛ و صدقه آشکار که دفع کننده مردن بد است؛ و انجام کارهای خوب، و نیکی به دیگران که آدمی را از افتادن در خواری حفظ می‌کند.

به یاد خدا شتاب ورزید که بهترین ذکر است، و به آنچه به اهل تقوا وعده داده رغبت نمایید که وعده‌اش صادق‌ترین وعده‌هاست، و به روش پیامبر اقتدا کنید که برترین روش، و به سنت او رفتار نمایید که رهنماترین سنت است، و قرآن

بیاموزید که بهترین گفتارست، و در آن اندیشه کنید که بهار دلهاست، و از نورش شفا خواهید که شفای سینه‌هاست، و آن را به نیکوترین صورت بخوانید که سودمندترین داستانش است. زیرا عالمی که به غیر علمش عمل کند همچون نادانی است سرگردان که از جهلش به هوش نیاید، بلکه حجت حق بر او عظیم‌تر، و اندوهش دائم‌تر، و نزد خدا بیش از همه سزاوار ملامت است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 149

110 از خطبه‌های آن حضرت است

در نکوهش دنیا

اما بعد، شما را از دنیا می‌ترسانم، که شیرین و سرسبز می‌نماید، پوشیده به شهوات است، و خود را با نقد بودنش محبوب کرده، با موجودی اندکش جلب نظر می‌کند، خود را با آرزوها آرایش داده، و با زیور غرور آراسته کرده، شادیش دوام ندارد، و از درد و اندوهش امانی نیست، در شدت فریندگی و زیانباری، و در تغییر و زوال‌پذیری است، فناشونده و نابودشدنی است، شکمباره‌ای هلاک‌کننده است، آن‌گاه که آرزوی دنیاپرستان و مردمان دلبسته به آن، درباره آن به نهایت رسد، بیش از آنچه خداوند در قرآن فرموده نخواهد بود: «حیات دنیا مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، پس روییدنی زمین با آن درآمیخت، سپس آن روییدنی خشک و خرد می‌شود و بادهای آن را پراکنده می‌سازد، و خداوند بر هر کاری تواناست.»

احدی از دنیا شادمان نشد مگر اینکه گریه و اندوه را به دنبالش فرستاد، و به کسی روی خوش نشان نداد مگر اینکه با سختی و ناراحتی به او پشت کرد، و باران راحتی بر کسی نبارید مگر اینکه با رگباری از بلا به او هجوم کرد. شایسته است که چون در روز روشن یار کسی شود به وقت شب به صورت ناشناس رخ نماید. اگر جانبی از آن شیرین باشد جانب دیگرش تلخ و وباخیز است. کسی از خوشی‌اش برخوردار نشود مگر اینکه از بلاهایش رنج و سختی ببیند، و شیئی در امن و راحت در آن به سر نبرد مگر اینکه صبح بر بال خوف و ترس آن بنشیند. هم خود بسیار فریبنده است و هم آنچه در آن است، نابودشدنی است و هر که روی آن است رو به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 150

فناست. جز تقوا در هیچ توشه آن خبری نیست. آن که به اندک دنیا قناعت ورزید بسیاری از عوامل امنیّت را به دست آورد، و هر کس رو به انبوهش آورد بر علل هلاکت خود افزود، و آنچه به دست آورد به زودی از دست او برود.

بسا انسان که به دنیا اعتماد کرد و به ناگاه مزه ناگواری را به او چشاند، و بسا صاحب اطمینان به دنیا، که ناگهان او را به خاک و خون درانداخت. چه بسیار مقام داری که دنیا او را کوچک ساخت، آلوده به کبر و نخوتی که دنیا او را به ذلّت کشید. سلطنتش دست به دست می گردد، عیشش تیره، خوشیش ناگوار، شیرینیش تلخ، طعامش سم، و طنابش پوسیده است. زنده اش در معرض مرگ، تندرستش در مسیر بیماری است. حکومتش بر باد، عزیزش مغلوب، صاحب ثروت فراوانش دچار نکبت، و همسایه اش در معرض غارت است.

آیا شما در مساکن پیشینیان قرار نگرفته اید که عمرشان از شما طولانی تر، و آثارشان پایدارتر، و آرزوهایشان درازتر، و عددشان بیشتر، و لگزشان انبوه تر بود؟ دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی! و بر آخرت مقدم داشتند چه مقدم داشتنی! آن گاه از دنیا کوچ کردند، بدون زاد و توشه ای که آنان را به مقصد رساند، و مرکبی که طیّ سفر کند. آیا خبری به شما رسیده که دنیا در برابر آن همه ضرری که به آنان رسانده از خود عوضی به آنان داده؟ یا کمکی به آنان نموده؟ و یا برای آنان همنشین خوبی بوده است؟ نه، بلکه آنان را به مصائب سختی گرفتار کرد، و به حادثه های کوبنده بنیان زندگی شان را سست نمود، با بلاهای جانکاه خوارشان کرد، و بینی آنان را به خاک مالید، و زیر شُمهای خود لگدمالشان کرد، و گردش روزگار را به ضرر آن چرخاند. شما ناسازگاری دنیا را با آن که در برابر او گردن نهاد، و آن را بر آخرت مقدم داشت و بر آن به خیال خود تکیه دائمی کرد دیدید تا کار به جایی رسید که برای جدایی ابدی از دنیا کوچ کردند، آیا جز گرسنگی زاد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 151

و توشه ای، و جز تنگی و مضیقه چیزی، و غیر تاریکی نوری به آنان نشان داد؟ یا به دنبال آنان جز ندامت روانه ساخت؟ آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می دارید، یا به آن تکیه می کنید؟ یا بر آن حرص می ورزید؟! دنیا بد خانه ای است برای کسی که به آن بدگمان نباشد، و در مسکن گزیدن در آن ترسی نداشته باشد.

بدانید - و خوب می دانید - که عاقبت دنیا را ترك می کنید و از آن کوچ می نمایید، باید در دنیا از آنان که می گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!» پند بگیرد، که آنان به قبرها برده شدند در حالی که در سوار شدن از خود اراده نداشتند،

و در شکاف زمین فرودشان آوردند بدون اینکه به عنوان مهمان دعوت شده باشند، و برای آنان در دل سنگلاخ قبرها، و از خاک کفن‌ها، و از استخوانهای پوسیده همسایگان ساختند. همسایگانی که هیچ خواننده‌ای را جواب نمی‌دهند، و ستمی را نسبت به همسایه مانع نمی‌شوند، و به گریه و ناله اعتنا نمی‌کنند، اگر بارانی به قبرشان ببارد شاد نگردند، و اگر خشکسالی شود ناامید نشوند، جمعند ولی تنه‌ایند، همسایه‌اند ولی از هم دورند، نزدیکند ولی به زیارت هم نمی‌روند، خویشند ولی اظهار خویشی نمی‌کنند، بردبارانی هستند که دشمنی در دل ندارند، و جاهلانی که کینه‌هایشان برطرف شده، از زیان آنان ترسی در کار نیست، و به دفاع آنان امیدی نمی‌باشد، درون زمین را به جای روی زمین انتخاب کردند، و خانه تنگ قبر را در عوض خانه وسیع، و غربت را به جای بستگان، و تاریکی را به جای روشنایی. برهنه و عریان به مانند روزی که از دنیا مفارقت کردند و به صحنه محشر بازآمدند، از دنیا با اعمال خود به سوی حیات جاودانی و سرای همیشگی کوچ نمودند، چنانکه خداوند سبحان فرمود: «همچنان که آنها را در آغاز آفریدیم بازشان گردانیم، این وعده حتمی ماست که انجام می‌دهیم».

ترجمه نهج البلاغه، ص: 152

111 از خطبه‌های آن حضرت است

درباره ملك الموت و قبض روح مردم

وقتی ملك الموت وارد خانه‌ای می‌شود آیا او را حس می‌کنی؟ یا وقت قبض روح کسی او را می‌بینی؟ بلکه جنین را در شکم مادرش چگونه قبض روح می‌کند؟

آیا از برخی از اعضاء مادر بر او وارد می‌شود؟ یا اینکه روح جنین به اذن خدا او را اجابت می‌نماید؟ یا ملك الموت همراه جنین در روح مادر ساکن است؟ کسی که از وصف مخلوقی مانند خود عاجز است چگونه خدای خود را وصف تواند کرد؟

112 از خطبه‌های آن حضرت است

شما را از دنیا می ترسانم که منزل کوچ است نه جای اقامت. به امور فریبده خود را آراسته، و با آرایش به فریفتن برخاسته. سرایی است که نزد پروردگارش بی مقدار است، حلالش را به حرام، و خیرش را به شر، و حیاتش را به مرگ، و شیرینش را به تلخی درآمیخته. خداوند آن را برای دوستانش خالص و گوارا نکرده، از پرداخت آن به دشمنانش مضایقه ننموده است. خوبی اش اندک، شرش حاضر، گرد آمده اش فانی شونده، دولتش در معرض رבוده شدن، و آبادش در معرض خراب شدن است. چه خیری است در سرایی که مانند خراب شدن ساختمان خراب می گردد؟ و عمری که چون تمام شدن توشه در آن خانه به پایان می رسد؟ و مدتی که چون تمام شدن راه به آخر خواهد رسید؟! واجبات خدا را از خواسته های خود قرار دهید، و در ادای حقش و خواسته هایش از او بخواهید شما را یاری دهد، و دعوت مرگ را به گوشه های خود بشنوانید پیش از آنکه شما را دعوت کنند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 153

زاهدان در دنیا دلشان می گرید گرچه به ظاهر بخندند، و اندوهشان شدید است گرچه شاد باشند، و خشمشان بر خود زیاد است گرچه در میان مردم به خاطر آنچه از آن بهره مندند مورد غبطه اند.

یاد مرگ از دلتان پنهان شده، و آرزوهای دروغ نزد شما حاضر گشته، از این رو دنیا بیش از آخرت مالک شما شده، و متاع فعلی دنیا شما را از توجه به متاع آخرت بازداشته است. شما بر مبنای دین خدا برادر هستید، چیزی جز آلودگی درونها، و بدی نیت ها شما را از هم جدا نکرده، به این لحاظ یکدیگر را یاری نمی دهید، و خیرخواهی نمی کنید، و به هم بدل و بخشش ندارید و با یکدیگر دوستی نمی کنید. شما را چه شده که به اندکی از دنیا که به دست می آورید شاد می شوید، و به بسیاری از آخرت که از دست می دهید غصه دار نمی گردید؟! چون اندکی از دنیا از دستتان برود شما را پریشان می کند، تا جایی که آثار پریشانی در چهره شما آشکار می گردد و در برابر آنچه از دستتان رفته بیتابی می کنید، و گویی دنیا جای اقامت همیشگی شماست، و گویی متاع آن برای شما دائمی است! چیزی شما را از گفتن عیب برادر خود به صورت رویاروی باز نمی دارد جز ترس از اینکه او هم به مانند آن عیب را برای شما بگوید. در ترك آخرت و محبت به دنیا با هم خالصانه دوستی می ورزید، و دین هر يك از شما بازیچه زبان اوست. به کسی می مانید که کارش را انجام داده، و خشنودی مولای خود را به دست آورده است!

113 از خطبه های آن حضرت است

در پند و اندرز مردم

ستایش خدا را که ستای به نعمت‌ها، و نعمت‌ها را به شکر متصل کرد. او را بر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 154

نعمت‌هایش حمد می‌کنیم چنانکه بر بلاهایش سپاس می‌گزاریم. و از او در برابر این نفوسی که در آنچه امر شده کاهلی می‌کند و بر آنچه نهی شده شتاب می‌نماید یاری می‌خواهیم. و از او برای گناهانی که علمش به آن احاطه دارد، و کتابش آن را برشمرده آموزش می‌طلبیم؛ آن علمی که قاصر نیست، و کتابی که چیزی را وانگذاشته. و ایمان می‌آوریم به او ایمان کسی که غیب‌ها را با دیده سر دیده، و به آنچه وعده داده‌اند آگاه شده، ایمانی که اخلاصش شك را زدوده، و یقینش شك را از بین برده. و شهادت می‌دهیم که معبودی جز الله نیست تنها و بی‌شریک است، و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، دو شهادتی که گفتار (نیکو) را اوج می‌دهند، و عمل (صالح) را بالا می‌برند. میزانی که این دو شهادت را در آن می‌نهند سبک نباشد، و میزانی که این دو شهادت را از آن بردارند سنگین نخواهد بود.

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم که توشه سفر است و پناهگاه: توشه‌ای است رساننده به مقصود، و پناهگاهی است رهاننده، که شنونده‌ترین دعوت کنندگان به آن دعوت نموده، و بهترین حفظ کننده آن را حفظ کرده، دعوت کننده‌اش آن را به گوش رساند، و حفظ کننده‌اش رستگار شد.

بنندگان خدا، تقوای الهی اولیاء خدا را از دچار شدن به حرامها بازداشت، و دل‌هایشان را ملازم ترس از خدا کرد، تا جایی که آنان را به شب‌زنده‌داری واداشت، و در گرمای روز موفق به روزه نمود، پس راحتی فردا را با سختی امروز، و سیراب شدن فردا را با تشنگی امروز به دست آوردند، مرگ را نزدیک دانستند پس به انجام عمل شتافتند، و آرزو را تکذیب کردند پس مرگ را در نظر آوردند.

دنیا سرای فنا و رنج و تغییر و جای عبرت است. از اسباب فنایش این که کمانش را کشیده، نه تیرش به خطا می‌رود، و نه زخم‌هایش علاج می‌گردد. زنده را هدف

ترجمه نهج البلاغه، ص: 155

تیر مرگ می سازد، سالم را به بیماری مبتلا می کند، و نجات یافته را به هلاکت می اندازد. خورنده ای است که سیر نمی شود، و نوشنده ای است که سیراب نمی گردد. و از رنجهای دنیا این که: شخص جمع می نماید چیزی را که نمی خورد، و خانه ای را می سازد که در آن ساکن نمی شود، آن گاه به سوی خدا می رود بدون آنکه مالی بردارد، و ساختمانی همراه ببرد. و از جمله نمونه های تغییر وضع دنیا این که: آن کس که روزی مورد ترحم مردم بود روز دیگر مورد غبطه واقع می شود، و آن که مورد غبطه بود مورد ترحم قرار می گیرد، این نیست مگر به خاطر نعمتی که از بین رفته و به جای آن رنج و محنت جای گرفته. و از جمله اسباب عبرتهای دنیا این که: همین که نزدیک است انسان به آرزویش برسد ناگهان حضور مرگ امیدش را قطع می کند، بر این حساب نه آرزو درک می شود، نه آرزومند را آزاد می گذارند تا ادامه حیات دهد. سبحان الله، چه فریبنده است خوشی دنیا، و چه مایه تشنگی است سیرابی آن، و چه موجب گرمی است سایه اش! نه آینده اش قابل ردّ است، نه گذشته اش قابل بازگشت. سبحان الله، چه نزدیک است آدم زنده به مردمه برای ملحق شده به مرده، و چه دور است مرده از زنده به خاطر جدایش از زنده! از شرّ چیزی بدتر نیست مگر جریمه ای که برای آن است، و از خیر چیزی بهتر نیست مگر ثوابی که برای آن مقرر است. شنیدن هر چیزی از دنیا بزرگتر است از دیدنش، و دیدن هر چیزی از آخرت عظیم تر است از شنیدنش. پس باید شنیدن و خبر گرفته از غیب (به وسیله انبیاء) شما را از دیدن کفایت کند. بدانید آنچه از دنیای شما کم شود و به آخرت اضافه گردد بهتر است از اینکه از آخرت شما کم شود و به دنیاتان اضافه گردد. چه بسا انسانی که از دنیایش کم شده، ولی بخاطر این کم شدن سودکننده است، و انسانی که به دنیایش اضافه شده ولی محض این اضافه شدن زیانکار است. آنچه به آن امر شده اید آسانتر است از آنچه از آن نمی شده اید،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 156

و آنچه برای شما حلال شده بیشتر است از آنچه بر شما حرام گشته. بنابر این کم را برای بسیار رها کنید، و دشوار را برای آسان وانحید. روزی شما را متکفل شده اند، و به عمل امر شده اید، پس مبادا کوشش شما برای طلب روزی که تضمین شده بیش از به جا آوردن عملی که بر شما واجب گشته باشد، با اینکه سوگند به خدا شك بر شما عارض شده و یقین شما عیب دار گشته، چنانکه گویی به دست آوردن رزق ضمانت شده بر شما واجب گشته، و به جای آوردن اعمال واجبه از شما ساقط شده است! پس به سوی عمل بشتابید، و از مرگ ناگهانی بترسید، زیرا امیدی به بازگشت عمر نیست به صورتی که به بازگشت روزی امید هست. آنچه از رزق امروز شما از دست رفته امید افزون شدن آن در فردا هست، و

آنچه از عمر شما در دیروز گذشته، امروز امید به بازگشت آن نیست. به آینده روزی امید هست، و به گذشته عمر غیر از نومییدی نیست. «پس خدا را آنچنان که سزاوار اوست بپرهیزید، و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید».

114 از خطبه‌های آن حضرت است

در طلب باران

خدایا، کوههای ما از بی‌آبی شکافته، زمین ما را غبار گرفته، چهارپایان ما به شدت تشنه‌اند، و در آغولهای خود سرگشته، و چون مادران فرزندان مرده ناله می‌کنند، و از رفت و آمد به چراگاه‌ها و میل به آب‌گاههای خود ملول و خسته‌اند.

خداوندا، به ناله‌گوسپندان، و فریاد شتران رحم کن. الهی، به سرگردانی چهارپایان در گذرگاه‌ها، و فریاد آنان در خوابگاهشان ترحم فرما.

خداوندا، وقتی به سوی تو بیرون آمدیم که سالهای قحطی و خشکسالی به ما

ترجمه نهج البلاغه، ص: 157

رو آورده، و ابرهای باران‌دار به ما پشت کرده، و تو امید هر غمزه‌ای، و برآورنده حاجت هر حاجتمند. در این زمان که مردم ما ناامیدند، و ابرها باران نداده‌اند، و چرندگان از بین رفته‌اند، از تو می‌خواهیم که ما را به اعمال زشتان مؤاخذه نکنی، و به گناهانمان نگیری. الهی، با ابر پریاران، و بهار پر آب، و گیاه شاداب سفره رحمت را بر ما بگستران، از باران دانه درشت خود که زمین مرده را به آن زنده کنی، و آنچه را از بین رفته به ما برگردانی بر ما بباران.

الهی، بارانی حیات‌بخش و سیراب‌کننده، کامل و همگانی، پاکیزه و مبارک، خوش‌نوش و رویاننده بر ما فروفرست. بارانی که گیاهش نمو کند، شاخه درختش میوه دهد، برگش شاداب باشد، که بندگان ناتوانت را به آن توان دهی، و شهرهای مرده قحطی زده‌ات را زنده گردانی.

خدایا، از تو بارانی می‌خواهیم که به وسیله آن زمین‌های بلند ما پر گیاه شود، و در زمین‌های پست ما جاری گردد، و اطراف و نواحی ما به فراخ سالی رسند، میوه‌های ما فراوان گردند، و چهارپایان ما زندگی خوشی یابند، و خیرش به مردم

دور از دسترس ما رسد، و جاهایی که همیشه گرم و سوزان است از آن استفاده کنند، از برکات گسترده و عطای بی شماری که بر جنبندگان نیازمند، و وحشی‌های رها شده در بیابان می‌فرستی. و بر ما بارانی درشت و بی‌وقفه فرست، بارانی که دانه هایش یکدیگر را برانند، و به شدت به هم برخورد کنند، نه رعد و برقی بی باران، و نه ابری بی نتیجه، و نه ابرهای سپید پراکنده، و نه قطره‌های ریز همراه با باد سرد، بلکه بارانی که قحطی‌زدگان از آن به نعمت بسیار رسند، و از برکت آن باران، دچار شدگان به خشکسالی زنده شوند، که تویی آن خدائی که پس از نومیدی مردم، باران فرستی، و رحمت را بر همه گسترش دهی، و تویی سرپرست ستوده خصال.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 158

تفسیر لغات نامأنوس این خطبه

«انْصَاحُ جِبَالُنَا» کوهها بر اثر خشکسالی از هم شکافته شد، عرب گوید: «انْصَاحُ الثَّوْبِ» وقتی جامه شکافته شود. و نیز گفته می‌شود:

«انْصَاحُ النَّبْتِ، وَصَاحُ وَصَوْحٍ» زمانی که گیاه پژمرده و خشکیده. و گفتار آن حضرت: «وَهَامَتْ دَوَابُّنَا» یعنی چهارپایان تشنه شدند، و «هُيَامٌ» به معنی تشنگی است. «حَدَابِيرُ السَّنَنِ» حدابیر جمع «حَدَبَارٌ» به معنای شتری است که طی سفر آن را لاغر کرده؛ حضرت خشکسالی را به آن شتر مثل زده است. ذوالرُّمَّة یکی از شعرای عرب گفته: «شترهایی که از شدت راه‌نوردی لاغر شده و پیوسته در خوابگاه گرسنگی خفته‌اند، یا اینکه آنها را در مناطق بی آب ببریم».

«وَلَا قَزَعٌ رِبَاثُهَا قَرَعَ قِطْعَةَ هَايِ اَبْرٍ پراکنده است. «وَلَا شَقَّانٍ ذِهْبُهَا» تقدیر آن «وَلَا ذَاتِ شَقَّانِ ذِهَابُهَا» می‌باشد، و «شَقَّان» باد سرد است و «ذهاب» بارانهای کم است. آن حضرت لفظ «ذات» را از جمله انداخته به خاطر آگاهی شنونده نسبت به آن.

115 از خطبه‌های آن حضرت است

در اندرز به یاران

خداوند پیامبر را دعوت کننده به سوی حق، و گواه بر خلق فرستاد. آن حضرت بدون سستی و کوتاهی تمام احکام پروردگارش را به مردم رساند، و بدون ضعف و عذرتراشی با دشمنان خدا جنگید. وی پیشوای اهل تقوا، و دیده اهل هدایت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 159

بود.

از این خطبه است

از اموری که بر شما پنهان است، آنچه را که من می‌دانم اگر شما می‌دانستید سر به بیابان گذاشته، بر کرده‌هایتان می‌گریستید، و همچون زنان داغ‌دیده بر سر و سینه می‌کوبیدید، و اموال خود را بدون نگهبان و سرپرست رها می‌کردید، و هر کس در بند خود می‌شد و به دیگران توجه نمی‌کرد. ولی تذکراتی که به شما داده‌اند فراموش کرده‌اید، و نسبت به آنچه شما را ترسانده‌اند خود را ایمن می‌دانید، پس رأی شما سرگشته، و کارت‌ان بی‌سر و سامان شده. هر آینه دوست دارم خداوند بین من و شما جدایی افکند، و مرا به کسی که نسبت به من از شما سزاوارتر است ملحق کند، همان مردمی که به خدا قسم دارای رأی میمون و پسندیده، و بردباری زیاد، و گویندگان حق، و تارك ستم و تجاوز، و پیشروان راه حق، و شتابنده به مسیر هدایت بودند، که به نعمت جاوید دنیای دیگر رستگار شدند، و به کرامت گوارای آن شتاب ورزیدند.

به خدا قسم پسری از قبیله ثقیف بر شما مسلط شود، متکبر و رویگردان از حق، اموالتان را می‌خورد، و پیه شما را از شدت ظلم آب می‌کند؛ فشارت را بیشتر کن ای اباوَدَّحَه!

می‌گویم: مراد از «وَدَّحَه» خُنْفَسَاء (جُعِلَ) است. و این گفته اشاره به حجاج است، و او را با این حیوان کثیف داستانی است که جای نقل آن نیست.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 160

116 از سخنان آن حضرت است

در نکوهش کسانی که به مال و جان بخل می‌ورزند

نه اموال خود را برای کسی که آن را روزی شما نمود بخشیدید، و نه جانها را برای خداوندی که آنها را آفرید به مخاطره انداختید. به سبب خدا بر بندگانش کرامت یافته‌اید، در حالی که خدا را (با نافرمانی از اوامرش) در میان بندگانش اکرام نمی‌کنید. از قرار گرفتن در منازل آنان که پیش از شما بودند و از دنیا رفتند، و از جدا شدن از نزدیکترین برادرانتان (به سبب مرگ) عبرت بگیرید.

117 از سخنان آن حضرت است

درباره یاران شایسته خود

شما یاران حق، و برادران در دین، و سپرهای روز سختی، و محرمان اسرار من، جدا از سایر مردم هستید. با یاری شما منحرفان را شمشیر می‌زنم، و به فرمانبری رو آوران به حق امیدوارم. پس مرا به خیرخواهی خالی از خیانت و شک و تردید یاری کنید، که به خدا قسم من در رهبری برای مردم سزاوارترین مردم هستم.

118 از سخنان آن حضرت است

زمانی که مردم را جمع نمود و آنان را به جهاد ترغیب فرمود و آنان ساعتی خاموش ماندند، حضرت فرمود: شما را چه شده؟ مگر لال هستید؟ عده‌ای گفتند: یا امیرالمؤمنین اگر شما حرکت کنید ما هم حرکت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 161

می‌کنیم، فرمود:

شما را چه شده؟ موفق به قرار گرفتن در مسیر رشد نگردید، و به صراط مستقیم راه نیابید! آیا در چنین موقعیتی سزاوار است من به جبهه جنگ روم؟ در این وقت باید مردی از شما که من از شجاعتش راضی بوده و جنگاور باشد به میدان جهاد رود، و سزاوار نیست که من ارتش، و شهر، و بیت‌المال، و جمع کردن مالیات زمین، و داوری بین مسلمانان و رسیدگی به حقوق طالبان حق را رها کرده، با لشگری به دنبال لشگری دیگر (که قبلاً فرستاده امد) بیرون رم، آن‌گاه مانند تیری که در جعبه خالی حرکت و صدا می‌کند در حرکت و اضطراب باشم. من چون محور آسیا هستم که آسیا دور من می‌گردد و من به جای خود ثابتم، و چون از جای خود جدا شوم آسیا از مدار خود خارج می‌شود و همه امور به هم می‌ریزد. به خدا قسم این بیرون آمدن من (که رأی شماست) رأی بد و ناپسندی است. به خدا سوگند اگر به وقت برخورد با دشمن - اگر برخوردش مقدر باشد - امید شهادت نداشتم بر مرکب خود قرار می‌گرفتم، و از شما جدا می‌شدم، و تا زمانی که باد جنوب و شمال می‌وزد، بودن با شما را طلب نمی‌کردم. شما مردمی طعنه‌زن، عیجیو، روگردان از حق و مکار و حيله‌گرید. در کثرت عددتان با کمی اتفاق دلهایتان سودی نیست. من شما را به راه روشن راهنمایی کردم، آن راهی که در آن جز هلاک شده گمراه هلاک نمی‌شود. آن که بر آن راه استقامت ورزد به جانب بهشت می‌رود، و هر که بلغزد راهش به سوی آتش است.

119 از سخنان آن حضرت است

در فضیلت خود و موعظه یاران

ترجمه نهج البلاغه، ص: 162

به خدا سوگند که تبلیغ احکام الهی، و تحقق بخشیدن وعده‌ها (ی حق)، و همه کلمات به من تعلیم داده شده. ابواب حکمت، و روشنی امر نزد ما اهل بیت است. بدانید که قوانین دین یکی است، و راههای آن راست و روشن است، کسی که آن را پیش گیرد به حق رسد و غنیمت برد، و هر که از آن بازایستد گمراه گردد و پشیمان شود. عمل کنید برای روزی که ذخیره‌ها برای آن اندوخته شود، و پنهانها در آن آشکار گردد. کسی که عقل موجودش او را سود ندهد عقل ناموجود و از دست رفته‌اش از سود رساندن به او عاجزتر خواهد بود. پرهیزید از آتشی که حرارتش شدید و عمقش زیاد،

و زیورش غل و زنجیر و آهنین، و آشامیدنیش آب گندیده و جوشان است. بدانید نام نیکی که خداوند برای انسان در بین مردم قرار دهد بهتر است از ثروتی که برای وارثی به ارث بگذارد که آن وارث سپاسگزار نباشد.

120 از سخنان آن حضرت است

بعد از لیلة الهزیر

مردی از یارانش به پا خاست و گفت: ما را از قبول حکمیت نهی کردی سپس به آن امر نمودی، ما نفهمیدیم کدام دستور شما صحیح است؟

امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از دو دست مبارک را بر دیگری زد و فرمود:

این است جزای کسی که پیمان محکم را واگذارد. بدانید به خدا قسم اگر وقتی که شما را امر به ادامه جنگ کردم، وادار به کاری می نمودم که به آن بی میل بودید ولی خداوند در آن خیر قرار داده بود، پس اگر به امر من استقامت می ورزیدید شما را راهنمایی می کردم، و اگر به کژی می رفتید راستان می کردم، و اگر امتناع

ترجمه نهج البلاغه، ص: 163

می نمودید به راه حق بازتان می آوردم هر آینه این روش مطمئن تر بود، اما با کمک که و با چه کس؟ می خواهم بیماریها را به وسیله شما مداوا کنم ولی خود، درد من هستید؛ وضع من مانند کسی است که می خواهد خاری را که در عضوی فرو رفته با خاری دیگر درآورد و حال اینکه می داند آن خار در جای خار اول بشکند.

خدایا، طیبیان این درد بی درمان ملول شدند، و بالاآورندگان آب از چاهها با این طنابها به خستگی رسیدند.

کجایند آنان که به اسلام دعوت شدند و آن را پذیرفتند، قرآن خواندند و با استقامت به آن عمل کردند، به جهاد ترغیب شدند و مانند شوق شتران شیرده به فرزندانسان به هیجان آمدند، شمشیرها از نیام کشیدند، و دور زمین (جنگ) را گروه گروه و صف به صف (برای اعتلای اسلام) احاطه کردند، بعضی شهید شدند، و عده ای نجات یافتند، از زنده ماندن زنده ها خوشحال نمی شدند، و بر شهادت شهیدان توقع تسلیت نداشتند، چشمشان از گریه بی نور، شکمشان از روزه

لاغر، لبانشان از کثرت دعا خشکیده، رنگشان از بیداری شب زرد، و بر صورتشان غبار خشوع کنندگان نشسته بود. آنان برادرانم بودند که از دنیا رفتند، سزاوار است که تشنه دیدارشان باشیم، و بر فراقشان دست به دندانم گزیم.

بدون شك شیطان راههای خود را برای شما هموار می کند، و می خواهد گره های محکم دینتان را از پی هم باز کند، و به جای اتفاق پراکندگی ایجاد نماید، و از پراکندگی فتنه به پا کند، از وساوس و فسادگری او روی بگردانید، و از آنان که پند و خیرخواهی به شما هدیه می دهند پذیرش داشته باشید، و آن را محکم بر خود ببندید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 164

121 از سخنان آن حضرت است

در خطاب به خوارج، وقتی به لشکرگاه آنان رفت در حالی که بر انکار داوری حکمین اصرار داشتند، فرمود:

آیا همه شما در صفین حاضر بودید؟ گفتند: گروهی حاضر بودیم و عده ای حضور نداشتیم. فرمود: پس دو گروه شوید، آنان که در صفین بودند گروهی، و آنان که نبودند گروه دیگر، تا با هر گروه سخن مناسب با آنها را بگویم. سپس مردم را صدا زد و فرمود: ساکت باشید و به سخنان من توجه کنید، روی دلتان با من باشد، هر که را برای شهادت دادن خواستم برابر آگاهی خود سخن گوید. سپس خطبه ای طولانی ایراد کرد که قسمتی از آن این قطعه است:

آیا زمانی که از باب حيله و فریبکاری و مکر و خدعه قرآن را بر نیزه کردند فریاد نزدیک: اینان برادران ما و اهل دعوت اسلامی ما هستند، و اینان رو به قرآن کرده خواهان آرامشند، رأی ما این است که خواسته آنان را قبول کنیم و از این مضيقه نجاتشان دهیم؟ من به شما گفتم: ظاهر این برنامه ایمان، و باطنش دشمنی با خداست، ابتدایش رحمت و نهایتش ندامت است. پس بر موقعیت خویش پابرجا باشید، و راهتان را ادامه دهید، و برای جنگ دندان به هم بفشارید، و توجهی به صدای فریاد کننده نکنید، که اگر جوابش دهند گمراه کند، و اگر رهایش سازند خوار و بی اعتبار شود. ولی وضع چنان شد که شد، و دیدم که به حکمیت تن دادید. قسم به خدا اگر حکمیت را نمی پذیرفتم قانونی از آن بر من واجب نمی شد، و خداوند گناهی از آن بر دوشم نمی گذاشت. و به خدا قسم اگر می پذیرفتم باز حق با من بود و باید از من اطاعت می شد، و کتاب خدا با من است، از وقتی با آن مأنوس شدم هرگز از آن جدا نشده ام.

ما با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و کشتار، حول پدران و فرزندان و برادران و اقوام دور

ترجمه نهج البلاغه، ص: 165

می‌زد، و هر مصیبت و بلایی چیزی جز افزایش ایمان، و حرکت در راه حق، و تسلیم به امر رب، و صبر بر سوزش جراحاتها برای ما نداشت، اما امروز با برادران اسلامی خود به خاطر لغزش و کژی و شبهه و تأویلی که در دین راه یافته می‌جنگیم.

هر گاه راهی بیاییم که خداوند به وسیله آن پراکندگی ما را جمع کند، و به سبب آن روابط ما برقرار شده به هم نزدیک شویم به آن رغبت می‌کنیم، و از غیر آن خودداری می‌نماییم.

122 از سخنان آن حضرت است

که هنگام نبرد صفین به یارانش فرمود

هر مردی از شما به وقت رویارویی با دشمن در خود قوت قلب حس می‌کند، و در یکی از برادرانش سستی و ترس می‌بیند، به خاطر این برتری شجاعتی که به او عنایت شده آنچنان که از خود دفاع می‌کند از برادرش دفاع کند، چه اینکه اگر خدا می‌خواست او را هم مانند وی قرار می‌داد. مگر خواهنده‌ای شتابان است، که ثابت قدم و فراری از چنگش نجات نیابند.

گرامی‌ترین مرگها شهادت است. قسم به آن که جان فرزند ابوطالب در اختیار اوست، هزار ضربه شمشیر بر من آسانتر است تا مرگ در بستر در غیر طاعت خدا.

123 از سخنان آن حضرت است

در فرار یاران

گویا می بینم به وقت فرار مانند صدایی که از پوست بدن سوسماران به وقت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 166

ازدحامشان ظاهر می شود همه می نمایید، نه حقی را می گیرید، و نه ستمی را منع می کنید. این شما و این راه حق، نجات از برای کسی است که خود را در راه آن اندازد، و هلاکت برای شخصی است که درنگ نماید.

124 از سخنان آن حضرت است

در ترغیب یارانش به جهاد

زره پوش را پیش اندازید، و بی زره را پشت سر قرار دهید، دندانها را به هم بفشارید که در برابر فرود آمدن شمشیرها بر فرق سر پایدارتر است، در برابر نوك نیزه ها خود را بیچید، که در برگرداندن نیزه دشمن اثرش بیشتر است، به دشمن خیره نشوید که موجب افزایش قوت قلب و آرامش دلهاست، فریادها را خاموش کنید زیرا سستی و ترس را بهتر برطرف می سازد، پرچم را به این طرف و آن طرف متمایل و دور آن را خالی نمایید، و آن را جز به دست دلاوران و آنان که از مال و جان شما دفاع می کنند ندهید، قطعاً آنان که در برابر حوادث ایستادگی می کنند همانانند که بر گرد پرچم خود دور زده، آن را از هر طرف و از پس و پیش مواظب هستند، نه از آن عقب می افتند تا تسلیم دشمن کنند، نه از آن پیشی می گیرند تا تنهایش گذارند. هر کس در برابر همدردش بایستد، و برادرش را با جان خود یاری دهد، و حریفش را به او وامگذارد، که او برابر دو حریف قرار بگیرد، یکی حریف خودش و دیگر حریف برادرش. به خدا قسم اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نخواهید ماند، شما اشراف عرب هستید و از بزرگترین برجستگان، در فرار از جهاد خشم خدا نهفته و ذلت قطعی و ننگ ابدی وجود دارد. فراری بر عمر خود نیفزاید، و بین فراری و روز مرگش مانعی ایجاد نشود. آن که با جهاد به جانب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 167

خدا روی کند چون تشنه‌ای است که به چشمه آب وارد می‌شود. بهشت در سایه نیزه‌هاست. امروز خبرهای پنهان (از باطن بددلان و روحیه شجاعان) آشکار می‌شود. به خدا قسم من به رویاروی با دشمن از اشتیاق آنان به وطنهایشان مشتاق‌ترم.

خدایا، اگر دشمنان ما حق را نپذیرفتند، جمعیتشان را پریشان ساز، اتحادشان را قرین تفرقه گردان، و آنان را به خاطر خطاهایشان به هلاکت انداز. بدانید دشمن جای خود را از دست ندهد جز با نیزه‌های پی در پی شما که زخم کاری به آنان بزند، ضربه‌ای که فرقشان را بشکافد، و استخوانها را بشکند، و بازوها و قدمها را جدا سازد، و تا وقتی که گروهها پی در پی به آنان حمله برند، و سواران بر آنان هجوم کنند و صفهایشان را در هم شکنند، و لشکریان از پس لشکریان به شهرهایشان درآیند، و سم اسبانتان سرزمینهای متصل و روبروی هم آنها را در هم بکوبد، و اطراف کشتزارها و مراتعشان را زیر لگد قرار دهد.

می‌گویم: «دعق» به معنای کوبیدن است، یعنی اسبان زمینهای ایشان را به سم خود بکوبد. «نواحر الأرض» زمینهای روبروی هم است گفته می‌شود: «منازل بنی فلان تتناحر»: یعنی منزه‌های فلان طایفه برابر یکدیگر است.

125 از سخنان آن حضرت است

در رابطه با خوارج وقتی که حکمیت را انکار کردند، در این کلام اصحاب خود را نسبت به حکمیت سرزنش می‌نماید. و درباره آنان می‌گوید:

ما مردمان را حکم قرار ندادیم، قرآن را حکم کردیم، و این قرآن خطی است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 168

نوشته شده میان دو جلد که با زبان حرف نمی‌زند، او را مترجمی لازم است، و از جانب او مردان سخن می‌گویند. زمانی که این مردم را به حکمیت قرآن دعوت کردند ما قومی نبودیم که از قرآن رو بگردانیم، در حالی که خداوند سبحان فرموده:

«اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش برگردانید». برگرداندن اختلاف به خداوند این است که کتابش را حاکم قرار دهیم، و ارجاع دادن اختلاف به پیامبرش این است که سنتش را اخذ کنیم. پس اگر از روی صدق به کتاب

خدا، حکم شود ما به آن حکم از همه مردم سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، حکم شود، ما از همه مردم به آن اولی تریم.

اما گفتار شما که چرا میان خود و آنان در حکمیت مدت قرار دادی؟ برای این بود که جاهل حق را نزد خودش روشن کند، و دانا در عقیده‌اش تحقیق بیشتر کند، و شاید خداوند در این ایام صلح و آرامش، کار این امت را اصلاح کند، در مضیقه نباشند تا پیش از شناخت حق شتاب کرده و به نخستین گمراهی گردن نهند. قطعاً برترین مردم نزد خداوند کسی است که عمل به حق پیش او اگر چه از نتیجه آن نقصان و سختی بیند محبوبتر از باطل باشد، اگر چه باطل به او نفع رساند، و مقام او را بالاتر گرداند. سرگردانی شما از کدام ناحیه است؟ این فتنه از کجا به شما رسید؟ مهیا برای رفتن به سوی مردمی شوید که در شناخت حق سرگردان و از دیدن آن کورند، و به ستم تشویق شده آن را به عدل و انصاف بدل نمی‌کنند، از فهم قرآن دور، و از راه راست منحرفند. شما طرف اعتماد نیستید که بتوان به شما اعتماد کرد، و نه یاران توانندی که بتوان به شما متکی شد. برای افروختن آتش جنگ بد آتش افروزی هستید! اف بر شما که از شما بس اذیت و بلا دیدم! روزی شما را برای یاری ندا می‌کنم، و روزی دیگر با شما (بر سر تقصیرتان) نجوا می‌کنم، نه در وقت ندا آزاد مردان صادقی هستید، و نه در موقع نجوا، رازداران

ترجمه نهج البلاغه، ص: 169

مورد اطمینانی می‌باشید.

126 از سخنان آن حضرت است

وقتی با تندی به او گفتند که چرا در تقسیم بیت المال میان همه مساوات می‌کند و سابقه و شرافت افراد را در نظر نمی‌گیرد

آیا به من امر می‌کنید تا با ستم کردن در حق کسانی که بر آنان حکومت دارم پیروزی بجویم؟! به خدا سوگند تا شب و روز می‌آید و می‌رود، و ستاره به دنبال ستاره حرکت می‌کند دست به چنین کاری نمی‌زنم. اگر مال از خود من بود همه را در پرداخت کردن برابر می‌داشتم تا چه رسد به اینکه مال، مال خداست! بدانید که پرداخت مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است، این کار شخص را در دنیا سربلندی می‌دهد، ولی در آخرت موجب سرشکستگی است، او را در دیده مردم با ارزش اما نزد خداوند خوار می‌کند. کسی مالش را در برنامه غیر حق و نزد غیر مستحق صرف نکرد، مگر اینکه

خداوند او را از سپاسگزاری همان مردم محروم کرد، و محبتشان متوجه غیر او گشت، و اگر روزی قدمش بلغزد و به یاری آنان نیازمند شود همان مردم بدترین دوست و پست‌ترین رفیق خواهند بود.

127 از سخنان آن حضرت است

باز هم به خوارج

اگر به گمان خود جز این را قبول نکنید که من اشتباه کردم و گمراه شدم، چرا همه امت محمد صلی الله علیه و آله را به گمراهی من گمراه می‌دانید، و آنان را به خطای من

ترجمه نهج البلاغه، ص: 170

مؤاخذه می‌کنید، و به گناه من تکفیر می‌نمایید؟! شمشیرهایتان بر دوشتان قرار دارد، بر سالم و ناسالم فرود می‌آورید، و گناهکار و بی‌گناه را با هم مخلوط می‌کنید، و حال اینکه می‌دانید پیامبر صلی الله علیه و آله زناکار همسر دار را سنگسار می‌کرد سپس بر جنازه‌اش نماز می‌خواند، و ارثش را به اهلش می‌سپرد، قاتل را می‌کشت و ارثش را به زن و فرزندش می‌داد، دست سارق را قطع می‌کرد، و زناکار بی‌همسر را تازیانه می‌زد، آن‌گاه قسمت هر دو را از غنیمت می‌پرداخت و حق داشتند زنان مسلمان را به همسری بگیرند، پیامبر صلی الله علیه و آله گناهکاران را به خاطر گناهشان مؤاخذه می‌کرد، و حق خدا را نسبت به آنان اجرا می‌نمود، ولی سهم اسلامی آنان را از آنان منع نمی‌کرد، و نامشان را از دفتر مسلمانان حذف نمی‌نمود.

اما شما بدترین مردم هستید، و شیطان شما را به موارد کفر و طغیان انداخته، و به سرگردانی دچار کرده. به زودی دو دوسته درباره من به هلاکت می‌افتند: یکی عاشقی که در محبت افراط کند و افراطش او را به راه ناحق برد، و دیگری دشمنی که تجاوز از حد کند و دشمنی بی‌حدش او را به غیر راه حق برد. بهترین مردم درباره من مردم معتدل هستند، پس ملازم راه وسط باشید و با اکثریت همراه شوید، که دست خدا بر سر جماعت است، و از تفرقه و جدایی پرهیزید، که یکسو شده از مردم بهره شیطان است، چنان که گوسپند دور مانده از گله نصیب گرگ است.

آگاه باشید کسی که به این شعار (تفرقه) دعوت کند او را بکشید گر چه زیر عمامه من باشد. به آن دو نفر حکمیت داده شد که آنچه را قرآن زنده کرده زنده کنند، و آنچه را قرآن می‌راند می‌رانند. احیاء قرآن در یکدلی همگان در عمل به آن است، و می‌رانند قرآن جدایی از اوست. بنابراین اگر قرآن ما را به سوی آنان بکشد از آنان پیروی می‌کنیم، و اگر آنان را به سوی ما بکشد باید از ما پیروی کنند.

پس ای بی‌ریشه‌ها شری برای شما نیاورده‌ام، و در کارتان فریبتان نداده‌ام، و شما را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 171

به اشتباه از حدود قرآن نینداخته‌ام، رأی خودتان به انتخاب دو نفر قرار گرفت، ما هم از آنان پیمان گرفتیم که تجاوز نکنند، ولی هر دو گمراه شدند و حق را ترك کردند در حالی که به حق بصیرت داشتند، مقتضای طبعشان جور و ستم بود و به آن راه رفتند، در صورتی که قبل از آنکه رأی به باطل بدهند و حکم ظالمانه نمایند با آنان شرط کردیم که به عدالت حکم کنند و حق را منظور دارند.

128 از سخنان آن حضرت است

که در آن از پیشامدها و فتنه‌های بصره خبر می‌دهد

ای احنف، گویا او را می‌بینم با ارتش به راه افتاده که نه غبار نه هیاهو، و نه صدای لجام مرکبها، و نه شیهه اسبان! و با پاهای خود که همچون پاهای شتر مرغان است از زمین غبار بر می‌انگیزند. [این سخن اشاره به صاحب زنج است.

سپس فرمود:] وای بر کوچه‌های آباد، و عمارت‌های آراسته شما که تراس‌هایی چون بال کرکسان، و ناودان‌هایی چون خرطوم پیلان دارند، از آنان که بر کشته شدگان‌شان کسی نمی‌گیرد، و از گم شده آنان جستجو نمی‌شود. من دنیا را به دور انداخته‌ام، و مقدار آن را اندازه گرفته‌ام، و به دیده‌ای که باید به آن نظر کنم نظر کرده‌ام.

از همین کلام است که در آن به مغول اشاره می‌فرماید

انگار آنان را می‌نگرم که صورتهایشان مانند سپرهای چند لایه و سخت است، ابریشم و دیبا می‌پوشند، اسب‌های ریشه دار یدک می‌کشند. آنچنان کشتار به راه می‌اندازند که زخمی از روی کشته عبور می‌کند، و فراری از اسیر کمتر می‌باشد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 172

[یکی از یارانش گفت: یا امیرالمؤمنین به شما علم غیب عنایت شده! امام خندید و به آن مرد که از طایفه کلب بود فرمود:]

ای برادر کلبی، این علم غیب نیست، علمی است که از پیامبر فراگرفته‌ام. علم غیب علم به قیامت است و به اموری که خداوند سبحان در کتاب خود بر شمرده:

«خداوند است که علم قیامت نزد اوست، و اوست که که باران نازل می‌کند، و آنچه را در ارحام است می‌داند، و کسی نمی‌داند آنچه را که فردا خواهد اندوخت، و کسی نمی‌داند در چه سرزمینی خواهد مرد...». خداوند سبحان است که آنچه را در رحم‌هاست می‌داند: پسر یا دختر، زشت یا زیبا، سخی یا بخیل، سعید یا شقی، کسی که هیزم جهنم است، یا در بهشت همنشین انبیاست.

این است علم غیب که کسی آن را جز خدا نمی‌داند، و غیر اینها دانشی است که خداوند آن را به پیامبرش صلی الله علیه و آله تعلیم داده، او هم به من آموخت و از خدا برایم خواست که در سینه‌ام جای گیرد، و قفسه سینه‌ام آن را در خود جای دهد.

129 از خطبه‌های آن حضرت است

درباره پیمانها و ترازوها

بندگان خدا، شما از این دنیا آرزو دارید مهمانانی هستید با مدتی معین، و بدهکارانی هستید که پرداخت آن از شما خواسته شده، مدتی کوتاه دارید، و اعمالتان محفوظ است. چه بسا کوشنده‌ای که کوشش را ضایع می‌کند، و چه بسا رنج برنده‌ای که زیان می‌برد. در روزگاری هستید که پشت کردن نیکی در آن رو به تزاید است، و رو آوردن شرّ در آن رو به افزونی است، و شیطان جز هلاک کردن مردم طمع ندارد. اینک زمانی است که ساز و برگ شیطان قوی شده، و مکر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 173

و حيله‌اش فراگیر گشته، و به دست آوردن شکار برایش ممکن شده است. به هر طرف که می‌خواهی به مردم نظر کن، آیا جز نیازمندی که مشقت تهیدستی بر دوش اوست، یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران می‌کند، یا بخیلی که از بخل ورزیدن در حقوق الهی ثروت به دست آورده، یا سرکشی که انگار گوشش از شنیدن موعظه کر است کسی را می‌بینی؟ خوبان و صالحان، و آزادمردان و سخاوتمندان شما کجایند؟ پرهیزکاران در کسب، و پاکیزگان در راه و روش چه شدند؟ مگر همه آنان از این دنیای پست و زندگانی زودگذر ناگوار کوچ نکردند؟ و مگر جز این است که شما در میان جمعی مردم بی‌مقدار و پست بجا مانده‌اید که به خاطر پستی آنان و وجوب اعراض از ذکرشان لبها برای سرزنش آنها به هم نمی‌خورد؟ ما همه از خداییم و همه به سوی او باز می‌گردیم.

فساد آشکار شد، نه انکار کننده‌ای تغییر دهنده، و نه بازدارنده‌ای که خود آلوده نباشد دیده می‌شود. آیا با این وضع نکبت بار می‌خواهید در جوار قدس حق قرار گیرید، و سرافرازترین دوستان خدا باشید؟! هیئات، خدا را نسبت به بهشتش نمی‌توان فریفت، و جز به طاعتش امکان رسیدن به خشنودیش نیست. لعنت خدا بر آمران به معروفی که خود تارك معروف‌اند، و ناهیان از منکری که خود آلوده به منکرند.

130 از سخنان آن حضرت است

به ابوذر رحمه الله هنگامی که او را به ریزه تبعید کردند

ای ابوذر، قطعاً تو برای خدا به خشم آمدی، پس به همان خدایی که برای او غضب کردی امیدوار باش. این مردم از تو بر دنیای خود ترسیدند، و تو بر دین

ترجمه نهج البلاغه، ص: 174

خود از آنان ترسیدی، پس آنچه را آنان ترسیدند در دستشان واگذار، و به خاطر دینت که بر آن می‌ترسی از ایشان بگریز. حقاً چه بسیار نیازمندند به آنچه آنان را از آن منع کردی، و چه بسیار است بی‌نیازی تو او آنچه آنان تو را منع

کردند، به زودی خواهید فهمید سودکننده در فردا کیست، و چه کسی بیش از دیگران مورد غبطه قرار خواهد گرفت. اگر آسمانها و زمینها به روی بندهای بسته شوند ولی او تقوا بورزد، خداوند راهی برای نجات او باز می کند. مبادا جز حق تو را مونس شود، و جز باطل تو را به وحشت اندازد. اگر دنیای آنان را قبول می کردی دوست می داشتند، و اگر مقداری از دنیا را به خود اختصاص می دادی تو را امان می دادند.

131 از سخنان آن حضرت است

در فلسفه قبول حکومت و توصیف امام حق

ای نفوس گوناگون، و دلهای پراکنده، ای کسانی که بدنهایتان حاضر، و عقولتان از شما پنهان است، شما را به سوی حق می کشانم و شما همچون رمیدن بزغاله از غرّش شیر رم می کنید! بعید است بتوانم به وسیله شما تاریکی را از چهره عدالت برطرف کنم، یا کژی را که به حق رسیده راست نمایم.

خدایا تو می دانی که آنچه انجام دادیم نه برای رغبت به قدرت بود، و نه برای زیاده خواهی از مال بی ارزش دنیا، بلکه برای آن بود که نشانه های دینت را به جایش بازگردانیم، و برنامه اصلاح را در شهرهای آشکار کنیم، تا بندگان ستم کشیده های اینی یابند، و حدود معطل شده های بر پا شود.

بار خدایا، من اولین کسی هستم که به تو دل داده، و امرت را شنیده و پاسخ گفته ام، احدی در نماز جز پیامبر صلی الله علیه و آله بر من پیشی نگرفت.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 175

شما می دانید که حاکم بر نوامیس و جان و اموال و احکام نباید بخیل باشد تا در گردآوری مال مسلمانان به نفع خود حریص باشد، و نباید جاهل باشد تا با جهلش مردم را گمراه کند، و نباید ستمکار باشد تا آنان را به ستم خود از حقوقشان محروم نماید، و نباید در وحشت از دست به دست شدن دولتها باشد تا قومی را بر قوم دیگر ترجیح دهد، و نباید رشوه خوار در حکم و داوری باشد تا حقوق مردم را از بین ببرد و در رساندن حق به صاحبش توقف نماید، و نباید تعطیل کننده سنت پیامبر باشد تا به این سبب امت را دچار هلاکت کند.

132 از خطبه‌های آن حضرت است

در پند و اندرز و اندیشیدن از مرگ

خدا را می‌ستاییم بر آنچه گرفت و آنچه عنایت فرمود، و بر آنچه لطف کرد و بر آنچه آزمایش نمود، آگاه به هر نمان است، و حاضر در کنار هر راز، آگاه است به آنچه در سینه‌ها نهفته، و به خیانت دیده‌ها عالم است. و شهادت می‌دهیم که خدایی جز او نیست، و محمد صلی الله علیه و آله برگزیده و فرستاده اوست، شهادتی که در آن نمان با آشکار، و قلب با زبان موافق است.

و از این خطبه است در اندیشه کردن نسبت به مرگ

به خدا قسم جدی است نه شوخی، حق است نه دروغ، و آن نیست مگر مرگ که داعی آن فریادش را به گوش رسانده، و راننده‌اش با سرعت همه را می‌راند. پس انبوه مردمان تو را نفریید، در حالی که مردمان پیش از خود را دیده‌ای از کسانی که ثروت جمع کردند، و از کم شدنش ترسیدند، و به خاطر آرزوی طولانی و دور

ترجمه نهج البلاغه، ص: 176

شمردن مرگ خود را از عواقب خطرناک در امان دیدند، چگونه مرگ بر آنان وارد شد، و آنها را از وطن بیرون کرد، و از جایگاه امنشان برکنار نمود، بر تخته‌های تابوت حملشان کرد، و مردم آنان را دست به دست می‌کردند، در حالی که بر دوش گرفته و با انگشتان نگاهشان می‌داشتند.

آیا ندیده‌اید آنان را که دچار آرزوهای طولانی بودند، و کاخهای محکم می‌ساختند، و ثروت فراوان جمع می‌کردند، چگونه خانه‌هایشان تبدیل به گورها شد، اندوخته‌هایشان نابود گشت، و ثروتشان به وارثان رسید، و زنانشان به ازدواج مردان دیگر درآمدند، نه بر حسنات خود توانند افزود، و نه قدرت عذرخواهی از بدیهایشان را دارند؟! آن که تقوا را با عمق دل دریافت در کار خیر سبقت گرفت، و عملش به نتیجه کامل رسید. پس بهره‌های تقوا را غنیمت دانید، و کاری که شما را شایسته ورود به بهشت می‌کند انجام دهید، زیرا دنیا برای اقامت دائم شما آفریده نشده، بلکه گذرگاهی ساخته شده تا از

آن برای خانه ابدی زاد و توشه‌ای فراهم آورید. پس برای کوچ از دنیا عجله کنید، و مرکب‌ها را برای جدایی از آن آماده سازید.

133 از خطبه‌های آن حضرت است

در عظمت خداوند، قرآن، پیامبر و در رابطه با دنیا

دنیا و آخرت با مهارهای خود فرمانبردار اویند، و آسمانها و زمینها کلید خود را تسلیم او کنند، درختان سرسبز در صبح و شام برای او سجده آرند، و از شاخه‌های خرّم خود برای او آتش روشن افروزند، و به فرمان او میوه‌های رسیده و قابل خوردن آورند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 177

از این خطبه است

کتاب خدا بین شماست، گوینده‌ای است که زبانش خسته نمی‌شود، و خانه‌ای است که پایه‌هایش خراب نمی‌گردد، و مایه عزتی است که یارانش دچار شکست نمی‌شوند.

از این خطبه است

او را در زمانی فرستاد که خالی از انبیا بود، و در میان عقاید مختلف نزاع بود، آن حضرت را از پی همه پیامبران آورد، و وحی را به او ختم نمود، پس او در راه خدا با آنان که از حق رویگردان شده و برای او همتا و شریکی قرار داده بودند جهاد کرد.

و از این خطبه است

دنیا آخرین مرز دیدگاه کوردل است، که چیزی غیر آن را نمی بیند. و بینا دیده اش را از دنیا نفوذ می دهد، و می داند که از بی آن خانه آخرت است. پس بینا از دنیا به آخرت سفر می کند، و کوردل به سوی دنیا سفر می نماید. بینا از دنیا توشه بر می گیرد، و کوردل برای آن تھیه توشه می بیند.

و از این خطبه است

بدانید چیزی در دنیا نیست مگر اینکه دارنده اش از آن سیر و خسته می شود بجز زندگی، زیرا زنده راحتی را در مرگ نمی بیند. این حقیقت به منزله حکمتی است که عامل حیات قلب مرده، و بینایی چشم کور، و شنوایی گوش ناشنوا، و آبی گوارا برای تشنه است، و در این همه بی نیازی و سلامت است. کتاب خداست که به آن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 178

می بینید، و به آن می گوئید، و به آن می شنوید، بعضی از آیات تفسیر بعض دیگر، و برخی گواه برخی دیگر است، آیاتش درباره خدا اختلاف ندارد، و همدم خود را از خدا منحرف نکند.

شما بر حقد و کینه بین خود اتفاق کرده اید، در مزبله وجودتان گیاه سبز روییده، در دوستی آرزوها با هم یکدل شده اید، و در ربودن اموال با هم دشمن شدید.

شیطان پلید شما را سرگردان نموده، و آن فریبکار شما را به گمراهی انداخته است، و خداست که باید درباره خود و شما از او یاری جویم.

134 از سخنان آن حضرت است

وقتی عمر بن خطاب برای رفتن به جنگ با رومیان با حضرت مشورت کرد

خداند برای اهل دین، عزت و سربلندی حوزه مسلمانی و حفظ آبرو را عهده‌دار شده. خداوندی که مسلمانان را یاری کرد وقتی که اندك بودند، و یاری خود نمی‌توانستند کرد، و از آنان دفاع کرد آن وقت که اندك بودند و از خود دفاع نمی‌توانستند نمود، خدایی که زنده است و هرگز نمی‌میرد. اگر خود به جنگ این دشمن روی و با آنان روبرو شوی و بلاپی متوجه تو شود، برای مسلمانان در شهرهای دوردست تکیه‌گاهی نمی‌ماند، و بعد از تو پناهی نیست که به آن پناه برند، بنابراین مردی شجاع و کارآزموده به سوی دشمن فرست، و کسانی را همراه او کن که جنگاور و خیرخواه باشند، اگر خداوند پیروزی داد همان است که دوست داری، و اگر مسأله‌ای دیگر پیش آمد باز پناه مردم و مأمین مسلمین خواهی بود.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 179

135 از سخنان آن حضرت است

وقتی بین آن حضرت و عثمان مشاجره‌ای درگرفت. مغیره بن احنس به عثمان گفت: من در برابر او برای دفاع از تو کافی هستم. حضرت به او فرمود:

ای فرزند طرد شده نسل بریده، و فرزند درختی که ریشه و شاخه ندارد، تو خود را هم‌اورد من می‌دانی؟! سوگند به خدا که خدا، عزیز نکرده آن انسانی را که تو یارش باشی، و بر پا نمی‌ایستد آن که تو او را به پا داری. از این مجلس بیرون شو، خدا خیر را از تو دور کند، و کوششت را به نهایت برسان، که خدا تو را مشمول رحمت نگرداند اگر بر من رحم کنی!

136 از سخنان آن حضرت است

درباره بیعت خود

بیعت شما با من حادثه ناگهانی نبود، و برنامه من و شما یکی نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم، و شما مرا برای خود می‌خواهید! ای مردم، مرا در راه سرکوبی نفس سرکش خود یاری کنید، به خدا قسم داد ستمدیده را از ستمکار می‌گیرم، و افسار ستمکار را می‌کشم تا به آبشخور حق وارد سازم گرچه به آن میل نداشته باشد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 180

137 از سخنان آن حضرت است

درباره طلحه و زبیر

به خدا قسم نتوانستند گناهی را به من نسبت دهند، و بین من و خودشان انصاف ندادند، اینان حقی را می‌خواهند که خود ترك کردند، و خونی را می‌طلبند که خود ریختند. اگر در ریختن آن خون همدستشان بودم آنان نیز نصیب داشتند، و اگر من در کار نبودم و کار دست خودشان بود پس باید از خودشان خونخواهی کنند، و نخستین عدل آنان در حکم این است که علیه خود حکم کنند. قطعاً مرا در کار خود بصیرت است، مسأله‌ای را بر کسی مشتبه نکرده و هیچ امری هم بر من مشتبه نیست. اینان همان قوم ستمکارند که در میانشان لجن و زهر و شبهه تاریک است.

قطعاً حق روشن است، و باطل از ریشه برطرف شده، و زبانش از تحریک بریده. به خدا قسم برای آنان حوضی را پر خواهم کرد که آب آن را خودم خواهم کشید، آنان از آن حوض سیراب بیرون نشوند، و جای دیگر هم آب نخواهند خورد.

از این سخن است

برای بیعت با من مانند شترهای ماده‌ای که به جانب بچه‌های خود روند روی آوردید، فریاد می‌زدید: بیعت! بیعت! دستم را بستم باز کردید، دستم را عقب بردم کشیدید.

خدایا، طلحه و زبیر با من قطع رحم کردند و بر من ستم روا داشتند، و بیعتم را شکستند، و مردم را بر من شوراندند. پس آنچه را ایشان بسته‌اند بگشا، و آنچه را تاییده‌اند محکم مکن، و برای آنان در آنچه آرزو کردند و به اجرا گذاشتند بدی ارائه کن. من پیش از جنگ، توبه آنان را خواستم، و پیش از حادثه انتظار بازگشتشان را کشیدم، ولی آنان نعمت را خوار شمردند، و عافیت را نپذیرفتند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 181

138 از خطبه‌های آن حضرت است

که در آن به فتنه‌ها (و حکومت امام عصر) اشاره می‌فرماید

هوای نفس را به هدایت بر می‌گردانند، آن زمان که مردم مسیر هدایت را به هوا برگردانده‌اند، و رأی مردم را تابع قرآن می‌کند آن وقتی که قرآن را پیرو رأی خود کرده‌اند.

از این خطبه است

تا جنگ همچون شیری خشمگین که دندانهایش را بنمایاند بر شما بر پا گردد، پستانهایش پر شیر، و مکیدنش شیرین، ولی پایان کارش تلخ است. بدانید در فردا- و می‌آید فردا به چیزی که نمی‌دانید- حاکمی غیر از این حاکمان، کارگزاران حکومتها را به زشتی اعمالشان کیفر خواهد داد، و زمین پاره‌های جگرش را برای او بیرون خواهد داد، و کلید گنجهایش را تسلیم او خواهد کرد. پس او روش عدالت را به شما بنمایاند، و آنچه از کتاب و سنت متروک شده زنده گرداند.

از این خطبه است در اشاره به خروج سفیانی، یا فتنه عبدالملک مروان

گویا او را می بینم که در شام فریاد برداشته، و با پرچمهایش در حول و حوش کوفه می گردد، و به اهل کوفه همچون شتر سرکش روی می آورد، زمین را از سرهای بریده فرش می کند، دهانش گشوده، قدمش در زمین سنگین، جولانش گسترده، و هیبتش عظیم است. به خدا قسم شما را در این طرف و آن طرف زمین پراکنده

ترجمه نهج البلاغه، ص: 182

می کند تا از شما جز به مانند باقیمانده سرمه در چشم باقی نماند. این برنامه ادامه دارد تا عرب بر سر عقل آید. پس سنت های برقرار را ملتزم شوید، و آثار آشکار و پیمان نزدیکی را که بقای نبوت بر آن است پای بند باشید، و بدانید که شیطان راههای خود را برای شما هموار می کند تا به دنبال او بروید.

139 از سخنان آن حضرت است

به هنگام شورا

احدی پیش از من به قبول دعوت حق، و صله رحم، و احسان کریمانه نشتافته.

پس سخنم را بشنوید، و گفتارم را حفظ کنید، ممکن است پس از امروز ببینید که در مسأله خلافت شمشیرها برآمده، و به پیمانها خیانت عارض شده، تا جایی که برخی از شما پیشوای گمراهان گشته، و بعضی تابع جاهلان شده اید.

140 از سخنان آن حضرت است

در نهی از غیبت مردم

آنان که از عیوب پاکند و از لطف خدا از گناهان سالمند شایسته است به اهل گناه و معصیت ترحم آورند، و سرگرم شکرگزار نعمت پاکی باشند، و این شکر مانع آنان از عیبجویی دیگران شود، چه رسد به کسی که (خود گنهکار است

آن گاه) از برادر ایمانی غیبت کرده، و وی را به گناه انجام گرفته سرزنش نموده! آیا توجه ندارد که خداوند گناهی بزرگتر از گناهی را که برادرش را به آن ملازمت کرده بر او پرده پوشی نموده؟! چگونه دیگری را به گناهی سرزنش می کند که خود مانند آن را مرتکب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 183

شده؟! اگر هم به گناهی مانند آن آلوده نشده در گناهی بزرگتر از آن (که عیب جویی است) خدا را عصیان کرده. به خدا سوگند اگر به گناه بزرگی آلوده نگشته و مرتکب گناه کوچک هم نشده باشد هر آینه این جرأتش بر عیب جویی از مردم بزرگترین گناه است.

ای بنده خدا، در عیب جویی از کسی به خاطر گناهش شتاب مکن، شاید خداوند آن گناه او را بخشیده باشد. و از گناه کوچکی که خود گرفتار آن شده ای آسوده مباش، که ممکن است به آن گناه عذاب شوی. بنابراین هر کدام از شما که از عیب دیگری آگاه است، به خاطر عیبی که از خود خبر دارد دست از عیب جویی او بردارد و لازم است شکر پاك بودن از گناهی که دیگری به آن دچار است او را از دنبال کردن عیب دیگران بازدارد.

141 از سخنان آن حضرت است

همچنین درباره نمی از غیبت

ای مردم، آن کس که از برادرش استواری در دین و درستی راه را می داند نباید گفتار بیهوده مردم را در حق او بشنود. بدانید که تیرانداز گاهی تیر می اندازد و تیرش به خطا می رود، سخن هم (هر چه باشد) اثر می گذارد ولی نادرست آن از بین می رود، و خداوند شنوا و شاهد است. آگاه باشید که بین حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست. [توضیح این سخن را از امام خواستند، حضرت انگشتان دست را به هم چسباند و بین گوش و چشم قرار داد، سپس فرمود:] باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 184

142 از سخنان آن حضرت است

درباره نیکی به نااهل

برای کسی که احسان را در غیر محلّش و در دست غیر مستحقّش قرار دهد سودی جز ستایش مردم پست، و تعریف اشرار، و گفتار جاهلان نیست، آن هم تا وقتی که به آنان احسان می کند، می گویند: عجب دست بخشنده ای دارد! در حالی که این شخص از احسان در راه خدا بخیل است. کسی که خدا مالی به او عنایت کرد باید به اقوامش کمک کند، مهمانی شایسته ای برگزار نماید، اسیر و گرفتار را آزاد کند، به فقیر و بدهکار ببخشد، و بر ادای حقوق واجبه و حوادث و بلاها جهت درخواست ثواب الهی شکیبایی ورزد، زیرا بدون تردید دستیابی به این خصلتها شرف و کرامت در دنیا، و دستیابی به فضائل آخرت است اگر خدا بخواهد.

143 از خطبه های آن حضرت است

در طلب باران

بدانید زمینی که شما را حمل می کند، و آسمانی که بر سرتان سایه می اندازد فرمانبردار پروردگار شماست، برکات خود را به شما ارزانی می دارند، نه به خاطر دلسوزی، و نه برای نزدیکی جستن به شما، و نه برای خیری که از شما توقع دارند، بلکه از جانب حق برای رساندن منابع به شما مأمورند پس خدا را اطاعت کرده اند، و دستور دارند به مصالح شما قیام کنند پس قیام کردند.

خدا بندگان را به وقت اعمال بدشان به کمبود میوه ها، و بازداشتن برکات، و بستن در خیرات آزمایش می کند، تا توبه کننده توبه کند، و گناهکار دل از گناه قطع

نماید، پندگیرنده پند گیرد، و خودداری کننده از گناه خودداری کند. و خداوند سبحان توبه را سبب فراوانی روزی و رحمت بر خلق قرار داد و فرمود: «از خداوند آمرزش بخواهید، که او بسیار آمرزنده است. بعد از توبه شما، باران آسمان را فراوان بر شما ببارد. و شما را به امول و فرزندان مدد دهد.» پس رحمت خدا بر کسی که توبه را استقبال کند، و از گناهانش پوزش خواهد، و پیش از فرا رسیدن مرگ به اعمال شایسته پردازد.

خدا، ما را از زیر خیمه‌ها و سر پناه‌ها، و پس از شنیدن فریاد حیوانات و ناله فرزندان، با شوق به رحمت، و امید به فضل نعمت، و بیم از عذاب و خشم بیرون آمدم. خدا، ما را از باران سیراب کن، و از ناامیدان قرار مده، و به خشکسالی هلاک مکن، و ما را به سبب اعمالی که نادانان ما مرتکب شده‌اند مؤاخذه مفرما، ای مهربانترین مهربانان.

خدا، به سوی تو آمدم، و از آنچه بر تو مخفی نیست به تو شکایت آوریم، به وقتی که سختی‌های کمرشکن راه چاره را بر ما بسته، و قحطی دردآور ما را به این وضع انداخته، و امور سخت ما را خسته کرده، و فتنه‌های ناهنجار نسبت به ما پی در پی شده. خدایا، از تو می‌خواهیم که ما را محروم و ناامید برمگردانی، و با غصه و اندوه به خانه نفرستی، و به گناهانمان مگیری، و با اعمال مؤاخذه ننمایی.

خدا، سفره باران و برکت و رزق و روزی و رحمت را بر ما بگستران، و ما را سیراب کن به بارانی سودمند و سیراب کننده و رویاننده گیاهان، که به سبب آن برویانی آنچه را از دست رفته، و زنده کنی آنچه را مُرده، باران با منفعتی که تشنگی زمین را بر طرف کند، و محصولی که از آن به دست می‌آید فراوان باشد، بارانی که زمین‌های هموار را بدان سیراب کنی، و وادیها و رودخانه‌ها را جاری سازی، و درختان پر برگ، و قیمت‌ها را ارزان نمایی، که تو بر هر کاری توانایی.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 186

144 از خطبه‌های آن حضرت است

در بعثت پیامبر و فضل اهل بیت

خدا پیامبرانش را با مخصوص گرداندن آنان به وحی خود، به رسالت برانگیخت، و آنان را حجت خود بر بندگانش قرار داد، تا عذری برای مردم به خاطر بستن راههای عذر به روی آنان نباشد، پس آنان را با زبان صدق به راه حق دعوت کرد. بدانید که خدا بندگان را در معرض آزمون قرار داد، نه به خاطر اینکه به آنچه از اسرار باطنی و اندیشه‌های درونی پنهان کرده بودند آگاه نبود، بلکه به این علت که آنان را در بوته آزمایش قرار دهد تا کدامشان عامل بهترین عملند، آن‌گاه ثواب در برابر کار نیک، و عقاب در مقابل کار بد قرار گیرد.

کجایند آنان که گمان دارند راسخون در دانشند و ما نیستیم؟ این گمان را با کذب و ستم بر ما، بر خود روا داشتند، از آن رو که خداوند ما را رفعت داد و آنان را پست کرد، و دانش را به ما بخشید و از آنان منع کرد، و ما را در حریم رحمت وارد و آنان را خارج کرد. به وجود ما هدایت خواسته می‌شود، و به برکت ما کوردلی برطرف می‌گردد. بی‌شک امامان از قریش هستند، که درخت وجودشان در این تیره از خاندان هاشم غرس شده، این منزلت شایسته دیگران نیست، و والیان دیگر صلاحیت این مقام را ندارند.

از این خطبه است

دنیا را بر همه چیز پیش انداختند و آخرت را پشت سر گذاشتند، آب گوارا را رها کردند و آب گندیده را خوردند. گویا به فاسقی از آنان نظر می‌کنم که همنشین

ترجمه نهج البلاغه، ص: 187

کار زشت شده و با آن الفت گرفته، و با بدی همدم و موافق گشته، تا جایی که مویش بر کار زشت سپید شده، و اخلاقی با گناه رنگ گرفته، آن‌گاه بر مردم هجوم نموده همچون دریای پر موج که از آنچه غرق کند پروا نکند، یا همچون آتشی که در گیاه خشک افتد و به آنچه سوزاند اعتنا ننماید.

کجایند عقلهای روشنی‌جو از چراغهای هدایت، و دیده‌های نظر کننده به نشانه‌های تقوا؟! کجایند قلبی که به خداوند سپرده شدند، و با آنها بر طاعت حق پیمان بسته شد؟! این مردم بر متاع دنیا ازدحام کردند، و برای به دست آوردن حرام بر یکدیگر بخل و کینه ورزیدند، نشانه‌های بهشت و جهنم برای اینان برافراشته شد، اما روی از بهشت برگرداندند، و با اعمالشان به آتش روی آوردند، پروردگارشان آنان را دعوت نمود ولی اینان فرار کرده و به حق پشت کردند، و شیطان آنان را فرا خواند، و اینان اجابت کرده به او روی آوردند.

145 از خطبه‌های آن حضرت است

در فنای دنیا و نکوهش بدعت

ای مردم، شما در این دنیا نشانه تیرهای مرگ هستید که بر آن می‌نشیند، در گلو با هر جرعه آبی جستی است، و با هر لقمه‌ای استخوانی گلوگیر. به نعمتی نمی‌رسید مگر اینکه نعمتی را از دست می‌دهید، و روزی از عمر به شما داده نمی‌شود مگر اینکه روز دیگری از عمر نابود می‌گردد، و اضافه در روزی برای او تازه نمی‌شود مگر به تمام شدن آنچه قبلاً روزی او بود، و اثری برایش به وجود نیم آید مگر آنکه اثری دیگر از او بمیرد، و چیزی برای او تازه نمی‌گردد مگر آنکه تازه‌ای از او کهنه شود، و خوشه و خالی برای او بر پا نمی‌گردد، مگر آنکه درو

ترجمه نهج البلاغه، ص: 188

شده‌ای از او ساقط شود. پدرانی که ما فرزندان آنهاستیم از دنیا گذشتند، برای شاخه چه بقایی است بعد از رفتن ریشه‌اش؟!

از این خطبه است

بدعتی ایجاد نمی‌شود جز اینکه سنتی ترك شود. از بدعتها بپرهیزید، و ملازم راه هدایت شوید. امور ریشه دار برترین امور، و پدیده‌های تازه بر خلاف حق، بدترین پدیده‌هاست.

146 از خطبه‌های آن حضرت است

به عمر بن خطاب وقتی که برای رفتن به جنگ ایرانیان با حضرت مشورت کرد

پیروزی و شکست اسلام به فراوانی لشکر و اندکی آن نبود، آن دین خداست که خدایش پیروز کرد، و ارتش حق است که آن را مهیا نمود و یاری داد، تا رسید به آنجا که باید برسد، و طلوع کرد تا جایی که باید طلوع کند. ما را از جانب حق وعده پیروزی است، و خداوند وفاکننده به وعده خویش است، و لشکرش را یاری می‌دهد. مرتبه زمامدار در این

محور مرتبه رشته‌ای است که مهره‌ها را جمع می‌کند و به هم ارتباط می‌دهد، اگر رشته بگسلد مهره‌ها پراکنده شده و هر يك به جایی می‌رود، پس از آن هرگز همه آنها جمع نشود. عرب اگر چه امروز در شمار و عدد اندك است اما با بستگی به رشته اسلام بسیار، و به خاطر اتحاد نیرومند است. پس تو همچون محور آسیا باش، و به وسیله عرب آسیا را بگردان، و آنان را در دل آتش جنگ بیفکن و خود به جبهه جنگ مرو، زیرا اگر بیرون روی عرب از همه طرف پیمان با تو را بگسلند، تا جایی که حفظ مرزهایی که پشت سر گذاشته‌ای برای تو از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 189

رفتن به کارزار مهم‌تر شود.

بی‌شك اگر ایرانیها فردا تو را ببینند می‌گویند این ریشه عرب است، اگر آن را قطع کنید آسوده می‌شوید، و این اندیشه باعث می‌شود که آنها را در جنگ با تو و طمع در از بین بردن حریص‌تر و سرسخت‌تر کند. اما آنچه در رابطه با آمدن ایرانیان به جنگ با مسلمانان گفتی، خداوند سبحان بیش از تو از آمدن آنان ناخشنود است، و خود بر تغییر آنچه خوش نمی‌دارد توانا تر است. و اما آنچه درباره کثرت عددشان گفتی، ما در زمان پیامبر با لشکر انبوه با کفار نمی‌جنگیدیم، بلکه با نصرت و یاری خداوند وارد کارزار می‌شدیم.

147 از خطبه‌های آن حضرت است

در فلسفه بعثت، حوادث آینده و پند و اندرز

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت تا بندگان را از حلقه پرستش بتها در آورده به مدار عبادت خود وارد کند، و از طاعت شیطان نجات داده به گردونه طاعت خود بیاورد، به وسیله قرآنی که معنایش را روشن و بنیانش را استوار کرد، تا بندگان خدای خود را بعد از جهل به او بشناسند، و پس از انکار (زبانی) او به وجودش اقرار نمایند. و پس از انکار (قلبی) او وجودش را ثابت بدانند. خداوند سبحان بدون اینکه او را ببیند خود را در قرآن به وسیله آیات قدرتش نشان داد، و آنان را از سطوتش بیم داد، و چگونگی هلاکت اقوام را به کیفرها، و دور شدنشان را به عذابا ارائه فرمود.

پس از من به زودی بر شما روزگاری رسد که در آن چیزی پنهان‌تر از حق، و آشکارتر از باطل، و فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبرش نباشد! پیش مردم آن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 190

زمان اگر قرآن را به درستی تلاوت کنند متاعی کسادر از آن یافت نشود، و اگر در معانی آن تحریف ایجاد کنند کالایی رواج‌تر از آن نباشد، و در شهرها چیزی بدتر از معروف، و بهتر از منکر پیدا نشود. قرآن را حاملانش کناری اندازند، و حافظانش آن را از یاد ببرند. در آن روز قرآن و تابعان حقیقی اش مطرود و در تبعیدند، و چون دو یار همراه در يك راهند، که پناه دهنده‌ای آن دو را پناه ندهد. بنابراین کتاب و اهلش در آن زمان میان مردمند اما بین آنها نیستند، و با مردمند ولی با آنان نمی‌باشند، چرا که گمراهی با هدایت توافقی ندارند گرچه يك جا جمع شوند. آن مردم در تفرقه متحد، و از جماعت رویگردانند، گویی آنان پیشوای قرآنند نه قرآن پیشوای آنان، از این رو از قرآن نزد آنان جز اسمی نماند، از کتاب خدا جز خطّ و نوشته‌ای شناسند. پیش از این نیکوکاران را به هر عقوبتی دچار کردند، و صدق آنان را بر خدا بهتان نامیدند، و کار نیکشان را کیفر بد دادند.

کسانی که پیش از شما بودند به طول آرزوهایشان و نهان بودن زمان مرگشان به معرض هلاکت در آمدند، تا مرگشان رسید، مرگی که با فرا رسیدن آن عذرخواهی پذیرفته نمی‌گردد، و فرصت توبه از دست می‌رود، و به سبب آن سختی جان کندن و عذاب بر آدمی فرود می‌آید.

ای مردم، بدون شك آن که خیر خود را از خدا خواهد موفق گشته، و هر که گفتار حق را دلیل خود قرار دهد به استوارترین راه هدایت شده، زیرا که قطعاً پناهنده خدا در امان، و دشمن خدا هراسان است. و آن که عظمت حق را شناخت شایسته نیست خود را بزرگ شمارد، زیرا بزرگی آنان که به عظمت حق معرفت دارند این است که در برابر او فروتنی کنند، و سلامت آنان که از قدرت حق آگاهند این است که تسلیم او باشند. بنابراین از حق نگریزید آن گونه که سالم از کجَل، و تندرست از بیمار می‌گریزید، و بدانید راه حق را شناسید مگر کسانی را که آن را ترك کردند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 191

بشناسید، پیمان قرآن را محکم نگیرید مگر به آنان که عهد کتاب شکستند شناخت پیدا کنید، و متمسک به آن نشوید مگر به وضع آنان که آن را به جانی انداختند معرفت پیدا نمایید. همه این واقعیات را از اهلش (که اهل بیت پیامبرند) بخواهید، زیرا آنان حیات علم و مرگ جهلند، آنان که سخنان حکیمانه شان شما را از دانششان، و سکوتشان از

گفتارشان، و ظاهرشان از باطنشان خبر می دهد، نه در مخالفت با دین اند و نه در دین اختلاف می کنند، دین در میان اهل بیت گواهی است راستگو، و ساکتی است گویا.

148 از سخنان آن حضرت است

درباره اهل بصره

طلحه و زبیر هر يك حکومت را برای خود امید داشت، و به سوی خود می گرداند ند دوست خویش، آن دو نفر به سوی خدا نه به ریسمان محکمی چنگ می زنند، و نه به وسیله ای به او تقرّب می جویند، هر يك نسبت به دوستش کینه ای در دل دارد، و به همین زودی پرده از این حقیقت برداشته می شود. به خدا قسم اگر به آنچه بخواهند برسند، این جان آن را نابود می کند، و آن این را از میان بر می دارد. گروه ستمگر به پا خاسته اند، در این میان جمعیتی که به حساب حق کار می کنند کجایند؟! در حالی که راههای دین بر آنها روشن است، و پیش از این وقوع این حادثه را به آنان خبر داده اند. برای هر ضلالتی سببی است، و هر عهد شکنی را شبهه ای است. سوگند به خدا من مانند کسی نیستم که صدای بر سر و سینه کوبیدن و فریاد خبر دهنده مرگ را بشنوند و دیده گریان را مشاهده نماید و از آن عبرت نگیرد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 192

149 از سخنان آن حضرت است

پیش از درگذشت از دنیا

ای مردم، هر کس مرگی را که از آن فراری است ملاقات خواهد کرد، ایام زندگی صحنه راندن به سوی مرگ است، و گریز از مرگ آمدن به سوی آن است. چه روزهایی که در اسرار پنهان مرگ کنجکاوی کردم، ولی خداوند جز پنهان داشتن آن

را نخواست! هیئات، این دانشی نهفته است. اما سفارشم به شما: خداست پس چیزی را با او شریک قرار ندهید، و محمد صلی الله علیه و آله است پس سنت او را ضایع نکنید.

این دو پایه (یعنی توحید و سنت) را بر پا نگه دارید، و این دو چراغ را بیفروزید. تا وقتی پراکنده نگردید سرزنشی بر شما نیست. به هر يك از شما به اندازه قدرتش تکلیف شده، و به نادانان تخفیف داده شده است. خدایتان پروردگاری مهربان، و دینتان دینی استوار، و پیشوایتان پیشوایی داناست. من دیروز همراه شما بودم، امروز مایه عبرت شما هستم و فردا از شما جدایم. خداوند من و شما را بیامرزد.

اگر در لغزشگاه دنیا گامم استوار بماند (و زنده باشم) که مراد شماست، و اگر گامم بلغزد (و از دنیا بروم) چنان بوده که مدتی زیر سایه شاخه‌ها، و گذرگاه باده‌ها، و در سایه ابرهای متراکمی که در فضای آسمان نابود شد، و آثارشان روی زمین از بین رفت به سر برده‌ایم. من همسایه شما بودم که مدتی جسمم با شما مجاورت داشت، و به زودی از من بدنی بی‌جان. ساکن پس از حرکت، و ساکت پس از گویایی به جا خواهد ماند. آرمیدن من، و از گردش افتادن زبانم، و بی‌حرکت شدن دست و پام باید شما را پند دهد، چرا که این وضع برای آنان که بخواهند پند بگیرند از هر منطق رسا و گفتار با اثر پند آموزتر است. وداع من با شما وداع کسی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 193

است که مہتای دیدار خداست. فردا که نیستم ارزش حیات مرا خواهید یافت، و رازهای درونم برایتان آشکار خواهد شد، و آنچنان که باید مرا خواهید شناخت پس از اینکه جابم را خالی دیدید، و دیگری به جای من قرار گرفت.

150 از خطبه‌های آن حضرت است

که در آن اشاره به فتنه‌ها دارد

راه راست و چپ را گرفتند برای رفتن در جاده‌های گمراهی، و ترك مسيرهای هدايت. در آنچه واقع خواهد شد و انتظار پديد آمدنش می‌رود شتاب نکنید، و آنچه را که فردا پیش می‌آورد دیر ندانید. چه بسا شتاب کننده به چیزی که چون آن را بیابد دوست دارد که کاش آن را نمی‌یافت، و امروز به فرا رسیدن فردا چه نزدیک است!

ای جامعه، این هنگام زمان آمدن هر موعودی است، و نزدیک پدید آمدن آنچه نمی دانید. بدانید از ما آن کسی که فتنه های آینده را درك کند با چراغی روشن در آن حرکت کند، و به روش نیکان قدم بردارد، تا در آن فتنه ها بندی را بگشاید، و اسیری را آزاد کند، و جمع گمراهان را پراکنده، و پراکندگی حق را جمع کند. او به دور از دیده مردم است، جویندگان نشان را نبینند هر چند پیاپی نظر کنند. آن گاه در آن فتنه ها بصیرت قومی چون تیز شدن شمشیر به دست آهنگر تیز گردد، دیده هایشان به نور قرآن جلا گیرد، و حقیقت آیات در گوشه اشان طنین افکند، و شبانگاه از جام حکمت نوشند پس از آنکه در صبحگاهان آشامیده باشند.

از این خطبه است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 194

ایام مهلت تبهکاران طولانی گشت تا سبب ذلت را کامل نمایند، و مستوجب حوادث ناگوار گردند، تا آنکه مدّتشان کهنه شد و زمانشان به سر آمد، و گروهی برای به دست آوردن راحتی و فتنه ها وصل شدند، و مهتای جنگ افزوی گشتند، و مسلمانان حقیقی پایداری خود را در حوادث بر خداوند منت نهادند، و جانبازی در راه حق را بزرگ نشمردند، تا چون قضای الهی به پایان دادن زمان امتحان و گرفتاری موافق شد، از روی بصیرت دست به اسلحه بردند، و به دستور راهبرشان تن به فرمان خدا دادند. تا چون خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را از دنیا برد گروهی به جاهلیت بازگشتند، راههای باطل آنان را هلاک کرد، بر آراء نادرست تکیه کردند، و به بیگانگان پیوستند، و از وسیله ای که مأمور به مودّت آن بودند جدا شدند، ساختمان (دین و حکومت) را از بنیادش انتقال دادند، و آن را در غیر جای خودش بنا کردند. آنان معادن هر خطایی هستند، و درهای گام نهادگان در وادی گمراهیند. غوطه ور در دریای حیرت، و افتاده در مستی و جهالت اند، به روش فرعونیان: که گروهی از آخرت دل بریده و به دنیا دل بسته اند، و عده ای پیوند خود را با دین بریده و از آن جدا گشته اند.

151 از خطبه های آن حضرت است

در تحذیر از فتنه ها

خدا را ستایش می‌کنم، و از او در موجبات طرد و بازداشتن شیطان، و محفوظ ماندن از دچار شدن در دامها و فریبهای یاری می‌خواهم. و گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده و انتخاب شده و برگزیده اوست، در فضیلت همتایی ندارد، و فقدانش را چیزی جبران

ترجمه نهج البلاغه، ص: 195

نمی‌کند. شهرها از پس گمراهی تاریک، و نادانی چیره بر مردم، و درشتخوی ستم‌آمیز، به وجود او روشن شد، آن هم در زمانی که مردم حرام خدا را حلال دانسته، و انسان حکیم را خوار می‌شمردند، در روزگار خالی از پیامبران می‌زیستند، و بر حالت کفر از دنیا می‌رفتند.

شما ای مردم عرب، نشانه بلاهایی هستید که بسیار نزدیک است. بنابراین از مستی‌های نعمت پرهیزید، و از سختی‌های عقوبت حذر کنید، و در گرد و غبار ظلمت شبهه، و ناهمواری راه فتنه، به وقت پدید آمدن طلوعه‌اش، و آشکار شدن نهانش، و برقراری محورش، و گردش آسیابش بر جای خویش ثابت بمانید. آن فتنه‌هایی که از مدارج پنهان شروع، و به ستمی و زشتی آشکاری منتهی می‌شود.

رشد آن فتنه همچون رشد جوانی سریع و نیرومند، و آثارش همچون آثار سنگ محکم و سخت است. ستمکاران بر اساس پیمان‌ها که با هم دارند آن فتنه را از هم ارث می‌برند. اول آنان پیشوای آخرشان، و آخرشان تابع اول آنان است. با هم در به دست آوردن دنیای پست رقابت می‌کنند و چون سگان بر سر مردار بوگفته به جان هم می‌افتند. و زمانی نمی‌گذرد که تابع از متبوع، و راهنما از پیرو بیزاری می‌جوید. با کینه و دشمنی از هم جدا می‌شوند، و زمانی که یکدیگر را می‌بینند به هم لعنت می‌کنند.

پس از این فتنه، فتنه‌ای دیگر پیش آید لرزاننده و در هم کوبنده و حمله‌آور، که دلهایی پس از استواری دچار لغزش می‌شوند، و مردانی از پس سلامتی در دین به گمراهی می‌افتند. زمان هجوم این فتنه، هوسها و امیال گوناگون می‌شود، و به هنگام طلوع آن آراء درست به نادرست اشتباه می‌گردد. کسی که به مقابله با این فتنه برخیزد پشتش را می‌شکند، و آن که در دفع آن بکوشد او را در هم بکوبد.

فتنه‌گران در آن فتنه چون گورخران در جمع خود یکدیگر را گاز گیرند. رشته محکم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 196

دین لرزان شود، و چهره حقیقی حقیقت پوشیده گردد. حکمت فروکش کند، و ستمگران سخنران شوند. آن فتنه بادیه نشینان را با آهن لجام خود بکوبد، و با فشار سینه‌اش آنان را در هم شکند. تکران در غبارش ضایع شوند، و سواران در راهش هلاک گردند. آن فتنه با سرنوشتی تلخ وارد شود، و خوئهای خالص و تازه بدو شد. در نشانه‌های دین رخنه می‌کند، و پیمان یقین را می‌شکند. زیرکان از آن می‌گریزند، و ناپاکان در تدبیرش می‌کوشند. فتنه‌ای است پر رعد و برق، سخت و با شتاب. خویشان در آن فتنه از هم جدا شوند، و مردم در فضای آن فتنه از اسلام دل بردارند. سالم از آن فتنه بیمار، و نجات برای فراری از آن مشکل خواهد بود.

از این خطبه است

در آن فتنه کشته‌ای است خورش به هدر رفته، و ترسویی است طالب امان. با بستن عهد فریشان دهند، و با اسم ایمان مغرورشان کنند. شما ای اهل ایمان، پرچم‌های فتنه و نشانه‌های بدعت نباشید، و به آنچه پیوند جماعت با آن گره خورده، و ارکان طاعت بر آن بنا شده ملتزم باشید. مظلوم بر خدا وارد شوید و ظالم وارد نشوید. از راههای شیطان و موارد کینه و دشمنی پرهیز کنید. در شکم‌های خود لقمه‌های حرام وارد نکنید، زیرا در برابر مراقبت خداوندی هستید که گناه را بر شما حرام کرده، و راه بندگی را بر شما آسان نموده است.

152 از خطبه‌های آن حضرت است

در صفات خداوند و پیشوایان دین

ستایش خدا را که با مخلوقاتش بر وجود خود راهنماست، و به حادث بودن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 197

موجودات بر ازلی بودنش دلیل است، و به شبیه بودن آفریده‌ها با یکدیگر نشان دهنده اینکه او را شبیهی نیست. حواس موجودات او را درک نمی‌کنند، و حجابها او را نمی‌پوشانند، چرا که بین آفریننده و آفریده شده، و تعیین کننده حدود و

محدود شده، و پروردگار و پروریده تفاوت است. یکتاست نه بر اساس عدد، و خالق است نه با حرکت و رنج، شنواست نه با ابزار، بیناست نه با برهم زدن چشم، حاضر است نا با مماس بودن، جداست نه با دوری مسافت، آشکار است نه به دیدن، پنهان است نه به لطافت و ظرافت. به غلبه و قدرت بر اشیاء جدای از آنهاست، و اشیاء جدای از اویند به فروتنی و بازگشت به او. آن که توصیفش کند محدودش نموده، و آن که محدودش کند به شمارشش آورده، و آن که او را به شمار آرد ازلی بودنش را ابطال کرده. آن که بگوید چون است؟ وصفش را خواسته، و هر که بگوید کجاست؟ برایش مکان قرار داده. دانا بوده وقتی که معلومی نبوده، پروردگار بوده زمانی که پروریده وجود نداشت، قادر بوده آن گاه که مقدر شده‌ای نبوده است.

از این خطبه است

طلوع کننده‌ای طلوع کرد، و درخشنده‌ای درخشید، و آشکار شونده‌ای آشکار شد، و کجی مستقیم شد، و خداوند قومی را به قوم دیگر، و روزی را به روز دیگر مبدل ساخت. به مانند آنان که در خشکسالی به انتظار باران منتظر حوادث و دگرگونیها بودیم. امامان از اهل بیت از جانب خداوند تدبیر کننده امور مردم، و مراقبان حق بر بندگانند. به بهشت وارد نمی‌شود مگر کسی که آنان را بشناسد و آنان هم او را بشناسند، و به جهنم وارد نمی‌گردد مگر کسی که آنان را انکار نماید و آنان هم او را از خود ندانند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 198

خداوند شما را به اسلام مخصوص داشت، و برای اسلام انتخاب کرد، زیرا اسلام نامی از سلامت و جامع کرامت است. خداوند راه روشن خود را برای شما برگزید، و دلائلش را از عملی که ظاهر است، و حکمتی که پنهان است بیان فرمود. شگفتی‌هایش پایان نیابد، و عجائش سپری نگردد. در آن کشتزار نعمتها، و چراغهای تاریکی‌هاست. درهای خیرات جز با کلیدهای آن گشوده نشود، و تاریکیها جز با چراغهای آن زوده نگردد. ورود به قرقگاه آن را منع فرموده و ورود به چراگاههای آن را آزاد کرد. شفای درخواست کننده درمان، و بی‌نیازی بی‌نیازی‌خواه در آن است.

از این خطبه است

و تبهکار در مهلتی که از جانب خدا دارد به دنبال بی‌خبران است، و با گنهکاران به سر می‌برد، بدون راهی که او را به مقصد رساند، و به غیر امامی که راهنمایش باشد.

از این خطبه است

تا آن‌گاه که کیفر گناهانشان را آشکار کرد، و از پرده‌های غفلت بیرونشان نمود، رو به آخرت آرند که به آنان پشت کرده، و پشت به دنیا کنند که به آنها رو آورده، از آنچه از مرادهای خود در دنیا یافتند نفع نبردند، و از آرزوهایی که به آن رسیدند بهره نگرفتند. من شما و خودم را از مثل این حالت می‌ترسانم. باید هر انسانی از وجود خود بهره‌مند گردد، که بینا کسی است که شنید و اندیشه کرد، و نظر کرد و بصیر شد، و از عبرت‌ها پند گرفت، سپس در راه روشن حرکت کرد، او در آن راه از افتادن در مواضع تباهی، و قرار گرفتن در مراحل گمراهی اجتناب می‌کند، و گمراهان را به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 199

زبان خود با بیراهه رفتن نسبت به حق، و تحریف در گفتار، یا ترس از راستگویی یاری نمی‌نماید.

پس ای شنونده، از مستی خود به هوش آی، و از خواب غفلت بیدار شو، و از شتاب خویش بکاه، و در آنچه از زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله به تو رسیده و از آن چاره‌ای نیست و گریزی ندارد به دقت بیندیش، و با کسی که مخالف با روش رسول خداست و به جانب دیگر روی آورده مخالفت کن، و او را با آنچه که برای خود پسندیده و آگذار، ناز و فخر را رها کن، و از مرکب کبر فرود آی، قبرت را که گذر تو بر آن است یاد کن. همان‌گونه که عمل می‌کنی جزا داده می‌شوی، و همان که می‌کاری درو می‌نمایی، و آنچه امروز پیش می‌فرستی فردا بر آن وارد می‌شوی. پس جای پایی برای خود مهیا نما، و برای فردایت توشه‌ای پیش فرست. ای شنونده، بترس بترس؛ و ای بی‌خبر، بکوش بکوش، که «احدی بهتر از انسان آگاه تو را آگاه نمی‌کند». از جمله احکام حتمی خداوند در کتاب حکیم که بر آن جزا می‌دهد و عذاب می‌نماید، و به خاطر آن خشنود می‌شود و خشمگین می‌گردد از دنیا رفتن بنده است بدون دریافت بهره آخرتی هر چند خود را در عمل به زحمت انداخته، و کارش را خالص نموده، در حالی که خداوند او را به خصلتی از این خصال ملاقات کند و توبه ننموده باشد: در عبادتی که خداوند بر او واجب نموده شریک برای خدا قرار دهد، یا به سبب کشتن بی‌گناهی آتش خشم خود را فرو نشانند، یا کار زشتی را که خود مرتکب شده به دیگری نسبت دهد، یا برای درخواست حاجتی از مردم در دین خدا بدعت گذارد، یا مردم را به نفاق و دورویی ملاقات کند، یا در بین آنان به دو زبان حرکت کند. آنچه را شمردم اندیشه کن، که هر مثل دلیلی برای راهنمایی، به مانند آن است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 200

همت چهارپایان شکمشان، و اندیشه درندگان آزار و تجاوز به دیگران، و هم و غم زنان زینت حیات دنیا، و فساد در آن است. مؤمنان فروتنند، مؤمنان مهربانند، مؤمنان اهل بیم از خدایند.

153 از خطبه‌های آن حضرت است

در فضائل اهل بیت

قلب مرد خردمند را دیده‌ای است که با آن عاقبت کارش را می‌بیند، و پستی و بلندی آن را می‌شناسد. دعوت کننده‌ای دعوت کرد، و نگهبانی نگهبانی نمود، پس دعوت کننده را پاسخ دهید، و نگهبان را پیروی کنید.

گروهی به دریای فتنه فرو رفتند، سنتها را رها کردند و به بدعتها چنگ زدند، اهل ایمان کناره گرفته و خاموش گشتند، و گمراهان تکذیب کننده گویا شدند. ما اهل بیت چون پیراهن تن پیامبر و یاران او، و گنجینه‌های علم و ابواب رسالتیم. به خانه‌ها جز از طریق درها وارد نگردند، و هر که از غیر درها وارد گردد دزدش نامند.

از این خطبه است

آیاتی که در قرآن بیانگر ارزشهاست در حق اهل بیت است، و آنان گنجینه‌های خداوند مهربانند، اگر سخن گویند به راستی گویند، و اگر خاموش باشند بر آنان پیشی نگیرند. خبرگزار باید به اهلش راست گوید و خردش را در تمام امور حاضر کند، و باید از فرزندان آخرت باشد، زیرا از آنجا آمده و به آنجا بازگشت می‌کند.

آن که با دیده قلب بنگرد و با روشن بینی وارد عمل شود آغاز کارش باید این باشد که آیا عملی که انجام می‌دهد به سود یا به زیان اوست؟ اگر به سود اوست انجام

ترجمه نهج البلاغه، ص: 201

دهد، و اگر به زیان اوست ترك كند. زیرا آن که بدون بصیرت عمل کند چون کسی است که به بیراهه می رود، هر چه از راه روشنش دورتر شود از مقصودش دورتر می گردد. و عامل آگاه مانند رونه در راه روشن است. پس هر کس باید بنگرد که آیا به پیش می رود یا به عقب بر می گردد؟

آگاه باش که هر ظاهری را باطنی مانند اوست، آنچه ظاهرش پاك، باطنش نیز پاك است، و آنچه ظاهرش آلوده، باطنش نیز آلوده است. رسول راستگو صلی الله علیه و آله فرمود: «بیشك خداوند گاهی دوست دارد بنده را و دشمن دار عملش را، و گاهی دوست دارد عمل را و دشمن دارد انجام دهنده اش را».

آگاه باش هر عملی را گیاهی است، و هیچ گیاهی را بی نیازی از آب نیست، و آبها گوناگون است: آنچه آبیاریش پاکیزه باشد نخالش پاکیزه و میوه اش شیرین است، و آنچه آبیاریش آلوده باشد نخالش آلوده و میوه اش تلخ است.

154 از خطبه های آن حضرت است

که در آن شگفتیهای آفرینش شب پره را بیان می کند

ستایش خدا را که اوصاف از رسیدن به حقیقت معرفتش مانده اند، و عظمتش عقول را بازداشته، در نتیجه راهی برای رسیدن به نهایت ملکوتش نیافتند. اوست الله آن پادشاه حق آشکار، ثابت تر و آشکارتر است از هر چه دیده ها می بیند. قدرت عقول به حدّ و اندازه ای برای حضرتش نرسیده تا ماندنی برایش بیابد، و اوهام به تقدیری برای او راه نیافتند تا ماندش در وهم در آمده باشد. موجودات را بدون نقشه قبلی، و مشورت با مشاور، و کمک مددکار آفرید. آفرینش او به دستورش کامل شد، و به طاعتش گردن نهاد، فرمانش را اجابت کرد و ردّ ننمود، و تسلیم او

ترجمه نهج البلاغه، ص: 202

شد و به مخالفتش برخاست. از لطائف صنعت و شگفتیهای حکمتش که به ما نشان داده همانا اسرار پیچیده حکمت آمیزی است که در این شب پرها تدبیر نموده، شب پرهایی که روشنی روز که گشاینده دیده هر چیزی است چشم آنها را می بندد، و تاریکی شب که دیده هر زنده ای را می بندد چشم آنها را باز می کند، و چگونه چشمشان پوشیده شده که توان مدد گرفتن از نور آفتاب درخشان را ندارند تا به راههای خود خود راهنمایی شوند، و در پرتو

خورشید به آنه باید بشناسند برسند، و چسان خداوند آنها را با تالؤل نور خورشید از راه سپردن در امواج روشنایی آن مانع شده، و در لانه‌های خود از رفتن در قلب روشنایی پنهان نموده! در روز روشن پلکهای دیدگانشان را به روی هم می‌اندازد، و شب تار را برای خود چراغ روشن قرار داده‌اند که به آن واسطه به دنبال رزق خود می‌روند. تاریکی شب آنها را از دیدن باز نمی‌دارد، و آنها نیز در سیاهی شب از حرکت باز نمی‌ایستند. اما همین که خورشید نقاب از چهره بیندازد، و روشنی روز آشکار شود، و نورش تا درون لانه سوسمارها وارد گردد، شب پرها پلکهای دیده را روی هم اندازند، و از معاش به آنچه در تاریکی شب به دست آورده‌اند تغذیه کنند. پاك است خدایی که شب را برای آنها روز و سبب جلب معاش قرار داد، و روز را برای آنها زمان آرامش و استراحت مقرر فرمود، و برای آنها بالهایی از گوشتشان قرار داد تا در وقت نیاز به پرواز آیند، گویی بالشان لاله‌های گوشند اما بدون پر و چوبه آن، ولی جای رگها را در آن بالها می‌بینی. دو بال دارند که نه آنقدر ظریف‌اند که وقت پرواز پاره شوند، و نه آنچنان سخت که مانع پرواز گردند. پرواز می‌کنند در حالی که جوجه‌هایشان به آنان متصل و به مادران پناهنده‌اند، هر گاه بنشینند جوجه‌ها هم می‌نشینند، و هر وقت پرواز کنند با آنان در حرکتند، و از مادران جدا نشوند تا هنگامی که اعضای آنها محکم گردد، و بالها

ترجمه نهج البلاغه، ص: 203

برای پرواز آماده باشد، و راه کسب و روزی و روش اقدام به مصالح خود را می‌دانند. پاك است خدایی که پدیده آورنده هر موجودی است بدون نمونه‌ای که پیش از او از غیر او آفریده شده باشد.

155 از سخنان آن حضرت است

خطاب به اهل بصره در خبر از پیشامدهای سخت

آن که بتواند خود را بر اطاعت خداوند وادارد باید اقدام کند. اگر از من پیروی کنید - چنانچه خدا بخواهد - شما را به بهشت خواهم برد گر چه راهی است دشوار و همراه با تلخی.

فلان زن (عایشه) را رأی ضعیف زنان دامنگیر شد، و کینه در سینه‌اش چون دیگر آهنگران که به جوش آید جوشید، و اگر از او خواسته می‌شد آنچه با من انجام داد با دیگری انجام دهد انجام نمی‌داد. با این حال حرمت اولیه او باقی است، و حسابش با خداست.

از این کلام است

راه خدا روشن‌ترین راه، و پر فروغ‌ترین چراغ است. به ایمان بر اعمال شایسته استدلال می‌شود، و به اعمال شایسته بر ایمان دلیل می‌آورند، ساختمان علم با ایمان آباد می‌گردد، و انسان به سبب دانش از مرگ هراسان می‌شود، و با مرگ دنیای آدمی پایان می‌پذیرد، و با دنیا آخرت به دست می‌آید، با قیامت بهشت برای پرهیزکاران نزدیک، و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌گردد، مردمان را چاره‌ای از قیامت نیست، که در میدان مسابقه آن با سرعت به جانب آخرین جایگاه روان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 204

می‌شوند.

و از این کلام است

از قبرها بیرون آمده، و به آخرین منزل روان شدند. آنجا برای هر خانه اهلی است که آن را به خانه دیگری تبدیلی نکنند، و ساکنانش به جای دیگر منتقل نشوند.

امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوندند، این دو مرگ را نزدیک نمی‌کنند، و روزی را کاهش نمی‌دهند. بر شما باد به کتاب خدا که ریسمانی محکم، و نوری آشکار، و دارویی سودمند، و سیراب کننده‌ای فروشاننده عطش است، نگاهدار کسی است که به آن چنگ زند و نجات‌بخش کسی که به آن در آویزد. کثر نشود تا راستش کنند، و منحرف نگردد تا از او بخواهند که باز گردد، و از خواندن بسیار و به گوش خوردن کهنه نگردد. آن که با قرآن سخن گوید راست گفته، و هر که به آن عمل کند پیش افتاده است

[مردی از جای برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین. ما را از فتنه خبر ده.

و آیا درباره فتنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده‌ای؟ فرمود:

وقتی خدای سبحان این آیه را فرستاد: «الم، آیا مردم گمان کرده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم، رها می‌شوند و به آزمایش در نمی‌آیند؟» دانستم تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ماست فتنه بر ما فرود نمی‌آید، پرسیدم: یا رسول الله منظور از این فتنه که خداوند تو را به آن خبر داده چیست؟ فرمود: «یا علی، به زودی امتم پس از من آزمایش می‌شوند». گفتم: یا رسول الله، مگر نه این است که در روز احد افرادی از مسلمانان شهید شدند و من از فیض شهادت ماندم، و از این بابت غمگین شدم، شما به من فرمودی: «بر تو بشارت باد که عاقبت به شهادت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 205

می‌رسی؟» در پاسخ فرمود: «آنچه گفتم صحیح است، ولی بگو به هنگام شهادت شکیبائی است چگونه است؟» گفتم: این از موارد شکیبائی نیست، بلکه جای مژده و شکرگزاری است! و فرمود: «یا علی، به زودی مسلمانان پس از من به ثروتشان آزمایش می‌شوند، و با دینداری خود بر خدا منت می‌نهند، رحمتش را آرزو دارند، و خود را از خشمش در امان دانند، و با شبهات دروغ و هوسهای غفلت زان حرام او را حلال شمارند، شراب را به اسم آب انگور و خرما، و رشوه را به عنوان هدیه، و ربا را به نام تجارت حلال دانند.» گفتم: یا رسول الله، در آن وقت این چنین مردم را از کدام گروه حساب کنم؟ در موضع ارتداد، یا در مرتبه فتنه؟

فرمود: «در مرتبه فتنه».

156 از خطبه‌های آن حضرت است

در تشویق به پرهیزکاری

ستایش خدا را که ستایش را کلید یادش، و سبب فروزی فضلش، و دلیل بر نعمت‌ها و بزرگیش قرار داد.

بندگان خدا، روزگار بر باقیمانندگان چنان گذرد که بر گذشتگان گذشت. آنچه سپری شد بازنگردد، و آنچه هست جاویدان نماند. کار آخرش همچون کار اول آن است. آموزش (در فناپذیری) از هم پیشی می‌گیرند، و پرچمهایش پشتیبان

یکدیگر است. گویا حاضر در قیامت هستید، شما را می‌راند، چون ساریانی که شترهای چابکش را می‌راند. پس هر کس خود را به آنچه که شایسته او نیست سرگرم کند در تاریکیها سرگردان گردد، و در مهلکه‌ها گرفتار شود، و شیطانهای او را به راه سرکشی کشند، و کارهای زشتش را در نظرش جلوه دهند. بهشت نهایت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 206

کار پیشی گیرندگان در خیر، و آتش عاقبت کار مقصّران در بندگی است.

بندگان خدا، بدانید تقوا قلعه‌ای محکم و نفوذناپذیر است، ولی گناه حصار پست است که اهلش را از خطرات نگاه نمی‌دارد، و کسی را که به آن پناه برده حفظ نمی‌کند. آگاه باشید که با تقوا زهر خطرناک گناه قطع شود، و با یقین منتها درجه مقصود به دست آید.

بندگان خدا، خدا را خدا را منظور دارید در پاییدن عزیزترین و محبوبترین نفوس در نزدتان که خود شما هستید، زیرا بدون شك خداوند راه حق را برای شما واضح کرده، و جادهای آن را روشن نموده، که پس از این معنا یا شقاوتی است زایل نشدنی، یا سعادت است جاوید و ابدی. بنابراین از این دنیای فانی برای آخرت توشه بگیرید، که بر توشه برداشتن هدایت شده‌اید، و شما را به کوچ کردن امر کرده‌اند، و برای رفتن از دنیا به شتابان داشته‌اند. شما سوارانی هستید ایستاده که نمی‌دانید چه زمان مأمور به رفتن خواهید شد. به هوش باشید، با دنیا چه می‌کند کسی که برای آخرت آفریده شده؟! و با ثروت چه معامله انجام می‌دهد کسی که به زودی ثروت را از او می‌گیرند، و جز وبال و بازپرسی نسبت به ثروت برایش نخواهد ماند؟!!

بندگان خدا، آنچه را خداوند از خیر وعده داده جای ترك آن نیست، و آنچه را از شر نمی فرموده موردی برای رغبت به آن نمی‌باشد. بندگان خدا، پروا کنید از آن روزی که اعمال بررسی می‌شود، و تشویش و اضطراب در آن بسیار است، و اطفال از ترس آن پیر می‌شوند.

بندگان خدا، بدانید که بر شما از خود شما مراقبانی قرار داده شده، و از اندامتان جاسوسانی بر وجودتان گمارده‌اند، و محافظانی از روی راستی اعمال و شماره نفسهایتان را ضبط می‌کنند. تاریکی شب شما را از دید آنان نمی‌پوشاند، و درب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 207

بزرگی که محکم بسته شده، شما را از آنان پنهان نمی‌کند. و بی‌شک فردا که روز مرگ است به امروز نزدیک است، امروز با آنچه در آن است سپری می‌شود. و فردا از پی امروز می‌آید، گویا هر يك از شما به جایگاه تنهایی، و گودال قبرش رسیده.

عجبا از خانه تنهایی، و جایگاه وحشت، و محلّ بی‌کسی و غربت! انگار شما را نفخه صور آمده، و قیامت بر شما محیط شده، و برای داوری بین حق و باطل ظاهر شده‌اید. آن روز امور باطل دنیا از شما دور شده، و بهانه‌ها از بین رفته، و حقایق بر شما ثابت شده، و هر نيك و بدی از شما به جایگاههای خود بازگشته است.

بنابراین از عبرت‌ها پند بگیرید، و از تغییر اوضاع و احوال اندرز پذیرید، و از آنچه شما را ترسانده‌اند به نفع خود بهره‌گیرید.

157 از خطبه‌های آن حضرت است

درباره پیامبر و قرآن، و دولت بنی امیه

او را در عصری به رسالت برانگیخت که خالی از پیامبران بود، و خواب گران ملل جهان طولانی شده بود، و رشته محکم دین گسیخته بود. پس او با کتابی که تصدیق‌کننده حقایق کتب آسمانی بود، و نوری که باید از آن پیروی شود به جانب مردم آمد. آن نور قرآن است، آن را به سخن آرید ولی هرگز سخن نمی‌گوئید، اما من شما را از آن خبر می‌دهم: آگاه باشید که دانش آنچه می‌آید، و خبر آنچه که در جهان گذشت، و درمان دردهای شما، و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.

از این خطبه است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 208

در روزگار بنی امیه خانه‌ای در شهر، و چادری در بیابان باقی نماند مگر اینکه ستمگران غم و اندوه و رنج و گرفتاری وارد آن کنند. در آن زمان عذرخواهی، در آسمان، و یآوری در زمین برای آنان نماند. شما حکومت را به غیر اهلش سپردید، و

آن را در غیر جایش قرار دادید. و خداوند از آنان که ستم کردند به زودی انتقام گیرد؛ خوردنی را به خوردنی، و نوشیدنی را به نوشیدنی، در برابر هر لقمه لذیذ لقمه‌ای تلخ، و در برابر هر شربت شیرین جامی تلخ و زهر آلود، از درون در وحشت، و از بیرون در معرض شمشیر تیز. اینان مرکبهای معاصی، و شتران بارکش گناهانند. سوگند به خدا، باز هم سوگند به خدا، که بنی امیه پس از من خلافت را همچون خلط سینه بیرون اندازند، و پس از آن تا شب و روز برقرار است از شربت حکومت نچشند و هرگز طعمش را درنیابند.

158 از خطبه‌های آن حضرت است

درباره خوشرفتاری خود با مردم

من برای شما همنشین خوبی بودم، با کوشش همه جانبه‌ام شما را از هر سو حفظ کردم، و از بند ذلت و حلقه‌های ستم رهایی دادم، به جهت سپاسگزاری در برابر خوبی اندک شما، و چشم پوشی از زشتی بسیاریان که دیده آن را می‌بیند، و بدن آن را لمس می‌کند.

159 از خطبه‌های آن حضرت است

در توحید الهی و شرح حال برخی از پیامبران

ترجمه نهج البلاغه، ص: 209

فرمان حق حکم لازم و حکمت است، و خشنودیش امان و رحمت، به علم حکم می‌کند، و به حلم گذشت می‌نماید. خداوندا، تو را سپاس بر آنچه می‌گیری و بر آنچه می‌بخشی، و تو را سپاس بر عافیت و بر بیماری و بلا، سپاسی که پسندیده‌ترین و محبوب‌ترین و برترین سپاس به سویت و در پیشگاهت باشد.

سیاسی که تمام فضای آفرینش را پر کند، و تا جایی که اراده کنی برسد. سیاسی که از قبول رحمت محجوب نشود، و از رسیدن به محضرت قاصر نباشد. سیاسی که عددش به پایان نرسد، و پشتوانه‌اش فانی نگردد. ما کُنه عظمت را نمی‌دانیم، جز اینکه می‌دانیم تو زنده و قائم به ذاتی، چرت و خوابی تو را نمی‌گیرد. هیچ نظری به تو نمی‌رسد، و دیده‌ای تو را درک نمی‌کند. تو دیده‌ها را درک کرده و اعمال را شماره نموده، و مهار حیات همگان را به دست داری و آنچه از آفریده‌های تو می‌بینیم، و از آثار قدرتت به شگفتی می‌آییم، و آنچه از عظمت قدرتت تو وصف می‌کنیم چه قدر و منزلتی دارند؟ حال آنکه آنچه از ما پوشیده است، و دیده ما از دیدنش قاصر است، و عقول ما به درک آن نمی‌رسد، و پرده‌های غیب بین ما و آنها حایل شده بسی عظیم‌تر است! از این رو هر که دلش را از هر چیز فارغ کند، و اندیشه‌اش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را به پا داشته‌ای، و چگونه موجودات را آفریده‌ای، و چسان کرات را در هوا معلق نموده‌ای، و چگونه زمین را بر امواج آب گسترانده‌ای، دیده‌اش وامانده، عقلش قرین شکست، و گوشش حیران، و فکرش سرگردان می‌شود.

از این خطبه است

بر اساس گمانش مدعی امید به خداست. به خدای بزرگ سوگند، دروغ گفته، چرا حالت امیدواریش در کردارش پیدا نیست؟! زیرا هر که را به چیزی امید است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 210

اثر امیدش در عملش دیده می‌شود مگر امیدی که مردم به خدا بسته‌اند که دارای عیب است، و هر بیمی در امور مادی محقق و ثابت است مگر بیم از حق که در اغلب مردم بی‌پایه است! در کارهای بزرگ به خداوند امید دارند، و در کارهای کوچک به بندگان امید می‌بندند، اما آنچنان که حق بندگان را رعایت می‌کنند حق خدا را مراعات نمی‌نمایند. چه شده که حق خداوند کمتر از حق بندگان رعایت می‌شود؟! آیا می‌ترسی در امیدی که به حق داری دروغگو باشی؟ یا او را آنچنان که باید سزاوار امید نمی‌دانی؟! اگر از یکی از مردم بترسند تا حدی از او حساب می‌برند که در آن حد از خدا حساب نمی‌برند. بنابراین ترس از بندگان را نقد، و ترس از خدا را نسیه و وعده غیر قابل عمل قرار داده‌اند. همچنین کسی که دنیا در نظرش عظیم جلوه کند، و موقعیت آن در دلش وانمودی بزرگ داشته باشد، دنیا را بر خدا مقدم دارد و از هر چه غیر دنیاست بریده و نهایتاً برده دنیا گردد.

برای تو کافی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق تو باشد، و راهنمایی برای درك زشتی و عیب دنیا، و کثرت رسواییها و بدی‌های آن، زیرا دنیا از همه جانب از او گرفته شد، و اطراف جوانبش به آسانی به غیر او واگذار گردید، او را از دنیا چون کودکی از شیر مادر بریدند، و از زر و زیورش دور کردند.

و اگر بخواهی شخص دومی را مقتدا قرار دهی این است موسی کلیم الله - که درود خدا بر او - آنجا که گفت: «پروردگارا، به آنچه به من از خیر عطا کنی نیازمندم.» به خدا سوگند چیزی جز نانی که تناول کند از خدا نخواست، زیرا مدتی بر اثر تهیدستی، گیاه زمین می‌خورد، تا جایی که سبزی گیاه به خاطر لاغری و کمی گوشت در بدنش از پرده نازک شکمش نمایان بود.

و اگر بخواهی نفر سومی را سرمشق خود قرار دهی این است داود - که درود خدا بر او - صاحب مزامیر، و خواننده اهل بهشت، او با دست خود از لیف خرما زنبیل

ترجمه نهج البلاغه، ص: 211

می‌بافت، و به همنشینانش می‌گفت: کدام يك از شما مرا در فروختن اینها یاری می‌دهد؟ و از قیمت آن زنبیل قرصی نان جوین می‌خورد.

و اگر می‌خواهی درباره عیسی علیه السلام بگو که سنگ را بالش سر قرار می‌داد، و جامه زیر و خشن می‌پوشید، و غذای غیر لذیذ می‌خورد. نان خورشش گرسنگی، و چراغ شب تارش ماه، و سرپناهِش در زمستان مشرق و مغرب زمین، و میوه و سبزی‌اش گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند. نه زنی داشت که او را فریفته خود کند، نه فرزندی که او را به غصه بنشاند، نه ثروتی که او را از آخرت بازدارد، و نه طمع‌ی که او را به خواری اندازد. مرکب او دو پایش، و خدمتکارش دو دستش بود.

به پیامبر پاکتر و پاکیزه‌تر - که درود خدا بر او و آتش باد - اقتدا کن، که وجودش برای هر که بخواهد به او اقتدا کند سرمشق است، و برای آن که تسلی جوید در زندگی به آن حضرت تسلی است، و محبوبترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبر اقتدا کند و قدم جای قدم او بگذارد. از دنیا به حدّاقل قناعت کرد، و دیده برای تماشای آن باز نکرد. لاغرترین اهل دنیا، و گرسنه‌ترین آنان از دنیا بود. دنیا به او ارائه شد اما از پذیرفتنش امتناع کرد، چیزی را که دانست خدا دشمن دارد او هم دشمن داشت، و هر چه را حق خوار و بی‌مقدار دانسته بود او هم خوار و بی‌مقدار دانست، و آنچه را پروردگار کوچک شمرده او هم کوچک شمرد. اگر در وجود ما جز محبت آنچه که خدا و رسول دشمن دارند نبود، و بزرگ شمردن آنچه را که خدا و رسول کوچک شمرده‌اند وجود نداشت، همین برای ستیزگی ما با خدا و سرپیچی ما از فرمانش بس

بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین غذا می خورد، و مانند نشستن بندگان می نشست، و با دست خود پارگی کفشش را می دوخت، و جامه اش را وصله می کرد، بر مرکب بی پالان سوار می شد، و در ردیف خود سوار

ترجمه نهج البلاغه، ص: 212

می کرد. پرده ای همراه با نقش و نگار بر در خانه اش آویخته بود، به یکی از همسرانش فرمود: فلانی! این پرده را از برابر دید من پنهان کن، زیرا وقتی آن را می بینم دنیا و زر و زیورش را به یاد می آورم. با عمق دل از دنیا اعراض کرد، و یاد این سرای فانی را از خاطرش می راند، علاقه داشت زر و زینت دنیا از برابر دیده اش پنهان باشد، تا از آن جامه زیبا برنگیرد، و باورش نیاید که سرای قرار و آرامش است، و امیدی به درنگ در آن نداشته باشد، علاقه به دنیا را از دل بیرون کرد، و از این محل فانی دل برداشت، و از دیده خود پنهان نمود. آری چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد بغض و نفرت دارد که به آن نظر کند و در محضرش از آن یاد شود. در روش رسول خدا صلی الله علیه و آله حالتی است که تو را به زشتی ها و عیوب دنیا رهنمون است، زیرا آن حضرت با اهل بیتش در دنیا گرسنه بود، و با منزلت و تقرب عظیمی که نزد حق داشت زر و زیور دنیا از او دور داشته شده بود.

پس دقت کننده با عقلش دقت کند که خداوند با وضعی که برای پیامبرش در برنامه دنیا به وجود آورد آیا او را اکرام کرد یا به او اهانت روا داشت؟ اگر بگوید:

اهانت کرد، سوگند به خدای بزرگ دروغ گفته، و بهتان عظیمی به حق زده؛ و اگر بگوید: به او اکرام کرد، پس باید بداند که خداوند غیر حضرتش را با ارزانی داشتن دنیا به او خوار نموده، و دنیا را از مقرب ترین مردم به درگاهش دور کرده است.

اقتدا کننده باید به پیامبرش اقتدا کند، و قدم جای قدم آن حضرت بگذارد، و هر جا او درآمد درآید، ورنه از هلاکت امان ندارد، چرا که خداوند محمد صلی الله علیه و آله نشانه قیامت، و بشارت دهنده به بهشت، و ترساننده از عقوبت قرار داد. او با شکم گرسنه از دنیا رفت، و با سلامت همه جانبه وارد آخرت شد. تا لحظه از دنیا رفتن و اجابت دعوت کننده حق سنگی به روی سنگی نگذاشت. خداوند با عنایت کردن چنین رهبری چه منت بزرگی بر ما گذاشت تا از او پیروی کنیم، و پیشوایی که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 213

قدم جای قدمش بگذاریم! به خدا سوگند آنقدر این پیراهن پشمینه خود را وصله زده‌ام که از وصله کننده‌اش حیا می‌کنم. و کسی به من گفت: این لباس کهنه را دور نمی‌اندازی؟ گفتم: از من کناره گیر، که به وقت صبح از رهروان شب تمجید و ستایش می‌شود.

160 از خطبه‌های آن حضرت است

در وصف پیامبر و خاندان آن حضرت

پیامبرش را با نوری درخشان، و دلیلی روشن، و راهی آشکار، و کتابی هدایت کننده برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان، و شجره وجودش بهترین شجره است، شجره‌ای که شاخه‌هایش معتدل، و میوه‌هایش در دسترس است. جایگاه ولادتش مکه، و هجرتش مدینه طیبه بود، در مدینه نامش پر آوازه شد، و صدایش از آنجا به همه جا رسید. خداوند او را با دلیل کفی و پندی شفافبخش، و دعوتی که مردم را از گمراهیها برهاند فرستاد. دستورات ناشناخته دین را به وسیله او آشکار نمود، و بدعتهای نادرست را در هم کوبید، و احکامی را که هم اکنون نزد ما معلوم است بیان داشت. کسی که غیر اسلام را بخواهد شقاوتش قطعی، پیوندش با خداوند بریده، و سقوطش شدید، و بازگشتش به غصه‌ای طولانی، و عذابی سخت است. به خداوند تکیه می‌کنم تکیه‌ای که نتیجه‌اش بازگشت به اوست، و از او راهی می‌جویم که رساننده به شت و به محل رغبت و ارضای اوست.

بندگان خدا، شما را به تقوا و طاعت خدا سفارش می‌نمایم، که باعث نجات فردا، و سبب آزادی ابدی است. خداوند با ابلاغ کامل شما را از عذاب بیم داد، و با تشویق همه جانبه به رضوانش تشویق نمود، و دنیا و قطع شدن و از دست رفتن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 214

و انتقالش را برای شما وصف کرد. از این دنیا و آنچه از آن برای شما شگفت‌انگیز است روی بگردانید زیرا چیز اندکی از آن با شما خواهد بود. دنیا نزدیکترین منزل به خشم خدا، و دورترین محل از خشنودی حق است. پس ای بندگان خدا، از غمها و مشاغل دنیا محض اینکه به جدایی آن از خود و تغییر حالاتش یقین دارید چشم‌پوشی کنید. از دنیا همچون شخص دلسوز خیرخواه و سختکوش رنجبر برای خود در ترس و بیم باشید، و به آنچه از حوادثی که دیدید بر سر

گذشتگان آمد عبرت گیرید، که پیوندهای اعضایشان از هم گسست، چشم‌ها و گوشه‌هایشان نابود شد، شرف و عزّشان از دست رفت، شادی و نعمتشان قطع شد. همانان که به جای قرب فرزندان به فقدان آنان، و به جای مصاحبت با زنان به فراق آنان مبتلا شدند. اکنون نه به مفاخرت بر می‌خیزند، نه تولید نسل می‌کنند، نه به زیارت یکدیگر می‌روند، و نه به گفتگوی هم می‌نشینند. پس ای بندگان خدا، تقوا پیشه کنید تقوای آن که بر نفسش پیروز آمده و شهواتش را مانع گشته، و با دیده عقل به امور نظر می‌کند، زیرا برنامه واضح، و نشانه نجات بر پا، و جاده هموار، و راه «هدایت» راست و معتدل است.

161 از سخنان آن حضرت است

به یکی از یارانش هنگامی که پرسید: چگونه قومتان شما را از خلافت بازداشتند در صورتی که از هم سزاوارتر بودید؟! فرمود:

ای برادر بنی اسد، تو را اضطراب و بیقراری است، سخن در غیر صواب می‌گویی! با این حال تو را حرمت خویشی و حق پرسش است، طلب علم کردی پس آگاه باش: اما استبداد دیگران در امر خلافت علیه ما- با اینکه ما از نظر نسب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 215

والا تر، و از نظر پیوند با رسول الله صلی الله علیه و آله محکم‌تریم- محض این بود که انحصارطلبی کردند، و از رسیدن آن به ما بخل ورزیدند، و ما اهل بیت پیامبر هم با سخاوت از آن گذشتیم، حاکم خداست، و روز قیامت روز بازگشت به اوست. «و داستان این غارتگری را که در جای خود انجام گرفت رها کن.»

و از این مسأله مهم در رابطه با فرزند ابوسفیان یاد کن، که راستی این روزگار شگفت‌آور مرا پس از گریاندن خندانند. به خدا قسم عجیبی نیست، که دیگر از شدت عجب جای تعجب باقی نگذارد، و کژی فراوان به بار آورد. آنان که کوشیده‌اند تا نور خدا را از چراغش خاموش کنند، و فوران چشمه حق را مانع شوند، و میان من و خودشان آب صاف را گیل‌آلود و باآمیז کردند. اگر این مشکلات از ما و آنان برداشته شد آنها را به سوی حق خالص سوق خواهیم داد، و اگر چیز دیگری شد «خود را از غم و اندوه بر آنان تلف مکن، که خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست».

162 از خطبه‌های آن حضرت است

در توحید الهی

ستایش خدا را که آفریننده بندگان، و گستراننده زمین، و جاری کننده آب در زمین‌های گود، و رویاننده گیاه در زمینهای بلند است. اولیتش را ابتدایی، و ازلیتیش را پایانی نیست. و اول بی‌آغاز، و باقی بی‌آخر است. جبین‌ها به تعظیمش بر زمین، و لبها به توحیدش گویاست. اشیاء را به وقت آفریدن حدی معین نمود تا جدا بودن حقیقتش را از شباهت با آنها روشن سازد. اندیشه‌ها را توان آن نیست که او را به داشتن حدود و حرکات، و اعضاء و ابزار کار، به سنجش آرند. گفته نمی‌شود از چه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 216

وقت بوده، و تا چه زمان خواهد بود؟ ظاهری است که نتوان گفت از چه آشکار شده؟ و باطنی است که گفته نمی‌شود در چه چیز پنهان است؟ جسم نیست که زوال پذیرد، مستور نیست تا چیزی او را پوشانده باشد. از روی اتصال به اشیاء نزدیک نشده، و دوریش از موجودات به جدایی نیست. نگاه خیره بندگان، و تکرار سخن آنان و نزدیک شدن و در نظر آمدن تپه‌ها، و برداشتن قدم در شب سیاه، و شب آرام تیره‌ای که ماه درخشان بر آن سایه می‌اندازد، و خورشید تابان در غروب و طلوع از پی آن می‌آید، و دگرگونی زمانها و روزگاران از آمد و رفت شب و روز هیچ يك از او پنهان نیست. پیش از هر نهایت و مدتی، و هر ضبط کردن و شمردن وجود داشته. از حدود و اندازه‌هایی که تحدید کنندگان به او نسبت می‌دهند، و از داشتن نهایت اقطار مختلف، و قرار گرفتن در مساکن، و جای گرفتن در اماکن که برایش خیال می‌کنند منزّه است. حدود و اندازه برای آفریده‌های او قرار داده شده و مخصوص غیر اوست. اشیاء را از موادی که ازلی و دارای پیشینه باشند نیافرید، بلکه آنچه را به وجود آورد خودش حدّش را معین نمود، و آنچه را صورت داد نیکو صورت داد. چیزی از فرمانش امتناع نرزد، و او را از طاعت چیزی سودی نرسد. آگاهی به مردگان گذشته همچون آگاهی به زندگان باقی است، و دانش او به آنچه در آسمانهاست همچون دانش اوست به آنچه در طبقات پایین زمین است.

از این خطبه است

ای آفریده شده بر اساس اعتدال، ای به وجود آمده مراعات شده در تاریکی‌های ارحام، و پرده‌های بسیار، تو از عصاره گِل آغاز شدی، و تا مدتی معلوم و زمانی معین در جایگاهی آرام نهاده شدی. در حالی که چنین بودی در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 217

شکم مادر جنبش داشتی، نه سخنی را می‌توانستی بگویی، و نه صدایی را می‌شنیدی. آن‌گاه از قرارگاهت به سرایی آورده شدی که آن را ندیده بودی، و راههای سودش را نمی‌شناختی. چه کسی تو را در کشیدن غذا از سینه مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی تو را به هنگام نیاز به آنچه نیازمند و طالب آن بودی آشنا نمود؟ هیئات! آن‌که از توصیف موجودی که دارنده شکل و اعضاء و اندام است ناتوان است از توصیف خالقش ناتوان‌تر، و از درک آفریننده از طریق حدود و اندازه‌های مخلوقات دورتر است.

163 از سخنان آن حضرت است

به هنگامی که نزد آن حضرت آمدند و از اعمال ناپسند عثمان شکایت کردند، و درخواست داشتند از طرف آنان با عثمان وارد گفتگو شود و بخواهد که رضایت مردم را جلب کند. پس امام نزد عثمان رفت و فرمود:

مردم به دنبال من هستند، و مرا بین خود و تو واسطه قرار داده‌اند، به خدا قسم نمی‌دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی‌دانم که تو از آن بی‌خبر باشی، و به چیزی که ندانی تو را دلالت نمی‌کنم، تو می‌دانی آنچه را ما می‌دانیم، به چیزی سبقت نگرفته‌ایم که تو را به آن آگاهی دهیم، در پنهان به کاری نپرداخته‌ایم که آن را به تو برسانیم، آنچه ما دیده‌ایم تو هم دیده‌ای، و آنچه ما شنیده‌ایم تو هم شنیده‌ای، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت داشتی چنانکه ما مصاحبت داشتیم. پسر ابوقحافه و پسر خطّاب از تو به عمل به حق سزاوارتر نبودند، تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر خویشاوندی از آن دو نزدیک‌تری، و از دامادی او به جایی رسیدی که آن دو نفر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 218

نرسیدند «1».

پس خدا را خدا را در حفظ جانت، که سوگند به خدا کور نیستی تا بینایت کنند، و جاهل نیستی تا دانایت نمایند، راهها آشکار است، و نشانه‌های دین برپاست.

آگاه باش که برترین بندگان خدا نزد خدا پیشوای عادل است که هدایت شده و هدایت کند، سنت معلومی را به پا دارد، و بدعت مجهولی را بمیراند. سنت‌ها نورانی هستند و دارای نشانه‌های مشخص، و بدعتها آشکارند و دارای علائم معلوم. و بدترین مردم نزد خداوند حاکم ستمکاری است که گمراه است و گمراه کننده، سنت در دست عمل را از بین ببرد، و بدعتها متروکه را زنده کند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: «پیشوای ستمکار را به عرصه گاه قیامت می‌آورند در حالی که او را نه یآوری است و نه عذرخواهی، پس و را به آتش دوزخ می‌اندازند و چون سنگ آسیا در آتش می‌چرخد، سپس در قعر جهنم به زنجیر می‌کشند». و تو را به خدا سوگند می‌دهم نکند پیشوای مقتول این امت باشی، زیرا سابقاً گفته می‌شد: «در این امت پیشوایی کشته خواهد شد که با کشته شدن او راه کشت و کشتار تا قیامت به روی این امت باز می‌گردد، و امور امت را بر امت مشته سازد، و فتنه را در میان آنان می‌گستراند، در آن وقت حق را از باطل تشخیص نمی‌دهند، و در آن فتنه موج می‌زنند چه موجی، و آشوب می‌نمایند چه آشوبی!» در این کهولت سن و پایان عمر، آلت دست مروان نباش که تو را به هر جا بخواهد براند!

(1) - بر اساس مدارك محکم و متقن، عثمان داماد خواهر حضرت خدیجه بوده، زیرا رقیه و ام‌کلثوم دختران خواهر حضرت خدیجه بوده‌اند که در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شدند و ربیبه آن حضرت شدند. (برای تفصیل رجوع کنید به الصحيح من سيرة النبي صلی الله علیه و آله تألیف علامه جعفر مرتضی عاملی، ج 2، ص 126)

ترجمه نهج البلاغه، ص: 219

عثمان در پاسخ حضرت گفت: «از مردم بخواه به من مهلت دهند تا ستمهای رفته بر آنان را برطرف کنم.» امام فرمود: آنچه در رابطه با مدینه است مهلت لازم ندارد، و آنچه در ارتباط با خارج مدینه است مهلتش تا وقتی است که فرمان تو برای رفع ستم برسد.

164 از خطبه‌های آن حضرت است

که در آن از شگفتی‌های آفرینش طاووس سخن می‌گوید

موجودات را آفرید آفریدنی شگفت، از جانداران و بی‌جان، و آرام و متحرک.

و بر لطافت کارش و عظمت قدرتش شواهدی آشکار اقامه کرد که عقلها در برابر آن سر فرود آوردند در حالی که به وجود او اعتراف نموده و تسلیم فرمان او شدند.

و دلایل او بر توحیدش در گوشه‌های ما فریاد می‌زند، و نیز آنچه از پرندگان گوناگون به وجود آورده، پرندگانی که آنها را در رخنه‌های زمین و شکافهای بین دو کوه، و قله کوههای بلند جای داده، همانها که دارای بالهای گوناگون، و شکل‌های مختلف، و در مهار تسخیر حضرت اویند، و با بالهای خود در شکافهای هوای باز، و فضای گشاده پرواز می‌کنند. آنها را در صورتهای شگفت‌آور پس از آنکه وجود نداشتند به وجود آورد، و با استخوانهای قوی، مفصل‌ها که از نظر پنهان است ترکیب کرد و به هم پیوست، بعضی از پرندگان را به خاطر سنگینی جثه، از اینکه به راحتی در فضای بالا پرواز کند بازداشت، و چنان مقرّر فرمود که بتوانند در نزدیکی زمین به پرواز درآیند. پرندگان را با لطافت قدرتش و دقت کارش به رنگهای گوناگون درآورد. برخی از آنها سراسر در يك رنگ که رنگ دیگری با آن آمیخته نیست در آمده‌اند، و دسته‌ای دیگر در رنگ دیگری فرو رفته‌اند به جز گردنشان که طوقی از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 220

غیر آن رنگ دارند.

شگفتی‌های خلقت طاووس

و از شگفت‌ترین مرغان، طاووس است که آن را در استوارترین شکل ایجاد کرد، و رنگهایش را در نیکوترین مرحله نظام داد، با بالی که قلمهای آن را به هم پیوست، و دُمی که آن را دراز و کشیده گردانید. چون به جانب طاووس ماده رود آن را باز کند، به طوری که بر سرش سایه اندازد، گویی بادبان کشتی‌ای است از منطقه دارین که کشتیان آن را از جای خود می‌گردانند. به رنگش می‌نازد، و به نازش می‌خرامد. چون خروس با ماده‌اش مباشرت می‌کند، و برای جفت‌گیری همچون شتران نر پر از شهوتی که برای جفت‌گیری آمده‌اند با آلات تناسلی خود به او نزدیک می‌گردد. تو را در این زمینه به دیدن وضع طاووس حواله می‌دهم، نه مانند کسی که اثبات مطلبی را به سندی ضعیف احاله می‌دهد. و اگر آنچه دیگران خیال می‌کنند که آمیزش طاووس به آن است که اشکی از چشمهایش سرازیر می‌شود و در اطراف پلکهایش جمع می‌گردد، و ماده آن اشک را به منقار بر می‌دارد و می‌خورد، سپس تخم گذاری می‌کند، و نطفه نر بجز اشک بیرون آمده از چشم او نیست، این خیال بی‌پایه شگفت‌آورتر از این نمی‌باشد که مردم بر این گمانند که آمیزش کلاغ با قرار دادسن منقار در منقار است.

انگار می‌کنی قلم‌های بال طاووس میله‌های چنگکی است ساخته شده از نقره، و آنچه از دایره‌های عجیب (زرد و سبز) بر بالها روئیده گردنبدهای طلای ناب و پاره‌های زبرجد است. اگر بالش را به آنچه از زمین می‌روید تشبیه کنی می‌گویی: دسته‌گلی است که از شکوفه‌های بهاران چیده شده. و اگر آن را به جامه‌ها مثل بزنی همچون حُلّه‌هایی است پر از نقش و نگار، و یا جامه‌های خوش منظر یعنی.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 221

و اگر آن را به زینت و زیور تشبیه کنی مانند نگین‌های رنگارنگی است که میان نقره مرصّع به جواهر قرار داده شده. به مانند متکبر دلشاد راه می‌رود، و هر زمان دُم و بال خود را می‌نگرد از زیبایی پیراهن پر از نقش و نگارش و حمایل مرصّعش به فقهه می‌خندد، و هر گاه به پاهای خود چشم می‌اندازد آنچنان فریاد می‌کشد که معلوم می‌شود دادخواهی می‌کند، و به دردی واقعی گواهی می‌دهد، زیرا پایش مانند پای خروس دو رگه باریک و تیره است، و از ساق استخوان پایش خاری پنهان بر آمده. در جای تاج خود کاکلی سبز و مزین به نقش دارد. محل برآمدن گردنش مانند لوله ابرق کشیده و بلند است. جای فرورفتگی گردن تا شکمش چون رنگ نیل یعنی سبز سیر است، یا چون قطعه دیبایی است که آینه صاف و درخشنده‌ای بر روی آن نشانده باشند، گویا چادری سیاه به خود پیچیده، و از براقی گمان می‌رود که رنگ سبز خوش نمایی با آن در آمیخته است.

در شکاف گوشش خطی است مانند سر قلم، و سپید چون گل بابونه، که این سپیدی در میان رنگ سیاه اطرافش می‌درخشد، کمتر رنگی است که نمونه آن در این حیوان به کار گرفته نشده، و به خاطر صیقلی و براقی زیاد و درخشش و حسنش آن رنگ را بهتر جلوه داده، و به مانند شکوفه‌های پراکنده است که بارانهای بهاری و آفتاب با حرارت هنوز آن را نپروریده. گاهی از پر خود بیرون می‌آید، و از پیراهنش برهنه می‌گردد، پرها پشت سر هم می‌ریزند، دوباره بی در پی می‌رویند، مانند برگ درختان که در پاییز فرو می‌ریزند، سپس رشد کرده به هم می‌پیوندند تا بار دیگر به صورت اول بازگردند. پر جدید در رنگ‌آمیزی مانند دفعه اول است، و هر رنگی در جای سابقش قرار می‌گیرد. چون به دقت در موی از موهای پر طاووس نظر کنی يك بار سرخ رنگ، و بار دیگر سبز زبرجدي، و مرتبه دیگر زرد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 222

طلایی نشان می‌دهد. پس چگونه فکرهای ژرف‌بین، و عقول باذوق خلقت عجیب این حیوان را درک کند، و چسان توصیف وصف کنندگان وصفش را به نظم آورد، با آنکه کوچکترین اجزایش اندیشه‌های ژرف‌بین را از درک عاجز نموده و

زبان وصف کنندگان را ناتوان کرده است؟! پاك است خداوندی که عقلها را از توصیف مخلوقی چون طاووس مبهوت و مقهور نموده با اینکه آن را چنان در برابر چشمها جلا داده که آن را محدود به حدّ معین و پدید آمده و با اندام ترکیب یافته و رنگ آمیزی شده درك کرده اند، و زیباها را از بیان کیفیت آن در ناتوانی نشانده، و آنها را از شرح وصف این حیوان به عرصه عجز کشیده. پاك است خداوندی که پاهای موران و پشه های كوچك را استوار کرد تا رسد به بزرگتر از آنها از ماهیان دریا و پیلان عظیم الجثّه، و بر خود لازم نموده که هیچ جسمی که جان در آن دمیده جنبش ننماید مگر آنکه مرگ را وعده گاه و فنا را پایان کارش قرار دهد.

از این خطبه است در وصف بهشت

آنچه از بهشت برای تو وصف می شود اگر با چشم دل بنگری، به شگفتی هایی که در دنیا پدید شده از شهوات و خوشیها و آرایش هایی که نظر را جلب می کند بی رغبت کرسی، و اندیشه ات در میان درختانی که شاخه هایشان به هم می خورد و ریشه هایشان در دل تپه هایی از مشك بر کنار جویهای بهشت پنهان شده سرگردان می گردد، و فکرت در خوشه هایی از مرواریدتر در شاخه های كوچك و بزرگ آن درختان، و همچنین پدید آمدن میوه های گوناگون که از غلاف های خود سر برون آورده حیران می شود، که آن میوه ها بدون زحمت و رنج چیده می شوند و بر اساس میل چیننده به دست می آیند، و غسل های پاك و شرب صافی در قصرهای ساکنان بهشت به گردش می آورند تا هر که بخواهد بهره مند گردد. بهشتیان مردمی هستند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 223

که کرامت الهی به دنبال هم به آنان می رسد تا گاهی که در خانه جاودانی فرود آیند، از رنج نقل و انتقال سفرها ایمن شوند. ای شنونده اگر دل به آنچه که در بهشت از این مناظر شگفت انگیز به تو روی می آورد مشغول کنی روح به تماشای آن از شوق برآید، و الان از این مجلس من برای هر چه زودتر رسیدن به آنها به همسایگی اهل قبول خواهی رفت. خداوند به رحمت خویش ما و شما را از آن کسانی قرار دهد که از عمق دل و جان برای رسیدن به منازل نیکوکاران سعی و تلاش می نمایند.

تفسیر لغات نامأنوس این خطبه

گفتار آن حضرت «يُؤَرِّ بِمَلاحِقَه» کلمه «ارّ» کنایه از نزدیکی است، عرب گوید: «ارّ الرجل المرأة يُؤَرِّها» آن گاه که مرد با زن نزدیکی کند.

و «كَأَنَّهُ قَلَعَ دِرَائَ عَنجَه نَوْتِيَه» «قَلَعَ» بادبان کشتی است، و «دِرَائِ» منسوب به دارین شهری است در ساحل دریا که از آنجا عطر می آورند.

«عَنجَه» یعنی آن را بازگرداند، گفته می شود: «عَنجَت الناقَة - كَنصَرَت - اعنَجها عَنجاً» وقتی که سر شتر را بگردانی. و «نَوْتِي» به معنی کشتی‌بان است. و «ضَفَّتِي جَفُونَه» دو طرف پلك دیده طاووس را منظور فرموده.

لغت ضَفَّتَان به معنی هر دو جانب است. و فرمایش حضرت «فَلَذَ الزَّبْرَجِد» فَلَذ جمع فَلَذَة به معنای قطعه و تکه است. «كَبَائِس» جمع كِبَاسه به معنی خوشه است. «عَسَالِيح» به معنی شاخه‌هاست، و مفردش «عُسلُوح» است.

165 از خطبه‌های آن حضرت است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 224

در امر به الفت، و وصف بنی امیه و یاران خویش

کوچکتران شما باید به بزرگتران اقتدا کنند، و بزرگترهای شما باید به کوچکترها مهربان باشند. همچون ستمکاران دوره جاهلیت نباشید که نه دنبال فهم دین بودند، و نه برای شناخت خداوند تعقل می کردند، داستان مردم جاهلیت چون تخمی است که در محل تخم گذاری شترمرغان پیدا شود، شکستنش گناه است، و وانهادنش باعث بیرون آمدن جوجه زیان رسان (زیرا ممکن است تخم مار سیاه باشد).

از این خطبه است (درباره بنی امیه)

مسلمانان پس از اتفاق از هم جدا شدند، و از اصلشان پراکنده گشتند. گروهی از آنان (که بر حق بودند) به شاخه‌ای دست آویختند که شاخه به هر کجا متمایل شد آنها هم متمایل شدند. به زودی خداوند آنان را برای بدترین روز بنی امیه جمع کند، چنانکه پاره‌های ابر در فصل پاییز جمع می‌شوند، خداوند در میانشان الفت ایجاد می‌کند، و آنان را همچون ابرهای متراکم متفق می‌نماید، آن‌گاه خداوند برای آنان دره‌ایی می‌گشاید که چون سیل از جای برانگیختنشان روانه می‌شوند، مانند سیل دو باغ مردم سبا، که از آن سیل هیچ زمینی سالم نماند، و هیچ تپه‌ای در برابرش تاب نیاورد، و برپایی کوه و بلندیه‌ای زمین جریان آن سیل را باز نگرداند.

خداوند آن مردم متفق را در میان دره‌ها و رودخانه‌ها پراکنده می‌کند، آن‌گاه همچون چشمه‌سار در قسمت‌های مختلف زمین روان می‌سازد، حق از دست رفته گروهی را از گروه دیگر به کمک آنان می‌گیرد، و عده‌ای را به جای عده دیگر در شهرها قرار می‌دهد. قسم به خدا بنی امیه پس از برتری و حکومتشان آنچه در دست دارند آب می‌شود، مانند دنبه‌ای که به روی آتش آب می‌شود.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 225

ای مردم، اگر یکدیگر را از یاری کردن حق فرو نمی‌گذاشتید، و از سست کردن پایه باطل سستی نمی‌کردید، آنان که همشأن شما نبودند در امور شما طمع نمی‌کردند، و آن‌که بر شما مسلط شد قوی نمی‌گشت، ولی شما چون بنی اسرائیل سرگردان شدید. به جانم سوگند پس از آنکه مرا از دست دادید سرگردانی شما چند برابر می‌شود به خاطر اینکه حق را پشت سر گذاشتید، و از نزدیک‌ترین فرد به پیامبر بریدید، و به دورترین شخص متصل شدید. بدانید اگر از امام بر حق خود پیروی می‌کردید شما را به راه رسول خدا می‌برد، آن وقت از رنج بیراهه رفتن راحت می‌شدید، و بار سنگین را از دوش خود به کناری می‌انداختید.

166 از خطبه‌های آن حضرت است

در ابتدای حکومتش

خدای متعال کتابی هدایت کننده نازل کرد، که خیر و شر را در آن کتاب بیان کرد، پس راه خیر را انتخاب کنید تا هدایت شوید، و از بدی ریزو برگردانید تا در راه مستقیم قرار گیرید. واجبات! واجبات! آنها را به پیشگاه خداوند ادا کنید تا شما را به بهشت برسانند. خداوند چیزهایی را که بر شما مجهول نیست حرام کرد، و چیزهایی را که در آن عیبی نیست حلال کرد، و حرمت مسلمانان را بر آنچه دارای حرمت است برتری داد، و حقوق مسلمانان را در جاهای خود به سبب اخلاص و توحید محکم ساخت. پس مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند مگر برای حق، و آزار مسلمانان جایز نیست مگر امر واجبی در کار باشد.

بر مسئله‌ای که همگانی است و نیز مختصّ به هر يك از شماست و آن مرگ است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 226

پیشی گیرید، زیرا مردم پیشاپیش شما (به راه آخرت رفته) اند، و قیامت هم از پشت سر شما را می‌راند. خود را سبک کنید تا ملحق شوید، که رفتگان را نگاه داشته و چشم به راه فعلی‌ها هستند. از خدا نسبت به بندگان و شهرهایش پروا کنید، زیرا دارای مسئولیت هستید حتی نسبت به زمینها و حیوانات، و خداوند را اطاعت کنید و از نافرمانی او بپرهیزید. چون خیر را مشاهده کنید آن را از دست مدهید، و چون شر را ببینید از آن روی برگردانید.

167 از خطبه‌های آن حضرت است

پس از بیعت با حضرت، عده‌ای به محضرش عرضه داشتند: چه خوب بود اگر آنان را که در کشتن عثمان شرکت داشتند کیفر می‌دادی! امام فرمود:

ای برادرانم، آنچه را شما می‌دانید جاهل به آن نیستم، اما با کدام قدرت؟ در حالی که آنان همچنان بر تخت شوکت سوارند، و بر ما چیره‌اند و ما بر آنان چیره نیستیم، این قوم همانهایی هستند که غلامان شما با آنها شوریدند، و اعراب بادیه نشین نیز به آنها پیوسته، و اکنون در بین شما هستند و به هر شکلی که بخواهند شما را می‌آزارند. آیا شما را بر کمترین چیزی که می‌خواهید قدرت هست؟ این کار آنان قطعاً کاری از سنخ کارهای جاهلیت بوده، و اینان را مددکار و پشتیبان است. اگر در این مسئله حرکتی پیش آید مردم از چند دسته بیرون نیستند: گروهی رأیشان رأی شماست، و فرقه‌ای رأیشان غیر رأی شماست، و گروهی را نه این رأی است و نه آن رأی. پس صبر پیشه کنید تا مردم آرام گیرند، و دلها از جوش و خروش بیفتد، و حقوق به آسانی گرفته شود.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 227

در کنار من آرام باشید، و به انتظار دستورم بمانید، کاری نکنید که ارکان قدرت را ویران سازد، و توانایی را از دست ببرد، و به جای آن سستی و ذلت آورد، به زودی این مسأله را با مدارا حل می‌کنم تا وقتی که مدارا ممکن باشد، و هر گاه چاره‌ای نیامد آخرین دوا داغ نهادن است (و آنان را از دم شمشیر می‌گذرانم).

168 از خطبه‌های آن حضرت است

به هنگام رفتن اصحاب جمل به شهر بصره

خداوند پیامبری راهنما، با کتابی گویا، و دینی استوار برانگیخت، هلاک نمی‌شود مگر روی گردان از آن که اهل هلاکت است. عوامل هلاکت کننده، بدعت‌های مشتبّه به دین است، مگر خداوند انسان را از آنها حفظ کند. پیروی از حجت خداوند حافظ زندگی شماست، از حجت خدا اطاعت کنید بدون اینکه سرزنش شوید و به آن مجبور گردید. به خدا قسم باید پیروی کنید وگرنه خداوند حکومت اسلام را از شما خواهد گرفت، و آن را تا به دیگری منتقل نکند به دست شما نخواهد داد.

اینان بر اثر ناخشنودی از حکومت من جمع شده و دست به دست هم داده‌اند، من تا وقتی که بر اجتماع شما نترسم صبر پیشه می‌کنم، زیرا اگر اینان بخواهند رأی ناصواب خود را عملی سازند، سر رشته نظام مسلمین گسسته می‌شود. اینان از باب حسد بر کسی که خداوند حکومت را در اختیار او گذاشته به طلب دنیا برخاسته‌اند، و می‌خواهند وضع را به گذشته برگردانند. حق شما بر ما عمل به کتاب خدا و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و قیام به حق او و برپا داشتن سنت آن حضرت است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 228

169 از سخنان آن حضرت است

چون به بصره نزدیک شد، عده‌ای از مردم بصره عربی را خدمت حضرت فرستادند تا حقیقت برنامه او را با اصحاب جمل معلوم کند و شبهه‌ای که در این واقعه برای آنان بود رفع شود. امام آنچنان مسأله را برای او روشن کرد که دانست حق با آن حضرت است. سپس به او فرمود: بیعت کن.

گفت: من فرستاده مردم، کاری انجام نمی‌دهم تا به آنان بازگردم، حضرت فرمود:

اگر آنان که از جانب ایشان نزد من آمده‌ای تو را برای یافتن زمین باران خورده بفرستند و تو آن زمین را بیایی و پس از بازگشت، از گیاه و آبشان خبر دهی ولی به سخن تو اهمیت ندهند و به سوی زمین‌های بی‌آب و گیاه بروند، چه خواهی کرد؟

گفت: من آنان را رها می‌کنم و به محلی که دارای آب و گیاه است می‌روم. امام فرمود: اکنون دستت را برای بیعت با من دراز کن.

[آن مرد گفت: به خدا سوگند با تمام بودن حجت بر من، نتوانستم از بیعت امتناع کنم، بنابراین با آن حضرت بیعت کردم. آن مرد معروف به کُلیب جرمی است.]

170 از سخنان آن حضرت است

به وقت تصمیم رویارویی با لشکر معاویه در صقین

خدایا، ای مالک آسمان افرشته، و فضای بازداشته، که آن را جای فروشدن شب و روز، و منطقه حرکت خورشید و ماه، و جای آمد و شد ستارگان قرار

ترجمه نهج البلاغه، ص: 229

داده‌ای، و ساکنانش را گروهی از فرشتگان نمودی، که از بندگی خسته نمی‌شوند؛ و ای پروردگار این زمین که آن را قرارگاه انساها، و محل رفت و آمد خزندگان و چهارپایان، و آنچه که از عدد بیرون است از موجودات دیدنی و نادیدنی

قرار دادی. و ای خداوند کوههای استوار که آنها را میخهای زمین، و تکیه گاه مخلوق نمودی، اگر ما را بر دشمن پیروزی دادی از ستم برکنار دار، و به راه حق مستقیم ساز؛ و اگر دشمن را بر ما غلبه دادی شهادت را نصیب ما گردان، و ما را از فتنه نگاه دار.

کجایند مدافعان حریم ناموس؟ کجایند غیرتمندان وفادار به ناموس که به وقت بروز سختیها به دفاع می پردازند؟ ننگ پشت سر شما، و بهشت پیش روی شماست.

171 از خطبه های آن حضرت است

در دفاع از حق خویش، و نکوهش اهل جمل

ستایش خدا را که آسمانی دیگر را، و زمینی زمین دیگر را از دید او نمی پوشاند.

از این خطبه است

کسی به من گفت: ای پسر ابوطالب، تو بر امر خلافت بس حریصی! به او گفتم:

به خدا سوگند شما حریص تر و دورترید، و من سزاوارتر و نزدیکترم. من حقّ خودم را که شما بین من و آن مانع می شوید و مرا از دست یافتن به آن باز می دارید طلب کردم. هنگامی که در جمع حاضران با دلیل او را سرکوب کردم دستپاچه شد و گویا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 230

سرگردان ماند که پاسخم را چه بگوید.

الهی! من بر ضدّ قریش و آنان که یاریشان می دهند از تو کمک می جویم، زیرا آنان با من قطع رحم کردند، و منزلت والایم را کوچک شمردند، و در ستیز با من در برنامه‌ای که حق من بود با یکدیگر همدست شدند، آن گاه گفتند: هش دار، حق آن است که آن را بگیری، و حق آن است که آن را رها کنی.

از این خطبه است درباره اصحاب جمل

به سوی جنگ بیرون شدند در حالی که حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را همچون کنیزی که برای فروش می برند به دنبال خود کشاندند، و او را با خود به سوی بصره روان ساختند، طلحه و زبیر زنان خود را در خانه نشاندند و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر تماشای خود و دیگران گذاشتند، آن هم در میان لشگری که مردی از آنان نبود مگر اینکه دست طاعت به من داده بود، و با آزادی و اختیار بیعت را پذیرفته بود، آنان به فرماندار من، و خزانه داران بیت المال مسلمین و مردم بصره هجوم بردند، گروهی را به شکنجه، و عده‌ای را به مکر و حيله کشتند. به خدا قسم اگر جز به يك نفر از مسلمانان دست نمی یافتند و عمداً و بدون گناه او را می کشتند، کشتن همه آنان بر من حلال بود، زیرا همه در آن قتل حاضر بودند ولی مانع نشدند و از او به زبان و دست دفاع نکردند، چه رسد به اینکه اینان برابر با عددی که داخل بصره شدند از مسلمانان به قتل رساندند.

172 از خطبه‌های آن حضرت است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 231

در اینکه چه کسی شایسته خلافت است،

و سفارش به تقوا و گریز از دنیا

رسول خدا امین وحی، و آخرین فرستادگان، و بشارت دهنده به رحمت، و بیم دهنده از عذاب او بود.

ای مردم، آن که تواناترین مردم به حکومت، و داناترین آنان به امر خدا در کار حکومت است از همه به حکومت شایسته تر است. اگر در مسأله حکومت فتنه جویی به فتنه برخیزد بازگشت به حق از او خواسته می شود، و اگر امتناع ورزید کشته می شود. به جانم سوگند، اگر جز با حضور همه مردم امامت منعقد نگردد چنین کاری شدنی نیست، ولی آنان که حضور دارند ثبوت حکومت را بر غائبان حکم می کنند، پس فرد حاضر حق رویگردانی، و غائب حق انتخاب غیر را ندارد.

بدانید که من با دو نفر می جنگم: مردی که چیزی را ادعا کند که حق او نیست، و کسی که رویگردان شود از چیزی که بر عهده اوست.

بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می کنم، که تقوا بهترین چیزی است که بندگان حق یکدیگر را به آن سفارش می کردند، و از بهترین عاقبتها نزد خداست.

بین شما و اهل قبله باب جنگ گشوده شده، و این پرچم را به دوش نمی کشد مگر آن که اهل بصیرت و استقامت و دانای به موارد حق باشد. پس آنچه را به آن مأمور می شوید انجام دهید، و از آنچه نمی می گردید بازایستید، و در کاری تا دقیقاً بررسی نکنید شتاب نورزید، زیرا آنچه را شما (از روی جهل) منکر آن هستید ما را قدرت تغییر آن هست.

بدانید دنیایی که نسبت به آن آرزومندید و به آن میل دارید، و آن گاهی شما را به خشم و زمانی به خشنودی می برد، نه خانه شماست و نه منزلی که برای آن آفریده شده اید، و نه جایی که شما را به آن دعوت کرده اند. بدانید که دنیا برای شما باقی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 232

نمی ماند و شما هم در آن باقی نخواهید ماند؛ اگر دنیا شما را به ظاهرش فریفت از شرش نیز بیم داد. پس به خاطر بیم دهیش از آنچه فریبتان می دهد چشم پوشی کنید، و به خاطر ترساندنش از طمع به آن خودداری نمایید، و در دنیا برای آخرتی که به آن دعوت شده اید بر یکدیگر پیشی گیرید، و با عمق دل از دنیا روی بگردانید، نباید احدی از شما به خاطر چیزی از دنیا که از او گرفته شده چون کنیز ناله بزند. و با شکیبایی بر طاعت خدا و محافظت بر آنچه از کتابش که حفظ آن را از شما خواسته است نعمت خدا را بر خود تمام کنید. بدانید در صورتی که پایه دین خود را حفظ نموده باشید از دست دادن متاع دنیا به شما زیانی وارد نکند. و بدانید در صورت تباه کردن دین آنچه از دنیا حفظ کرده اید به شما سودی ندهد. خداوند دلهای ما و شما را متوجه حق کند، و شکیبایی را به ما و شما ارزانی دارد.

173 از سخنان آن حضرت است

درباره طلحة بن عبیدالله

تا بوده‌ام به جنگ تهدید نشده، و از شمشیر ترسانده نمی‌شده‌ام، من به آنچه پروردگارم از نصرت به من وعده داده اعتماد دارم. به خدا قسم به خواخواهی عثمان با سعی و تلاش شتاب نورزیده جز اینکه می‌ترسد خون عثمان را از او مطالبه کنند، زیرا به این مسأله متهم است، و در میان مردم کسی به کشتن عثمان حریص‌تر از او نبود، او با این لشکرکشی می‌خواست مردم را به اشتباه اندازد تا واقعیت به صورت دیگر جلوه کند و در برنامه شك به وجود آید. به خدا سوگند در امر عثمان باید یکی از سه کار را انجام می‌داد که نداد:

اگر پسر عَفَّان چنانکه او می‌پنداشت ستمگر بود می‌باید قاتلان او را یاری

ترجمه نهج البلاغه، ص: 233

می‌داد، و یارانش را می‌راند. و اگر مظلوم بود می‌بایست از کشته شدنش مانع می‌شد، و نسبت به کارهایش عذر موجه اقامه می‌کرد. و چنانچه در ظالم بودن یا مظلوم بودنش تردید داشت می‌بایست از او کنار گرفته به گوشه‌ای می‌خزید و مردم را به او وامی‌نهاد. ولی او هیچ يك از این سه کار را نکرد، و دست به کاری زد که راهش شناخته نیست، و عذرهایی که نسبت به آن اقامه می‌کند ناسالم است.

174 از خطبه‌های آن حضرت است

در پند و اندرز، و بیان نزدیکی خود به پیامبر

ای بی‌خبرانی که از شما بی‌خبر نیستند، و ای تارکان عهد حق که از شما به طاعت عهد گرفته شده، چه شده که شما را رویگردان از خدا، و روی آورده به غیر او می‌بینم؟! به چهارپایانی می‌مانید که چوپان آنها را به چراگاه و باخیز، و آبشخور

دردانگیز برده. علف چرانی هستی که برای بردن به قصاب خانه علفش می دهند، زمانی که با او خوبی می کنند نمی داند از این خوبی کردن به او چه هدیی دارند، روزش را روزگار، و سیر شدنش را زندگی می پندارد. به خدا قسم اگر بخوایم هر کدام از شما را خبر دهم که از کجا آمده و به کجا می رود و تمام امورش چه خواهد شد خبر می دهم، ولی می ترسم درباره دچار غلو شوید و مرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله تفضیل داده در نتیجه کافر گردید.

اما بدانید به خاصان از یاران خود که از خطر کفر و غلو در امانند این مطالب را خواهم رساند. به خدایی که پیامبر را به حق برانگیخت و او را به خلاق برتری داد، جز به راستی سخن نمی گویم، رسول خدا مرا به همه این امور خبر داد، از هلاک هلاک شونده، و نجات نجات یافته، و عاقبت امر حکومت. هیچ حادثه ای بر من

ترجمه نهج البلاغه، ص: 234

نمی گذارد جز اینکه پیامبر خبرش را در گوشم خواند، و مرا به آن آگاه ساخت.

ای مردم، به خدا قسم شما را به طاعتی ترغیب نمی نمایم جز اینکه خود به عمل به آن از شما پیشی می گیرم، و از گناهی باز نمی دارم مگر اینکه قبل از شما از آن باز می ایستم.

175 از خطبه های آن حضرت است

در پند و اندرز و فضل قرآن و نهی از بدعت

از بیان خدا سود گیرید، و از موعظه های الهی پند پذیرید، و نصیحت خدا را قبول کنید، که خداوند با آیات روشنش راه عذر را بر شما بسته، و حجتش را بر شما تمام کرده، و از کارها آنچه را دوست داشته و آنچه را مورد نفرتش بوده برای شما بیان فرموده، تا محبوبش را انجام دهید، و منفورش را ترك نمایید، رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود: «بہشت پیچیده به سختی ها، و دوزخ آمیخته به شهوات است».

بدانید طاعتی نیست جز اینکه انجامش گران، و گناهی نیست مگر اینکه انجامش لذت بخش است. پس رحمت خدا بر کسی که از شهوت بازایستد، و هوای نفس را ریشه کن کند، که این نفس دورترین چیزی است که از شهوت قطع شود، و پیوسته میل به هوسرانی و معصیت دارد.

بندگان خدا، بدانید که مؤمن شب را به روز، و روز را به شب نمی برد مگر آنکه به نفس خود بدگمان است، هماره از خود عیبجویی می کند، و خواهان افزایش کار نیک از وجود خویش است. در امر دین چون گذشتگانی که پیش از شما بودند، و رفتگانی که در برابر شما از دنیا رفتند باشید، از دنیا خیمه بر کنندند همچون خیمه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 235

برکندن کسی که کوچ می کند، و آن را طی کردند چنانکه منازل را طی کنند.

بدانید که قرآن خیرخواهی است که خیانت نمی کند، و هدایتگری است که گمراه نمی نماید، و سخنگویی است که دروغ نمی گوید. احدی با قرآن نشست جز اینکه به فرونی یا کمی از پیش آن برخاست: فرونی در هدایت، و کم شدن در کور دلی. بدانید که برای کسی بعد از بودن با قرآن تهیدستی نیست، و برای احدی بدون قرآن بی نیازی نمی باشد. از قرآن برای بیماریهای خود شفا جویید، و از آن برای پیروزی بر مشکلات یاری خواهید، که شفای از بزرگترین بیماریها که کفر و نفاق و تباهی و ضلالت می باشد در قرآن است. پس به وسیله قرآن از خدا بخواهید، و با عشق به قرآن به خدا توجه کنید، و به وسیله آن از مردم چیزی خواهید، قطعاً بندگان حق در این دنیا با وسیله ای به مانند قرآن به خداوند توجه نکرده اند. بدانید که قرآن شافعی است که شفاعتش پذیرفته گشته، و گوینده ای است که گفتارش تصدیق شده است؛ آن که قرآن در قیامت به شفاعتش برخیزد شفاعتش در مورد او قبول است، و از هر که شکایت نماید شکایتش پذیرفته است، زیرا ندا دهنده ای در قیامت ندا می دهد: «امروز هر انسانی دچار بذری است که افشانده و گرفتار نتیجه عمل خود است، جز آنان که زارع بذر قرآن در سرزمین حیات خود بودند». بنابراین از بذرافشانان قرآن و تابعان آن باشید، آن را رهنمای به سوی خدای خود قرار دهید، برای خود از قرآن طلب نصیحت کنید، آراء خود را که بر خلاف قرآن است متهم نمایید، و خواهش خود را که مخالف قرآن است خائن بدانید.

عمل! عمل! سپس عاقبت! عاقبت! پایداری! پایداری! آن گاه صبر! صبر! پاکدامنی! پاکدامنی! قطعاً برای شما پایانی است، خود را به آن برسانید؛ و شما را نشانه ای است، به آن هدایت جویید، و اسلام را هدیفی است به آن برسید؛ با انجام

ترجمه نهج البلاغه، ص: 236

آنچه خداوند از حق خود بر شما واجب نموده، و تکالیفی که برای شما بیان داشته به خداوند روی آورید، من شاهد شمام، و روز قیامت به نفع شما اقامه حجت می کنم.

بدانید که آنچه در علم الهی مقدر گشته بود واقع شد، و قضایی که باید انجام می شد تدریجاً وارد گشت، من از وعده خدا و حجت او سخن می گویم، خدای تعالی فرموده: «آنان که گفتند پروردگار ما الله است، سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند که نترسید و محزون نباشید، و شاد باشید به بهشتی که وعده داده می شدید». شما گفتید پروردگار ما خداست، پس بر کتاب خدا و بر طریق فرمان او، و براه شایسته بندگیش استقامت ورزید، و از آن طریقه بیرون نروید، و بدعت در آن مگذارید، و با آن مخالفت نورزید، زیرا آنان که از راه بیرون شوند در قیامت به خداوند راه نیابند. از شکستن و دگرگون کردن اخلاق پسندیده برحذر باشید، و زبان را یکی کنید، مرد باید زبان خود را ضبط کند، زیرا با زبان نسبت به صاحبش چموش است، به خدا سوگند بنده باتقوایی را نمی بینم که تقوایش او را سود دهد مگر آنکه زبانش را حفظ کند. قطعاً زبان مؤمن پشت قلب او، و دل منافق پشت زبان اوست، زیرا مؤمن چون بخواهد سخنی گوید درباره آن در دل خود اندیشه نماید، اگر خیر باشد آشکارش کند، و اگر شر باشد نهمته اش دارد. و منافق هر چه به زبانش آید بگوید، نمی فهمد چه سخنی برای او سودمند و کدام گفتار برای او زیان آور است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمان بنده ای استوار نمی شود مگر دلش استوار شود، و دلش استوار نمی گردد مگر زبانش استوار شود». پس هر يك از شما بتواند خدا را ملاقات کند در حالی که دستش از خون و مال مسلمین پاک، و زبانش از هتك آبروی آنان سالم باشد باید چنین کند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 237

بندگان خدا، بدانید قطعاً مؤمن در امسال حلال می داند آنچه را سال اول حلال دانسته، و این سال حرام می داند آنچه را سال نخست حرام می دانسته، بدعتی که مردم پایه گذاری کرده اند چیز حرام را بر شما حلال نمی کند، بلکه حلال همان است که خدا حلال کرده، و حرام همان است که خدا حرام نموده. به تحقیق امور را تجربه کرده و خوب آزمایش نموده اید، و از اوضاع گذشتگان پندتان داده اند، و برای شما مثلها زده اند، به آیینی واضح دعوت شده اید، از شنیدن دعوت کر نمی شود مگر بی گوش، و از دیدن آن کور نمی شود مگر بی چشم، آن که خداوند از آزمایش ها و تجربه ها سودش نرساند به موعظه دیگر سود نمی برد، او را از پیش رو و آشکارا کوتاه فکری درآید تا آنجا که آنچه را نمی شناخته پندارد که می شناسد، و آنچه را که می شناخته ناشناخته انگارد. زیرا مردم دو دسته اند: تابع شریعت، و پدید آورنده بدعت که او را از جانب خدا نه برهانی از سنت و نه نوری از دلیل و حجت است.

خداوند احدی را به مانند این قرآن پند نداده، که قرآن رشته متین خدا و وسیله امین اوست، در آن بهار دل و چشمه های دانش است، دل را به غیر آن مایه جلا نیست، با آنکه پندپذیران از قرآن از دنیا رفتند، و فراموشکاران یا آنان که خود را به فراموشی زده اند مانند. چون خیری دیدید آن را کمک کنید، و چون شری مشاهده نمودید از آن دوری جوید، که

رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه می فرمود: «ای فرزند آدم، کار خیر انجام ده، و کار شر را رها کن، که در این حال نیکوکار و معتدلی».

بدانید ستم سه گونه است: ستمی که بخشیده نشود، و ستمی که بازخواست شود، و ستمی که بخشیده شود و بازخواست نشود. اما ستمی که آمرزیده نشود شرک به خداوند است، خداوند سبحان فرموده: «خداوند این گناه را که به او شرک

ترجمه نهج البلاغه، ص: 238

آوردند نمی آمرزد.» اما ستمی که آمرزیده شود ستم عبد بر خود است در ارتکاب بعضی از گناهان کوچک. اما ستمی که بازخواست شود ستم بعضی از مردم بر بعض دیگر است. قصاص در قیامت شدید است، و آن زخم زدن با کارد، یا ضربه زدن با تازیانه نیست، بلکه برنامه ای است که اینها در برابرش اندک است. از تلون و رنگ به رنگ شدن در دین خدا بهره یزید، زیرا اتفاق در آنچه که از حق میل ندارید از تفرقه در آنچه از باطل دوست دارید بهتر است، و خداوند پاک به هیچ يك از گذشتگان و فعلی ها بر اثر تفرقه خیر عطا نکرده است.

ای مردم، خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از دنبال کردن عیوب مردم بازدارد، و خوشا آن که در خانه اش بنشیند، روزی خود را بخورد، به طاعت پروردگارش مشغول باشد، و بر گناهش گریه کند؛ او سرگرم کار خود بوده، و مردم از او در آسایش باشند.

176 از سخنان آن حضرت است

درباره حکمین

رأی بزرگان شما بر این شد که دو مرد را اختیار کردند، از آنان پیمان گرفتیم که بر اساس قرآن حکم کرده از آن تجاوز نکنند، زبانشان با قرآن باشد و دلشان از آن پیروی نماید، ولی از قرآن روی گردانند، و حق را در حالی که می دیدند ترک کردند؛ خواسته آنان ستمکاری، و عادتشان کثری بود. تعهد ما با آنان در حکم کردن به عدالت و عمل به حق پیش از رأی زشت و حکم جائزانه آنان بود. حجت به سود ما و در اختیار ماست از آن هنگام که با راه حق مخالفت کردند، و حکمی غیر حکم خدا صادر نمودند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 239

177 از خطبه‌های آن حضرت است

در توحید و تقوای الهی

اشتغال به کاری او را سرگرم نمی‌سازد، زمانی باعث دگرگونی او نمی‌گردد، مکانی او را فرا نمی‌گیرد، و زبانی قدرت وصفش را ندارد. شماره قطرات باران، و ستارگان آسمان، و ذرات خاکی که باد در هوا پراکنده ساخته، و نیز حرکت مورچه بر سنگ صاف، و خوابگاه موران کوچک در شب تار از او پوشیده نیست.

محل افتادن برگها، نگاه‌های زیرچشمی را می‌داند. و شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، همتایی ندارد، در وجودش تردیدی نیست، نمی‌توان دینش را کافر شد، و آفریدن او را منکر گشت، شهادت آن که نیتش صادقانه، و باطنش پاک، و یقینش خالص، و میزانش سنگین است. و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او، و برگزیده از موجودات است، که برای بیان احکام انتخاب شده، و به کرامت‌های گرانبهای الهی اختصاص یافته، و جهت ابلاغ رسالت‌های با ارزشش برگزیده شده، و به سبب او نشانه‌های هدایت روشن، و سیاهی کور دلی و ضلالت زدوده گشته است.

ای مردم، دنیا کسی را که به او آرزو و دلبستگی دارد می‌فریبد، و بر جان کهسی که به او رغبت کند بخل نمی‌ورزد، و بر هر که آن را به دست آورد چیره شود.

سوگند به خدا ملتی خرمی نعمت و عیش زندگی را از دست ندادند مگر به خاطر گناهایی که مرتکب شدند، زیرا خداوند هرگز ستمکار به بندگان نیست. و اگر مردم به وقتی که بلاها بر آنان فرود آید، و نعمتها از دستشان برود، با نیت‌های صادقانه و دل‌های مشتاق به پروردگار پناه ببرند آنچه را از دستشان رفته به آنان باز می‌گرداند،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 240

و هر فسادى را بر آنان اصلاح مى کند. من بر شما از اينکه در غرور و جهل قرار بگيريد مى ترسم، کارهايى گذشت که شما نسبت به آن رغبت کرديد و بدین سبب نزد من پسندیده نبوديد، و اگر روش نيکى که داشتيد به شما برگردد از نيک بختان خواهيد شد، من تکلیفى ندارم جز اينکه بکوشم، اگر مى خواستم (معایب گذشتگان را) بگويم مى گفتم. خداوند بگذرد از آنچه گذشت.

178 از سخنان آن حضرت است

وقتی دُعْلَبِ يَمَانِي از حضرت پرسيد: يا اميرالمؤمنين، آيا پروردگارت را ديده‌اى؟ فرمود: آيا چيزى را که نمى بينم مى پرستم؟ دُعْلَب گفت:

چگونه او را ديده‌اى؟ حضرت فرمود:

ديده‌ها او را آشکار نبينند، اما دلها به حقيقت ايمان او را درك کنند. به اشيائى نزديك است بدون مماس بودن با آنها، و دور است از اشيائى بدون جدائي از آنان، گوياست نه با اندیشه، اراده کننده است نه با تصميم، سازنده است نه با عضو، لطيف است ولى به پنهانى وصف نشود، بزرگ است و به خشونت و ستمكارى تعريف نگردد، بيناست ولى به داشتن چشم معرفى نگردد، مهربان است ولى به نازكدلى توصيف نمى شود. چهره‌ها براى عظمتش فروتنند، و دلها از بيمش لرزانند.

179 از خطبه‌هاى آن حضرت است

در نكوهش اصحابش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 241

خدا را ستايش مى كنم بر امرى كه گذشت، و از كارى كه مقدر نمود، و بر مبتلا شدنم به شما اى مردمى كه چون فرمان دهم اطاعت نكنيد، و هر گاه دعوت نمايم به اجابتم برنخيزيد، اگر مهلتان دهند در سخن باطل فرو مى رويد، و اگر با شما بجنگند ناتوانى نشان مى دهيد، اگر مردم دور امام بر حقى را برگيرند به آنان طعنه مى زنيد، و اگر ناچار به كار دشوارى

شوید عقب گرد می کنید. دشمنان بی پدر باد، برای پیروزی خود و جهاد بر حقتان انتظار چه چیزی را می برید؟ مرگ یا ذلت؟! به خدا قسم اگر مرگم برسد - که می رسد - بین من و شما جدایی می اندازد در حالی که از همنشینی با شما نفرت دارم، و با شما بودن به صورتی است که گویی تنهایم.

شگفتا از شما! آیا دینی نیست که بر محور خود شما را جمع کند؟ و حیثیتی نیست که شما را آماده کار نماید؟ آیا عجیب نیست که معاویه ستمگران فرومایه را دعوت کند و آنان بدون دریافت کمک و حقوق از او اطاعت می نمایند، و من شما را - که بازمانده اسلام و باقیمانده مسلمانان هستم - به گرفتن کمک و قسمتی از حقوق بیت المال دعوت می نمایم ولی از دورم پراکنده می شوید و با من مخالفت می ورزید. دستوری مورد پسند از من به شما نمی رسد که همگی بپسندید، و دستور ناپسند نمی رسد که همگی بر ناپسندی آن اجتماع کنید. قطعاً محبوبترین چیزی که دوست دارم با آن روبرو شوم مرگ است. کتاب خدا را به شما آموختم، راه دلیل و برهان را به رویتان گشودم، آنچه را نمی شناختید به شما شناساندم، آنچه را از دهان بیرون می انداختید به مذاقتان گوارا کردم، ای کاش کور می دید، و خفته بیدار می شد! چه نزدیکند به بی معرفتی نسبت به حضرت حق ملّتی که رهبرشان معاویه، و آموزگارشان پسر زن زانیه (عمرو عاص) است!

ترجمه نهج البلاغه، ص: 242

180 از سخنان آن حضرت است

امام یکی از یاران خود را فرستاد تا از گروهی از سپاه کوفه که قصد داشتند از ترس حضرت به خوارج ملحق شوند خبر بیاورد، چون برگشت، حضرت پرسید: آیا ایمن شدند و ایستادند، یا ترسیدند و کوچ کردند؟

عرضه داشت: بلکه کوچ کردند ای امیرمؤمنان. حضرت فرمود:

اینان را هلاکت باد، چنانکه قوم ثمود هلاک شدند. آگاه باشید، هنگامی که نيزه‌ها به جانب آنان نشانه رود، و شمشیرها بر سرشان فرود آید از کاری که کردند پشیمان شوند. شیطان امروز شکست و فرار ایشان را خواست، و فردا از آنان بیزاری جوید و رهایشان سازد. بیرون رفتن از مدار هدایت، و افتادن در گمراهی کوردلی، و از راه حق بازماندن، و طغیان و پهموشی در مسیر گمراهی، آنان را بس است.

181 از خطبه‌های آن حضرت است

از نَوْفِ پکالی روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام این خطبه را در کوفه برای ما بیان فرمود، و به وقت ایراد خطبه به روی سنگی که آن را جَعده فرزند هُبَیره مخزومی نصب کرد ایستاده بود، و جبّه‌ای از پشم بر تن داشت، و بند شمشیر و کفش پایش از لیف درخت خرما بود. و پیشانی مبارکش از سجده مانند پینه زانوی شتر می‌نمود، و بدین گونه آغاز سخن فرمود:

ستایش خدا را که بازگشت خلق و عواقب امر به اوست، او را بر احسان عظیم، و برهان روشن و فراوانی فضل و نعمتش ستایش می‌کنیم، ستایشی که به جای آوردن حقش، و ادای شکرش، و نزدیک کننده به ثوابش، و موجب حُسن مزید

ترجمه نهج البلاغه، ص: 243

نعمتش باشد. و از او طلب یاری می‌نماییم یاری کسی که فضلش را امیدوار، و بهره‌اش را آرزومند و به دفعش از بلا مطمئن، و عطایش را معترف، و مطیع او به کردار و گفتار است. و ایمان، می‌آوریم به او ایمان کسی که با حالت یقین به او امید دارد، و با حال ایمان به او روی آورده، مقررانه در برابر او خاشع شده، و با اعتقاد به یگانگی او برایش اخلاص ورزیده، و با تمجید او بزرگش شمرده، و با رغبت و کوشش به او پناه آورده است.

خدای سبحان زاده نشده تا در عزّت شریکش شوند، و نزاده تا چون بمیرد ارثی گذارد، وقت و زمان بر او پیشی نبسته، و زیادت و نقصانی به او راه نیافته، بلکه به آنچه از نشانه‌های تدبیر استوارش، و قضای محکمش به ما نموده بر عقول آشکار شده است. از شواهد آفرینش او خلقت آسمانهاست که بدون ستون برجا، و بدون تکیه گاه بریاست؛ آنها را به طاعت خود دعوت فرمود و آنان مطیع و با اقرار به ربوبیتش، بدون درنگ و تأخیر پاسخ دادند، و اگر اقرار آسمانها به ربوبیت و اعترافشان به طاعت نبود آنها را موضع عرش، و جایگاه فرشتگان، و محل بالا رفتن گفتار نیکو و کردار شایسته بندگانش قرار نمی‌داد. ستارگان را نشانه‌هایی قرار داد تا روندگان سرگشته در نقاط آمد و شد اقطار زمین، به آنها راه جویند. سیاهی پرده شب مانع نورافشانی اختران نگردد، و چادر سیاه شب قدرت برطرف کردن درخشش ماه را که در آسمانها پخش است ندارد.

پاك است خدایی که سیاهی شبهای تار، و تاریکی شب آرام در زمینهای پست و قله کوههای تیره رنگِ نزدیک به هم، و غرّشی که از رعد در افق آسمان بر می‌خیزد، و آنچه که در برق ابرها آشکار می‌شود، و برگ‌های که از درخت می‌افتد و آن را

بادهای تند- که با سقوط ستارگان می‌وزد- و باریدن باران از جای خود دور می‌کند از او پوشیده نیست، کجا افتادن و کجا قرار گرفتن هر قطره باران، و اینکه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 244

مورچه کوچک دانه را از کجا جذب می‌کند و به کجا می‌برد، و رزق پشه را چه چیزی کافی است، و هر ماده در شکمش چه باری دارد برای او معلوم است.

و ستایش خدا را که پیش از آنکه کرسی یا عرش، یا آسمان یا زمین، یا جن یا انس موجود شود، بوده. به اندیشه درک نگردد، و به فهم اندازه‌گیری نشود، درخواست کننده‌ای او را مشغول نگرداند، بخشش از او کم ننماید، با چشم نمی‌بیند. محدود به مکان نگردد، به داشتن مثل و مانند وصف نشود، به کمک ابزار و اعضا نمی‌آفریند، به حواس در نمی‌آید، و با مردم مقایسه نمی‌گردد؛ خداوندیست که با موسی سخن گفت، و از آیات عظیمه‌اش به او نمایاند ولی بدون اعضا و ابزاری که به کار گیرد، بی‌توسط سخنی که از کام و زبان کوچک درآید.

ای که خود را در وصف پروردگارت به زحمت می‌اندازی، اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و سپاه ملائکه مقرب را که در حجرات قدس سر به زیر افکنده، و عقولشان از وصف بهترین آفرینندگان عاجز است وصف کن. آنان را می‌توان به صفات شناخت که دارای اشکال و اعضا و مدّت و پایان و مرگ و نهایت‌اند. پس معبودی جز او نیست که به نورش هر ظلمتی را روشن ساخت، و به ظلمتش هر نوری را تاریک کرد.

بندگان خدا، شما را به رعایت تقوای الهی وصیت می‌کنم، خداوندی که شما را لباس پوشانید، و معاشتان را به فراوانی در اختیارتان گذاشت. اگر کسی برای جاوید ماندن در دنیا نردبانی می‌یافت، یا برای دفع مرگ راهی پیدا می‌کرد، هر آینه سلیمان بن داود علیه السلام بود، که سلطنت حقّ و انس را همراه با نبوت و منزلت عظیم قرب، در اختیارش گذاشته بودند، ولی چون روزی مقدرش را خورد، و مدّت عمرش را تمام کرد، کمانهای نیستی با تیرهای مرگ به کارش پایان داد، و شهرها از وجودش خالی، و خانه‌ها معطل ماند، و همه مانده‌هایش را دیگران به ارث بردند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 245

برای شما در نسلهای گذشته عبرت است. کجایند عمالقه و فرزندان عمالقه؟! کجایند فراعنه و فرزندان فراعنه؟! کجایند آنان که در شهرهای منطقه رسّ بودند و انبیاء را کشتند، و سنن فرستادگان حق را خاموش نمودند، و روش گردنکشان را

زنده کردند؟ کجایند آنان که با لشکریان فراوان به راه افتادند، و هزاران نفر را فراری دادند، و سپاهیان گرد آوردند، و شهرها بنا کردند؟!

از این خطبه است

زره حکمت و دانش در پوشید، و آن را به تمام آدایش از توجه و معرفت به آن، و فارغ نمودن دل برای آن فراگرفت. حکمت نزد او گم شده‌ای است که در طلب آن است، و حاجتی است که در جستجوی آن است. از دیده پنهان است در آن زمانی که اسلام چون شتری خسته که دُم بر زمین گذاشته و سینه بر آن نهاده دچار غربت است، او باقی مانده‌ای از حجج حق، و جانشینان انبیاء خداست. سپس فرمود:

ای مردم، من به شما اندرزهایی دادم که انبیاء الهی امتهای خود را به آن اندرز دادند، و وظیفه خود را نسبت به شما آنچنان که جانشینان انبیا نسبت به مردمی که پس از آنان آمدند انجام دادند انجام دادم؛ شما را به تازیانه پندم ادب کردم مستقیم نشدید، و با اندازهای حق راندم به نظم نیامدید! شگفتا از شما، آیا امامی غیر از مرا توقع دارید که شما را به راه آورد، و در مسیر ارشاد قرار دهد؟!

بدانید آنچه از دنیا به شما روی آورده بود روی گرداند، و هر آنچه روی گردانده بود روی آورد، بندگان خوب خدا آماده کوچند، اندك دنیا را که ماندنی نیست به کثیر آخرت که از بین رفتنی نیست معامله کردند. برادران ما که در صفین خونشان ریخته شد از اینکه امروز در دنیا نیستند چه زبانی بردند؟ نیستند تا لقمه گلوگیر بخورند، و آب تیره ناگوار بنوشند. به خدا سوگند حق را ملاقات کردند و خداوند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 246

هم اجراشن را کامل و تمام عنایت فرمود، و آنان را به دنبال بیم در جایگاه امن جای داد. کجایند آن برادرانم که راه را به حقیقت طی کردند، و بر اساس حق از دنیا گذشتند؟ عمار، ابن تیّهان و ذوالشهادتین کجا هستند؟ و کجایند نظیران آنان از برادرانشان که بر جانبازی پیمان بستند، و سرهای پاکشان برای تبهکاران فرستاده شد؟!

[نوف گفت: در این وقت دست به محاسن شریف و کریم خود برد و زمانی طولانی اشک ریخت، سپس فرمود:]

آه بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کرده آن را استوار داشتند، و واجبات را اندیشه نموده بر پا کردند، سنت را زنده نمودند، و بدعت را میراندند، به جهاد دعوت شدند اجابت کردند، به پیشوا اعتماد نموده تابعش شدند. آن گاه به آواز بلند فریاد زد: جهاد! جهاد! ای بندگان خدا بدانید امروز لشکر را می آریم، و هر که اراده رفتن به سوی حق را دارد بیرون آید.

نوف گفت: پس از آن برای حسین علیه السلام ده هزار نفر، و برای قیس بن سعد رحمه الله ده هزار نفر، و برای ابویوب انصاری ده هزار نفر، و برای غیر اینان شماری دیگر نیرو قرار داد، و اراده جدی برای بازگشت به جبهه صفین داشت، ولی هنوز روز جمعه نرسیده که ابن ملجم ملعون بر آن انسان بی همتا ضربت زد، نیروها برگشتند، و ما چون گوسپندانی بودیم که شبان خود را از دست داده و از هر طرف گرگها آنان را برابند!

182 از خطبه‌های آن حضرت است

در بیان قدرت خداوند و فضل قرآن و سفارش به تقوا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 247

ستایش خدا را که بدون دیده شدن شناخته شده، خدایی که آفریننده است به غیر رنج و زحمت. به قدرتش موجودات را آفرید، و با عزتش گردنفرزان را به بند بندگی کشید، و با جودش بر بزرگان مهتری جست. اوست خدایی که مخلوقاتش را در دنیا جای داد، و رسولانش را به سوی جن و انس فرستاد، تا پرده از رخسار دنیا از برابر دیدگانشان بردارند، و آنان را از زیانهای دنیای بدون تقوا بترسانند، و برای بیدار کردنشان درباره آن مثلها بزنند، و بر عیوب دنیا بینایشان گردانند، و آنچه مایه عبرت است از انقلاب حالات دنیا چون تندرستی‌ها و بیماریها، و حلال و حرام برای مردم غافل بازگو کنند، و آنچه را خداوند برای اهل طاعت و معصیت از بهشت و جهنم و کرامت و ذلت آماده نموده بیان نمایند. او را به درگاهش سپاس و ستایش می گویم، چنانکه از بندگان سپاس و ستایش خواسته. برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده، و برای هر اندازه مدتی معین نموده، و برای هر مدتی کتابی نگاشته است.

از این خطبه است درباره قرآن

قرآن امر کننده و نهي کننده است، خاموش و گویاست، حجت خدا بر مردم است، بر آن از خلق خود پیمان گرفت، و آنان را در گرو قرآن قرار داد، نورش را تمام و دینش را به آن کامل کرد، پیامبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد در حالی که از رساندن پیام هدایت به مردم به وسیله قرآن فارغ شده بود. پس خدا را بزرگ شمارید آنچنان که او خود را بزرگ شمرده، زیرا خداوند چیزی از دینش را از شما پنهان نکرد، و امری که مورد رضایت یا کراهتش باشد وانگذاشت جز اینکه برای آن علامتی ظاهر و نشانه‌ای محکم قرار داد، که یا از منکر نهي می کند و یا به معروف دعوت می نماید. پس خشنودی و خشمش در گذشته و حال یکسان است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 248

و بدانید خداوند هرگز از شما خشنود نمی شود به چیزی که به خاطر آن بر گذشتگان خشم گرفته، و هرگز بر شما خشم نمی گیرد به خاطر چیزی که به آن از پیشینیان خشنود شده، شما در راهی روشن حرکت می کنید، و آنچه گذشتگان گفته اند در سخن تکرار می کنید. خداوند مؤونه دنیای شما را کفایت کرده، و بر شکر ترغیب نموده، و ذکرش را بر زبانان واجب کرده، و شما را به تقوا سفارش نموده، و آن را منتهای خشنودی خود و خواسته اش از بندگان قرار داده.

پس تقوای الهی را پیشه سازید، خدایی که در برابر نظارت او هستید، و مهار زندگی شما در دست قدرت او، و تغییرتان از حالی به حالی به دست نیروی اوست، اگر پنهان کنید می داند، و اگر آشکار نمایید ثبت می کند، نگهبانان با کرامتی را بر شما موکل کرده که حقی را از قلم نمی اندازند، و چیزی را بیهوده ثبت نمی کنند. بدانید آن که تقوای الهی را رعایت کند خداوند راه خروج از فتنه ها را برایش باز کند، و به او نوری بنمایاند که از تاریکی برهد، و او را در آنچه که میل و آرزوی اوست جاویدان کند، وی را نزد خود در خانه کرامت وارد سازد، خانه ای که برای خود انتخاب نموده که سایه اش عرش، روشنایش شادمانی او، زیارت کنندگانش فرشتگان، و دوستانش انبیاء او هستند. پس بر معاد پیشدستی کنید، و بر مرگ پیشی جوئید، زیرا نزدیک است آرزوی مردم قطع شود، و اجل گریبانشان را بگیرد و باب توبه بر آنان بسته شود. شما اکنون در شرایطی هستید که کسانی پیش از شما از دنیا رفتند بازگشت به آن را خواستار شدند، با آنکه شما در دنیا همچون رهگذرید از مانه ای که ملك شما نیست آماده سفرید که کوچ کردن از آن را به شما اعلام نموده، و توشه گرفتن از آن را امر کرده اند.

بدانید که این پوست نازک را طاقت بر آتش نیست، پس به خود رحم کنید، که شما خود را در دنیا به مصائب و رنجها امتحان کرده اید. آیا مشاهده کرده اید که یکی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 249

از شما به خاطر خاری که به بدنش فرو می‌رود و از لغزیدنی که دچار خونریزی می‌گردد، و از ريك داغی که او را می‌سوزاند چگونه ناله سر داده و اظهار دارد می‌کند؟ پس چه طاقت و حالی خواهد داشت وقتی بین دو طبقه از آتش قرار گیرد، در حالی که همخوابه سنگ سوزان و همنشین شیطان گردد؟! آیا می‌دانید وقتی مالك دوزخ بر آتش خشم گیرد آتشها به روی هم غلتیده و یکدیگر را به سختی می‌کوبند، و هر گاه به آتش بانگ زند آتش دوزخ بی‌تابانه از نهب او در میان درهای جهنم برجهد؟!

ای پیر سالخورده که پیری با تو درآمیخته، چگونه خواهی بود وقتی گردن‌بدهای آتشین به استخوانهای گردن پیوندند، و غلها به دستها وصل شود، تا گوشتهای ساعد را بخورد؟! ای مردم، خدا را! خدا را! اکنون که در تندرستی پیش از بیماری، و فراخی قبل از تنگدستی هستید، پس در آزادی خود تا گرفتار نشدید بکوشید، دیده‌ها را در شب بیدار دارید، شکمها را با روزه لاغر کنید، قدمها را به کار گیرید، امواتان را انفاق نمایید، بدن‌ها را فدای جانها کنید و در این راه بخل نورزید، که خداوند سبحان فرمود: «اگر خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری می‌کند و قدمهای شما را استوار می‌دارد» و نیز فرمود: «کیست که به خداوند وام نیکو دهد که خدا آن را برایش به چند برابر بازگرداند؟ و به خاطر این وام برای او اجر کرم است». خداوند از روی ذلت از شما یاری نخواست، و به خاطر کمی مال قرض نطلبیده، از شما یاری خواسته در حالی که جنود آسمانها و زمین از اوست و او پیروز و حکیم است، از شما وام طلبیده در صورتی که مالك خزائن آسمانها و زمین بوده و بی‌نیاز و ستوده است، همه اینها به خاطر آزمایش شماست که کدامتان دارای بهترین عمل هستید. پس به سوی اعمال پسندیده بشتابید تا در بهشت با همجواران خدا باشید، آنان که انبیا را با آنان رفاقت داد، و فرشتگان را به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 250

دیدارشان فرستاد، و چنان اکرامشان نمود که گوششان هرگز صدای آهسته آتش جهنم را نشود، و اندامشان را از برخورد با سختی و رنج مصون داشت، «این است عطای خداوند که به هر کس بخواهد عنایت می‌کند و خداوند صاحب بخشش عظیم است». آنچه را می‌شنوید می‌گویم، و از خدا برای خود و شما یاری می‌خواهم، و او ما را بس است و وکیل خوبی است.

183 از سخنان آن حضرت است

به برج بن مُسهر طائی که از خوارج بود و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را آنچنان فریاد کرد که حضرت می‌شنید، فرمود:

ساکت باش، خدا رویت را سیاه کند ای بی‌دندان! به خدا قسم حق آشکار شد در حالی که تو بی‌مقدار بودی و صدایت آهسته، تا وقتی که باطل عربده کشید آن‌گاه چون شاخ بز بر سر به سرعت ظاهر شدی.

184 از خطبه‌های آن حضرت است

روایت شده: یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام که او را همّام می‌گفتند و مردی عابد بود به حضرت عرضه داشت: اهل تقوا را چنانکه گویی آنان را می‌بینم برای من وصف کن. امام در پاسخ او درنگ کرد، سپس فرمود:

ای همّام، تقوای الهی پیشه کن و کار نیک انجام ده، زیرا خداوند همراه تقوایندگان و نیکوکاران است. همّام به این مقدار سخن قناعت نکرد و حضرت را قسم داد. حضرت خدا را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبر - که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 251

درود خدا بر و آتش باد - درود فرستاد و سپس فرمود:

اما بعد، خداوند پاک و برتر، مخلوقات را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی‌نیاز، و از گناهشان ایمن بود، زیرا سرکشی سرکشان به او زیان نمی‌رساند، و بندگی بندگان او را سود نمی‌دهد. پس روزی آنان را در میانشان تقسیم کرد، و هر کس را در دنیا در جایی که سزاوار بود قرار داد. پرهیزکاران در این دنیا اهل فضائلند، گفتارشان صواب، پوشاکشان میانه روی، و رفتارشان افتادگی است. از آنچه خدا بر آنان حرام کرده چشم پوشیده، و گوشه‌های خود را وقف دانش با منفعت نموده‌اند. آنان را در بلا و سختی و آسایش و راحت حالتی یکسان است، و اگر خداوند برای اقامتشان در دنیا زمان معینی را مقرر نکرده بود از شوق به ثواب و بیم از عذاب به اندازه چشم به هم زدن روحشان در بدنشان قرار نمی‌گرفت.

خداوند در باطنشان بزرگ، و غیر او در دیدگان‌شان کوچک است. آنان با بهشت چنانند که گویی آن را دیده و در فضایش غرق نعمتند، و با عذاب جهنم چنانند که گویی آن را مشاهده نموده و در آن دچار عذابند. دل‌هایشان محزون، همگان از آزارشان در امان، بدنه‌هایشان لاغر، نیازهایشان سبک، و نفوسشان با عفت است.

روزی چند را در راه حق صبر کردند که برای آنان راحتی جاوید به دنبال آورد، این است تجارتی سودآور که خداوند برای آنان مهیا نمود. دنیا آنان را خواست و آنان دنیا را نخواستند، به اسارتشان کشید و آنان با پرداخت جان‌شان خود را آزاد کردند.

به هنگام شب برای عبادت برپایند، در حالی که اجزای قرآن را شمرده و سنجیده تلاوت کنند، خود را به آیات قرآن اندوهگین ساخته، و داروی دردشان را از آن بگیرند. و چون به آیه بشارت دهنده بگذرند به مورد بشارت طمع کنند، و روحشان از روی شوق به آن خیره گردد، و گمان برند که مورد بشارت در برابر آنهاست. و چون به آیه ای بگذرند که در آن بیم داده شده گوش دل به آن دهند،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 252

و گمان برند شیون و فریاد عذاب بیخ گوش آنان است. قامت به رکوع خم کرده اند، به وقت سجده پیشانی و دست و زانو و انگشتان پا بر زمین می گذارند، و از خداوند آزادی خود را از عذاب می طلبند، اما به نگام روز، بردباران و دانشمندان و نیکوکاران و پرهیزکارانند. بیم از حق جسمشان را چون تیر تراشیده لاغر کرده، مردم آنان را می بینند به تصور اینکه بیمارند، ولی بیمار نیستند، و می گویند دیوانه اند، در حالی که امری عظیم آنان را بدین حال در آورده.

به طاعت اندك خشنود نمی شوند، و طاعت زیاد را زیاد ندانند. بنابراین خود را به کوتاهی در بندگی متهم کنند، و از عبادت خود در بیمند. هر گاه یکی از آنان را تمجید کنند از تمجید می ترسد و گوید: من از دیگران به خود آگاهترم، و پروردگارم از خودم به من داناتر است؛ خداوندا، مرا به آنچه درباره ام گویند مگیر، و از آنچه می پندارند بهتر گردان، و زشتی هایی را که از من خبر ندارند بر من ببخش. از نشانه های دیگرشان آن است که هر کدام را دارای نیرومندی در دین، دور اندیشی در نرمی، ایمان همراه با یقین، حرص در دانش، علم با بردباری، میانه روی در توانگری، فروتنی در عبادت، آراستگی در تمیّدستی، بردباری در سختی، جوای حلال، نشاط در هدایت، و دوری گزین از طمع مشاهده می کنی. در عین به جا آوردن اعمال شایسته ترسان است. شب می کند در اندیشه شکر، و روز می کند در اندیشه ذکر. شب را به سر می برد با خوف، و روز می نماید دلشاد؛ ترسان از غفلتی که او را از آن برحذر داشته اند، و دلشاد از فضل و رحمت حق که به دست آورده. اگر نفّس وی را در آنچه بر او سنگین است پیروی نکند او نیز آنچه را که نفس به آن رغبت دارد به او نمی دهد. روشنی چشمش در آن چیزی است که جاوید است، و بی رغبتی اش در آن است که فانی شدنی است. بردباری را با دانش، و گفتار را با عمل آمیخته می کند. آرزویش کم و کوتاه، لغزشش اندك، دلش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 253

فروتن، نفّسش قانع، خوراکش اندك، زندگش آسان، دینش محفوظ، شهوتش مرده، و خشمش فروخورده است. خیرش را متوقع، و از شرّش در امانند.

اگر در میان غافلان باشد از ذاکرانش به حساب آرند، و اگر در میان ذاکران باشد در شما غافلانش نیارند. از کسی که بر او ستم کرده بگذرد، به آن که او را محرم نموده عطا کند، و با کسی که با او قطع رحم نموده صله رحم نماید. زبان دشنام ندارد، گفتارش نرم است، زشتیش پنهان، و خویش آشکار است، نیکی اش روی آورده، شرش روی گرداند، در حوادث آرام، در ناخوشیها شکیب، و در خوشیها شاکر است بر دشمن ستم نمی کند، و به خاطر محبوبش مرتکب گناه نمی شود.

پیش از حاضر کردن شاهد، خود اقرار به حق می نماید. امانت را تباه نمی کند، و آنچه را به یادش آرند به فراموشی نمی سپارد، احدی را با لقب زشت صدا نمی کند، به همسایه زبان نمی زند، به بلاهایی که بر سر مردم می آید شادی نمی نماید، در باطل وارد نمی شود، و از حق خارج نمی گردد. اگر سکوت کند سکوتش غمگینش نکند، و اگر بخندد قهقهه نزند، چون به او ستم روا دارند صبر پیشه سازد تا خدا انتقامش را بگیرد. از خود در رنج است، و مردم از او در راحتند.

در امر آخرت خود را به زحمت اندازد، و مردم را از جانب خود قرین آسایش کند.

دوریش از آن که دوری می کند محض زهد و پاک ماندن، و نزدیکی اش به آن که نزدیک می شود به خاطر نرمی و رحمت است، دوریش از راه تکبر و خودخواهی، و نزدیکی اش از باب مکر و فریب نیست.

راوی گفت: چون سخت به اینجا رسید همّام فریادی کشید و جان داد.

حضرت فرمود: به خدا قسم از چنین پیشامدی بر او می ترسیدم. سپس ادامه داد: اندرزه‌های رسا با اهلش این گونه معامله می کند! یکی از حاضران فضول به حضرت گفت: خودت چه حالی داری؟ فرمود: وای بر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 254

تو، هر اجلی را وقت معینی است که از آن نمی گذرد، و علّتی است که از آن تجاوز نمی کند. باز ایست و دیگر اینچنین مگوی که این سخنی بود که شیطان بر زبانت جاری ساخت.

185 از خطبه‌های آن حضرت است

خداوند را بر توفیقی که در بندگی عنایت کرده، و از معصیت بازداشته سپاس می‌گوییم. و اتمام نعمت و چنگ زدن به ریسمانش را از او درخواست می‌نماییم.

و شهادت می‌دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست، آن وجود مبارکی که در راه خشنودی او در هر بلا و سختی فرو رفت، و از هر شربت بلایی جامی نوشید، در حالی که نزدیکانش از او روی گرداندند، و بیگانگان بر دشمنیش اتفاق داشتند، عرب برای جنگ با او عنان گسیخته بود، و مرکب‌ها را برای کارزار با او به تازیانه رانده بود، تا دشمنی خود را به ساحت مقدسش وارد کند، از دورترین خانه، و بعیدترین جایگاه.

بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، و از اهل نفاق می‌ترسانم، چرا که آنان گمراه و گمراه‌کننده‌اند، و دچار لغزش و لغزنده‌اند. رنگ به رنگ می‌شوند، و به حالات گوناگون ظاهر می‌گردند، به هر وسیله کوبنده‌ای برای گمراه کردن شما متوسل می‌شوند، و در هر کمینگاهی کمین می‌گیرند. قلوبشان فاسد، و ظاهرشان پاک می‌نماید. برای فریب مردم به دور از دیده حرکت می‌کنند، و چون روباه در میان جنگل انبوه از درخت می‌جهند. و صفشان به ظاهر دوی درد، و گفتارشان شفاست، اما عملشان دردی است بی‌دوا. بر راحت مردمان حسد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 255

می‌برند، بر گرفتاری دیگران می‌افزایند، و امیدواران را نومید می‌کنند. اینان را به هر راهی، افتاده‌ای، و در هر دلی شفيعی، و در هر غم و اندوهی اشکی است.

مدح و ثنای یکدیگر را به هم وام دهند، و پاداش آن را متوقعند. در سؤال (خواهش‌ها) اصرار ورزند، و به وقت سرزنش پرده‌داری کنند، و اگر در قضیه‌ای حکم قرار گیرند اسراف در ستم نمایند. برابر هر حقی باطلی، و برای هر راستی، کژی ای، و برای هر زنده‌ای، قاتلی، و برای هر دردی کلیدی، و برای هر شی‌ی چراغی آماده کرده‌اند. با اظهار بی‌ رغبتی (به دنیا) زمینه‌ساز طمع خود هستند تا بازارشان را به پا دارند، و متاع‌های کاسد به ظاهر نفیس خود را رواج دهند. باطل می‌گویند ولی حق جلوه می‌دهند، و بد وصف می‌کنند و زیبا می‌نمایانند. راه سخت و تنگ باطل را آسان جلوه می‌دهند، و از راه حق بر این پایه، که راهی سخت و تنگ است می‌ترسانند. اینان یاران شیطان، و زبانه‌های آتشند، «آنان حزب شیطانند، و بدانید حزب شیطان زیانکارانند».

در ستایش خدا و پیامبر و پند و اندرز

ستایش خدا را که از آثار سلطنت، و بزرگی کبریا پیش چندان آشکار کرد که دیده‌ها را از عجائب قدرتش متحیر نمود، و اندیشه‌های دور پرواز انسانها را از شناخت حقیقت صفاتش مانع شد. و بر اساس ایمان و یقین و اخلاص و اعتقاد شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، او را فرستاد در حالی که نشانه‌های هدایت کهنه شده، و راه روشن دین به نابودی رسیده بود. حق را آشکار کرد، خلق را خیرخواهی نمود، به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 256

طریق صواب رهنمون شد، و به میانه‌روی فرمان داد، درود و سلام خدا بر او و آل او باد.

بندگان خدا، بدانید خداوند شما را بیهوده و باطل نیافرید، و مهار گسیخته و آزاد رها نکرد. اندازه نعمتش را بر شما می‌داند، و احسانش را نسبت به شما به شماره آورده است. از او پیروزی و رستگاری بخواهید، و روا شدن حاجت بطلبید، و عطا و بخشش درخواست کنید، که بین شما و او حجابی نیست، و به روی شما از دیدار او دری بسته نشده. او در هر مکانی حاضر، و در هر وقت و زمانی موجود، و با هر انس و جتی همراه است. عطایش بر او رخنه وارد نمی‌آورد، و جودش از او نمی‌کاهد، گدایی گدا نعمتش را پایان نمی‌دهد، و بذل و بخشش، خزائنش را به آخر نمی‌رساند، و کسی او را از توجه به دیگری باز نمی‌دارد، و صدایی او را از صدای دیگر غافل نمی‌کند، و عطایش به کسی مانع سلب عطا از دیگری نمی‌گردد، و غضبش او را از رحمتش مانع نمی‌گردد، و رحمتش بر کسی او را از کیفر دیگری غافل نمی‌کند، نهان بودنش او را از آشکارش نمی‌پوشاند، و آشکار بودنش وی را از پنهانیش قطع نمی‌نماید. در عین نزدیکی دور است، و در عین بلندی نزدیک، و در عین آشکار بودن نهان، و در عین نهان بودن آشکار. جزا دهد و جزا داده نشود. از روی اندیشه و فکر کردن موجودات را نیافرید، و به خاطر رنج و خستگی از آنان یاری نجست.

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، زیرا تقوا زمام است و قوام حیات، به ریشه‌های محکم آن تمسک جویند، و به حقایق آن چنگ زنند، تا شما را به مکانهای راحت، و محل‌های وسیع، و حصارهای محفوظ، و منازل عزت برسانند، آن هم در روزی که چشمها در آن خیره می‌شود، و همه جا در برابرش به تاریکی فرو می‌رود، و گله‌های شترهای آبستن (که اموال پر بھایند) بی‌صاحب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 257

می ماند، و در صور دمیده می شود، آن وقت هر روحی از بدن درآید، و هر زبانی لال شود، و کوههای بلند و صخره های پابرجا درهم ریزند، و جای آنها را سراب مؤاج و درخشان گیرد، آثار و بناهای چون زمینی نرم و همواره شود، آن روز نه شفیع است که شفاعت نماید، و نه خویشی که دفع رنج کند، و نه عذر و بهانه ای که سود بخشد.

187 از خطبه های آن حضرت است

درباره بعثت پیامبر و گریز از دنیا

پیامبر را فرستاد زمانی که نشانه ای از دین برپا نبود، و علامت روشنی وجود نداشت، و راهی آشکار نبود. بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می کنم، و از دنیا می ترسانم، که سرای کوچ و محلّ سختی و رنج است. ساکنش مسافر، و مقیمش جداشونده از آن است. اهلش را به حرکت می آورد چنانکه طوفان سخت کشتی را در میان امواج دریاها به حرکت می اندازد، گروهی غرق شوند، هلاک می شوند، و گروهی در دل امواج در مرز نجاتند، دامن بادهای آنان را به این سو و آن سو می برند، و بر مرکب ترس و هول می رانند. آن که غرق شد باز یافتنش ناممکن، و آن که نجات یافت مسافر مرگ است.

بندگان خدا، اکنون عمل کنید که زیانها باز، و بدنها سالم، و اندامها فرمانبردار، و عرصه گاه کوشش و آمد و شد وسیع، و جولانگاه عمل پهناور است، پیش از آنکه فوت به سرعت در رسد، و موت بر شما وارد شود. آمدن مرگ را حتم بدانید، و (بی کار) به انتظار آن ننشینید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 258

188 از خطبه های آن حضرت است

درباره اختصاص خود به پیامبر

حافظان دین و سنت از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می دانند که من هرگز لحظه‌ای از فرمان خدا و رسول او روی نگرداندم، و با جان خود پیامبر را یاری دادم آن هم در میدانهایی که شجاعان فرار می کردند، و قدمها به عقب برمی گشت، با شجاعتی که خداوند مرا به آن گرامی داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سرش روی سینه من بود قبض روح شد، و جان آن حضرت در دستم روان گشت و آن را به چهره خود کشیدم. من عهده‌دار غسل آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم و فرشتگان در آن امر مرا یاری می کردند، در و دیوار خانه فریاد می کشیدند، گروهی از ملائکه فرود می آمدند، و گروهی دیگر به آسمان می رفتند، سر و صدای فرشتگان از گوشم جدا نمی شد، بر او درور می فرستادند تا او را در ضریحش پوشانیدم. پس چه کسی از من در حیات و مرگ به او سزاوارتر است؟! اینک با دیده بصیرت به راه افتید، و باید در جنگ با دشمنان نیت شما صادق باشد. به خداوندی که جز او خدایی نیست من بر راه حق هستم، و دشمنان بر لغزشگاه باطل. آنچه را می شنوید می گویم، و برای خود و شما از خداوند آمرزش می طلبم.

189 از خطبه‌های آن حضرت است

در سفارش به تقوا و وصف اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله

خداوند آواز وحوش را در بیابانها، و گناهان بندگان را در نهانها، و آمد و شد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 259

ماهیان را در دریاهای ژرف، و تلاطم امواج آب را با وزش تندبادهای خبر دارد.

و شهادت می‌دهم که محمد برگزیده خدا و سفیر وحی و رسول رحمت اوست.

اما بعد، شما را به پروای از خدایی سفارش می‌کنم که آفرینش شما را آغاز کرد، و بازگشت شما به او، و برآورده شدن حاجاتتان به قدرت او، و پایان رغبت شما به سوی او، و راه معتدل شما به جانب او، و پناه از همه بیمها حضرت اوست. زیرا تقوا داروی درد دلهايتان، بینایی کوری باطنتان، شفای بیماری اجسادتان، صلاح فساد سینه‌هایتان، پاکی چرك

نفوستان، جلای پرده دیدگانتان، ایمنی خوف دلهایتان، و روشنی تاریکی جهلتان می باشد. طاعت خدا را جامه جان کنید نه پوشش جسم، به باطن فرمانبردار حق باشید نه به ظاهر، طاعت را چون رگ و پی در اعضا و جوارحان قرار دهید، و آن را بر همه امورتان حاکم گردانید، و آن را آبخشور به هنگام ورود به قیامت و شفیع رسیدن به آرزوها، و سپر روز وحشت، و چراغهای دل گورها، و آرامش دهنده ترسهای طولانی، و زداینده اندوه موطن پروحشت خود قرار دهید. زیرا طاعت خدا نگهدارنده از عوامل فراگیر هلاک، و حافظ از امور وحشتناک، و مانع گرمای آتش افروخته شده است. آن که دست به دامن تقوا بزند سختی ها پس از نزدیک شدن از او دور می گردد، و امور بعد از تلخی برای او شیرین می شود، و امواج فتنه ها پس از تراکم از اطراف او پراکنده می گردد، و دشواریها پس از رنجاندنش بر او آسان می شود، و باران کرامت پس از نایاب شدن بر او می بارد، و رحمت رمیده شده به او روی می آورد، و چشمه نعمت پس از خشک شدن بر او به جوشش می آید، و برکات کاسته شده بر او فراوان می گردد.

پروای از خدایی را پیشه کنید که شما را به موعظه خود سود بخشید، و به پیامش شما را پند داد، و به نعمتش بر شما منت نهاد. پس وجودتان را برای عبادت او رام کنید، و حق طاعتش را به جا آورید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 260

سپس (بدانید) این اسلام همان دین خداست که آن را برای خود انتخاب کرد، و آن را به دیده عنایت پرورید، و بهترین خلق را برای ارائه آن برگزید، و ستونهای آن را بر پایه محبت خود استوار نمود. ادیان را با عزت آن خوار کرد، و به رفعتش سایر آیین ها را به پستی نشاناد، و به کرامتش دشمنان را ذلت داد، به یاریش مخالفان را سرکوب کرد، و به رکن قوی آن ارکان گمراهی را نابود ساخت، تشنگان معنی را از حوضهایش سیراب نمود، و آبگاهش را با نیروی الهی آبکشان پر کرد.

آن گاه اسلام را چنان قرار داد که رشته اش نگسلد، حلقه هایش نگشاید، اساسش منهدم نگردد، ارکانش زوار نپذیرد، درختش ریشه کن نشود، مدتش به آخر نرسد، قوانینش کهنه و پوسیده نگردد، شاخه هایش قطع نگردد، راههایش تنگ نشود، آسانیش به دشواری نرسد، سپیدش سیاه نگردد، قامت راستش کج نشود، چوبه اش نییجد، و راهش صعب العبور نگردد، چراغهایش خاموش، و شیرینیش تلخ نشود. اسلام ستونهایی است که خداوند پایه هایش را در حق کار گذاشته، و بنیان آن ستونها را محکم کرده، چشمه هایی است که نهرهایش پر آب، و چراغهایی است که نورش تابان، و مشعلگاهی است که مسافران به آن راه جویند، و نشانه هایی است که راهها به آن قصد می شود، و آبخشورهایی است که واردان به آن سیراب می گردند. خداوند نهایت خشنودی، و برترین قوانین، و بالاترین مرتبه طاعت را در اسلام قرار داده. بنابر این ارکانش پابرجا، بنایش رفیع، برهانش نورانی، شعله اش فروزان، سلطنتش شکست ناپذیر، و نشانه اش بلند، و ستیز با آن غیر ممکن است. پس اسلام را محترم دارید و از آن پیروی نمایید، و حقش را ادا کنید، و آن را در جایگاه خود قرار دهید.

آن گاه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت وقتی که دنیا به سپری شدن نزدیک شده، و آخرت روی آورده، و سرسیزی دنیا پس از روشنی تاریک، و اهلش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 261

را در مشقت قرار داده بود، آن زمان که بستر دنیا ناهموار، و آماده نابودی و نیستی بود. زمانش رو به پایان، و نشانه‌های زوالش نزدیک شده بود، آن زمان که اهل دنیا رو به نابودی، و حلقه‌اش رو به شکسته شدن، و ریسمانش رو به پاره شدن، و نشانه‌هایش رو به کهنه شدن، و عیب‌هایش رو به مکشوف شدن، و درازی مدتش رو به کوتاه شدن می‌رفت. خداوند پاک آن حضرت را تبلیغ کننده رسالت، و وسیله کرامت امت، و بهار اهل زمان، و بلندی مرتبت یاران، و شرف هواخواهان خود قرار داد.

سپس قرآن را بر او نازل کرد، نوری که چراغهایش خاموش نمی‌شود، و چراغی که افروختگی کاهش بر نمی‌دارد، و دریایی که قعرش درگ نمی‌گردد، و راهی که حکمت در آن گمراهی ندارد، و شعاعی که روشنی آن تاریک نمی‌شود، و جداکننده حق و باطلی که برهانش خاموشی ندارد، و ساختمانی که پایه‌هایش ویران نگردد، و دارویی که بیم بیماریهای آن نمی‌رود، و بلندمرتبه‌ای که یارانش را شکست نرد، و حقی که مددکارانش دچار شکست نشوند. قرآن معدن ایمان و میان‌سرای آن، چشمه‌های دانش و دریا‌های آن، باغهای عدل و داد و حوضهای آن، پایه‌های اسلام و اساس آن، وادیهای حق و دشت‌های سرسبز آن است، دریایی است که آب‌برداران آبش را تمام نکنند، و چشمه‌هایی است که آبکشان آب آنها را به آخر نرسانند، و آبشخورهایی است که واردان از آن کم نمایند، و منازلی است که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه‌هایی است که از چشم راهروان پنهان نماند، و تپه‌هایی است که روندگان از آنها نگذرند. خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد، و نیز بهار قلوب بینایان، و مقصد راههای صالحین، و دوايي که پس از آن بیماری نیست، و نوری که با آن تاریکی نباشد، و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است، و حصار با بنیانی که آفات را بر اوج آن راه نیست، و برای

ترجمه نهج البلاغه، ص: 262

دوستدارانش عزّت و برای واردش صلح و ایمنی، و برای اقتداکننده به آن راهنما، و برای آن که آن را مذهب خود قرار دهد عذر و دلیل، و برهان کسی که با آن سخن گوید، و شاهد آن که به وسیله آن به جدال با دشمن برخیزد، و پیروزی آن که به آن حجت آورد، و راهبر کسی که به آن عمل نماید، و مرکب آن که آن را به کار اندازد، و نشانه واضح برای

کسی که نشانه جوید، و سپر بازدارنده از بلا برای آن که آن را دربرکند، و دانش برای کسی که آن را در گوش جای دهد، و خبری صحیح برای آن که روایت کند، و حکمی حق برای کسی که با آن حکم نماید.

190 از سخنان آن حضرت است

در وصیت به یارانش

پاییند امر نماز شوید، و بر آن محافظت نمایید، و آن را زیاد بخوانید، و به وسیله نماز به خدا تقرب جوید، زیرا بر مؤمنین امری واجب در اوقاتی معین است. آیا پاسخ اهل عذاب را نشنیدید زمانی که از آنان پرسیده می شود: «چه چیز شما را به جهنم آورد؟ می گویند: از نمازگزاران نبودیم»؟! نماز همچون ریخته شدن برگ درخت، گناهان را می ریزد، و همچون بندی که باز گردد بند گناهان را می گشاید. رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرمی که بر در خانه انسان باشد و شبانه روزی پنج نوبت خود را در آن بشوید تشبیه کرده است، که آیا چرک و آلودگی در بدن چنین کسی باقی خواهد ماند؟ از مردم مؤمن حق نماز را آنانی شناختند که زیبایی متاع دنیا، و مایه چشم روشنی از فرزندان و اموال آنان را به خود مشغول نکرده، خداوند سبحان می فرماید: «مردانی که آنان را تجارت و داد و ستد از ذکر خدا و به پا کردن نماز و ادای زکات باز نمی دارد».

ترجمه نهج البلاغه، ص: 263

رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه مژده بهشت را از خداوند دریافته بود خود را برای نماز به زحمت می انداخت، به خاطر اینکه خداوند به او فرموده بود: «اهل خود را به نماز امر کن، و نسبت به آن شکینا باش». آن حضرت اهلش را به نماز امر می فرمود، و خود نیز در به پا کردن آن شکیبایی به خرج می داد.

آن گاه نماز همراه زکات، برای اهل اسلام وسیله قرب به خدا قرار داده شده، کسی که زکات را از روی رغبت ادا کند برای او کفاره از گناه، و مانع و سپر عذاب خواهد بود. انسانی که زکات می پردازد نباید خاطر به آن مشغول سازد، و به این علت اندوهی به دل راه ندهد، زیرا کسی که آن را از روی بی میلی پردازد و به اجری که از خود زکات برتر است امید داشته باشد به سنت پیامبر جاهل است، و در بردن پاداش مغبون، و در عمل گمراه، و حسرتش در پیشگاه حق طولانی خواهد بود.

سپس ادای امانت است، آن که امین نیست زیانکار است. امانت بر آسمانهای برافراشته، و زمینهای گسترده، و کوههای بلند و استوار عرضه شد، در حالیکه درازتر و پهن تر و بلندتر و بزرگتر از آنها نبود، و اگر چیزی به خاطر طول و عرض و یا قدرت و عزت از قبول امانت امتناع می ورزید هر آینه آسمان و زمین و کوه بود، اما از عقوبت ترسیدند، و آنچه را که موجود ضعیفتری چون انسان به آن نادان بود درک کردند «انسان ستمکار و نادان است».

آنچه بندگان در شب و روز خود انجام می دهند بر خداوند پاك مخفی نیست، به کار پنهان عباد آگاه و به علمش بر آن محیط است، اعضای شما شاهدان خدا بر شما، و اندامتان لشکر حق، و درویشان جاسوسان الهی هستند، و خلوتهای شما برای او آشکار است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 264

191 از سخنان آن حضرت است

درباره معاویه

به خدا قسم معاویه زیرکتر از من نیست، ولی او خیانت می ورزد و گناه می کند، و اگر غدر و مکر نکوهیده نبود من از زیرکترین مردمان بودم؛ ولی هر نیرنگی معصیت است، و هر معصیتی نوعی کفر است، و هر نیرنگ بازی را در قیامت نشانه ای است که به آن شناخته می شود. سوگند به خدا که من با مکر و حيله غافلگیر نمی شوم، و با شدت و سختی ناتوان نمی گردم.

192 از سخنان آن حضرت است

در پایداری در راه حق

ای مردم، در راه هدایت از کمی اهل آن وحشت نکنید، که مردم بر سر سفره‌ای گرد آمده‌اند که زمان سیری آن اندک، و مدّت گرسنگی آن طولانی است.

ای مردم، جز این نیست که خشنودی و خشم است که مردم را بر محوری جمع می‌کند. غیر این نبود که ناهه نمود را يك نفر پی کرد، اما عذاب خداوند همه را گرفت، چون همگان به آن برنامه رضایت دادند، خداوند سبحان فرمود: «همه آن را پی کردند، پس همه پشیمان شدند». آن‌گاه سرزمین آنان بر اثر فرورفتن صدا کرد، مانند صدای فرورفتن آهن داغ در زمین نرم و هموار.

ای مردم، هر که راه راست و روشن را بپیماید به آب رسد، و هر که بیراهه رود در بیابان به سرگردانی افتد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 265

193 از سخنان آن حضرت است

این سخن را به هنگام دفن سرور زنان جهان، حضرت فاطمه علیها السلام اظهار کرد، گویی با پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر قبرش درد دل می‌کرد.

ای رسول خدا، از من و دخترت بر تو سلام باد که در جوار تو آمد، و به سرعت به تو ملحق شد. ای رسول حق، از دوری دختر برگزیده‌ات شکیبایی کم شد، و طاقتم از دست رفت، جز آنکه مرا در فراق عظیم تو، و سنگینی مصیبت جای تسلیت (در مصیبت فاطمه) است. زیرا من بودم که با دست خود تو را در آغوش خاک جای دادم، و سرت بر سینه من بود که روح پاکت از قفس تن پرید. ما از خداییم و به خدا بازمی‌گردیم. راستی که امانت بازگردانده شد، و گروگان دریافت گردید. اما غصه من ابدی است، و شبنم قرین بیداری است، تا زمانی که خداوند برای من جایگاهی را که تو در آن اقامت داری اختیار کند. به زودی دخترت از همدستی امت برای ستم بر او به تو خبر خواهد داد، در پرسیدن از او اصرار کن، و خبر اوضاع را از او بخواه؛ در حالی که بین ما و تو فاصله زیادی نشده، و زمانه از یادت خالی نگشته، این همه ستم به ما شد. به هر دو نفر شما سلام باد سلام وداع‌کننده نه سلام رنجیده خاطر دلتنگ. اگر از کنار مرقدت بروم نه از باب ملالت است، و اگر بمانم نه از جهت بدگمانی به آنچه خداوند به صابران وعده داده است.

194 از سخنان آن حضرت است

در گریز از دنیا

ای مردم، دنیا سرای گذر، و آخرت خانه همیشگی است، از سرای گذر برای

ترجمه نهج البلاغه، ص: 266

خانه دائمی توشه برگزید، و نزد آن که اسرار شما را می‌داند پرده حرمت خود را ندرید، دلهایتان را از دنیا خارج کنید قبل از آنکه بدنهایتان را خارج کنند. در دنیا آزموده شده‌اید، و برای غیر آن به وجود آمده‌اید. انسان وقتی از دنیا می‌رود مردم می‌گویند: (از ثروت) چه گذاشت؟ و فرشتگان می‌گویند: (از عبادت) چه فرستاد؟ خدا پدرانان را خیر دهد، مقداری پیش فرستیدی که در آخرت به سود شماست، و تمام آنچه را دارید پس از خود به جا نگذارید که به زیان شماست.

195 از سخنان آن حضرت است

که یاران خود را در بسیاری از اوقات به آن پند می‌داد

خدا شما را رحمت کند، مجهّز شوید که شما را برای کوچ کردن دعوت کرده‌اند، میل ماندن در دنیا را کم کنید، و با توشه شایسته‌ای که دارید به سوی خدا بازگردید، که پیش روی شما گردنه‌ای سخت، و منازل ترسناک و هول‌آور است، که چاره‌ای از ورود به آن و وقوف در آن ندارید. بدانید مرگ به طور جدّی دیده خود را به سوی شما دوخته، گویا با چنگاله‌ایش که در شما فرو رفته دچار هستید، و امور شدید و عظیم و سنگین و طاقت‌فرسا بر شما حمله آورده. پس پیوندهای دنیا را از خود قطع کنید، و به توشه تقوا پشت خود را قوی گردانید.

[در گذشته نیز (خ 84) قسمتی از این سخن با اختلاف در روایت گذشت.]

196 از سخنان آن حضرت است

که بعد از بیعت طلح و زبیر به آنها فرمود، و آنان از اینکه حضرت آنها را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 267

طرف مشورت قرار نداده، و در امور حکومت از آنها یاری نجسته شکایت داشتند.

برای چیزی اندک خشم گرفتید، و فراوان را وا گذاشتید. به من نمی گوید که در چه چیزی حق داشته اید که شما را از آن منع کردم؟ یا در کدام سهم خود را بر شما پیش انداختم؟ یا کدام دعوا را مسلمانی به من رجوع کرده که نسبت به حلّش عاجز بوده یا حکمش را نمی دانستم یا راه قضاوتش را اشتباه کردم؟

به خدا قسم نسبت به حکومت رغبتی نداشتیم، و مرا در حکومت نیازی نبود، شما مرا به آن خواندید، و شما بار آن را بر دوشم نهادید. پس زمانی که حکومت به من رسید به کتاب خدا و دستوری که برای ما وضع کرده بود و ما را به آن فرمان داده بود، و به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله سنت قرار داده بود نظر انداختم و از آن پیروی کردم، و در این زمینه به رأی شما و غیر شما نیازمند نبودم، و حکمی واقع نشد که به آن جاهل بوده تا از شما و دیگر مسلمانان خواهان مشورت باشم، که اگر حکمی را آگاه نبودم از شما و دیگران رویگردان نمی شدم. و اما آنچه یاد کردید که چرا در مسأله بیت المال به طور مساوی عمل کرده ام، این مطلبی است که در آن به رأی خود حکم نکردم، و بر اساس خواسته خویش عمل ننمودم، بلکه من و شما دریافته ایم که این رویه همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده و حکمی قطعی است، و من در آنچه که خداوند از تقسیم بیت المال به آن فرمان داده، و حکمش را امضاء نموده نیازمند به رأی شما نبودم. سوگند به حق که برای شما و غیر شما نزد من حقی نیست تا از آن پوزش بخواهم. خداوند دلهای ما و شما را متوجه حق کند، و به ما و شما صبر عنایت فرماید.

آن گاه فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که چون حقی دید آن را کم کند، یا ستمی را مشاهد نمود از آن باز دارد، و یار ستم دیده باشد تا جایی که او را به حقش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 268

برساند.

197 از سخنان آن حضرت است

هنگامی که شنید عده‌ای از یارانش به وقت نبرد صفین به اهل شام دشنام می‌دهند

پسند من نیست که شما دشنام‌دهنده باشید، ولی اگر در گفتارتان کردار آنان را وصف کنید و حالشان را بیان نمایید به گفتار صواب نزدیک‌تر، و در مرتبه عذر رساتر است. بهتر است به جای دشنام بگویید: خداوند، ما و اینان را از ریخته شدن خونمان حفظ فرما، و بین ما و آنان اصلاح کن، این قوم را از گمراهی نجات بخش تا آن‌که جاهل به حق است آن را بشناسد، و آن‌که شیفته گمراهی است از آن بازایستد.

198 از سخنان آن حضرت است

در یکی از روزهای نبرد صفین وقتی فرزند خود حسن را به سوی جنگ شتابان دید

این جوان را به فرمان من از جنگ مانع شوید مبادا پشتم را بشکنند، زیرا دریغم می‌آید که با شهید شدن این دو جوان [یعنی حسن و حسین علیهما السلام] نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود.

[فرمایش حضرت: «املكو عتی هذا الغلام» در اوج فصاحت است.]

ترجمه نهج البلاغه، ص: 269

199 از سخنان آن حضرت است

ای مردم همیشه با شما برنامه‌ام به طور دلخواهم بود تا جنگ شما را ناتوان کرد، سوگند به خدا جنگ عده‌ای از شما را گرفت و گروهی را باقی گذاشت، و حال اینکه دشمنانتان را بیشتر ناتوان نمود.

دیروز امیر بودم و امروز مأمور گشته‌ام، دیروز نمی می‌کردم و امروز نمی می‌شوم! شما عاشق زنده ماندن هستید، و مرا نمی‌رسد که شما را به کاری که میل ندارید وادار کنم.

200 از سخنان آن حضرت است

زمانی که در بصره جهت عیادت علاء بن زیاد حارثی که یکی از یارانش بود وارد شد، چون خانه او را وسیع دید فرمود:

با این خانه وسیع در دنیا چه می‌کنی و حال آنکه در آخرت به خانه گسترده محتاج‌تری؟! آری اگر بخواهی به وسیله این خانه به منزل وسیع آخرت برسی در این خانه میهمانی کن، صله رحم به‌جای آور، و حقوقی را که خداوند بر عهده‌ات گذاشته در جای خود پرداخت کن، در این صورت به سبب این خانه به آخرت دست یافته‌ای.

علاء عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین، از برادرم عاصم بن زیاد به تو شکایت دارم. فرمود: چه شکایتی؟ عرضه داشت: لباسی کهنه پوشیده و دل از دنیا بریده.

حضرت فرمود: او را نزد من حاضر کنید: وقتی آمد، فرمود:

ای دشمنك جان خویش، شیطان پلید تو را به بیراهه کشیده، آیا به زن و فرزند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 270

خود رحم نکردی؟! گمان می‌کنی خداوند چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده آن‌گاه از آنها بهره‌مند شوی ناراضی است؟ تو نزد خداوند بی‌مقدارتر از آنی که با تو این‌گونه رفتار نماید. عاصم گفت: یا امیرالمؤمنین، تو خود با لباس خشن و غذای ناگوار زندگی می‌کنی! حضرت فرمود:

وای بر تو، من همانند تو نیستم، زیرا خداوند بر پیشوایان عادل واجب فرموده که خود را با مردم تهیدست برابر قرار دهند تا تهیدستی بر فقیر سنگینی نکند و او را از پای درنیآورد.

201 از سخنان آن حضرت است

وقتی از او درباره احادیث دروغ و اخبار ضد و نقیض که در میان مردم پخش است پرسیدند، در پاسخ فرمود:

همانا در دست مردم حق و باطل، و راست و دروغ، و ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و محکم و متشابه، و قطعی و ظنی وجود دارد. و آنقدر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت دروغ بسته شد تا جایی که در میان مردم به سخن برخاست و فرمود: «هر کس عمداً بر من دروغ ببندد جایگاه خود را در آتش تهیه ببیند».

حدیث را یکی از چهار نفر نزد تو آورند که پنجمی ندارند:

اول مردی که منافق است و تظاهر به ایمان دارد، و خود را در پوشش اسلام نشان می دهد، گناه را گناه نداند و از معصیت پروا ننماید، عمداً به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد. اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگوست حدیث را از او نمی پذیرند، و گفتارش را باور نمی کنند، ولی می گویند: صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله است که رسول خدا را دیده و از او حدیث شنیده و از او فراگرفته، بنابراین گفتارش را فرا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 271

می گیرند. و خداوند، تو را در قرآن از منافقین خبر داده، و آنان را چنانکه باید معرفی نموده. اینان پس از پیامبر ماندند، و با دروغ و بهتان به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش تقرّب جستند، آنان هم به منافقان ریاست دادند، و این نابکاران را مالک رقاب مردم ساختند، و با کمک این تبهکاران دنیا را خوردند، و بدون شك مردم برای دنیای خود همراه حاکمانند مگر کسی که خداوند او را حفظ کند. این منافق یکی از آن چهار نفر است.

دوم کسی است که از رسول خدا مطلبی شنیده اما آن را چنان که باید حفظ نکرده، و در آن دچار اشتباه شده و عمداً دروغ نبسته، پس آن حدیث در اختیار اوست و آن را روایت می کند و به آن عمل می نماید و می گوید: آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. اگر مسلمانان اشتباه او را بدانند از او قبول نمی کنند، و اگر خود او به اشتباهش آگاه می شد آن گفته را واهی گذاشت.

سومین نفر مردی است که مطلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که ابتداءً حضرت به آن امر فرموده سپس از آن نمی کرده و او از نمی حضرت بی خبر است، یا چیزی را شنیده که حضرت نمی فرموده، ولی بعد از آن به آن امر کرده

و او آگاه نیست، پس امری که با نهی نسخ شده، یا نهی را که با امر نسخ شده حفظ کرده و نسخ کننده را نیافته، و اگر می دانست آن مطلب نسخ شده نقل نمی کرد، و اگر مسلمانان می دانستند که آنچه را از او شنیده اند نسخ شده مورد عمل قرار نمی دادند.

چهارمین نفر کسی است که بر خدا و پیامبرش دروغ نبسته، او به خاطر ترس از حق و بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن دروغ است، و گرفتار اشتباه هم نشده، بلکه آنچه را شنیده به همان صورت حفظ کرده، و آن را طبق شنیده خود روایت می کند، چیزی به آن نمی افزاید و از آن چیزی نمی کاهد، ناسخ را حفظ کرده به آن عمل می کند، منسوخ را حفظ نموده از آن اجتناب می ورزد، خاص و عام و محکم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 272

و متشابه را شناخته، و هر مطلبی را در جای معین خود قرار داده.

گاهی سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر می شد که دارای دو جنبه بود: سخنی خاص، و سخنی عام، شنونده ای که قصد خدای سبحان و رسول صلی الله علیه و آله را از آن نمی دانست آن را می شنید و بدون فهم معنای آن و اینکه از آن چه قصدی شده و برای چه صادر شده آن را توجیه می کرد. همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله این طور نبودند که از حضرت پیرسند و معنایش را بخواهند، تا جایی که عده ای دوست داشتند عربی بیابانی یا تازه واردی از راه برسد و از حضرت سؤال کند و آنان پاسخ آن را بشنوند.

اما بر خاطر من چیزی از این امور نگذشت جز اینکه از حضرت پرسیدم و آن را حفظ کردم. به هر صورت این است علل اختلاف مردم در احادیث، و وجوه پراکندگی آنان در روایات.

202 از خطبه های آن حضرت است

در قدرت خداوند و خلقت زمین

از آثار اقتدار عظمتش، و شگفتی لطائف آفرینشش، اینکه زمین خشک را از آب دریای عمیق و متراکم که امواج در هم شکننده است به وجود آورد، سپس از آن آب طبقاتی آفرید، آن گاه هفت آسمان را بعد از آنکه به هم پیوسته بود از آن

باز کرد، آسمانها به فرمان او خود را نگاه داشتند و بر اندازه‌ای که برای آنها مقرر فرموده بود برپا شدند، و زمینی را که آب روان سبز رنگ آن را حمل می‌کند و دریای مسخّر شده آن را برمی‌دارد استوار و پابرجا نمود، دریایی که در برابر امرش خاکسار و در مقابل هیبتش تسلیم، و جریانش از خشیت او متوقف است. تخته سنگهای عظیم، و تپه‌های بلند و کوههای زمین را آفرید، و آنها را در جای خود ثابت نمود، و در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 273

قرارگاهشان مستقر کرد. قلّه کوهها در فضا بالا رفت، و ریشه آنها در آب قرار گرفت.

کوهها را از زمینهای هموار برافراشت، و پایه‌های آن را در پشت اطراف زمین و مراکزی که برقرارند فرو برد، قله‌ها را بالا برد، و بلندیهایی آن را طولانی نمود، و کوهها را ستون زمین ساخت، و چون میخ‌هایی بر آن کوبید، پس زمین متحرک ساکن شد از اینکه ساکنانش را به اضطراب اندازد، یا بارگرنش را در خود فرو برد، یا از جای خود منحرف شود. منزّه است خداوندی که زمین را پس از موج زدن آبهایش نگاه داشت، و آن را پس از رطوبت اطرافش خشک نمود، و آن را برای خلق خود بستر آرام، و فرش گسترده قرار داد، آن هم روی دریای عمیق ساکنی که بی‌جریان است، و ایستاده و بی‌حرکت می‌باشد، که بادهای سخت آن را زیر و رو و این سو و آن سو می‌کند، و ابرهای پر باران آن را به جنبش می‌آورد، «همانا در این آثار برای اهل خشیت عبرت و پند است».

203 از خطبه‌های آن حضرت است

در تحريك ياران خود به جهاد با شاميان

الهی هر يك از بندگان که گفتار ما را شنید، گفتاری که بر پایه عدل است نه ستم، و بر اساس اصلاح است نه فساد در دین و دنیا، اما پس از شنیدنش سر برتافت، و این سر برتافتن جز روی گرداندن از یاری تو، و سستی در پشتیبانی از دین تو نیست، پس ما ای بزرگترین شاهدان در شهادت، تو را و جمیع آنان را که در آسمانها و زمین ساکن کرده‌ای بر علیه او به شهادت می‌طلبیم، و تو پس از او یاری او بی‌نیاز کننده، و او را به گناهانش کیفر دهنده‌ای.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 274

204 از خطبه‌های آن حضرت است

در تمجید خداوند

سپاس خدا را که از شباهت به آفریده‌ها برتر، و از توصیف واصفان فراتر است، به شگفتی‌های تدبیرش برای بینندگان آشکار، و به بزرگی عزتش از اندیشه اندیشمندان پنهان است. بدون اینکه علمش کسی باشد، یا بر آن اضافه شود، یا از کسی فرا بگیرد عالم است، و بدون اندیشه و خاطر تقدیر کننده تمام امور است.

خدایی که تاریکی‌ها او را نمی‌پوشاند، و از روشناییها نور نمی‌گیرد، شب او را در نمی‌یابد، و روز بر حضرتش جریان ندارد، ادراکش به چشم، و علمش به خبرگیری نیست.

از این خطبه است درباره پیامبر صلی الله علیه و آله

او را با نور فرستاد، در برگزیدگی بر همگان پیشی داد، رخنه‌ها را به وسیله او به هم بست، و به وجود او بر گردنکشان پیروز شد، بهاو مشکل را آسان، و ناهماری را هموار ساخت، تا جبهه گمراهی را از راست و چپ دور گردانید.

205 از خطبه‌های آن حضرت است

در وصف پیامبر و عالمان، و اندرز مردم

شهادت می‌دهم که خداوند عدل محض است که به عدالت رفتار نموده، و حاکمی که حق و باطل را از هم جدا می‌کند. و شهادت می‌دهم که محمد بنده و رسول او و آقای عباد اوست، خداوند هرگاه بندگان را دو گروه کرد پیامبرش را در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 275

بهترین گروه قرار داد، آلوده دامن و بدکاره را در تبارش سهمی نبود.

بدانید خداوند سبحان برای خیر اهلی، و برای حق ارکانی، و برای طاعت محافظانی قرار داده، و برای شما نزد هر طاعت مددکاری از جانب خداست، که بر زبانه القاء نموده، و دلها را ثابت و برقرار می کند، در آن مددکاری کفایت است برای کفایت خواه، و شفاست برای جوینده درمان.

بدانید آن بندگان خدا که حفظ علم حق به آنان سپرده شده آنچه را که باید حفظ کنند حفظ می کنند، و چشمه های آن علم را می گشایند، با هم پیوند ولایت دارند، و یکدیگر را عاشقانه ملاقات می نمایند، از جام سیراب کننده حکمت به هم می نوشانند، و سیراب شده باز می گردند، در آنها تهمت و بدگمانی راه نمی یابد، و غیبت و بدگویی نزد اینان نمی شتابد. خداوند خلقتشان و اخلاقتشان را بر این اوصاف بسته است، بر این حال با یکدیگر دوستی نموده و به هم پیوند دارند.

اینان نسبت به سایر مردم همچون دانه های برگزیده بذرانند که آن را تمیز کنند، و خالص و پاکش را گرفته در زمین می پاشند، پاکسازی خداوند آنان را متمایز، و آزمایش و امتحان آنان را پاک نموده است. مرد باید کرامت و شرافت را با پذیرش این اوصاف بپذیرد، و از کوبندگی و سختی مرگ و قیامت پیش از رسیدنش در بیم و هراس باشد، و باید انسان در کوتاهی مدت عمر و درنگ اندکش در دنیا اندیشه کند تا آن را به منزل دیگر تغییر دهد، و برای قیامت و جایی که می داند به آنجا منتقل خواهد شد فعالیت کند. خوشا به حال دارنده قلب سلیم که از هدایت کننده پیروی نمود، و از گمراه کننده کناره گرفت، و به بینایی کسی که او را بینایی داد، و پیروی هدایتگری، که او را فرمان داد به راه سلامت رسید، و به راه هدایت شتافت پیش از آنکه درهای آن بسته، و وسیله های آن قطع گردد، و باب توبه را گشود، و گناه را از خود راند، چنین کسی به راه خدا ایستاده، و به راه راست

ترجمه نهج البلاغه، ص: 276

هدایت شده است.

206 از دعا های آن حضرت است که زیاد می خواند

سپاس خدا را که مرده و بیمار به عرصه روزم درنیاورده، و بدی و بیماری بر رگهایم زده نشده، و به بدترین کردارم گرفتار نگشته‌ام، نه نسلم بریده شده، نه از دین برگشته‌ام، نه منکر پروردگارم هستم، نه از ایمانم دل نگرانم، نه عقل دچار سرگردانی است، و نه به عذاب امم گذشته گرفتار گشته‌ام. صبح کردم در حالی که بنده‌ای در اختیار مولایم و بر نفس خویش ستمکارم، تو را بر من حجت است و مرا بر تو حجت نیست، جز آنچه عطا کنی قدرت گرفتن ندارم، و توان حفظ خود را ندارم مگر تو مرا حفظ کنی.

الهی، به تو پناه می‌برم از اینکه در بی‌نیازی تو فقیر شوم، یا در هدایت گمراه گردم، یا در سلطنت مورد ستم واقع شوم، یا به خواری نشینم و حال اینکه امر به دست توست.

بارخدایا، جانم را اولین عضو باارزشی از اعضای باارزشم قرار ده که از من می‌ستانی، و نخستین ودیعه از ودایع نعمت بر من که باز می‌گردانی.

خداوندا، به تو پناه می‌برم از اینکه از گفته تو بیرون روم، یا از دینت روگردانده به گمراهی افتیم، یا پیش از هدایتی که از جانب تو آمده هواها و هوسها به ما دست یابد.

207 از خطبه‌های آن حضرت است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 277

که در صفین بیان فرمود

اما بعد، خدا به خاطر حکمرانی من بر شما برای من بر عهده شما حقی قرار داده، و شما را نیز بر من حقی است مانند حقی که مرا بر شماست. حق در عرصه وصف وسیع‌ترین اشیاء، و در مرحله انصاف تنگترین چیزهاست. کسی را بر دیگری حقی نیست جز اینکه آن دیگری را بر او حقی است. و حقی از دیگری بر عهده کسی نیست جز اینکه برای او بر گردن وی حقی است. و اگر کسی را بر دیگری حقی ثابت است و آن کس را بر وی حقی نباشد این حق فقط برای خدای سبحان است نه غیر او، به خاطر احاطه قدرتش بر بندگان، و عدالتش در تمام آنچه که فرمانش در آنها

جاری است. ولی حقش را بر بندگان چنین مقرر فرمود که او را بندگی کنند، و مزد عبادت را بر عهده خود برای بندگان چند برابر قرار داد به علت فضل و کرمی که دارد، و افزون‌دهی که شایسته و اهل آن است.

آن‌گاه خداوند از حقوق خود حقوقی را بر بعض مردم نسبت به بعض دیگر واجب گرداند، و آن حقوق را در جهات و حالات با هم برابر قرار داد و بعضی را در برابر بعضی دیگر واجب نمود، و بعضی واجب نگردد مگر به انجام حقی که در برابر آن است. و بزرگترین چیزی که از این حقوق واجب فرمود حق حاکم بر رعیت، و حق رعیت بر حاکم است، این فریضه‌ای است که خداوند برای هر يك نسبت به دیگری واجب نموده، و این حقوق را موجب برقراری الفت، و ارجمندی دینشان قرار داد. رعیت اصلاح نشود مگر به صلاح حاکمان، و حاکمان اصلاح نگردند مگر به استقامت رعیت. پس زمانی که رعیت حق والی را ادا کرد، و والی هم حق رعیت را رعایت نمود، حق میان ایشان ارجمند گردد، و راههای دین برپا شود، و نشانه‌های عدالت اعتدال گیرد، و سنت‌ها در مجرای خود روان شود، و زمان آراسته و شایسته گردد، و به دوام دولت امید رود، و مطامع دشمنان به یأس

ترجمه نهج البلاغه، ص: 278

مبدل گردد. ولی اگر رعیت بر والی غالب شود، یا والی بر رعیت ستم کند، اختلاف کلمه پیدا شود، و نشانه‌های ستم آشکار گردد، و افساد و اختلال در دین زیاد شود، و راههای روشن سنت‌ها رها گردد، و از روی هوای نفس عمل شود، و اجرای احکام رو به تعطیلی رود، و بیماری روانها زیاد شود، در آن وقت مردم از تعطیل حق عظیم نترسند، و بر انجام گرفتن باطل بزرگ وحشت نکنند. به آن هنگام است که نیکوکاران خوار، و بدکاران عزیز شوند، و کیفر خداوند نزد بندگان بزرگ گردد. پس بر شما باد به خیرخواهی در حق یکدیگر و کمک نیکوی یکدیگر بر این کار، زیرا کسی را- هر چند برای به دست آوردن رضای حق حرصش شدید، و کوشش او در بندگی طولانی گردد- قدرت آن نیست که حق طاعت خدا را چنانکه هست ادا کند، لکن از جمله حقوق واجب خدا بر بندگان این است که به اندازه طاقت خود به خیرخواهی یکدیگر برخیزند، و در کمک به هم برای اقامه حق در بین خود اقدام کنند. و هیچ کس- گرچه منزلتش در حق عظیم باشد، و فضیلتش در دین بر دیگران پیشی داشته باشد،- چنان نیست که در ادای حقی که خدا بر او واجب کرده محتاج به کمک نباشد، و هیچ کس- گرچه او را کوچک شمارند، و در دیده حقیر بینند- کمتر از آن نیست که در ادای حق به دیگران کمک کند و یا او سوی دیگران کمک شود.

[در آن وقت مردی از یاران آن حضرت به جواب برخاست و سخن را طولانی نمود، و در ضمن آن امام را بسیار ستود، و شنوایی و طاعت خود را نسبت به آن حضرت اظهار کرد، حضرت فرمود:]

آن کس که جلال خدا در جانش بزرگ، و موضع حق در دلش با عظمت است، می‌سزد که به خاطر این بزرگی، ماسوای خدا در نظرش کوچک باشد.

و سزاوارترین کس به این معنا کسی است که نعمت و لطف و احسان خدا بر او بسیار

ترجمه نهج البلاغه، ص: 279

است، زیرا خداوند نعمت بسیار به کسی عنایت نکرده مگر اینکه عظمت حق خدا بر او افزون گشته. و از پست‌ترین حالات حاکمان نزد مرد شایسته این است که به آنان گمان عشق به خودستایی برده شود، و کارشان قیافه برتری‌جویی به خود گرفته باشد، و من میل ندارم که در خاطر شما بگذرد که من به خودستایی علاقه‌مندم و عاشق شنیدن مدح و ثنایم، به حمد خدا این گونه نیستم، و اگر دوستدار این مسأله بودم باز هم به خاطر خاکساری در برابر عظمت و کبریایی حق که از همه کس به آن سزاوارتر است آن را رها می‌کردم. چه بسا مردمی که ستایش خود را به وسیله جامعه پس از رنج و زحمت شیرین شمارند، ولی مرا به خاطر آنکه نفس خود را برای خدا و خدمت به شما به کار گرفته‌ام و هنوز از ادای کامل آن حقوق فارغ نشده‌ام و واجباتی که چاره‌ای جز انجام آنها ندارم ثنا نگوئید. پس با من چنانکه با سرکشان سخن می‌گویند سخن مگوئید، و آنچه را در برابر مردم خشمگین پنهان می‌کنند از من پنهان مدارید، و با مدارا و چاپلوسی با من معاشرت ننمایید، و گمان نکنید که شنیدن سخن حق بر من سنگین است، و مپندارید که تعظیم نابجای خود را از شما درخواست دارم، زیرا آن که اگر سخن حق به او گفته شود، یا عدالت به او پیشنهاد گردد بر او سنگین آید، عمل به حق و عدل بر او دشوارتر است. بنابراین از حق‌گویی یا مشورت به عدل خودداری نکنید، که من در نظر خود نه بالاتر از آنم که خطا کنم، و نه در کارم از اشتباه ایمنم مگر اینکه خداوند مرا از نفسم کفایت کند، نفسی که خداوند از من به آن مالک‌تر است، زیرا من و شما بندگانی در اختیار پروردگاری هستیم که جز از پروردگاری نیست، مالک و صاحب آن چیزی از ماست که ما مالک آن نیستیم، و ما را از آنچه در آن بودیم بیرون آورد به آنچه صلاح ما بود درآورد هدایت را عوض گمراهی، و بینایی را بعد از کوردمی به ما عنایت فرمود.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 280

در شکایت از قریش

خداوندا، از تو بر علیه قریش و کمک دهندگانشان یاری می‌خواهم، زرا قریش با من قطع رحم کردند، و پیمانانه حکومت را واژگون نمودند، و برای نزاع با من در حقّی که از دیگران به آن سزاوارتر بودم اجتماع کردند، و گفتند: آگاه باش، حق آن است که آن را بگیری، و حق آن است که از آن ممنوع شوی، پس بر غصه و اندوه صبر کن، یا با تأسف بمیر! در هنگام دیدم مرا جز اهل بیت یار و مدافع و همیاری نیست، که روا نداشتم آنان را به ورطه مرگ اندازم، پس چشم خاشاک رفته را فروپوشیدم، و با استخوان مانده در گلو آب دهن فرو دادم، و برای فرو بردن خشم بر چیزی صبر کردم که از حنظل تلخ‌تر، و دردش برای قلب از بریدن کاردهای بزرگ سخت‌تر بود.

مؤلف: این سخن بین خطبه‌ای که پیشتر گذشت (خطبه 171) آمده بود، ولی من برای اختلافی که در دو روایت بود دوباره آوردم.

و از این خطبه است

درباره آنان که به قصد جنگ با حضرت به بصره رفتند

بر عاملان من، و خزانه‌داران بیت‌المال مسلمانان که در دست من بود، و بر اهل شهری که تمامشان در طاعت و بیعت من بودند هجوم بردند، آنها را از هم پراکنده کردند، و اتفاق ایشان را علیه من به فساد کشیدند، بر شیعیانم تاختند، گروهی از آنان را با مکر و حيله کشتند، و گروهی با شمشیر برای جنگ با آنان به پا خاستند، و به زد و خورد پرداختند تا صادقانه خدا را ملاقات نمودند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 281

209 از سخنان آن حضرت است

وقتی که در جمل از کنار کشته طلحه و عبدالرحمن بن عتاب بن اسید عبور کرد

ابومحمد در اینجا غریب افتاده. به خدا قسم میل نداشتم بینم افراد قریش کشته شده در زیر ستارگان افتاده باشند. انتقامم را از فرزندان عبدمناف گرفتم، و سران قبیله جُمح از چنگ من گریختند، آنان برای چیزی که لیاقت نداشتند گردن کشیدند، و به آن نرسیده گردنهایشان شکست.

210 از سخنان آن حضرت است

در وصف سالکان

همانا عقل خود را زنده کرد، و نفسش را میراند، به طوری که جسمش باریک، و دلش نرم شد، و نوری در نهایت فروزندگی برایش درخشید، که راه را برای او روشن کرد، و به آن نور راه را پیمود، ابواب سلوک او را به در سلامت و خانه اقامت راندند، و قدمهایش همراه آرامش تن در جایگاه امن و راحت استوار شد، چرا که قلبش را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود ساخت.

211 از سخنان آن حضرت است

که در آن یارانش را ترغیب به جهاد می کند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 282

خداوند ادای شکرش را از شما خواسته، و امرش را برای شما باقی گذارده، و در میدان گسترده مسابقه به شما مهلت داده تا برای رسیدن به هدف از یکدیگر پیشی گیرید. پس در این جبهه نبرد کمر جامه ها را محکم کنید، و دامن جامه را در

هم پیچید. آهنگ جدی با شکمبارگی جمع نمی شود. چه بسیار تصمیم های روز را، که خواب نابود می کند! و چه بسیار ذکر اندیشه ها را که تاریکی ها از بین می برد!

212 از سخنان آن حضرت است

که بعد از تلاوت آیه

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ* حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»

فرمود

شگفتا! چه هدف بسیار دوری، و چه زائران ناآگاهی، و چه کار بزرگ سهمگینی! جای رفتگان را که نقطه پند و عبرت است - و چه پند و عبرتی! - خالی دیدند، و به مردگان پوسیده در خاک که با آنان فاصله دوری دارند به تفاخر برخاستند! آیا به قبور پدران شان افتخار می کنند، یا به اضافه کردن مردگان شان به خویش خود را بسیار می شمارند؟ گویا برگشت اجساد افتاده، و حرکات اجسام متوقف شده را می خواهند. مردگان برای اینان مایه پند باشند سزاوارتر است تا وسیله افتخار به حساب آیند، و با مشاهده این اجسد پوسیده به حریم تواضع درآیند عاقلانه تر است تا آنان را عامل سرپلندی خود دانند! به مردگان با دیده های تارآلود نگریستند، و از این بابت در دریای نادانی افتادند. اگر احوال مردگان را از عرصه های آن دیار خراب و خانه های خالی از ساکنان بپرسند، در پاسخ گویند: در لابلای خاک رفتند و گم شدند، و شما هم پس از آنان به میدان جهالت رفتید، به فرق این مردگان قدم می گذارید، و روی اجسادشان می ایستید، و در آنچه دور انداخته اند می چرخید، در خانه هایی که ویران کردند ساکن می شوید، و روزگاری

ترجمه نهج البلاغه، ص: 283

که بین شما و آنان است بر شما گریه و نوحه سر می دهد.

آنان پیش از شما به مرگ که پایان زندگی شما هم هست شتافتند، و زودتر از شما به قبر و برزخ رسیدند، آنان که مقامهای ارجمند، و اسباب افتخار داشتند، عده‌ای پادشاه و گروهی رعیت بودند، راهی را در درون برزخ پیمودند که در آن راه زمین بر آنان مسلط شد، خاک گور گوشتشان را خورد، و خونشان را نوشید. در شکاف قبورشان چنان بیجان شدند که برای آنها رشدی نیست، و غایبی گشتند که امید یافتنشان نیست، حوادث هول‌انگیز دنیا آنان را نمی‌ترساند، و بدی حالات غصه‌دارشان نمی‌کند، از زلزله‌ها دچار اضطراب نمی‌گردند، و به نعره رعدهای سخت گوش نمی‌دهند. غایبانی هستند که انتظارشان را نمی‌کشند، و شاهدانی هستند که حاضر نمی‌گردند. جمع بودند و پراکنده شدند، الفت داشتند و متفرق شدند، از درازی مدّت و دوری جایشان نیست که اخبارشان از ما پوشیده، و دیارشان خاموش است، بلکه جامی به آنان نوشانده‌اند که گویایشان را به لالی، و شنوایشان را به کری، و حرکتشان را به سکون تبدیل کرده است، اگر بی‌درنگ وصفشان کنیم باید گفت: خوابی عمیق به خاکشان افکنده است. مردگان همسایگانی هستند که با هم انس ندارند، و دوستانی که به زیارت هم نمی‌روند، در میانشان دستاویزهای آشنایی کهنه شده، و اسباب برادری قطع گشته. همگی با اینکه جمعند، تنه‌ایند، و با اینکه دوستند از هم دورند. برای شب روزی را، و برای روز شبی را نمی‌شناسند. هر کدام از شب و روز که در آن به گور رفته‌اند برای ایشان دائمی است.

خطرهای آن خانه را سخت‌تر از آنچه می‌ترسیدند دیدند، و آثار آن سرای را عظیم‌تر از آنچه تصور می‌کردند مشاهده نمودند. پس این دو مسافت (راه سعید و شقی) برای آنان تا جایی که باید فرود آیند به درازا کشید، و در این فاصله به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 284

نهایت بیم و امید رسید. اگر پس از مرگ به زبان می‌آمدند از وصف آنچه مشاهده کردند و با آن روبرو شدند عاجز می‌ماندند، و اگر آثارشان از بین رفته، و اخبارشان قطع شده، و هر آینه دیده‌های عبرت‌پذیر آنان را می‌بیند، و گوش عقول اخبار آنها را می‌شنود، و بدون وسائل نطق بلکه با زبان حال می‌گویند: چهره‌های خرم و زیبای ما زشت شد، بدنهای نرم و نازکمان از هم گسیخت، لباسهای کهنگی و پوشیدگی دربر کردیم، تنگی قبر ما را به سختی انداخت، وحشت را از یکدیگر ارث بردیم، خانه‌های خاموش قبر بر ما فرو ریخت. پس زیباییهای اندامان را نابود نمود، و صورتهای خوش آب و رنگمان زشت گردید، و اقامتمان در این منازل وحشترا طولانی شد، نه از اندوه رهایی داریم، و نه از تنگی فراخی یافتیم.

اگر حال آنان را به قدرت عقل محسّم کنی، یا پرده از وضع آنان برای تماشای تو برداشته شود، و ببینی که گوششان از هجوم جانوران گزنده خورده شده و در نتیجه کر شده، و دیدگانشان به سرمه خاک کشیده شده و در نتیجه فرو رفته، و

زبانهایشان پس از تندی و تیزی در دهانشان پاره پاره شده، و دلهایشان پس از بیداری در سینه‌هایشان از حرکت افتاده، و در هر عضو آنان پوسیدگی تازه‌ای فساد به بار آورده که آن را زشت نموده، و راههای آفت را به سوی آن اعضا هموار کرده، اعضایی که در برابر آفتها تسلیم شده‌اند، نه دستهایی هست که به دفع آفات برخیزد، و نه دلهایی که جزع و بی‌تابی کند، (آری اگر آنان را مجسم کنی) قلب‌های پر غصه، و دیدگانی پر خاشاک را ملاحظه می‌کنی، که در هر شدت و سختی وصف حالی است که از بین نرود، و بلایی فراگیرنده است که برطرف نگردد.

چه بسیار است بدنهای ارزنده و خوش آب و رنگ که تغذیه شده ناز و نعمت و پرورده شرف بوده ولی زمین آن بدن‌ها را خورد، بدنهایی که در وقت اندوه و حزن خود را به اسباب شادی و سرور مشغول می‌کرد، و به هنگام رسیدن بلا و مصیبت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 285

برای نگاهداری خوشی و لذت و و از دست ندادن لُهو و لعب خود را تسلّی می‌داد، و در این میان که زیر سایه عیش و نوش پر از غفلت بود و او به دنیا و دنیا به او می‌خندید روزگار پایش را به خار گذاشت، و زمانه قوایش را در هم شکست، و اسباب مرگ و هلاکت از جایی نزدیک به او نظر افکند، غمی که نمی‌شناخت با او 1 درآمیخت، و با اندوهی پنهان همراز شد که پیش از آن او را نیافته بود، و بیماریها وی را به ضعف و سستی نشانند در حالی که به بهبودی خویش اطمینان داشت، پس به آنچه طیبیان او را عادت داده بودند هراسان پناه برد که عبارت بود از تسکین گرمی به سردی، و تحریک سردی به گرمی، عامل سردی نه اینکه گرمی را برطرف نکرد بلکه به آن افزود، و داروی گرم نه اینکه سردی را علاج نمود بلکه باعث هیجان آن شد، و دواي مناسب مزاج نه اینکه بیمار را به اعتدال نیاورد بلکه موجب شدت مرض شد، تا طبیبش در کار خود سست و از درمان وی ناامید گشت، و پرستارش او را فراموش نمود، و زن و فرزندش از بیان درد او ملول شده، و در جواب پرسش کنندگان حالش درمانده گشتند، و بالای سر او از خبر اندوهباری که کتمان می‌نمودند به گفتگو نشستند: یکی می‌گفت وضعش همین است که هست، دیگری به بازگشت صحت او امیدشان می‌داد، و شخصی دیگر بر مردن او تسلیتشان می‌گفت، در حالی که دنباله‌روی بیمار را نسبت به گذشتگان به یادشان می‌انداخت. در این اثنا که او بر بال جدایی از دنیا و ترك دوستان سوار بود، ناگاه غصه‌ای از غصه‌هایش به او هجوم کرد، و اندیشه و ادراك نافذش سرگردان گشت، و رطوبت زبان‌ش خشك شد. چه بسیار پاسخ‌هایی که می‌دانست ولی قدرت جواب آن را نداشت، و چه بسیار سخن دردآوری را از شخص بزرگی که او را از زمان سلامت‌ش احترام می‌کرد

یا کودکی که به او ترحم می نمود می شنید ولی خود را به کری می زد! آری برای مرگ دشواریهایی است سخت تر از آنکه قابل وصف

ترجمه نهج البلاغه، ص: 286

باشد، و سختی هایی است که عقول او در آن ناتوان است.

213 از سخنان آن حضرت است

که آن را به وقت تلاوت آیه

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»

فرمود

خداوند پاک یاد خود را صیقل دها قرار داد، که گوش در پرتو آن پس از سنگینی می شنود، و چشم دها بعد از نایبایی می بیند، و دها از پی عناد با حق رام می شود. و خدای را- که نعمتهایش ارجمند است- پیوسته در هر قطعه ای از زمان پس از قطعه دیگر و در روزگار خالی از پیامبران بندگانی است که در عرصه گاه فکرشان با آنان راز می گوید، و در ذات عقولشان با آنان گفتگو دارد، اینان به نور بیداری در دیده ها و گوشها و دها چراغ هدایت برافروختند، مردم را به یاد ایام الله می اندازند، و از مقام حق بیم می دهند، این بزرگواران همچون راهنمایان در بیابانها هستند که هر که جانب راه راست گیرد راهش را بر او مدح و ثنا گویند، و به نجات مژده اش دهند، و هر که در راست و چپ افتد طریقتش را در نظرش نکوهش نمایند، و او را از هلاکت بترسانند اینان با این ویژگیها چراغهای آن تاریکی ها، و راهنمایان نجات بخش از آن اشتباهاتند.

برای یاد خدا اهلی است که آن یاد را به جای دنیا انتخاب کرده اند، هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از ذکر حق غافل نمی کند، روزگار خود را با یاد خدا به سر می برند، و با بیابانهای بازدارنده از محرمات الهی به گوش غافلان بانگ

می‌زنند، به عدالت فرمان می‌دهند و خود عامل به آیند، از زشتی نمی‌کنند و خود از آن باز می‌ایستند، گویی رابطه خود را با دنیا بریده و در آخرتند و آنچه را بعد از دنیا است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 287

مشاهده می‌کنند، انگار بر احوال پنهان برزخیان که چه مدتی است در برزخ به سر می‌برند آگاهند، و قیامت وعده‌های خود را بر آنان محقق کرده، و اینان برای اهل دنیا پرده از آن برداشته‌اند، گویی چنان است که می‌بینند آنچه را مردم نمی‌بینند، و می‌شنوند آنچه را مردم نمی‌شنوند.

اگر آنان را که در مقامات پسندیده و مجالس شایسته هستند در عقل خود مجسم کنی، در حالی که دفاتر اعمال خود را باز کرده، و از هر اندیشه‌ای فارغ شده‌اند برای محاسبه نفوس خود بر هر عمل کوچک و بزرگی که به آن مأمور بودند، و نسبت به آن کوتاهی کرده‌اند، یا از آن نمی‌شده ولی تقصیر نموده‌اند، و بار سنگین گناهان خود را بر پشت خود بار کرده، و از برداشتنش عاجز و ناتوان شده، گریه گلوگیرشان گشته، و با خویش همراه با ناله و زاری پرسش و پاسخ نموده‌اند، در جایگاه ندامت و اعتراف به گناه در پیشگاه حق آواز حزین دارند، هر آینه نشانه‌های هدایت، و چراغهای زدودنده تاریکی را خواهی دید، که فرشتگان آنان را محاصره نموده، آرامش بر آنان نازل، و درهای آسمان به روی آنان باز شده، و مقامات با ارزش برای آنان آماده گشته، در محلی که خداوند بر آنان نظر افکنده و از سعیشان راضی شده، و مقامشان را پسندیده است، اینان با دعا و مناجات نسیم عفو حق را استشمام می‌کنند، و گروگان نیاز به فضل حق، و اسیران خاکسار در برابر عظمت خداوندند.

طول زمانِ اندوه دلهایشان را خسته، و گریه‌های بسیار دیدگانشان را مجروح کرده.

برای هر دری که از آن امیدی به خداوند هست دست کوبنده‌ای دارند، از خداوندی درخواست می‌کنند که فراخیها نزد او تنگ نمی‌شود، و درخواست کنندگان از او ناامید نمی‌گردند. بیا به نفع خود به محاسبه نفس خویش برخیز، زیرا حساب دیگران را حسابگری غیر تو می‌رسد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 288

به هنگام تلاوت:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»

دلیل مغرور شده به کرم حق در حین بازخواست باطلترین دلایل، و بهانه آن فریب خورده، بی پایه ترین بهانه هاست، او در این زمینه بر جهالت خود اصرار ورزیده.

ای انسان، چه چیز تو را بر انجام گناه جرأت داد؟ و چه چیز تو را به پروردگارت مغرور کرد؟ و چه چیز تو را به هلاکت خود واداشت؟ آیا درد را درمان، و خواب را بیداری نیست؟ چرا به همان صورتی که به دیگری رحم می کنی به خود رحم نمی نمایی؟ چه بسا کسی را در حرارت آفتاب می بینی پس بر او سایه می اندازی، یا شخصی را دچار دردی می نگری که بدنش را می سوزاند و تو از روی رحمت بر او گریه می کنی، پس چه چیز تو را بر این درد صبر داده، و بر بلاهایت توانمند نموده، و چه شادی و سروری تو را از گریه بر جان خود که نزد تو عزیزترین جانهاست بازداشته و دل تسلایت داده؟ چگونه بیم شبیخون خشم حق تو را از خواب غفلت بیدار نمی کند در صورتی که به علت گناهانت در راههای قهر و سلطه او افتاده ای؟! درد سستی دل را به قوت اراده معالجه کن، و به هوشیاری، خواب غفلت را درمان نما. خدا را بنده باش، و به یاد او انس بگیر، و در حال روی گرداندن از خدا روی آوردن او را به سوی خود مجسم کن که تو را به عفو و دعوت می کند، و به فضلش می پوشاند، و تو از او روی می گردانی و به غیر او روی می آوری! بلندمرتبه است خدایی که با این قدرتش چه کریم است! و تو با این ناتوانی و پستی چه جرأتی بر معصیت او داری! در حالی که در پناه پوشش او مقیمی، و در فراخنای احسانش می گردی، فضلش را از تو باز نداشته، و پرده

ترجمه نهج البلاغه، ص: 289

حرمت را ندریده است، بلکه در نعمتی که برای تو ایجاد می کند، و گناهی که بر تو می پوشاند، و بلایی که از تو دور می نماید چشم به هم زدن از لطفش محروم نیستی، پس به او چه گمان می بری اگر او را بندگی کنی؟! به خدا قسم اگر این برنامه بین دو نفر بود که در قوت و قدرت برابر بودند، تو اولین کسی بودی که بر زشتی اخلاق و بدی اعمال به زیان خود حکم می کردی. به حق می گویم: دنیا تو را فریب نداده بلکه تو فریفته آن شده ای، دنیا پندها را برای آشکار نمود، و بر عدل و انصاف دعوت کرد، دنیا با وعده ای که از رسیدن بلا و درد بر جسمت، و کم شدن نیرویت به تو می دهد

راستگوتر و وفادارتر از این است که به تو دروغ بگوید یا تو را بفریبد. چه بسا پند دهنده‌ای از امور دنیا که پیش تو متهم است، و چه بسا راستگویی از اخبار آن که نزد تو دروغگو به شمار آید! اگر دنیا را از روی مناطق خراب شده، و خانه‌های خالی مانده بشناسی آن را با پند نیکویی که به تو می‌دهد و موعظه رسایی که به گوش تو می‌رساند همچون دوست مهربانی خواهی یافت که در رسیدن زیان و ضرر به شخص تو به شدت خودداری می‌کند. دنیا سرای خوبی است برای آن که آن را خانه خود نداند، و محل نیکویی است برای کسی که آن را به عنوان وطن انتخاب نکند. نیک‌بختان دنیا در قیامت آنانی هستند که امروز از دنیا فراریند.

به وقتی که زمین بلرزد، و رستاخیز با سختی‌ها و شدائدش محقق شود، و به هر آیینی اهلش، و هر معبودی بندگان، و به هر امامی پیروانش ملحق شوند، در آن روز هیچ نگاه خلائی، و قدم ناجبایی کیفر داده نشود مگر به عدل و درستی. چه دلیل‌ها که در آن روز باطل شود، و چه عذرهای که شخص به آن دلگرم بود مردود گردد! پس به برنامه‌ای روی آور که عذرت به آن پذیرفته شود، و برهانت به آن استوار گردد، و از دنیایی که برای آن باقی نمی‌مانی، برای آخرت انتخاب کن آنچه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 290

را برایت ماندنی است، و برای سفر آخرت آماده باش، به برق نجات دیده بگشا و بار و توشه آخرت را بر پشت مرکبهای همت محکم ببند.

215 از سخنان آن حضرت است

در بیزاری از ظلم

به خدا قسم اگر شب را به بیداری به روی خار سعدان به روز آرم، و با قرار داشتن غلها و بندها به بدنم روی زمین کشیده شوم، پیش من محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را در قیامت دیدار کنم در حالی که به بعضی از مردم ستم نموده، و چیزی از مال بی‌ارزش دنیا غصب کرده باشم! چگونه به کسی ستم کنم برای وجودی که به سرعت به سوی کهنگی و پوسیدگی پیش می‌رود، و اقامتش در زیر توده خاک طولانی می‌شود؟!

به خدا قسم عقیل را در اوج فقر دیدم که يك من گندم از بیت المال شما را از من درخواست داشت، و کودكانش را از پریشانی فقر، با موهای غبارآلود و رنگهای تیره دیدم، که گویی صورتشان را با نیل سیاه کرده بودند، عقیل به درخواستش اصرار، و سخنش را تکرار می کرد، من به گفتارش توجه می کردم، و او خیال می کرد که دینم را به او فروخته، و از راه و روشم دست برداشته و به خواسته اش تن می دهم، در این اثنا آهن پاره ای را گذاخته و به بدن او نزدیک کردم تا مایه عبرتش شود، ناگهان چون ناله بیمار، از حرارت آن آهن پاره ناله زد، و نزدیک بود از آن آهن گذاخته بسوزد، به او گفتم: مادران داغدار بر تو بگریند ای عقیل، آیا تو در برابر آهن پاره ای که انسانی آن را به شوخی و بازی برافروخته ناله می زنی، ولی مرا به جانب آتشی که خداوند قهار به جهت خشم خود افروخته می کشانی؟! آیا تو از این

ترجمه نهج البلاغه، ص: 291

درد اندك ناله بزنی، و من از آتش سوزنده جهنم ناله نرم؟! از سرگذشت عقیل عجیب تر برنامه شخصی است که به تاریکی شب با ارمغانی در ظرف بسته، و حلوانی که آن را خ وش نداشتم و به آن بدبین بودم به طوری که انگار می کردی آن را با آب دهان یا استفراغ مار ساخته اند نزد من آمد، به او گفتم:

این صله است یا زکات یا صدقه؟ اینها که بر ما اهل بیت حرام است. گفت: نه این است و نه آن، بلکه هدیه است. گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، آمده ای از راه دین خدا قریم دهی؟! یا دستگاه فکر و اندیشه ات به هم خورده، یا دیوانه و یا بیهوده گویی؟! به خدا قسم اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهای آنهاست به من بدهند تا خداوند را با ربودن پوست جوی از دهان مورچه ای معصیت کنم به چنین کاری دست نمی زنم! و بی شك دنیای شما نزد من از برگی که در دهان ملخی است و آن را می جود خوارتر است! علی را با نعمتی که از دست می رود و لذتی که باقی نمی ماند چکار؟! از خواب عقل، و زشتی لغزش به خدا پناه می بریم، و از او یاری می طلبیم.

216 از دعاهاى آن حضرت است که زیاد می خواند

در فراوانی روزی

بار خدایا، آبرویم را به بی‌نیازی حفظ فرما، و حرمتم را به تنگدستی نشکن، تا از آنان که روزی تو را خواهند روزی خواهیم، و از شرار مردم خواستار عطوفت باشم، و به ثنای کسی که به من ببخشاید دچار آیم، و به بدگویی آن که از بخشیدن به من دریغ ورزد مبتلاگردم، و تو ماورای این همه، اختیاردار بخشش و منعی، چه اینکه بر هر کاری توانایی.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 292

217 از خطبه‌های آن حضرت است

در گریز از دنیا

دنیا خانه‌ای است پیچیده به بلا، و معروف به خیانت. احوالش پایدار نمی‌ماند، و اهلش جان سالم به در نبرند، حالاتی است گوناگون، و نوبت‌هایی است متغیر. زندگی در آن ناپسند است، و امنیت در آن نایاب. مردمش آماج تیر بلایند، که تیرهایش به سوی آنان نشانه می‌رود، و با مرگ نابودشان می‌کند.

بندگان خدا، بدانید شما و آنچه از این دنیا در آن هستید در مسیر آنانی می‌باشید که پیش از شما از جهان گذشتند، عمرشان از شما طولانی‌تر، دیارشان آبادتر و آثارشان از شما بهتر و ماهرانه‌تر بود، اما صدایشان فرو مُرد، باد غرورشان نشست، بدغهایشان پوسید، شهرشان خالی شد، و آثارشان نابود گشت. کاخهای سخت بنیان، و فرشها و بسترهای گسترده آنها به سنگهای به هم پیوسته، و گورهای زیر زمین و لحد چیده شده تبدیل شد، آن گورهایی که در جای ویرانی بنا شده، و با خاک زمین آن را محکم کرده‌اند. آن قبور به هم نزدیک است، اما ساکنانش در تنهایی و غربت‌اند! در میان اهل محله‌ای مقیمند که در وحشت و ترسند، و بین قومی که به ظاهر فارغ البال ولی در باطن دچار مشغله‌ای فراوانند، به وطن‌ها انس نمی‌گیرند، و همچون پیوستن همسایگان به هم نمی‌پیوندند با اینکه با هم مجاورند و خانه هایشان به هم نزدیک است. چگونه دید و بازدید کنند در صورتی که پوسیدگی با انداختن سنگینی خود بر آنها، آنان را متلاشی کرده، و سنگ و خاک اعضایشان را خورده؟! تصور کنید شما الآن جای آنها هستید، و قبرها شما را به گروگان گرفته، و در آغوش آن ودیعه گاه رفته‌اید. حال شما چگونه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 293

خواهد بود آن گاه که برنامه‌ها به پایان برسد، و مرده‌ها را از گورها درآورند؟ آن هنگام هر کسی از آنچه پیش فرستاده آگاه می‌شود، و به سوی خداوند که سرپرست بر حق آنان است بازگردانده می‌شوند، و آنچه افترا می‌بستند به کارشان نیاید.

218 از دعا‌های آن حضرت است که زیاد می‌خواند

در وصف عاشقان خدا

خدایا، تو برای عاشقانت بهترین مونس، و برای کارسازی امور آنان که بر تو اعتماد نمایند از همه حاضرتری، آنان را در باطنشان مشاهده می‌کنی، و به ناهایشان آگاهی، و اندازه بینایشان را می‌دانی. بنابراین رازهایشان نزد تو آشکار، و دل‌هایشان به سوی تو در غم و اندوه است. اگر آنان را، تنهایی به اضطراب و ناامنی اندازد، یاد تو آرامششان دهد، و اگر مصائب بر سرشان فرو ریزد، به عرصه گاه فریادرسی تو پناه آرند، زیرا می‌دانند زمام همه امور به دست تو، و سرچشمه تمام کارها در کف با کفایت فرمان توست.

الهی، اگر از بیان خواسته‌ام عاجزم، یا از اینکه چه بخواهم سرگردانم، پس به آنچه مصلحت من است راهنمایم باش، و عنان دلم را به سوی آنچه خیر من است بگردان، که این برنامه‌ها از هدایت‌ها و کفایت‌های تو بیگانه و عجیب نیست. بار خدایا، با عفو تو با من معامله کن نه با عدالت.

219 از سخنان آن حضرت است

خداوند شهرهای فلان را خیر دهد، چه اینکه کژی‌ها را راست کرد، و درد را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 294

درمان نمود. سنت را به پاداشت، و فتنه را پشت سر انداخت. با جامه پاك و كم عیب از دنیا گذشت. به خیر حکومت رسید و از بدی آن پیشی جست. بندگی حق را به جا آورد، و حق تقوای او را مراعات نمود. از میان رفت و مردم را در راههای گوناگون رها کرد، که گمراه در آن هدایت نیابد، و راه یافته پابرجای بر یقین نماند.

220 از سخنان آن حضرت است

در توصیف بیعت مردم با آن جناب بر خلافت.

و قبلاً سخنی شبیه این با الفاظی دیگر گذشت (کلام 53)

دستم را باز کردید و من بستم، آن را کشیدید ولی من جمع کردم، آن گاه همچون شتران تشنه به وقتی که به آبشخورهایشان وارد می شوند بر من هجوم آورید، تا جایی که بند کفش پاره شد، و عبا از دوش افتاد، و ضعیف زیر پا ماند، و مردم به خاطر بیعتشان با من آنچنان خوشحال شدند که کودکان هم از این معنی به وجد آمدند، و پیران ناتوان با گامهای لرزان، و بیماران با مشقت فراوان، و دختران نورسیده بی نقاب برای تماشای این منظره روی آوردند.

221 از خطبه های آن حضرت است

درباره تقوا و کوشش در عمل

قطعاً تقوای الهی کلید درستی، و اندوخته قیامت، و رهایی از سلطه هر سلطه گر، و نجات از هر هلاکتی است، خواهنده به كمك تقوا به مرادش می رسد، و گریزان (از جهنم) به وسیله تقوا نجات پیدا می کند، و طالب مشتاق به آنچه که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 295

رغبت دارد می‌رسد. پس عمل کنید حالی که عمل به جانب حق بالا می‌رود، و توبه سود می‌دهد، و دعا مستجاب می‌شود، و زمانِ زمانِ آرامش، و قلم کاتبان عمل در کار است، و به بندگی و طاعت بشتابید پیش از آنکه جوانی به پیری رسد، و بیماری شما را از کار بیندازد، یا مرگ شما را برآید، که مرگ نابود کننده لذت‌ها، و تیره کننده خوشیها، و دور کننده اهداف است، دیدار کننده‌ای است نامحسوب، مبارزی است مغلوب ناشدنی، جنایتکاری است غیر قابل انتقام، دامهایش به شما درآویخته، بلاهایش به شما احاطه کرده، پیکانهایش شما را هدف قرار داده، قهرش درباره شما بزرگ، جور و زحمتش بر شما پی در پی است، و کم است که ضربتش بر شما وارد نشود. نزدیک است ابرهای تاریکش بر شما سایه اندازد، و آتش بلاهایش زبانه کشد، و تاریکی‌های شدائدش از راه برسد، و بیهوشی‌های ناشی از حالت احتضار، و درد خروج روح، و تاریکی‌های تو در تو، و تلخی چشیدن شربتش شما را فراگیرد. چنان است که سرزده بر شما وارد گشته، و شما را از گفتن سخن آهسته خاموش نموده، و مشاورینتان را پراکنده کرده، و آثارتان را به نابودی کشیده، و شهرهایتان را معطل و خالی گذاشته، و وارثان شما را تحریک نموده تا ارث به جا گذاشته را تقسیم کنند، گروهی از این وارثان خویشان خاص هستند که در وقت مردن شما سودی به حالتان ندارند، و برخی نزدیکان غمگینند که نمی‌توانند مانع مردن شما شوند، و دیگری شماتت کننده‌ای است که از مرگ شما غصه به خود راه نمی‌دهد.

پس بر شما باد به سعی و کوشش، و توشه برگرفتن و آماده شدن، و فراهم کردن زاد و توشه در منزلی که زاد و توشه فراهم است. دنیا شما را نفریبد چنانکه پیشینیان شما از امتهای گذشته و مردمان در گذشته را فریفت، آنان که از دنیا شیر فراوان نوشیدند، دچار غفلت و فریب آن شدند، زمان را بیهوده سپری کردند، تازه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 296

آن را کهنه نمودند، اما مساکن آنان گورستان، و اموالشان ارث دیگران شد، کسی را که نزد آنان رود نمی‌شناسند، و به گریه آنان که بر آنان بگریند اهمیتی نمی‌دهند، و کسی را که آنان را صدا بزند جواب نمی‌دهند. از دنیا برحذر باشید که به شدت غدار و فریبنده و مکار است، اندک می‌بخشد و سخت منع می‌کند، جامه سلامت می‌پوشاند و به زور و جبر برهنه می‌کند، راحتش دائم نیست، رنجش را پایان نمی‌باشد، و بلا و سختی‌اش آرام نگیرد.

از این خطبه است در توصیف زاهدان

مردمی از اهل دنیا بودند ولی دلبسته آن نبودند، در دنیا بودند مانند کسی که اهل آن نیست، به آنچه بصیرت داشتند عمل کردند، و به دفع آنچه از آن حذر داشتند شتافتند. در میان اهل آخرت می گشتند، اهل دنیا را چنان می دیدند که مرگ بدنهایشان را بزرگ می شمارید، اما آنان مرگ قلبهای زندگان را بزرگتر می دانستند.

222 از خطبه‌های آن حضرت است

که آن را در ذی‌وقار به هنگام حرکت به بصره ایراد فرمود.

این خطبه را واقعی در کتاب جمل ذکر نموده آنچه را پیامبر به آن مأمور شده بود بیان کرد، و رسالات پروردگارش را ابلاغ نمود، خداوند هم به وسیله او از هم گسیختگی‌های اجتماعی را نظام داد، و پراکندگی را به هم پیوست، و بین خویشاوندان پس از دشمنی کینه‌افکن در سینه‌ها، و کینه‌های آتش زننده در دلهای الفت ایجاد نمود.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 297

223 از سخنان آن حضرت است

به عبدالله بن زَمعه که از شیعیان بود و در ایام حکومت آن جناب به محضرش آمد و درخواست مالی کرد، فرمود: قطعاً این مال نه از من است نه از تو، بلکه غنیمت ملت اسلام و اندوخته ایشان و نتیجه شمشیر آنان در جبهه‌هاست. اگر با آنان در جهادشان شریک بودی تو را هم نصیبی همچون آنان است، وگرنه محصول زحمت آنان برای دهان دیگران نیست.

224 از سخنان آن حضرت است

در فضل اهل بیت و نکوهش زمانه خود

بدانید زبان قطعه‌ای از انسان است، هرگاه آدمی عاجز از گفتار باشد زبان او را یاری ندهد، و اگر توانای بر سخن باشد، گفتارش مهلت ندهد. ما امیران کلامیم، و درخت سخن در ما ریشه دوانده، و شاخه‌هایش بر ما فروشته است.

خداوند شما را رحمت کند، آگاه باشید در زمانی هستید که گویای به حق اندک، و زبان از راستی بازمانده، و ملازم حق خوار گشته است. اهل زمان بر گناه مقیم‌اند، و بر سهل‌انگاری و مماشات متفق‌اند. جوانشان پرازار، سالخورده‌شان گناهکار، دانشمندان منافق، و گوینده‌شان چاپلوس است. کوچکشان بزرگشان را احترام نمی‌کند، و توانگرشان به بی‌نوایشان کمک نمی‌دهد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 298

225 از سخنان آن حضرت است

ذُعَلْبِ یَمَانِی از احمد بن قُتیبَه از عبدالله بن یزید از مالک بن دِخِیَه روایت کرده که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم و سخن از اختلاف ظاهر و باطن مردم پیش آمد، حضرت فرمود:

مَبَادِی سرشتشان بین آنان تفاوت به وجود آورده، و این به خاطر آن است که قطعه‌ای بودند از زمین شور و شیرین، و درشت و نرم. پس اینان بر اساس نزدیک بودن زمینشان به هم نزدیکند، و به اندازه اختلاف خاکشان با هم متفاوتند. یک را صورتی زیبا ولی عقل کم، یکی را قامتی بلند و همتی کوتاه، یکی را عملی پاک و صورتی زشت، یکی را قامتی کوتاه و عقلی دوراندیش، یکی را طبیعتی نیکو ولی خصلتی ناباب، یکی را دلی سرگشته و عقلی پریشان، و یکی را زبانی گویا و دلی تیز و دانا عنایت فرمود.

226 از سخنان آن حضرت است

که به وقت غسل و تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرمود

پدر و مادرم فدای و باد ای رسول خدا، هر آینه با مرگ تو قطع شد چیزی که با مرگ دیگران قطع نمی شود، و آن نبوت و احادیث دین و خیرهای آسمانی است.

ویژگی مصیبت تو چنان است که تمام مصیبت زدگان عالم را نسبت به مصیبتشان به تسلیت و آرامش نشاند، و عمومیت مصیبت در این است که دل احدی از مردم در مصیبت تو فارغ از غم نیست، و اگر نه این است که ما را به صبر امر، و از جزع نمی فرموده‌ای، هر آینه تا خشک شدن اشک چشم بر تو می گریستیم، و این درد برای ما بی درمان می ماند، و حزن و اندوهمان همیشگی باشد، ولی این همه در مصیبت تو

ترجمه نهج البلاغه، ص: 299

کم است، اما برگرداندن مرگ و دفع آن از کسی مقدور نیست، پدر و مادرم فدایت، ما را نزد پروردگارت به یاد آر، و در خاطر خود نگاه دار.

227 از خطبه‌های آن حضرت است

در حمد الهی و ستایش پیامبر و عجایب آفرینش

ستایش خدا را که حواس وجودش را درنیاید، مکانشا فرایش نگیرند، چشمها او را نبینند، و پرده‌های پوشنده او را نپوشانند، همان که حادث بودن مخلوقاتش دلیل بر ازلی بودن او، و به وجود آمدن موجودات برهان وجود اوست، و شبیه بودن مخلوقات به یکدیگر گواه بر این که او را شبیهی نیست. خداوندی که در وعده‌اش صادق، و از اینکه به بندگان خود ستم کند دور است، در میان بندگان به قسط، و در حکم کردن بر آنان به عدالت رفتار کند. به حادث بودن اشیاء بر ازلیتش، و به داغ ناتوانی که بر موجودات نهاده بر قدرتش، و به مرگ و فناى مخلوقات که گریزی از آن قرار نداده بر دائمی بودنش گواه آورد. یکی است نه به عدد، همیشگی است نه به زمان، بریاست نه با کمک پشتیبان. ذهن‌ها او را دریابند نه به وسیله حواس، و دیده‌ها وجودش را گواهی دهند نه بر وجه حضور حسّی.

اندیشه‌ها به او احاطه نکرد، بلکه به اندیشه‌ها نزد اندیشه‌ها تجلی نمود، و به اندیشه‌ها وانمود که اندیشه‌ها به او احاطه ندارند، و اندیشه‌ها را در این زمینه قاضی قرار داد. بزرگی او همچون اجسام و اجساد بر اساس طول و عرض و حجم و عمق و بدایت و نهایت نیست تا در جسم و حجم بزرگ آید، بلکه شأنش بزرگ، و سلطنتش عظیم است.

و شهادت می‌دهم که محمد بنده و رسول برگزیده، و امین پسندیده اوست،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 300

درود خدا بر او و آتش باد. او را با دلایل الزام کننده، و پیروزی آشکار، و راه روشن فرستاد، او هم رسالت حق را آشکارا به مردم رساند، و انساها را به راه راست واداشت و راه را به آنان نمایاند، و نشانه‌های هدایت و مشعل روشن دین را به پا کرد، و رشته‌های اسلام را محکم، و دستگیره‌های ایمان را استوار نمود.

از این خطبه است در توصیف عجایب آفرینش اصنافی از موجودات

اگر مردم در عظمت قدرت و بزرگی نعمت حق اندیشه می‌نمودند، به راه مستقیم بازگشته، و از عذاب سوزان می‌ترسیدند، اما دلها بیمار، و دیده‌ها عیناک است. آیا به کوچک‌ترین چیزی که آفریده دقت نمی‌کنند که چگونه خلقتش را محکم، و ترکیبش را استوار کرد، و برای آن گوش و چشم قرار داد، و به استخوان و پوست آراست؟!!

مورچه را با جثه کوچک، و ظرافت اندامش بنگرید، به گونه‌ای است که نمی‌توان او را با گوشه چشم دید، و به اندیشه درک کرد، چگونه به نرمی روی زمین راه می‌رود، و بر رزقش می‌جهد، دانه را به لانه می‌برد، و در قرارگاهش قرار می‌دهد، به تابستان برای زمستان جمع می‌کند، و به وقت آمدن برای زمان بازگشتن مهیا می‌نماید، خدایش ضامن روزی او شده، و او را موافق حالش رزق داده، خداوند مَنَّان از او غفلت ندارد، و پروردگار دِیَان محرومش نمی‌گذارد، گرچه در میان سنگی خشک و سخت باشد! و اگر در مواضع جریان غذای او، در بالا و پایین، و آنچه در درون اوست از جوانب اضلاع شکمش، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش بیندیشی، هر آینه از آفرینشش به تعجب آیی، و از وصفش به رنج و تعب افتی. بلندمرتبه است خدایی که مورچه را به روی دست و پایش واداشت،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 301

و او را بر پایه این اعضا بنا کرد، کسی با او در این برنامه شریک نبود، و قدرتمندی در آفرینش آن او را کمک نداد. و اگر راههای اندیشه‌ها را تا رسیدن به انتهایش طی کنی، جز به این حقیقت نمی‌رسی که آفریننده مورچه همان آفریننده نخله خرماسست، به خاطر دقت گونه‌گونی که در هر چیز، و پیچیدگی اختلافی که در هر زنده‌ای به کار گرفته شده است. بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف در عرصه‌گاه خلقتش نیست مگر اینکه نسبت به قدرت او مساویند، و چنین است آسمان و هوا، و باد و آب.

به خورشید و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ، آمد و شد این شب و روز، روان شدن این دریاها، وجود این کوههای بسیار، درازی این قله‌ها، و اختلاف این لغات و زیانهای گوناگون دقت کن. وای به حال کسی که آفریننده را انکار، و تدبیر کننده را باور نداشته باشد. بی‌خبران گمان می‌کنند که آنان همچون گیاه بیابانی بدون زارع‌اند، و صورتهای متنوع آنان را آفریننده‌ای نیست، اینان برای مدعای باطل خود دلیلی ندارند، و برای آنچه در باطن خود باور کرده‌اند تحقیقی ننموده‌اند. آیا ساختمانی بدون بناکننده، یا جنایتی منهای جنایتکار ممکن است؟!!

و اگر می‌خواهی در رابطه با ملخ بگو، که خداوند برای او دو چشم قرمز، و دو حلقه تابان، و گوش پنهان آفریده، و برای او دهانی مناسب گشوده، و به او حسّی توانا عنایت کرده، و دو دندان داده که با آنها می‌چیند و جدا می‌کند، و دو داس که با آنها چیزی را می‌گیرد، کشاورزان برای زراعتشان از او بیم دارند، و برای دفع او گرچه با هم همدست شوند عاجزند، تا با جست و خیزهایش به کشتزار آید، و خواسته‌های خود را برآورده نماید، در صورتی که جسم او به اندازه یک انگشت باریک بیش نیست!

پس بزرگ و خجسته است خداوندی که هر کس در آسمانها و زمین است به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 302

اختیار و اضطرار به پیشگاهش سجده می‌برد، و برای او گونه و چهره بر خاک می‌ساید، و او را به حالت تسلیم و درماندگی اطاعت می‌کند، و از بیم و خوف عنان زندگی به دست او می‌نهد. پرندگان مسخر فرمان اویند، شماره پر و بال و نفس زدن آنان را می‌داند، و پای آنان را در جای تری و خشکی استوار نموده است، روزی آنان را مقدر فرموده، و بر اصناف آنان آگاهی دارد. این کلاغ، این عقاب، این کبوتر، و این شترمرغ است، هر پرنده‌ای را به نامش خوانده، و رزقش را ضامن گشته. ابر سنگین را به وجود آورد، و باران پی در پی از آن بریخت، و سهم هر سرزمین را معین فرمود، پس زمین را پس از خشکی سیراب کرد، و بعد از خشکسالی گیاهش را رویاند.

228 از خطبه‌های آن حضرت است

در توحید حق. و این خطبه از اصول علمی چیزها دارد که دیگر خطبه‌ها ندارد

آن که برای او چگونگی معین کرد یگانه‌اش ندانسته، و کسی که او را به چیزی مثل زد به حقیقتش دست نیافته، و هر کس او را به دایره تشبیه کشید، حضرتش را در نظر نگرفته، و هر که به او اشاره نموده و به اندیشه‌اش تصور کند قصد او ننموده است. هر آنچه به ذاتش شناخته شود مخلوق است، و آنچه قائم به دیگری باشد معلول است. انجام دهنده است بدون به کار بردن ابزار، تقدیر کننده است بدون جولان اندیشه، بی‌نیاز است نه به تحصیل اسباب. اوقات با او همراه نیست، و ابزار و وسائل او را یاری ندهند. هستیش بر زمانها، وجودش بر نیستی، و ازلیتش بر ابتدا پیشی گرفته. با به وجود آوردن حواس معلوم است که منزّه از حواس است،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 303

و از آفریدن اشیاء متضاد پیداست که ضدّی ندارد، و با ایجاد مقارنت بین اشیاء واضح است که او را قرینی نیست. نور را با ظلمت، سپیدی را با سیاهی، خشکی را با رطوبت، گرمی را با سردی مخالف و ضدّ هم قرار داد. بین پراکنده‌ها الفت برقرار کرد، اضداد را با یکدیگر قرین نمود، دورها را با هم نزدیک ساخت، و نزدیک‌ها را از هم دور کرد. حدّی شامل او نیست، و به شماره محسوب نشود.

ابزار و آلات جز مانند خود را به حدود نیاورند، و این وسائل جز به نظایر خود اشارت ننمایند. اینکه بی‌خبران گویند از چه زمانی به وجود آمد (مُنْدُ) و به تحقیق به وجود آمد (قَدْ)، و اگر چنین بود نقصی نداشت (لولا) با قدم بودن و ازلی بودن و کامل بودنش ناسازگار است (که قدم و ازلی و کامل بودن از صفات خداوند است نه مخلوقات).

آفریننده با خود آفریده‌ها، در عرصه عقول آنان تجلّی کرد، و با دیدنی بودن مخلوقات قطعی است که آفریننده را نتوان دید (زیرا که شبیه هیچ آفریده‌ای نیست). نظام حرکت و سکون بر او جاری نمی‌باشد، و چگونه بر او جاری باشد آنچه که او جاری کرده؟ و چسان صفتی را که در مخلوقی آفریده به آفریننده بازگردد؟ یا آنچه را حادث کرده در خود او حادث شود؟! در این صورت در ذات او دگرگونی پدید آید، و گُنه ذاتش تجزیه شود، و ازلی بودنش ممتنع گردد، و چون پیش روی برایش فرض شود پشت سری هم خواهد داشت، و بر این اساس خواهان تمام شدن شود، زیرا وجودش ملازم با نقصان

شده، و در این وقت نشانه مخلوق در او پیدا گردد، و دلیل بر هستی صانعی خواهد شد بعد از آنکه همه موجودات، دلیل بر هستی اویند، و به سلطنت مسلطش بر تمام موجودات محال است آنچه در غیثش اثر می گذارد در او اثر بگذارد (پس از دایره اثرپذیری خارج و از نقص و عیب پاک است).

ترجمه نهج البلاغه، ص: 304

خدایی است که تغییر حال نمی دهد و از میان نمی رود، و پنهان گشتن بر او روا نیست. چیزی را نزاده تا خود مولود باشد، و زاییده نشده تا محدود گردد. برتر است از داشتن فرزندان، و پاک است از آمیزش با زنان. اندیشه ها او را درنیابند تا اندازه اش گیرند، و زیرکی ها او را به وهم درنیاورند تا تصوّرش نمایند، و حواس او را درک نکنند تا احساسش نمایند، و دستها لمسش نکنند تا به او دسترسی یابند.

به حالی تغییر نکند، و در احوال گوناگون نگردد، و او را شبها و روزها کهنه نکنند، و روشنی و تاریکی تغییرش ندهند. به چیزی از اجزاء و اندام و اعضا و عَرَضی از اعراض، و بودن چیزی غیر ذاتش با او، و داشتن توصیف نشود. برای او حدّ و نهایت، و انقطاع و انتها گفته نمی شود، اشیاء را بر او احاطه نیست تا پایین و بالا برزد، و چیزی قدرت حملش را ندارد تا بتواند متمایل یا راستش بدارد. در اشیاء داخل نیست، و از آنها خارج نمی باشد. خبر می دهد ولی نه به زبان بزرگ و زبان کوچک، و می شنود نه با شکافهای گوش و ابزار شنوایی، می گوید نه با تَلَقُّظ، حفظ می کند نه با قدرت حافظه، اراده می نماید نه با خطور در خاطره، دوست دارد و خشنود می گردد نه از رِقّت دل، دشمن دارد و خشم می کند ولی بی مشقّت و اندوه. چون بخواهد کسی را به وجود آورد می گوید باش، پس بی درنگ به وجود می آید، نه به آوازی که گوشها را بکوبد، و نه به صدایی که شنیده شود، بلکه کلامش همان فعلی است که آن را ایجاد کرده، و مانند آن فعل پیش از آن نبوده، و اگر آن فعل قدیم بود هر آینه خدای دوم بود.

گفته نمی شود: بود شد، پس از آنکه نبود، تا صفاتی که پدیده اند بر او جریان یابد، و در این حال میان به وجود آمده ها و حضرت او فرقی نخواهد ماند، و برای او بر موجودات برتری نخواهد بود، در نتیجه خالق و مخلوق مساوی گردند، و پدید آورنده و پدید شده یکی شوند. موجودات را بدون نمونه ای که از غیر او به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 305

جای مانده باشد پدید آورد، و از احدی از مخلوق خود در آفرینش آنها یاری نجست. زمین را پدید آورد و بدون اینکه از کار دیگر باز ماند آن را نگاه داشت، و استوارش نمود نه بر جای آرام (بلکه بر امواج آب)، بدون پایه ها برپایش داشت،

و منهای ستونهای برافراشت، و آن را از تمایل و کژی نگه داشت، و از افتادن و شکافته شدن حفظ کرد. میخهایش را (که کوههایند) استوار نمود، و سدهایش را برقرار کرد، چشمه‌هایش را روان ساخت، و رودهایش را شکافت.

آنچه را بنا کرد سست نشد، و آنچه را قوی نمود ضعیف نگشت. به سلطنت و بزرگیش بر زمین غالب است، و به علم و معرفتش به کیفیت آن آگاه است، و به جلال و عزتش بر هر چیز آن برتر است. چیزی از آن را که بخواهد عاجزش نماید، و از او سرپیچد تا بر حضرتش غالب آید، شتاب کننده‌ای از دستش نرود تا بر جنابش پیشی جوید، به دولتمندی نیازش نیفتد تا او را روزی دهد. تمام موجودات برای او فروتنند، و در برابر عظمتش ذلیل و خاکسارند، قدرت گریز از سلطنتش را به سوی دیگر ندارند تا از سود و زیانش در امان مانند. او را مانند نیست تا با حضرتش برابری کند، و شبیهی نیست تا با او مساوی باشد. اوست که موجودات را پس از بودن نابود می‌کند، آنچنان که موجودش چون معدومش گردد.

و فنای دنیا بعد از وجود آن شگفت‌تر از ایجاد و اختراعش نیست، چگونه شگفت‌تر باشد در صورتی که اگر تمام جانداران هستی از پرندگان و چهارپایان، و آنچه را که در شب به آغل خود بازمی‌گردانند و آنچه که در مراتع و دشت‌ها می‌چرند، و از هر صنف و جنس صاحب حیاتی، از هوشمند و بیهوش، برای آفریدن پشه‌ای جمع شوند قدرت ساختنش را ندارند، و راه ایجاد آن را نشناسند، و در دانش این مسأله عقولشان حیران و سرگردان ماند، و نیروهایشان ته کشد و به عجز و ناتوانی نشینند، و زبون و خسته بازگردد و معلومشان شود که مغلوب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 306

و مقهورند، و طاقت و توان ایجاد يك پشه، و از بین بردن آن را ندارند.

و همانا خدای سبحان، پس از نابود شدن جهان، تنها و یگانه ماند و چیز دیگری با او نخواهد بود، همان طور که پیش از آفرینش آنها چنین بود، پس از فنای آنها نیز چنین خواهد بود، در آن موقعیت خیمه وقت و مکان، و هنگام و زمان برچیده می‌شود. مدت‌ها و وقت‌ها، و سالها و ساعتها معدوم می‌گردد، و جز خدای واحد قهار که بازگشت همه امور به اوست چیزی باقی نمی‌ماند. موجودات را به وقت آفرینش آنها قدرتی نبود، و به هنگام فنا شدن هم مقاومتی نشان نمی‌دهند، چرا که اگر قدرت امتناع از فنا شدن داشتند هستی آنها تداوم داشت.

ایجاد هیچ يك از موجودات به وقت آفریدن برای او دشوار نبود، و آفریدن آنچه را به وجود آورد حضرتش را خسته نکرد. موجودات را برای قدرت بخشیدن به سلطنتش نیافرید، و از ترس زوال و نقصان به وجود نیاورد، و برای یاری جستن از آنها در برابر همتای معارض خلق نکرد، و برای دوری گزیدن از هجوم دشمن مهاجم، و به خاطر بسط در حکومت، و به

علّت چیره شدن بر شريك در شركتش، و برای وحشت از تنهائی و انس گرفتن با آنها به عرصه هستی نیاورد. باز هم خداست که كائنات را پس از ساختن نابود می کند، نه به خاطر ملالت و خستگی از کارگردانی و تدبیر امور آنها، و نه برای اینکه به استراحت پردازد، و نه به علت اینکه چیزی از آن بر او سنگینی داشته. طول بقاء موجودات او را خسته نمی کند تا در نابود کردنشان عجله داشته باشد، بلکه خدای سبحان با لطفش همه را اداره کرده، و به امرش نگاه داشته، و به قدرتش استوار نموده، سپس همه آنها را بعد از فانی شدن باز می گرداند بدون اینکه او را به آنان نیازی باشد، یا از آنان كمك بخواهد، یا از ترس تنهائی با آنان انس بگیرد، یا از حالت جهل و کوری به علم و درخواست بینش باز آید، یا از فقر و نیاز به ثروت و دارایی برسد، و یا از خواری و

ترجمه نهج البلاغه، ص: 307

ناتوانی به عزّت و توانایی دست یابد.

229 از خطبه‌های آن حضرت است

در بیان پیشامدهای ناگوار

پدر و مادرم فدای آنان (یاران باوفایم) باد، گروهی که نامشان در آسمان معروف، و در زمین مجهول است. هان به انتظار عقب گرد امورتان، و گسستن پیوندتان، و روی کار آمدن خردسالانتان باشید. این پیشامدها زمانی است که ضربت شمشیر بر مؤمن آسانتر از پیدا کردن دره‌ای از حلال است. زمانی که مزدگیرنده مال از دهنده آن بیشتر است. آن زمان است که مست می شوید اما نه از شراب، بلکه از زیادی نعمت و عیش و نوش، و سوگند می خورید ولی نه از روی ناچاری، و دروغ می گوئید اما نه بر اثر مضيقه. در آن وقت که بلا شما را بگذرد چنانکه جهاز مناسب کوهان شتر را بگذرد. این رنج و سختی چقدر طولانی، و امید آزادی از آن چه اندازه دور است!

ای مردم، مهار این شتران فتنه را که پشت آنها حمل کننده وزر و وبال است از دست بیندازید، و از گرداگرد امام خود پراکنده نشوید که عاقبت خود را سرزنش خواهید کرد، و بی باکانه در آتش فتنه‌ای که پیشاپیش آن قرار گرفته‌اید نروید، از راه آن به يك سو شوید، و جاده را برای آن باز بگذارید، که به جان خودم قسم مؤمن در شعله آتش آن فتنه هلاك می شود، و غیر مسلمان سالم می ماند.

مثل من در میان شما مثل چراغ فروزان در تاریکی است، تا کسی که در آن تاریکی درآید از آن چراغ روشنی جوید. ای مردم سخنم را بشنوید و حفظ کنید، و گوش دلتان را آماده کنید تا بفهمید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 308

230 از خطبه‌های آن حضرت است

در سفارش به تقوا و یاد مرگ

ای مردم، شما را سفارش می‌کنم به تقوای الهی، و سپاس بر احسانش، و نعمت‌هایی که به شما ارزانی داشته، و بر هر برنامه‌ای که از او به شما رسیده. چه بسا شما را به نعمتی مخصوص داشت، و به رحمتی دریافت. عیوبتان را آشکار کردید و او بر شما پوشاند، خود را در معرض مؤاخذه او قرار دادید مهلتان داد.

و سفارشتان می‌کنم به یاد مرگ باشید، و از آن کمتر غفلت نمایید. چگونه غافل می‌مانید از چیزی که از شما غافل نیست، و چگونه طمع می‌بندید به کسی که شما را مهلت نمی‌دهد؟! برای پند و اندرز شما بس است، مرده‌هایی که دیده‌اید، آنها را به گورستان بردند بدون اینکه بر مرکبی سوار شوند، و آنان را در میان قبر گذاشتند بدون اینکه خودشان فرود آیند، گویا اینان از آبادکنندگان دنیا نبودند، و آخرت همیشه جایگاه آنان بود. از دنیایی که در آن سکونت داشتند رمیدند، و در محلی که از آن وحشت داشتند آرمیدند، به آنچه از آن جدا شدند سرگرم بودند، و جایی را که عاقبت باید به آن برسند ضایع کردند. پس از مرگ قدرت برگشت از کارهای زشت را ندارند، و توان اضافه کردن نیکی برای آنان محال است. به دنیا انس گرفتند مغرورشان کرد، به آن اعتماد نمودند به خاکشان انداخت. خداوند شما را رحمت کند، به منزلی که به آباد کردن آنها مأمور شده‌اید، و شما را به آنها ترغیب نموده‌اند، و از شما به سوی آنها دعوت به عمل آمده پیشی گیرید، و با استقامت در بندگی، و دوری از گناه نعمت‌های خدا را بر خود کامل کنید، که فردا به امروز نزدیک است. ساعتها در روز، و روزها در ماه و ماهها در سال، و سالها در عمر چه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 309

با سرعت می گذرد!

231 از خطبه‌های آن حضرت است

درباره ایمان و هجرت

از ایمانها، ایمانی در دلها ثابت و برقرار است، و ایمانی بین دلها و سینه‌ها تا مدتی معین عاریتی و ناپایدار است. پس اگر از کسی به علّتی شرعی برای شما بیزاری حاصل شد او را واگذارید تا مرگش برسد، آن هنگام (اگر بر حال گذشته باقی بود) مرز بیزاری است. وجوب هجرت بر همان اساس اولیّه‌اش باقی است.

البته خدا را به مردم روی زمین از آنان که ایمانشان را پنهان دارند یا آشکار نمایند نیازی نیست. نام هجرت بر احدی واقع نمی‌شود مگر حجت خدا را در زمین بشناسد، کسی که حجت الهی را شناخت و به اقرار کرد مهاجر است. و نام مستضعف بر آن که حجت به او رسید و گوشش آن را شنید و دلش آن را حفظ کرد صدق نمی‌کند.

معرفت به ماکاری است سخت و دشوار، آن را جز عبدی که خداوند قلبش را برای ایمان امتحان کرده تحمل نمی‌کند، و حدیث ما را فرانگیرد جز سینه‌های امین، و عقل‌های متین.

ای مردم، پیش از آنکه مرا نیابید از من بپرسید، که من به راههای آسمان داناتر از راههای زمینم، بپرسید پیش از آنکه فتنه‌ای به شما روی آورد که چون شتر بی‌صاحب گام بردارد و مهار خود را لگدکوب کند، و عقول صاحب عقول را زایل نماید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 310

232 از خطبه‌های آن حضرت است

در ستایش الهی و سفارش به تقوا

او را سپاس می‌گویم تا شکر بر نعمتش باشد، و برای ادای حقوقش از او کمک می‌طلبم، خداوندی که ارتشش غالب، و بزرگوایش عظیم است. و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، مردم را به طاعت خدا دعوت کرد، با جهاد در راه دین بر دشمنانش پیروز شد، همدستی دشمنان بر تکذیب او، و فعالیتشان برای خاموش کردن نور آن حضرت او را از فعالیت در راه خدا متوقف نکرد. پس به تقوای الهی چنگ زنید، که رشته‌ای است با دستگیره‌ای محکم، و حصار است که بلندی آن دست‌نیافتنی است. بر مرگ و دشتواریهای پیشدستی کنید، و برای پذیرایش قبل از آنکه از در آید آماده شوید، و پیش از فرود آمدنش مهیا گردید، زیرا قیامت نهایت کار است. مرگ برای عاقلان پندی کافی، و برای جاهلان زمینه عبرت است. پیش از درآمدن قیامت چنانکه خبر دارید این امور است: تنگی گورها، شدت اندوه و یأس، وحشت از جایی که از آنجا بر احوال برزخ آگاه می‌شوید، ترس‌های پی در پی، جابه جا شدن استخوانها، کر شدن گوشها، تاریکی لحد، ترس از وعده عذاب، پوشیده شدن شکاف گور، و استوار شدن تخته سنگها بر سر قبر.

خدا را خدا را ای بندگان خدا، که دنیا شما را به يك راه می‌گذراند، و شما و قیامت به يك رشته بسته‌اید، گویا قیامت با نشانه‌های فرا رسیده، و با علامتهایش نزدیک گردیده، و شما را بر صراط خود متوقف نموده، انگار با سختی‌هایش بر شما مشرف شده، و سینه بر زمین نهاده، و دنیا از اهلیش جدا گشته، و آنان را از دامن خود بیرون افکنده، و تمام روزگار چون روزی بود که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 311

گذشت، و یا ماهی که مدتش به پایان رسیده، تازه‌اش کهنه، و فرهبش لاغر شد، مردان در تواقفگاهی تنگ قرار می‌گیرند، و اموری درهم و عظیم، و آتشی سخت شریر، همراه صدای وحشتناک، و زبانه‌ای کشیده، با غرشی از روی خشم، همراه اخگرهایی سوزنده، که دیر خاموش است، همی‌ه‌اش فروزان، تهدیدش ترسناک، قعرش ناپیدا، اطرافش تاریک، دیگهایش برافروخته، و کارهایش هولناک است.

اهل تقوا را دسته دسته به جانب بهشت می‌رانند، در حالی که از عذاب ایمن شدن، و از ملالت رهایی یافته، و از آتش دورند، بهشت در کمال آرامش پذیرای آنهاست، و آنان هم از جای و قرارگاه خود شادند. اینان گروهی بودند که اعمالشان در دنیا پاک، و چشمشان از خوف عذاب گریان بود، شب تارشان به خاطر خشوع و استغفارشان روز بود، و

روزشان محض بیم از گناه و انقطاع از دنیا شب. خداوند بهشت را جای بازگشت، و خیر و خوشی را پاداش آنان قرار داد، که اینان به بهشت شایسته‌تر و اهل آن بودند، در يك پادشاهی ابدی، و نعمت پایدار خواهند بود.

بندگان خدا، آن را رعایت کنید که به رعایت آن رستگار شما رستگار می‌گردد، و تبه‌کار شما به ضایع کردن آن خسارت می‌بیند. بر مرگهای خود به اعمال صالحتان پیشی جویند، که شما گروگان اعمال گذشته خود هستید، و به آنچه انجام داده‌اید جزا داده می‌شوید. گویی مرگ وحشتناک بر شما فرود آمده، که نه از آن بازگشتی دارید، و نه لغزشی را از شما می‌پذیرند. خداوند ما و شما را در مدار طاعت خود و رسولش به کار گیرد، و از ما و شما به فضل و رحمتش درگذرد. بر جای خود قرار گیرید، بر بلا و سختی صبر کنید، دستها و اسلحه‌های خود را در مسیر هوا و هوس زبانه‌های خود به کار مگیرید، و در آنچه خداوند شتاب در آن را برای شما نخواست شتاب نکنید، زیرا هر کدام از شما که بر اساس شناخت خدا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 312

و رسولش و اهل بیت پیامبرش در بستر بمبرد شهید از دنیا رفته، و اجرش بر خداست، و به ثواب عمل صالحی که در نیت داشته می‌رسد، و این نیت جای شمشیر کشیدن او را پر می‌کند، زیرا هر چیزی را زمان مشخص و مدت معینی است.

233 از خطبه‌های آن حضرت است

باز هم در ستایش الهی و سفارش به تقوا

ستایش خدا را که ستایشش در میان آفریده‌ها آشکار است، و لشگرش پیروز، و بزرگیش والا است. او را بر نعمتهای پیوسته و بخششهای بزرگش سپاس می‌گزارم.

خداوندی که بردباری حضرتش عظیم است پس عفو فرمود، و در آنچه حکم کرد عدالت نمود، و آنچه را می‌گذارد و گذشته است داند. خدایی که آفریننده مخلوقات به علم خود، و پدید آورنده آنان به حکمت خویش است، بدون تقلید و تعلیم گرفتن، و بدون پیروی کردن از نمونه ساخته شده صانعی حکیم، و بی‌هرگونه اشتباهی، و بی‌حضور هیچ جمعیتی، و

شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، وقتی او را مبعوث به رسالت نمود که مردم در دریای گمراهی غوطه‌ور بودند، و در گرداب حیرت موج می‌زدند، مهار هلاکت، آنان را می‌کشید، و بر قلوبشان قفل‌های ظلمت بسته شده بود.

بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، تقوایی که حق خداوند بر شماست، و باعث حق شما بر خدا هم هست، برای دریافت تقوا از خدا کمک بخواهید، و از تقوا برای گریز از عذاب خداوند مدد بگیرید، که قطعاً امروز تقوا سپر از بلا، و فردا راه بهشت الهی است، جاذبه‌اش روشن، و پوینده‌اش سودبر،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 313

و امانت‌دارش (که خداوند می‌باشد) حافظ آن است. تقوا به طور دائم خود را بر گذشتگان عرضه کرده و به آیندگان هم عرضه می‌کند، چرا که فردای قیامت به آن محتاجند، آن روزی که خداوند آنچه را پدید آورده بازگرداند، و آنچه را عنایت فرموده بازستاند، و از آنچه مرحمت نموده بازخواست کند. تقواپذیران که آن را چنانکه باید رعایت کنند چه اندکند! راستی که آنان بسیار اندک شمارند، اینان سزاوار وصف حقند که در قرآن فرموده: «اندکی از بندگان من شاکرند».

پس گوش خود را به جانب تقوا بدارید، و به کوشش خود بر آن مواظبت نمایید، و آن را به جای آنچه از دست داده‌اید قرار دهید، و در عوض هر مخالفی که دارید به عنوان موافق قبول کنید. خواب غفلت را به تقوا بیدار کنید، روز خود را با آن سپری نمایید، آن را ملازم دل خویش کنید، گناهانتان را با آن بشوئید، امراض را به وسیله آن درمان نمایید، و با آن بر مرگ سبقت بگیرید، و از کسی که آن را تباه نموده عبرت بگیرید، مبادا که آراستگان به تقوا از شما عبرت گیرند! هان، تقوا را نگاه دارید و خود را نیز به تقوا حفظ نمایید. خود را از دنیا پاک کنید، و نسبت به آخرت شیفته باشید، آن را که تقوا بلندمقام نمود پست نکنید، و آن را که دنیا رفعت داده بلندمقامش ننمایید، چشم به بارش ابر آن ندوزید، و گفتار ترغیب‌کننده به آن را نشنوید، و خواننده به آن را اجابت ننمایید، و به فروغ بی‌پایه آن روشنی مجوئید، و به اشیاء نفیسیش فریب نخورید، زیرا که برقش از ابر بی‌باران، و گفتارش دروغ، و اموالش غارت شده، و اشیاء نفیسیش غنیمت دزدان است.

بدانید که دنیا چارپایی است سرکش و گریزی، اسبی است چموش و نافرمان، دروغگویی است خائن، حق‌ناشناسی است ناسپاس، ستمگری است بیراهه رو، دوری‌کننده‌ای است بی‌قرار. وضعش حالی به حالی شده، قدمهایش لرزان، ارجمندیش خواری، جدی‌اش شوخی، و بلندیش پست است. دنیا خانه ربودن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 314

مال و سلب ثروت، و جایگاه غارت و هلاکت است. مردمش در سختی و رانده شدن به سوی مرگ، و عرصه دیدار و فراق اند. راههای موجب سرگردانی، گریزگاههای علت ناتوانی، و مقاصدش باعث ناامیدی است. حصارهای استوارش اهل خود را به دست مرگ می سپارد، و منازل آن صاحبانش را دور می اندازد، و چاره اندیشی نیست به امور آنان را ملول و خسته می نماید. بعضی از دام هلاکت رسته ولی از دنیا زخم کاری خورده اند، گروهی با بدن پاره و پوست کنده شده، عده ای سر بریده، دسته ای خونشان به زمین ریخته، عده ای انگشت به دهن می گزند، برخی از شدت حسرت دست به هم می مالند، جمعی سر در گریبان فکرت فرو برده اند، جمعیتی بر اشتباه خود ندامت دارند، و پاره ای از نیت خود برگشته، ولی راه چاره بر آنان بسته و مرگ ناگهانی در رسیده، و زمان خلاصی و رهایی تمام شده. هیئات هیئات، از چنگ شد آنچه شد، و رفت آنچه رفت، دنیا آن گونه که خود می خواست سپری شد، و آسمان و زمین بر اهلش گریه نکرد، و به آنان مهلتی داده نشد.

234 از خطبه های آن حضرت است

که گروهی از مردم آن را «قاصعه» (کوبنده متکبران) می نامند

این خطبه حاوی مذمت ابلیس املعون به خاطر استکبار و ترك سجودش نسبت به آدم علیه السلام است، و اینکه او اولین کسی است که بر عدم پذیرش حق اصرار ورزید، و پیرو خودخواهی شد، و این خطبه مردم را از پیروی راه او برحذر می دارد.

ستایش خدا را که لباس عزت و بزرگواری شایسته اوست، و این دو صفت را نه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 315

برای آفریده هایش بلکه به خود اختصاص داد، و آنها را قرقگاه و حریم خود نمود، و بر دیگران ممنوع کرد، و هر دو را محض جلالت و عظمت خویش برگزید.

تکبر رأس گناهان

و بر هر کس از بندگانش که در این دو صفت با او به ستیز برخاست لعنت مقرر کرد. آن گاه با این دو وصف فرشتگان مقرب خود را آزمایش نمود، تا خاکساران آنان را از گردنکشان جدا کند، پس با اینکه به آنچه در دلهای مستور است و از غیوب هستی که از نظرها محجوب است داناست، خطاب به فرشتگان فرمود: «من بشری را از گل به وجود می آورم، چون او را ساختم و از روح خود در او دمیدم برای او سجده کنید. جز ابلیس تمام فرشتگان سجده کردند» که کبر و نخوت به او روی آورد، و به آفرینش خویش به آدم فخر کرد، و به خاطر ریشه‌اش که از آتش بود بر او تعصب ورزید. این دشمن خداوند پیشوای اهل تعصب، و پیشرو گردنکشان است، که بنیاد عصبيت را بنا کرد، و با خداوند در لباس عزت و کبريایی به ستیز برخاست، و آن لباس عزت را بر خود پوشید، و جامه فروتنی و خاکساری را درآورد. نمی بینید خداوند چگونه او را محض تکبرش به شدت تحقیر کرد، و به سبب گردنکشی به چاه سرافکنندگی در انداخت؟! پس او را در دنیا طرد از رحمت نمود، و برای وی در آخرت آتش فروزان مهیا ساخت.

فلسفه آزمایش الهی

اگر خداوند می خواست آدم را از نوری که روشنی‌اش دیده‌ها را بریاید، و زیبایی آن خردها را مات و مبهوت کند، و از ماده خوشبویی که بوی خوشش نفسها را بگیرد بیافریند می آفرید، و اگر بدین صورت می آفرید گردنها در برابرش خاضع،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 316

و آزمایش فرشتگان سهل و آسان می شد، ولی خدای پاک بندگانش را به برخی از اموری که به حقیقت و ریشه آن آگاه نیستند آزمایش می کند، تا خالص از ناخالص جدا شود، و کبر و نخوت از آنان برطرف، و خودخواهی و خودپسندی از آنان دور گردد.

طلب عبرت آموزی

از برنامه حضرت حق در رابطه با شیطان عبرت بگیرید، که اعمال طولانی، و سختکوشی او را به خاطر يك ساعت تکبر تباه کرد، در صورتی که خداوند را شش هزار سال بندگی کرد که معلوم نیست از سالهای دنیایی است یا سالهای آخرتی (که در روزش هزار سال دنیایی است). چه کسی پس از ابلیس با آلوده شدن به گناهی چون گناه او از عذاب حق سالم

می‌ماند؟ حاشا؟ خداوند هرگز انسانی را به عملی وارد بهشت نمی‌کند که به خاطر همان عمل فرشته‌ای را از آنجا بیرون کرد؛ امر و فرمانش در حق آسمانیان و زمینیان مساوی است، و بین خداوند و احدی از بندگان سازش خاصی وجود ندارد، تا به خاطر آن آنچه را بر جهانیان حرام کرده بر او مباح کند.

گریز از شیطان

بندگان خدا، از دشمن خدا حذر کنید، مباد آنکه شما را به درد خود مبتلا کند، و با ندایش شما را به حرکت آورد، و با ارتش سواره و پیاده‌اش بر شما بتازد. به جان خودم سوگند که تیری سهمناک علیه شما به کمان گذاشته، و کمان را با شدت هرچه تمامتر کشیده، و از مکانی نزدیک به شما تیر انداخته. و گفته: «پروردگارا، برای آنکه مرا اغوا کردی، زر و زینت دنیا را در زین در برابر دیده آنان جلوه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 317

می‌دهم، و همه را به ضلالت دچار می‌نمایم»، به تاریکی تیری به هدفی دور انداخت، و گمانی ناصواب و خطا بر زبان راند، ولی زادگان کبر و نخوت با عمل خود ادعایش را تصدیق کردند، و برادران عصیّت، و سواران کبر و جاهلیت آن گفتار کج و باطل را راست آوردند، تا چون گردنکشان شما مطیع او شدند، و طمع او در گمراهی شما پابرجا شد، و در نتیجه صورت حال او از پرده نمان به ظهور درآمد، سلطه‌اش بر شما قدرت گرفت، و لشکرش را به جانب شما نزدیک کرد، سپاه او شما را به بیشه خواری انداختند، و در ورطه کشتار درآوردند، و شما را زخمی کاری زدند: با فرو بردن نیزه گناه در چشمتان، و بردن گلویتان با کارد معصیت، و کوبیدن مغزتان با اندیشه‌های باطل، و فرود آوردن ضربه بر اعضای حساس و کشنده‌تان، و کشاندنتان با مهار قهر و غلبه به سوی آتشی که از پیش برای شما مهیا شده!! شیطان در زخم زدن به دینتان قوی‌تر، و برای فساد در دنیایان آتش افروزتر است از کسانی که آشکارا با آنان دشمنی می‌ورزید، و برای جنگ با آنها جمع می‌شوید. پس آنچه خشم و نیرو دارید بر دفع او به کار گیرید، و در این برنامه از کوشش همه جانبه دریغ نورزید.

به بقای حق قسم، که او نسبت به ریشه وجود شما فخر و ناز کرد، و از حسب شما عیبجوی نمود، و نسب شما را پست شمرد، و با لشکر سواره‌اش به جانب شما تاخت، و با ارتش پیاده‌اش راه را بر شما بست، به هر مکانی شما را به دام می‌اندازد، و دستتان را از راه هدایت قطع می‌کنند، با هیچ نقشه‌ای نمی‌توانید از خواسته آنان امتناع ورزید، و با هیچ

تصمیمی قدرت ندارید آنان را دفع کنید، که دام آنان دریای خواری، و حلقه‌ای تنگ، و عرصه گاه مرگ، و جولانگاه بلاست.

پس آتش عصبیت و کینه‌های جاهلیت را که در دل‌هایتان پنهان است خاموش کنید، چرا که این کبر و خودخواهی در فرد مسلمان از خاطره‌انگیزی‌های شیطان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 318

و ایجاد نخوتها و فسادها و وسوسه‌های اوست. گوهر تواضع بر سر نهید، خرمهره کبر زیر پا اندازید، حلقه تکبر از گردن باز کنید، و فروتنی را سنگر بین خود و دشمنان یعنی شیطان و لشگرش قرار دهید، زیرا این موجود خطرناک را از هر ملتی لشگری و یارانی، و پیاده و سوارانی است. شما مانند آن متکبری (قابیل) که بر فرزند مادرش (هابیل) کبر ورزید نباشید که خداوند او را بر برادرش برتری نداده بود جز آنکه خودپسندی دلش را دچار حسادت کرده، و عصبیت و کبر آتش خشم را در قلبش شعله‌ور ساخت، شیطان هم با کبر در دماغش دمید، کبری که خداوند او را پس از آلوده شدن به آن دچار ندامت کرد، و گناه هر قاتلی را تا قیامت به گردن او انداخت.

پرهیز از کبر و حمیت جاهلی

شما در تجاوز و ستمگری به شدت پیش رانیدید، و در روی زمین فساد ایجاد کردید، به گونه‌ای که آشکارا با حضرت حق دشمنی نموده و علناً با مردم مؤمنی به جنگ برخاستید. خدا را خدا را از کبر برگرفته از عصبیت، و خودخواهی جاهلی، که زاینده کینه و دشمنی، و مجرای دمیدن و افسون شیطان است، کبری که با بن امت‌های پیشین، و ملت‌های گذشته را فریب داده است، تا کارشان به جایی رسید که در تاریکیهای جهالت، و دام‌های ضلالت او درافتادند، و در برابر ساریانی‌اش نرم، و در مقابل راهبریش آرام شدند. دل‌ها در صفت کبر و نخوت با هم مشابهند، و مردم روزگاران گذشته به دنبال هم بر این منوال ره سپردند، و کبری را پیش گرفتند که تمام سینه‌ها به آن تنگ است.

هان، از پیروی رؤسا و بزرگان‌تان حذر، حذر! آنان که از حسب خود فراتر رفتند، و خود را برتر از نسب خود شمردند، امور زشت و ناپسند را (بر اساس اعتقاد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 319

باطلشان) به خدا نسبت دادند، و احسان خدا را بر خود منکر شدند، تا با قضای حق بستیزند، و بر نعمتهای او چیره آیند، زیرا این نابکاران پایه‌های ساختمان عصبیت، و ستونهای ارکان فتنه، و شمشیرهای تفاخر جاهلیت‌اند.

بنابراین از خدا پروا کنید، و با نعمتهایش به ستیزه برنخیزید، و به احسان او بر خودتان حسادت نورزید، و از بی‌پدرانی که آب تیره طبعشان را با آب صافی قلبتان نوشیدند، و بیماری روانشان را با سلامت روح خود آمیختند، و باطلشان را در حق خود داخل کردید پیروی نکنید، آنان پایه گناهانند، و ملازم نافرمانیها، شیطان اینان را حیوان بارکش گمراهی نموده، و سپاه خود قرار داده که به سبب آنان بر مردم حمله می‌برد، با زبان آنان سخن می‌گوید، تا عقلتان را بدزد، و در دیدگانتان درآید، و در گوشتان بدمد، او شما را هدف تیرش، و مایه پامال شدن گامهایش، و ابزار دست خویش قرار داده.

عبرت از گذشتگان

از آنچه به گردنکشان پیش از شما از عذاب خدا و دشواریها و حوادث و کیفرهای او رسید عبرت بگیرید، و از خاك تیره‌ای که صورتشان بر آن نهاده شده و زمینی که پهلویشان بر آن افتاده پند پذیرید، و از اموری که زاینده کبر است به خدا پناه جوید، چنانکه از آفات ناگهانی روزگار به او پناه می‌برید.

اگر خدا اجازه کبر ورزیدن را به فردی او بندگانیش می‌داد هر آینه رخصت آن را به پیامبران و اولیائش که از خاصان اویند عنایت می‌فرمود، ولی خدای پاك کبر ورزی را بر آنان روا نداشت، و فروتنی را برای آن بزرگواران پسندید، آنان گونه‌های خود را به عبادت بر زمین گذاشتند، و صورتهای خویش را بر خاك ساییدند، و در برابر اهل ایمان تواضع کردند، ولی در نظر بی‌خبران سبک مغز، بی‌قدرت و ناتوان به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 320

حساب می‌آمدند، خداوند آنها را به گرسنگی امتحان کرد، و به رنج و سختی مبتلا نمود، با برنامه‌های خوفناک آزمایششان فرمود، و به جفاها و ناخوشیها خالصشان کرد. از باب نادانی به موارد آزمایش و امتحان در مواضع غنا و فقر، ثروت و اولاد را معیار رضایت و خشم خدا نگیرید، خدای پاك فرمود: «آیا گمان می‌کنند از این که آنان را به ثروت و فرزندان مدد می‌کنیم در نیکیهای ایشان شتاب می‌ورزیم؟ نه این طور نیست، اینان حقیقت را نمی‌فهمند»، زیرا خداوند متکبران از

بندگان را که در نظر خود بزرگ می‌نمایند با اولیائش که در دیده آنان ضعیف به شمار می‌بیند آزمایش می‌کند (و شاهد این واقعیت وضع موسی و فرعون است).

فلسفه فروتنی پیامبران

موسی بن عمران همراه برادرش هارون - درود خدا بر آنان - وارد بر فرعون شدند در حالی که تن‌پوشی از پشم به تن داشتند، و هر يك را عصایی در دست بود، و در صورت اسلام آوردن اوبقاء حکومت و دوام عزتش را با او شرط کردند، فرعون رو به مردم کرد و گفت: «از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزت و بقاء سلطنتم را با من شرط می‌کنند، در حالی که خود آنان را در تهیدستی و خواری می‌بینید؟! چرا دستبدهایی از طلا به آنان داده نشده؟!» این را گفت محض اینکه طلا و جمع کردن آن را بزرگ، و پوشش پشمینه آنان را پست شمرد.

اگر خدای پاك به هنگام بعثت انبیاء خود می‌خواست، درهای گنج و طلا، و معان زر ناب، و باغهای سرسبز را به روی آنان باز کند، و پرندگان آسمان، و جانوران زمین را همراه آنان نماید انجام می‌داد، ولی در این صورت جایی برای امتحان باقی نمی‌ماند، و اجر و پاداش بی‌مورد می‌شد، و اخبار آسمانی از بین می‌رفت، و برای قبول کنندگان دعوت انبیا ثواب مبتلایان به رنج و سختی واجب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 321

نمی‌گشت، و نه اهل ایمان استحقاق مزدی همپایه نیکوکاران را داشتند، و برای اسماء و لغات مفهومی باقی نمی‌ماند (زیرا بر اساس تمکّن مادی انبیا، ایمان مردم بر اساس طمع بود و محلی برای انجام عمل نیک وجود نداشت).

ولی خدای پاك پیامبرانش را در تصمیم‌هایشان نیرومند و قوی، و از نظر برنامه‌های ظاهری ضعیف قرار داد، با قناعتی که از بی‌نیازی چشمها را پر می‌کرد، و تهیدستی و فقری که دیده‌ها و گوشها را از آن مملو می‌ساخت. اگر انبیا دارای قدرتی بودند که کسی را توان معارضا با آنان نبود، و دارای عزّتی که مغلوب کسی نمی‌شدند، و شوکتشان به گونه‌ای بود که گردنهای مردان به سوی آن کشیده می‌شد، و مردم برای تماشای بزرگی و سطوتشان بار سفر می‌بستند، این وضع در پندگیری مردم از آنان آسانتر، و از گردنکشی در برابر آنان دورتر بود، و به خاطر ترسی که از عظمت ظاهر انبیا برمی‌داشتند، یا به خاطر رغبتی که به ثروت آنان پیدا می‌کردند ایمان می‌آوردند، آن هنگام قصدها خالص نبود، و خوبیها به طمع دنیا و آخرت انجام می‌گرفت. ولی خدای پاك اراده فرمود پیروی از انبیایش، و تصدیق کتابهایش، و خشوع در

پیشگاهش، و تسلیم در برابر فرمانش، و گردن نهادن به طاعتش اموری باشد خاصّ او، و نیت دیگری با آن حقایق نیامیزد؛ که هر چه آزمایش و امتحان بزرگتر، پاداش و جزایش فراوانتر است.

جایگاه خانه خدا

آیا نمی بینید خداوند پاك گذشتگان را از زمان آدم- درو خدا بر او باد- تا آخرین انسان این جهان به سنگهایی آزمایش نموده که نه زیان می رساند و نه سود می دهد، نه می بیند، و نه می شنود؟! آنجا را خانه حرمت خود و جایگاه قیام مردم به عبادت قرار داد. و آن را سنگلاخ ترین محل ها، و کم کلوخ ترین مکانهای مرتفع

ترجمه نهج البلاغه، ص: 322

دنیا، و دژه ای از دیگر دژه ها تنگ تر، در میان کوههای سخت، و رملهای نرم و روان، و چشمه های کم آب، و دهات دور از هم، که شتر و گاو و گوسپند در آنجا از بی آب و علفی رشد نمی کنند بنا کرد. سپس به آدم علیه السلام و فرزندان او دستور داد به آن ناحیه توجه کنند، در نتیجه آن منطقه مرکزی برای سودبخشی سفرها، و مقصدی برای باراندازی قاصدان گردید، اعماق دله آهنگ آن خانه می کند، از بیابانهای بی آب و علف و دور از آبادی، و ارتفاعات دژه های عمیق و شیب دار، و جزایر جدا از هم دریاها روی به آن می آورند، تا از روی ذلت شانه ها را حرکت دهند، و گرداگرد آن خانه تحلیل گویند، و ژولیده موی و غبارآلود هرّوله نمایند، لباسهای خود را کنار انداخته، و با اصلاح نکردن سر و صورت زیبایی خلقت خود را زشت نمایند، به جهت ابتلائی بزرگ و امتحانی سخت، و آزمایشی روشن، و تطهیری به نهایت، که آن را موجب رحمت، و رسیدن به بهشت قرار داد.

و اگر خدای پاك می خواست خانه با حرمت خود و مراکز مناسك حج را در میان باغها و نهرها، و زمین های نرم و هموار و پردرخت، و میوه های در دسترس، و ساختمانهای به هم پیوسته، و آبادیهای متصل به هم، میان گندمزاری نیکو، و باغهای سرسبز و خرم، و کشتزارهای وسیع، و نواحی پر آب، و زراعت های تازه و شاداب، و جاده های آباد قرار دهد قرار می داد، آن وقت مقدار اجر و ثواب را به تناسب آزمایش سهل و آسان اندك ساخته بود. و اگر بنیانی که خانه بر آن استوار است، و سنگهایی که بیت حق از آن ساخته شده، از زمرد سبز، و یاقوت قرمز، و روشنی و درخشش خیره کننده بود، بار دو دلی را از سینه ها سبك می کرد، و کوشش ابلیس را برای وسوسه در قلوب فرو می گذاشت، و تلاطم شك و

تردید را از مردم برطرف می نمود. ولی خداوند بندگان را به انواع سختی ها امتحان می کند، و با کوشش های گوناگون به عبادت وامی دارد، و به امور ناخوشایند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 323

می آزماید، تا کبر را از دلهايشان بیرون کند، و خواری و تواضع را در جانسان بنشاند، تا با این گونه آزمایشها ابواب فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید، و اسباب عفو خود را به راحتی به آنان عنایت فرماید.

فلسفه عبادات

خدا را خدا را، از عقوبت تجاوز در این جهان، و نتیجه وخامت ستم در آن جهان، و بدی عاقبت کبر، که بزرگترین دام شیطان، و عظیم ترین مکر اوست، چنان کیدی که با دلها چونان زهرهای کشنده می رزمند، شیطان هرگز از کارش عاجز نمی گردد، و راه هلاک کسی را خطا نمی کند، نه دانشمند را به خاطر دانشش، و نه تهیدست را به علت لباس کهنه اش. خداوند بندگان را از این همه شرور با نماز و زکات، و زحمت در روزه گرفتن در ماه رمضان حراست فرموده، تا اندامشان را از گناه آرام سازد، و دیدگانشان را خاشع نماید، و جانسان را خوار و فروتن گرداند، و دلهايشان را از برتری جویی فرود آورد، و کبر و خودپسندی را از آنان بزداید، زیرا ساییدن جبهه به خاک علت تواضع، و وانهادن اعضای پرارزش به روی زمین شکستن خود، و لاغر شدن بدن از پی روزه باعث خاکساری است، و نیز در ادای زکات پرداخت میوه های زمین و غیر آن به مسکینان و تهیدستان نهفته است. آثار این عبادات را بنگرید که چگونه جوانه های فخر را بر می کند، و از نهالهای سربرآورده کبر جلوگیری می کند.

تعصب های ناروا

حقاً قدت کردم احدی از جهانیان را نیافتم که نسبت به چیزی تعصب ورزد، مگر آنکه ظهور آن تعصب را علتی بود که حقیقت را بر جاهلان مشتبه کند، یا امری

ترجمه نهج البلاغه، ص: 324

که به غلط به عنوان حجت به اندیشه نفهمان چسبد، جز شما که تعصبتان را سبب و علتی نیست. ابلیس به خاطر ریشه خود که از آتش بود بر آدم تعصب ورزید، و او را نسبت به خلقتش سرزنش کرد، و گفت: من از آتشم و تو از خاکی. اما ثروتمندان نازپرورده امتهای، به نعمتهای فراوان خود تعصب به خرج دادند، و گفتند: «اموال و اولادمان از همه افزون تر است، و ما را عذابی نخواهد بود».

تعصب‌های روا

اگر بنا به تعصب باشد باید تعصب شما برای صفات پسندیده، و کردارهای شایسته، و امور نیکی باشد که بزرگان و دلیران از خاندان‌های ریشه‌دار عرب و رؤسای قبایل به آنها برتری می‌طلبند: به اخلاق خوب، و اندیشه‌های بزرگ، و مقامات بلند، و آثار ستوده تعصب بورزید. به خصلت‌های بالارزش که عبارت است از حفظ حقوق همسایه‌ها، وفای به عهد، پیروی نیکی، روی گرداندن از کبر، توسل به احسان و بخشش، خودداری از تجاوز، مهم شمردن قتل نفس، انصاف دادن به خلق خدا، فروخوردن خشم، و اجتناب از فساد در روی زمین. و از عذابهایی که بر اثر زشتی افعال و بدی اعمال بر امم گذشته رسید حذر نمایید، نیک و بد احوالشان را بیندیشید، و از اینکه همانند آنان شوید بر کنار بمانید.

چون در تفاوت وضع امم گذشته در نیکی و بدی اعمالشان اندیشه کردید، آن کاری را اختیار نمایید که عزت آنان بدان سبب تأمین شد، و دشمنانشان از عرصه حیاتشان دور شدند، و زمان سلامتیشان طولانی گشت، و نعمت در اختیارشان قرار گرفت، و پیوند کرامت آنان استوار شد، به این معنی از تفرقه اجتناب کردند، و بر الفت پایداری نمودند، و یکدیگر را به آن تشویق و ترغیب کردند و سفارش نمودند، و از اموری که ستون فقراتشان را در هم شکست، و قدرتشان را قرین

ترجمه نهج البلاغه، ص: 325

سستی کرد دوری نمایید: از کینه‌ورزی قلوب، و عداوت سینه‌ها، و ناموافق بودن نفوس، و دست از یاری یکدیگر کشیدن.

عبرت از مؤمنان پیشین

در احوالات مؤمنین گذشته اندیشه کنید، که چگونه در حال آزمایش و امتحان بودند! آیا از همه خلائق مشکلاتشان بیشتر نبود؟ آیا بیش از همه مردم در زحمت و رنج نبودند؟ آیا از همه مردم دنیا در تنگنای بیشتری قرار نداشتند؟ فراغه

آنان را برده خود ساختند، و به عذاب سخت کشیدند، جرعه جرعه تلخی به آنان نوشاندند، پیوسته در ذلت هلاکت، و مورد سلطه و استیلا بودند، چاره‌ای برای سرباز زدن، و راهی برای دفاع نمی‌یافتند. تا چون خداوند جدیت آنان را در صبر بر آزار در راه محبتش، و تحمل ناراحتی‌ها را در مسیر بیم و خوفش از آنان دید، گشایشی از تنگناهای بلا برای آنان قرار داد، ذلتشان را به عزت و بیمشان را به امنیت تبدیل کرد، پس سلاطین حکمران، و پیشوایان راهنما شدند، و کرامت خداوند درباره آنان به جایی رسید که خیالش هم درباره آنان نمی‌رفت.

بنگرید چگونه بودند زمانی که اجتماعشان متحد، خواسته‌هایشان متفق، دلها معتدل و مناسب، و دستها پشتیبان هم، و شمشیرها مددکار یکدیگر، چشم دلشان نافذ، و تصمیم‌هایشان یکی بود! آیا با این خصال آقای سراسر زمین نبودند، و بر جهانیان حکومت نمی‌کردند؟ از طرفی به پایان کارشان نظر کنید که به کجا رسید زمانی که بینشان جدایی افتاد، الفتشان به پراکندگی رسید، وحدت کلمه و دل‌هایشان به اختلاف مبدل شد، دسته دسته شده، به جنگ با هم برخاستند، خداوند لباس کرامت را از وجودشان به درآورد، و نعمت فراوانش را از آنان گرفت، و داستان زندگی آنان در بین شما به عنوان درس عبرتی برای عبرت گیرندگان شما

ترجمه نهج البلاغه، ص: 326

باقی ماند. از حال اولاد اسماعیل و اسحاق و یعقوب - درود خدا بر آنان - پند گیرید، چه اندازه احوالات با هم متناسب، و چقدر داستاها به هم نزدیک است! در امورشان به هنگام پراکندگی و جداییشان از یکدیگر دقت کنید، روزگاری که کسری‌ها و قیصرها حاکم آنان بودند، آنها را از مرغزارها، و دریای عراق، و سرزمین‌های سبز و خرّم ربودند، و به زمین‌هایی که گیاه درفنه روید، و بادهای سخت وزد، و زندگی در آن مشکل باشد روانه نمودند. آنان را فقیر و تهیدست، و در شغل شترچرانی رها کردند، خوارترین امم از نظر خانه و مکان، و در بی‌حاصل‌ترین سرزمین‌ها از نظر مسکن و مأوا ساختند، نه دعوت حقی که به آن چنگ زنند، نه سایه الفتی که به عزتش تکیه نمایند. احوالشان مضطرب، و قدرتشان پراکنده، و جمعیتشان قرین تفرقه، گرفتار بلای سخت، و جهالتی متراکم! که نتیجه کارشان زنده به گور کردن دختران، پرستش بتها، قطع رحم، و غارت بی در پی یکدیگر بود.

نعمت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله

به نعمت‌های خدا هنگامی که پیامبر اسلام را در بین آنان برانگیخت دقت کنید، که اطاعتشان را به آیین پیامبر پیوند داد، و در سایه دعوتش ایشان را جمعیت واحد نمود، چگونه نعمت الهی پر و بال کرامتش را بر عرصه حیات آنان گسترده و نهرهای آسایش و راحتی را به سوی آنان جاری نمود، و دین خدا در میان انواع منافع و برکات خود، آنان را گرد هم آورد؟ در نعمت آن غرق شدند، و از خرمی عیش آن دلشاد گشتند، زندگی آنان در سایه حکومتی قوی استوار شد، و نیکویی احوالشان آنان را به عزتی پیروز رساند، و در بلندیهایی دولتی ثابت کارشان سهل و آسان شد، بر جهانیان حاکم شدند، و پادشهان روی زمین گشتند، مالک امور

ترجمه نهج البلاغه، ص: 327

کسانی شدند که آنان قبلاً مالک امور اینان بودند، و بر آنانی فرمان رانند که در گذشته بر اینان فرمان می‌راندند. کسی قدرت در هم شکستن آنان را نداشت، و در مبارزه علیه ایشان به خود جرأت نمی‌داد.

سرزنش یاران نافرمان

بدانید که شما دست از رشته طاعت برداشتید، و با زنده کردن احکام جاهلی در حصن محکم حق که به اطراف شما کشیده شده بود رخنه ایجاد نمودید، و خداوند پاک بر این امت با پیوند الفتی که میان آنان برقرار کرد تا در سایه‌اش زندگی کنند و در حمایتش مأوی گیرند، به نعمتی منت نهاد که ارزش آن را احدی از آفریدگان نمی‌داند، زیرا بهای الفت با یکدیگر از هر بهایی بالاتر، و از هر عظمتی عظیم‌تر است.

و بدانید که شما پس از دینداری بی‌دین شدید، و بعد از الفت و برادری حزب حزب گشتید، تعلقی به اسلام جز به نام آن ندارید، و از ایمان جز نشان آن را نمی‌دانید. می‌گویید به دوزخ می‌رویم ولی ننگ را نمی‌پذیریم! گویی قصد دارید اسلام را وارونه کنید، با هتک حرمت حریم حق، و شکستن پیمانی که خداوند آن را در زمین خود پناهگاه شما، و منطقه امن برای آفریدگانش قرار داده است! اگر به غیر اسلام پناهی بگیرید اهل کفر به جنگ شما برمی‌خیزند، آن وقت جبرئیل و میکائیل و مهاجر و انصار در میان نیستند که شما را یاری کنند، جز شمشیر زدن بر یکدیگر چیزی به جای نماند تا خداوند بین شما حکم کند.

امثال و داستنهایی از عذاب خدا و کیفرهای کوبنده و روزگار بلا و حوادث سخت که کیفر گناهان گذشته بود در اختیار شماست. فرا رسیدن عذابش را به بهانه جهل به مؤاخذه او و یا سهل‌انگاری نسبت به خشمش، یا ایمنی از کیفرش دیر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 328

مپندارید، زیرا خدای پاک، گذشتگان را از رحمتش دور نکرد مگر به خاطر ترك امر به معروف و نهی از منکر. آری پروردگار جاهلان را به خاطر ارتکاب گناه، و عاقلان را به علت ترك نهی از منکر از رحمت خود دور نمود.

بدانید که شما رشته اسلام را از گردن جان برداشتید، حدود آن را واگذاشتید، و احکامش را میرانید. معلوماتان باد که خداوند مرا به جنگ با ستم‌پیشگان و پیمان‌شکنان و آنان که در زمین اهل فسادند امر فرموده. بر این اساس با پیمان‌شکنان جنگیدم، و با متجاوزان به نبرد برخاستم، و بیرون‌شدگان از مدار دین را خوار و زبون ساختم، و اما شیطان زده (رئیس خوارج) با فریاد وحشتی که از پی آن بانگ تپش دل و لرزه سینه او را شنیدم کارش تمام شد، و تعدادی اندک از ستمکاران باقی مانده‌اند، اگر خداوند مرا اجازت دهد که دوباره برای جنگ به جانب ایشان حرکت نمایم نابودشان می‌کنم جز گروهی اندک که این طرف و آن طرف پراکنده می‌شوند و از دسترس خارج می‌گردند.

در بیان فضایل خود

من در خردسالی سرکشان عرب را به زمین رساندم، و شاخ قدرت دو قبیله ربیع و مُضَر را شکستم. شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله به خطار خویشی نزدیک و منزلت مخصوص می‌دانید، وقتی کودک بودم مرا در دامن می‌نشانند، و در آغوشش می‌فشرد، در فرازش جای می‌داد، تنش را به تنم می‌سایید، و بوی خوشش را به من می‌پویانید، غذا را جویده در دهانم قرار می‌داد. هرگز دروغی در گفتار، و اشتباهی در عمل از من ندید. از وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را مأمور وی نمود، تا شبانه روز او را در مسیر کرامت و محاسن اخلاق جهان سوق دهد. من همانند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 329

طفلی که به دنبال مادرش می‌رود دنبال او می‌رفتم، هر روز برای من از اخلاق پاک خود نشانه‌ای برپا می‌کرد، و مرا به پیروی از آن فرمان می‌داد. هر سال در حراء مجاورت می‌نمود، تنها من او را می‌دیدم و غیر من کسی وی را مشاهده نمی‌کرد.

آن زمان در خانه‌ای جز خانه‌ای که رسول حق صلی الله علیه و آله و خدیجه در آن بودند اسلام وارد نشده بود و من سومی آنان بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.

به هنگام نزول وحی بر ایشان صلی الله علیه و آله صدای ناله شیطان را شنیدم، عرضه داشتم:

یا رسول الله، این صدای ناله چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است که وی را از پرستش شدن یأس و ناامیدی دست داده؛ تو آنچه را می‌شنوم می‌شنوی، و آنچه را می‌بینم می‌بینی، جز اینکه پیامبر نیستی، ولی وزیر من و بر طریق خیر هستی.

من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که دسته‌ای از بزرگان قریش نزد او آمدند، و گفتند: ای محمد، تو مسأله عظیمی را ادعا می‌کنی که پدران و احدی از خاندانت آن را ادعا نکردند، ما کاری از تو می‌خواهیم که اگر آن را بپذیری و به ما بنمایانی، می‌دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی، وگرنه به این نتیجه می‌رسیم که جادوگر و دروغگویی! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چه می‌خواهید؟ گفتند: این درخت را به خاطر ما صدا کن که از ریشه درآید و جلو آمده در برابرت بایستد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر هر کاری تواناست، اگر خداوند این برنامه را برایتان انجام دهد ایمان می‌آورید و به حق شهادت می‌دهید؟ گفتند: آری، فرمود: آنچه را می‌خواهید به شما نشان می‌دهم، ولی می‌دانم که به خیر و نیکویی باز نمی‌گردید، در میان شما کسی است که به چاه افکنده می‌شود (در جنگ بدر)، و نیز کسی است که احزاب را فراهم خواهد آورد. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای درخت، اگر به خدا و قیامت ایمان داری، و آگاهی که من فرستاده خداوندم، با ریشه از جای

ترجمه نهج البلاغه، ص: 330

بیرون آی تا به اذن خدا در برابر من بایستی. قسم به خدایی که او را به راستی برانگیخت درخت همراه ریشه‌هایش از زمین برآمد، و در حالی که آوازی شدید و صدایی چون صدای بال پرندگان داشت آمد تا آنکه چون مرغی بال گشاده در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد، و شاخه‌های بلند خود را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی از شاخه‌هایش را به روی دوش من گستراند و من در جانب راست رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. چون قریش این واقعه را دیدند، از باب برتری‌جویی و گردنکشی فریاد زدند:

بگو نصف درخت نزد تو آید و نصف دیگر بر جایش بماند. رسول خدا فرمان داد نیمی از آن با حالتی شگفت‌آور و صدای سخت‌تری به حضرت روی آورد که نزدیک بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیچد. پس از آن از روی کفر و

سرکشی گفتند: بگو این نصفه درخت پیش نصفه دیگرش بازگردد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود پس درخت بازگشت. من فریاد زدم: لا اله الا الله، ای رسول خدا، من اولین کسی هستم که به تو ایمان آوردم، و نخستین کسی که اعتراف کرد که درخت آنچه را دستور دادی به فرمان خدا انجام داد تا به پیامبریت شهادت دهد و سختی را بزرگ شمارد. ولی همه آنان گفتند: بلکه ساحری است دروغگو، و جادوگری است عجیب جادو و تردست! آیا رسالت را جز امثال این تصدیق می کند؟ - منظورشان من بودم -.

من از کسانی هستم که در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان باک ندارند، از کسانی هستم که چهره آنان چهره صدیقان، و سخنشان سخن نیکان است، شب زنده دارانند و نشانه های روز روشن، تمسک به ريسمان قرآن دارند، سنت خدا و رسولش را زنده می کنند، استکبار و برتری جویی ندارند، و خیانت و فساد در کارشان نیست، دلهايشان در بهشت، و بدنهایشان در عبات خداوند است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 331

235 از سخنان آن حضرت است

عبدالله بن عباس در زمانی که عثمان در محاصره بود نامه ای از جانب او به محضر امام آورد که امام از مدینه خارج شود و به زمین خود در یثرب برود، تا هیاهوی مردم برای پیشنهاد خلافت به حضرت آرام گردد، این دومین بار بود که از آن جناب چنین درخواستی داشت، امام در جواب وی فرمود:

عثمان خواسته ای جز این ندارد که مرا به مانند شتر آبکش با دلو قرار دهد، بیایم و بروم، پیش از این فرستاد که از مدینه روم، دوباره فرستاد که بازگردم، الان هم فرستاده که خارج شوم! به خدا قسم به اندازه ای از او دفاع کردم که ترسیدم آلوده به گناه شده باشم.

236 از سخنان آن حضرت است

در این سخن وضع خود را پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و ملحق شدن به آن حضرت بیان می کند.

خود را در مسیری قرار دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته بود، همه جا گام به یاد او می نهادم تا به منطقه عَرَج رسیدم. [این سخن از يك كلام طولانی گرفته شده.]

کلام آن حضرت: «فَأَطَا ذِكْرَهُ» سخنی است در نهایت اختصار و فصاحت. منظور حضرت این است که من از ابتدای بیرون شدنم از مکه تا رسیدن به منطقه عرج از آن حضرت صلی الله علیه و آله خبر می گرفتم. و از آن معنی با این کنایه شگفت یاد کرده است. [

ترجمه نهج البلاغه، ص: 332

237 از خطبه‌های آن حضرت است

در تشویق به عمل

اکنون که در عرصه گاه حیات هستید عمل کنید، تا پرونده‌ها گشوده، و راه توبه باز، و رویگردان از حق به حق دعوت می شود، و عاصی را امید می دهند، پیش از آنکه چراغ عمل خاموش گردد، و مهلت از دست برود، و مدّت عمر سرآید، و راه توبه بسته شود، و فرشتگان (نامه‌ها را بسته) آسمان روند. انسان باید از همه قدرت خود برای خود، و از حیات برای مرگ، و از امور فانی برای حیات باقی، و از آنچه از دست می رود برای جای ابدی توشه بگیرد. چنین کس شخصی است که از خدا ترسید در صورتی که تا رسیدن اجل فرصتش داده اند، و تا انجام عمل مهلت در اختیارش گذاشته اند. او مردی است که نفس را دهنه بند زده، و مهارش را در اختیار خود دارد، نفس را با آن دهنه بند از آنچه خدا نهی فرموده بازداشته، و به مهار آن خود را به سوی بندگی حق می برد.

238 از خطبه‌های آن حضرت است

در باره حَکَمَین و سرزنش اهل شام

شامیان سنگدل و اوباش‌اند، و بردگانی فرومایه، که از هر طرف جمع شده، و از دسته‌های گوناگون اختیار شده‌اند، از آنانی هستند که شایسته است دین و ادب را آموزششان دهند، و یادشان داده و تربیتشان کنند، و بر آنان قیّم گذاشته و دستشان را بگیرند. نه از مهاجریند نه از انصار، و نه از آنان که خانه و زندگی برای اهل

ترجمه نهج البلاغه، ص: 333

هجرت آماده کردند و به اختیار خود ایمان پذیرفتند.

بدانید که شامیان برای خود در حکمیت، نزدیک‌ترین فرد را به آنچه دوست داشتند انتخاب کردند، و شما نزدیک‌ترین کس را به آن چه راضی نبودید برگزیدید. سر و کار شما با عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) است که دیروز می‌گفت: کارزار فتنه است، چله‌های کمان را قطع کنید، و شمشیرها را در نیام برید.» اگر در این گفتار راستگوست پس خطا کرد که به اختیار خود در میدان جنگ شرکت کرد؛ و اگر دروغگوست متّهم به کوردلی است. عمروعاص را با مشّت محکم ابن عباس فرو کوبید، و از مهلت ایام بهره ببرید، و بلاد دوردست اسلام را در دست خود بگیرید. آیا نمی‌بینید که جنگ را به شهرهای شما کشیده‌اند، و حیات شما هدف تیر دشمن شده است؟!

239 از خطبه‌های آن حضرت است

در رابطه با فضائل آل محمد علیهم السلام

اینان حیات دانش، و مرگ جهلند. بردباری آنان از دانششان، و آشکارشان از نهانشان، و سکوتشان از حکمت گفتارشان شما را خبر می‌دهد. با حق مخالفت نمی‌ورزند و در آن اختلاف نمی‌نمایند. ستونهای اسلام، و پناهگاه مردمند. حق به وسیله آنان به جای اصلیش بازگشت، و باطل از جایگاهش دور شد، و زیانش از ریشه قطع گردید. دین را همراه با فراگیری و عمل درك کردند، نه فقط از راه شنیدن و روایت کردن، زیرا راویان دانش فراوانند، و عمل کنندگان به حق اندک.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 334

باب دوم باب برگزیده نامه‌های سرور ما امیرمؤمنان

علیه السلام به دشمنان و فرمانداران شهرها، و در این باب گزیده‌ای راز سفارشات آن حضرت به کارگزاران و اهل بیت و یارانش آمده است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 335

نامه‌ها

1 از نامه‌های آن حضرت است

به مردم کوفه زمانی که از مدینه به بصره می‌رفت

از بنده خدا علی امیرالمومنین به اهل کوفه، یاران بلند مقام و سروران عرب.

اما بعد، شما را از وضع عثمان آگاه می‌کنم، چنانکه شنیدنش چون دیدنش باشد:

مردم از او عیب جویی کردند، و من فردی از مهاجران بودم که اکثراً از او می‌خواستم خوشنودی مردم را جلب کند، و کمتر در پی سرزنشش بودم. سبک‌ترین برنامه طلحه و زبیر درباره او تندیروی، و نرم‌ترین کارشان فشار آوردن به او بود، عایشه هم به ناگهان در حق او خشم گرفت، آن‌گاه عده‌ای بر کشتن وی مهیا شدند و او را کشتند، و مردم بدون آکراه و اجبار، بلکه از روی میل و اختیار با من بیعت کردند.

بدانید دار هجرت (مدینه) اهلش را برگند، و اهلش هم از آن کنده شدند، مدینه چون جوشش دیگ به جوش آمد، و فتنه برپا گشت. به سوی امیر خود بشتابید، و به جانب جهاد با دشمنان پیشدستی کنید، اگر خدا خواهد.

2 از نامه‌های آن حضرت است

به مردم کوفه پس از فتح بصره

خداوند به شما مردم کوفه از جانب اهل بیت پیامبرتان جزا دهد، بهترین جزایی که به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 336

مطیعان و شکر گزاران نعمتش عنایت می کند، دستورم را شنیدید و اطاعت کردید، و دعوت شدید و اجابت نمودید.

3 از نامه‌های آن حضرت است

به شریح قاضی

«گفته شده شریح بن حارث، قاضی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در زمان حکومت آن حضرت خانه‌ای به مبلغ هشتاد دینار خرید، خبر این برنامه به آن جناب رسید، وی را خواست و به او فرمود: امام به او فرمود: آیا میل برادرت با ماست؟ گفت: آری، فرمود:

به من خبر رسیده خانه‌ای به قیمت هشتاد دینار خریده، و برایش سند نوشته، و بر آن گواهی گرفته‌ای! [گفت: آری چنین است ای امیرمؤمنان. حضرت خشم آلود به او نگرست، سپس فرمود] به زودی کسی به نزدت می آید (ملك الموت) که به سند خانه نظر نمی کند، و از گواه آن نمی پرسد، تا آنکه تو را از آن خانه بیرون می کند، و تنها تسلیم خانه قبر می نماید. ای شریح، مواظب باش که این خانه را از غیر مال خود نخریده، یا قیمت آن را از غیر مال حلال نداده باشی، که در این صورت دچار خسارت دنیا و آخرت شده‌ای.

آگاه باش، اگر زمان خرید خانه نزد من آمده بودی، برای تو سندی مانند این سند می‌نوشتم، که در خرید این خانه به يك درهم چه رسد بالاتر از آن رغبت نمی‌کردی.

و آن سند این است:

این خانه‌ای است که آن را بنده‌ای خوار، از مرده‌ای که برای کوچ کردن به سرای دیگر، از این خانه بیرونش کرده‌اند خریده است، از او خانه‌ای از خانه‌های فریب از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 337

جانب فانی شوندگاه، و سرزمین اهل هلاکت خریده، این خانه را چهار حدّ است: حدّ اول به آفات و بلاها، حدّ دوم به مصائب، حد سوم به هوسهای تباهی آور، و حد چهارم به شیطان گمراه کننده، و درب این خانه به همین حد چهارم باز می‌شود.

این خریدار فریفته به آرزو، این خانه را از شخصی که اجل او را به کوچ از دنیا برانگیخته خریداری کرده، به قیمت بیرون شدن از عزّت قناعت، و ورود در پستی و ذلّت، و هر خسارتی که بر این خریدار در آنچه که خریده وارد شود بر عهده ملك الموت است، همان خراب کننده بدنهای پادشاهان، و گیرنده جان گردنکشان، و نابود کننده سلطنت فرعونیان، همچون شاهان ایران و روم، و یمن و حمیر، و آنهایی که ثروت بر ثروت افزودند، و آنان که ساختند و محکم کردند، و زینت دادند، و بیاراستند، و ذخیره نمودند و به اعتقاد و گمان خود نسبت به برنامه اولاد توجه کردند، ملك الموت همگی را به جایگاه بازپرسی و حساب، و محل مزد و جریمه روانه کند، زمانی که فرمان حق برای جدایی بین حق و باطل فرود آید «که در آنجا تبهکاران خسارت کنند». بر این سند گواهی دهد عقلی که از اسارت هوا خارج شده، و از وابستگی‌های دنیا سالم مانده باشد.

4 از نامه‌های آن حضرت است

به بعضی از فرماندهان ارتش خود

اگر به سایه اطاعت ما بازگشتند این همان است که ما دوست داریم، و اگر اوضاع و احوال آنان را به اختلاف و سرپیچی کشاند، تو با یاری کسی که تو را اطاعت می کند با اهل عصیان به جنگ برخیز، و با کسی که فرمانت را می برد از کسی که به یاریت اقدام نمی کند بی نیاز باش، مسلماً آنان که از جنگ با دشمن کراهت دارند نبودشان از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 338

بودنشان بهتر، و نشستنشان از قیامشان بی نیاز کننده تر است.

5 از نامه های آن حضرت است

به اشعث به قیس عامل آذربایجان

حکمرانی برای تو طعمه نیست، بلکه امانتی است بر عهده ات، و از تو خواسته اند دستور مافوق خود را رعایت نمایی. تو را حقی نیست که در امور رعیت به دلخواهت رفتار کنی، و جز به اعتماد به فرمانی که تو را می رسد به کار بزرگی دست بزنی. مایلی از مال خدای بزرگ در اختیار توست، و تو از جمله خزانه داران او هستی تا آن را به من تحویل دهی. امید است من از بدترین والیان برای تو نباشم، والسلام.

6 از نامه های آن حضرت است

به معاویه

آن مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و مقررات با من بیعت کردند، حاضر را حقی نیست که غیر را اختیار کند، و غایب را نمی رسد که آن را قبول نکند. شورا برای مهاجرین و انصار است. اگر بر مردی در خلافت اجتماع کردند و او را پیشوا نامیدند خداوند به آن راضی است، بنابراین اگر کسی از فرمان اهل شورا با انکار و

بدعت بیرون رود او را به آن برمی گردانند، و اگر فرمان آنان را نپذیرد با او به خاطر پیروی از غیر راه اهل ایمان می جنگند، و خداوند بر گردن او نهد آن را که خود بر عهده گرفته (یعنی عذاب دوزخ را).

به جان خودم سوگند ای معاویه، اگر بر دیده عقل نظر کنی نه از روی هوا و هوس،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 339

خواهی یافت که من از همه مردم از خون عثمان میترسم، و خواهی دانست که از آن گوشه گرفتم، مگر آنکه مرا متهم کنی، پس هر اتهامی که به نظرت می رسد وارد آر.

والسلام.

7 از نامه های آن حضرت است

باز به معاویه

اما بعد، از جانب تو موعظه نامه ای از جملات بی ربط به هم پیوسته، و نامه ای آراسته برای من آمد، آن را به گمراهیت مزین ساخته، و از زشتی رأیت به سوی من فرستاده ای، نامه شخصی است که او را بصیرتی نمی باشد تا راهنمایش کند، و وی را رهبری نیست تا ارشادش نماید، هوای نفس از او دعوت نموده و او هم اجابت کرده، گمراهی وی را به جانب خود کشید و او هم پیروی نموده، پس هذیان بافت و بانگ بیهوده زد، و گمراه شد و به خطا رفت.

باز به معاویه

زیرا آن يك بيعت است و تجدید نظر در آن راه ندارد، و در آن اختیار از سر گرفته نشود. آن که از آن سر برتابد به انکار حق برخاسته، و آن که در پذیرشش تأمل نماید سازشکار و منافق است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 340

8 از نامه‌های آن حضرت است

به جریر بن عبدالله بَجَلی

، وقتی او را نزد معاویه فرستاد

اما بعد، چون نامه من به تو رسید معاویه را به برنامه قطعی و امر جزمی وادار کن، و او را به پذیرش یکی از دو راه ملزم نما یا جنگی آواره ساز، یا صلحی ذلت بار. اگر جنگ را قبول کرد به او اعلام جنگ کن، و اگر تسلیم شد از او بیعت بگیر. والسلام.

9 از نامه‌های آن حضرت است

به معاویه

قوم ما خواستند پیامبران را از میان بردارند، وریشه ما را براندازند، علیه ما نقشه‌ها کشیدند، و کارها کردند، درب آسایش را به روی ما بستند، و ما را بر پلاس ترس نشانند، مجبور به اقامت در کوههای صعب العبور نمودند، و بر علیه ما آتش جنگ افروختند. به خواست حق شرّ دشمن را از پیامبر و حریم حرمتش، راندیم. اهل ایمان به امیر پاداش الهی از رسول خدا پشتیبانی می‌کرد، و اهل کفر از ریشه خویشاوندی حمایت می‌نمود. آنان که غیر ما از قریش مسلمان شده بودند در آن سختی و رنجی که ما بودیم نبودند محض پیمانی که با کفار داشتند که شکنجه را از آنها باز می‌داشت، یا خویشاوندی که به یاری آنان برمی‌خاست، روی این حساب از کشته شدن در جایگاه امن قرار داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون تنور جنگ گرم می‌شد، و مردم قدم پس می‌گذاشتند، اهل بیت خود را جلو می‌انداخت، و اصحاب خود را از حرارت شمشیر و نیزه حفظ می‌کرد.

عبیده بن حارث در جنگ بدر، و حمزه در جنگ احد، و جعفر در جبهه مویه کشته شدند، و کشی که اگر می‌خواستیم نامش را می‌گفتم شهادت را خواست همان‌گونه که آنان خواستند، اما مدت آنان زودتر به سر رسید، و مرگ او به تأخیر افتاد. عجباً از روزگار، که انسانی نظیر مرا برابر قرار داد با کسی که مانند من برای اسلام قدم برنداشته، و برای

ترجمه نهج البلاغه، ص: 341

او چون من سابقه‌ای در اسلام نیست، سابقه‌ای که کسی را به مثل آن دسترسی نیست، مگر آنکه ادعا کند ادعا کننده‌ای آنچه را من خبر ندارم، و گمان نمی‌بردم که خداوند هم موضوع آن ادعا را بشناسد. در همه حال خدای را سپاس.

اما آنچه را از من خواسته‌ای که کشندگان عثمان را به تو تحویل دهم، در این مسأله فکر کردم دیدم مرا میسر نیست آنان را به سوی تو یا غیر تو فرستم. به جان خودم سوگند اگر از گمراهی و اختلاف دست برداری، به همین زودی آنان را خواهی شناخت که به دنبال تو برآیند، و از این دنبال کردنشان در بیابان و دریا و کوه و دشت تو را به زحمت اندازند، و این دنبال کردنی است که تو را ناراحت و آزرده کند، و زیارتی که دیدارش تو را شاد ننماید. سلام بر آن که اهل اسلام است.

10 از نامه‌های آن حضرت است

به معاویه

اگر از دنیایی که در آن هستی پرده‌ها برداشته شود چه خواهی کرد؟ دنیایی که با زینت‌هایش خود را برابر تو آراسته، و به خوشی‌هایش فریب داده، دعوت نموده اجابت کردی، به سوی خودش کشانده به دنبالش شدی، فرمانت داده اطاعتش کردی. مسلماً نزدیک است که نگهدارنده‌ای بر موقفی نگاهت دارد که نجات دهنده‌ای از آن نجات ندهد. بنابراین، از حکومت دست بردار، و برای حساب آمایده شود، و برای بلاهایی که به تو می‌رسد مهیا باش، سخن گمراهان را مشنو، و اگر بدین صورت عمل نکنی تو را به آنچه نسبت به خود غفلت داری آگاه سازم، زیرا ناز و نعمت به طغیانست و شیطان راه خود را در تو پیش گرفته، و با اوضاع تو، به آرزویش رسیده، و در وجودت همچون روح و خون روان گشته.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 342

معاویه! از چه زمانی شما زمامدار رعیت، و والی امر امت بوده‌اید، بدون پیشی داشتن در دین، و منهای شرفی بلند مرتبه؟! پناه به خدا از دچار بودن به شقاوت دیرینه، تو را از اینکه روزگارت را در فریب آرزوهایت ادامه دهی، و ظاهر و باطنت دو تا باشد بر حذر می‌دارم.

مرا به جنگ دعوت کردی، مردم را واگذار، و خود به جانب من بیا، و هر دو لشکر را از جنگ معاف کن، تا معلوم شود زنگ گناه قلب کدام يك از ما دو نفر را سیاه کرده، و بر دیده کدام يك پرده افتاده! منم ابوالحسن، قاتل جدّ و دایی و برادرت که آنان را در جنگ بدر در هم کوبیدم، هم اکنون آن شمشیر با من است، و با همان قلب دشمنم را دیدار می‌کنم، دینم را تبدیل ننموده، و پیامبر تازه‌ای انتخاب نکرده‌ام، و در همان راه حقّی هستم که شما آن را به اختیار خود وا گذاشتید، و ورودتان در آن به اجبار و اکراه بود.

به خیال خود به عثمان آمده‌ای در حالی که خبر داری عثمان کجا کشته شد، اگر خونخواه او هستی از همانجا خونخواهی کن. گویی تو را می‌بینم همچون شترانی که زیر بار گران ناله می‌زنند از گزشتن جنگ ناله و فریاد می‌زنی، و انگار لشکرت را می‌نگرم که از ضربت‌های پی در پی، و قضای بدی که بر سرشان فرود می‌آید، و نیز از افتادن بر خاک آن هم به دنبال هم، با جزع و زاری مرا به کتاب خدا می‌خوانند، لشگری که یا از نظر عقیده کافر و منکر حقّند، یا بیعت نموده، و عهد بیعت را شکسته‌اند.

11 از وصیت‌های آن حضرت است

به هنگامی که لشگری را به سوی دشمن فرستاد این وصیت را فرمود

ترجمه نهج البلاغه، ص: 343

چون بر دشمن وارد شدید یا دشمن بر شما وارد شد، باید لشکرگاه شما در محلی بلند، یا دامنه کوهها، یا بین رودها قرار گیرد، تا شما را مدد باشد، و مانعی پیش رویتان برای برگرداندن شرّ دشمن. جنگ شما باید از يك طرف یا دو طرف باشد. و بر قلّه کوهها و فراز تپّه‌ها نگهبانانی بگمارید، تا دشمن از نقطه خطر یا محلی که مورد اطمینان شماست به شما حمله نکند.

بدانید مقدمه لشگر دیده بانان دشمن اند، و دیده بانان جاسوسان ارتش اند. از پراکندگی و تفرقه بپرهیزید، هر گاه فرود آیید همگان فرود آیید، و زمانی که کوچ کنید همه کوچ نمایند، و چون شب فرا رسد نیزه ها را گرداگرد خود نگاه دارید، خوابتان اندک باشد یا همانند مضمضه آب در دهان.

12 از وصیت های آن حضرت است

به معقل بن قیس ریاحی،

زمانی که او را با سه هزار نفر به عنوان مقدمه لشگر خود به شام فرستاد از خداوندی که ناگزیر از ملاقات با او هستی، و غیر و تو را نجاتی نیست پروا کن، جز با کسی که با تو بجنگد نجنگ، و در صبح و عصر که هوا ملایم است حرکت کن، لشگر را در وسط روز استراحت ده، راه را به آرامی طی کن، ابتدای شب حرکت مکن، که خداوند آن وقت را برای آرامش قرار داده، و برای استراحت نهاده نه برای کوچ کردن. بدن و مرکب خود را به شب آسوده دار. چون شب را آسودی تا وقت سحر رسید یا بامداد در آمد بر اساس برکت حق حرکت کن. چون با دشمن روبرو شدی وسط لشگر بایست، و به دشمن مانند کسی که می خواهد جنگ کند نزدیک مشو، و از آنان همانند کسی که از جنگ می ترسد خود را دور مکن، تا فرمانم به تو برسد. و بغض و کینه شما را به جنگ با آنان وادار ن کند پیش از آنکه آنان را به حق دعوت کنی و راه عذر را به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 344

رویشان ببندی.

13 از نامه های آن حضرت است

به دو نفر از امیران لشگرش

مالك بن حارث اشتر را بر شما دو نفر و کسانی که تحت فرمان شما هستند فرمانروا کردم، دستورش را بشنوید و از او اطاعت کنید، و او را زره و سپر خویش قرار دهید، چرا که او از افرادی نیست که سستی نماید و به خطا و لغزش افتد و کندی کند جایی که شتاب دوراندیشانه تر است، و شتاب نماید جایی که کندی لازم تر است.

14 از وصیت‌های آن حضرت است

به لشگرش، پیش از دیدار با دشمن در صفین

دست به جنگ نزید تا آنان شروع کنند، زیرا به سپاس خدا حجت با شماست، و جنگ نکردن از سوی شما تا شروع جنگ از جانب آنان حجت دیگری از شما بر آن‌هاست. دشمن چون به اذن حق پای به هزیمت نهاد فراری را به قتل نرسانید، و ناتوان را آسیب نزید، و زخمی را نکشید. و زنان را با آزدن به هیجان نیاورید گرچه متعرض آبروی شما شوند، یا به بزرگانتان ناسزا گویند، زیرا توان و جان و عقلشان ضعیف است.

زمانی که در شرك بودند مأموریت داشتیم از آنان دست برداریم. و اگر در روزگار جاهلیت مردی زنی را با سنگ یا چماق می‌زد، او و فرزندان او را به این عمل سرزنش می‌کردند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 345

15 هنگام برخورد با دشمن در وقت جنگ می‌فرمود:

خداوندا، دل‌هایمان به سوی تو کشیده، گردنمان به جانب تو دراز شده، چشمانمان به تو خیره شده، قدمها به سوی تو به راه افتاده، و بدن‌ها در راهت، به لاغری رسیده است.

خداوندا، دشمنی‌هایمان ظاهر شده، و دیگهای کینه به جوش افتاده است. خداوندا، از نبود پیامبرمان، و زیادی دشمنان، و خواسته‌های پراکنده‌مان به تو شکایت می‌آوریم.

«پروردگارا، بین ما و دشمنانمان به حق حکم فرما، که تو بهترین حکم کنندگانی».

16 با یارانش وقت جنگ می فرمود:

گریزی که از پی آن برگشتن، و گردشی که به دنبال آن حمله است شما را سخت نیاید، حق شمشیرها را ادا کنید، پهلوی دشمن را به خاک رسانید، نفوس خود را برای زدن نیزه کاری، و ضربت شدید شمشیر تشویق کنید، صداها را در سینه خاموش نمایید، که برای دور کردن ترس و بددلی مؤثر است. به خدایی که دانه را شکافت و انسان را به وجود آورد، اینان از روی حقیقت اسلام نیاوردند، اسلامشان از روی ترس بوده و کفر را در درون خود پنهان داشتند، و چون یار و یاور یافتند آن را ظاهر نمودند!

17 از نامه های آن حضرت است

در جواب نامه معاویه

اینکه حکومت شام را از من خواستی، من آنچه را دیروز در اختیارت قرار ندادم امروز هم به دست نمی دهم. اما گفته ات: که «جنگ عرب را به کام خود فرو برده، و از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 346

او جز نیمه جانی نمانده»، آگاه باش کسی که در راه حق بمیرد مسیرش به جانب بهشت، و هر که در طریق باطل فنا شود راهش به سوی آتش است. اما اینکه گفته بودی: «ما و تو در وضع جنگ و نفرات برابریم» تو در شك و تردید تیزروتر از من در عرصه یقین نیستی، و نه اهل شام به دنیا حریص تر از اهل عراق به آخرتند. و این که گفتی: «ما از فرزندان عبد منافیم» آری ما هم چنین هستیم، ولی با این فرق که نه امیه مثل هاشم است، نه حرب همچون عبدالمطلب، و نه ابوسفیان مانند ابوطالب، و نه مهاجر الی الله چون اسیر آزاد شده، و نه فرزند اصل و نسب دار چون فرزند منسوب به پدر، و نه اهل حق مانند اهل باطل، و نه مؤمن چون مفسد. و چه بازماندگان بدی هستند آنان که تابع گذشتگان جهنمی خود می باشند! از این گذشته فضیلت نبوت به دست ماست که با آن عزیز را خوار، و ذلیل را بلند مقام ساختیم. خداوند

چون عرب را دسته دسته وارد دین خود کرد، و این امت خواه و ناخواه تسلیم حق شدند، شما به دو علت اسلام آوردید: بخاطر دنیا، یا ترس از جان، آنهم در زمانی که پیشی گرفتگان به اسلام پیروزی یافته بودند، و اولین مهاجران را فضل و برتری بود. پس برای شیطان در وجودت بهره قرار مده، و راهش را به روی خود باز مگذار. والسلام.

18 از نامه‌های آن حضرت است

به عبدالله بن عباس فرماندارش در بصره

بدان که بصره جای ورود شیطان، و کشتزار فتنه است، مردمش را به احسان امید ده، و گره ترس از قلوبشان باز کن.

به من خبر رسیده که با بنی تمیم درشتی کرده‌ای و از درِ خشونت در آمده‌ای بنی تمیم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 347

جمعیتی هستند که ستاره‌ای از ایشان غروب نکرد مگر اینکه ستاره‌ای دیگر به جایش طلوع نمود، کسی در زمان جاهلیت و اسلام به کینه‌جویی بر ایشان پیشی نگرفته، اینان را با ما خویشاوندی متصل و نزدیکی خاص است، ما در صله رحم با آنان اجر است، و در قطع رحم مؤاخذه. ابوالعباس! خدایت رحمت کند، در آنچه بر زبان و دست از خیر و شر جاری شود مدارا کن، که هر دو در این زمینه شریکیم، و در حسن ظنم به وجود خودت پایدار باش، و کاری مکن که نظرم از تو برگردد. والسلام.

19 از نامه‌های آن حضرت است

به بعضی از کارگزارانش

اما بعد، دهقانان محدوده‌ات شکایت کرده‌اند که با آنان به خشونت و قساوت رفتار می‌کنی، و خوارشان شمرده و بر آنها ستم روا می‌داری. در کارشان اندیشه کردم آنان را سزوار نزدیک کردن ندیدم چون مشرکند، و شایسته دور شدن و جفا نیافتم چون با ما پیمان بسته‌اند. پس برای آنان جامه‌ای از مدارا همراه با اندکی سختی بپوش، و رفتاری مخلوط از نرمی و شدت با آنان داشته باش، نه آنان را بسیار قریب و نزدیک آر، و نه بسیار بعید و دور گردان، اگر خدا بخواهد.

20 از نامه‌های آن حضرت است

به زیاد بن ابیه زمانی که در حکومت بصره جانشین عبدالله بن عباس بود، و عبدالله در آن وقت از جانب حضرت بر بصره و نواحی اهواز و فارس و کرمان حکمران بود.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 348

به خدا سوگند می‌خورم سوگند صادقانه، اگر به من خبر رسد که در بیت المال مسلمانان در مالی اندک یا زیاد خیانت ورزیده‌ای، چنان بر تو سخت گیری کنم که تو را تهیدست و سنگین بار و ذلیل و پست کند! والسلام.

21 از نامه‌های آن حضرت است

باز به زیاد بن ابیه

اسراف را بگذار و میانه رو باش، و امروز در اندیشه فردا به سر بر، از مال به اندازه لازم برای خود نگاه دار، و زیادی را برای روز نیازمندی خود پیش فرست.

آیا امید داری خداوند اجر فروتنان را به تو دهد، در صورتی که نزد او از متکبران باشی؟ و طمع داری ثواب انفاق کنندگان را در اختیار قرار دهد در حالی که غرق در ناز و نعمتی، و افتادگان و بیوه زنان را از زیادی ثروت بهره نمی‌دهی؟! انسان را بخاطر آنچه پیش فرستاده اجر می‌دهند، و به آنچه از قبل فرستاده وارد می‌شود. والسلام.

22 از نامه‌های آن حضرت است

به عبدالله بن عباس

ابن عباس می گفته: بعد از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ سخنی به اندازه این سخن بهره‌مند نشدم.

اما بعد، انسان را گاهی دست یافتن به چیزی که از دست رفتنی نبود شاد می‌نماید، و از دست رفتن آنچه که به دست آمدنی نبود ناراحت می‌سازد. پس به آنچه از آخرت به آن رسیده‌ای شاد باش، و به آنچه از آخرت از دست رفته به غم بنشین. به آنچه از

ترجمه نهج البلاغه، ص: 349

دنیا به آن می‌رسی زیاد خوشحال مباش، و به آنچه از دنیا از دست می‌رود بیش از اندازه غمگین مشو. و باید همه سعیت برای بعد از مرگ باشد.

23 از سخنان آن حضرت است

آن را پیش از مرگش به عنوان وصیت فرمود، زمانی که ابن ملجم - لعنت خدا بر او باد - وی را ضربت زد

سفارشم به شما این است که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید، این دو ستون دین را بر پا دارید و این دو چراغ را روشن نگاه بدارید، که دیگر بر شما نکوهشی نخواهد بود.

من دیروز همنشین شما بودم، امروز بر شما عبرتم، و فردا از شما جدا می‌شوم. اگر زنده بمانم صاحب خون خویشم، و اگر بمیرم مرگ وعده‌گاه من است، و اگر ببخشم بخشیدن برای من موجب قرب، و برای شما حسنه است، پس ببخشید «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد»؟!

به خدا قسم چیزی از مرگ به طور ناگهانی به من روی نیاورد که پسند من نباشد، و مسأله‌ای آشکار نشود که آن را نشناسم. نسبت به مرگ چون جویای آب بودم که ناگهان به آب رسیده، یا جویای متاعی که به آن دست یافته «و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است».

می‌گویم: قسمتی از این سخن پیش از این (در سخن 149) گذشت، ولی چون در این سخن اضافه‌ای بود لازم به تکرار دیدم.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 350

24 از وصیت‌های آن حضرت است

درباره مصرف اموالش پس از مرگ، که بعد از برگشت از صفین نوشت

این برنامه‌ای است که بنده خدا علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین درباره مال خود دستور می‌دهد، و به آن خشنودی حق را می‌طلبد تا او را به بهشت در آورد، و آسایش و امنیت عطا نماید.

قسمتی از آن وصیت است

به این وصیت حسن بن علی اقدام می‌کند، برای خودش از این اموال به طور شایسته مصرف می‌نماید، و به نحوی که سزاوار است به مستحقان می‌پردازد. اگر مرگ حسن برسد و حسین زنده باشد، وصی من بعد از او حسین است، و به وصیتم به مانند حسن عمل می‌کند.

سهم دو فرزند فاطمه از به جا مانده اموال علی به مانند نصیب سایر پسران علی است، و اینکه اجرای وصیت را به عهده دو پسر فاطمه گذاشتم بخاطر جلب خشنودی حق، و تقرّب به پیامبر، و بزرگداشت احترام او، و شرافت خویشاوندی با آن حضرت است.

و با کشتی که این وصیت را بر عهده او گذاشته شرط می کند که اصل مال را باقی گذارد، و به آن صورت که مأمور و راهنمایی شده از سود آن انفاق کند، و از نخالهای تازه روییده این دهات نفروشد تا تبدیل به انبوهی از درختان گردد به طوری که تماشاگران آن منطقه را به غیر از وضعی که قبلاً دیده اند ببینند.

و هر يك از کنیزانم را که با آنان بوده ام و از من فرزندی آورده یا حامله می باشد به فرزندش واگذارند و بابت بهره ارث او به شمار آرند، و اگر در زمان حیات کنیز،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 351

فرزندش بمیرد آن کنیز از قید کنیزی آزاد است، زیرا کنیزی از او برداشته شده و حرّیت (فرزند) او را آزاد نموده است.

می گویم: در وصیت امام «ان لا یبیع من نخلها ودیّه» «ودیّه» یعنی فسیله و نخل خرما، و جمیع آن «ودی» است. و گفتار حضرت: «حتی تُشکّل ارضها غراساً» این گفتار از فصیح ترین و نیکوترین کلام است، منظور آن است که در آن دهات آن قدر درخت خرما زیاد شود تا اینکه تماشاگر با دیدن آن ببیند غیر آنچه را دیده بود، و امر بر او مشتبه شود و گمان کند این زمین غیر از آن زمین است که قبلاً دیده است.

25 از وصیت های آن حضرت است

به کسی که مأمور جمع آوری زکات از طرف حضرت می شد، ما قسمتی از این وصیت را اینجا آوردیم تا معلوم شود امام همراه ستون حق را برپا می داشت، و در امور کوچک و بزرگ، و ظاهر و باطن نمونه های عدالت را می افراشت.

بر مبنای تقوای خداوندی که یکتا و بی شریک است حرکت کن، مسلمانی را به وحشت نینداز، و بدون رضای او بر وی گذر مکن، و اضافه تر از حقّی که خداوند در مالش قرار داده از او نگیر. چون به قبیله ای رسیدی در منطقه آب آنان در آی و به خانه هایشان مرو، با آرامش و وقار به جانب آنان برو تا در میان شان قرارگیری، و به آنان سلام کن، و در تحیت به ایشان کوتاهی مکن، بگو: بندگان خدا! ولیّ و خلیفه خدا مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموال شما نهفته از شما بگیرم، آیا در اموال شما خداوند را حقّی هست تا آن را به ولیّ او ادا کنید؟

ترجمه نهج البلاغه، ص: 352

اگر کسی گفت: حقی نیست، به او مراجعه مکن. و اگر کسی گفت: هست، همراهش برو بدون اینکه او را به وحشت اندازی یا تهدید کنی یا قرین سختی و فشار نمایی، و آنچه از طلا و نقره به عنوان زکات می دهد بگیر. اگر برای او گاو و گوسپند و شتر باشد بدون اجازه اش کنار حیوانات مرو، چرا که بیشتر آنها مال اوست. وقتی نزد چهارپایان رسیدی نه مانند مالکی که بر آنها سلطه دارد به آنها نظر کن، و نه مثل کسی که بر او سختگیری نماید، چهارپایان را رم مده و به وحشت مینداز، و مالکش را به خاطر آنها ناراحت مکن. حیوانات را دو دسته قرار داده، سپس صاحبش را آزاد بگذار، هر قسمت را پذیرفت تو هم بپذیر و بر او ایراد مگیر، سپس باقیمانده را در دو قسمت کن، و باز مالکش را آزاد بگذار، او هر دسته را اختیار کرد متعرضش مشو. پیوسته این تقسیم کردن را ادامه بده تا به اندازه حقی که از خداوند در مال اوست بماند، سپس حق خدا را از او دریافت دار. و اگر به هم خوردن آن تقسیم را درخواه است کرد بپذیر، و دو قسمت را یکی کن، دوباره برنامه تقسیم را از سر بگیر، تا حق خدا را از مال او دریافت داری. شتر پیر و از پافتاده و دست و پا شکسته و بیمار و مسلول و عیب دار را به عنوان زکات قبول مکن.

غیر از کسی را که به او اعتماد داری بر آنها امین قرار مده، امینی که نسبت به اموال مسلمانان درستکار باشد، تا جایی که آن اموال را به حاکم مسلمانان برساند و حاکم هم بین مردم پخش کند. جز خیرخواه، و مهربان، و امین، و حافظ، چوپانی بر حیوانات مگمار، که با حیوانات درشتی نکند و آنها را به جبر و مشقت نراند، و نرنجاند و خسته ننماید. هر آنچه نزد تو جمع شد به سرعت به سوی ما فرست تا آن را در محلی که خدا دستور داده مصرف کنیم. وقتی آن اموال را به امین سپردی به او سفارش کن بین شتر و بچه شیرخواره اش فاصله نیندازد، و آن قدر شیرش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 353

را ندوشد که به بچه او زیان رسد، شتر را با سواری گرفتن خسته و درمانده نکند، و در دوشیدن شیر و سواری گرفتن بین آن شتر و شترهای دیگر مساوات را رعایت نماید، باید زمینه استراحت حیوان خسته را فراهم کند، و آن شتری را که به پایش آسیب رسیده و از حرکت ناتوان شده آرام و آهسته براند، و آنها را به آبگاههایی که شتران بر آن عبور می کنند وارد سازد، و از کناره راههای علف دار به جاده های بی گیاه نبرد، و ساعاتی به آنان استراحت دهد، و باید آنها را کنار آبهای کم و گیاهان بیابان واگذارد، تا به اذن حق چاق و استخوان دار و پر مغز نزد ما آیند، نه رنجیده و خسته، تا آنها را به فرمان قرآن و روش پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم کنیم، که این عمل باعث بزرگی اجر توست، و به رشد و هدایت نزدیک تر است، اگر خدا بخواهد.

26 از پیمانه‌های آن حضرت است

به یکی از کارگزارانش زمانی که او را برای جمع‌آوری زکات فرستاد

او را به تقوای الهی در امور پنهانی و کارهای مخفی دستور می‌دهم، آنجا که احدی جز خدا شاهد و کسی غیر و وکیل نیست. و او را فرمان می‌دهم که در آشکار چیزی از طاعت حق را بجای نیاورد که در پنهان خلاف آن را انجام دهد. کسی که پنهان و آشکارش و گفتار و کردارش دوگونه نیست، امانت را ادا کرده، و عبادت خالصانه به‌جا آورده.

و به او امر می‌کنم که مردم را نرنجاند، و آنان را دروغگو نشمارد،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 354

و بخاطر اینکه امیر و حاکم است از آنان روی نگرداند، چه اینکه آنان برادران دینی، و در استخراج حقوق یار و مددکارند.

تو را در این زکات سهمی ثابت و حقی معلوم و شریکانی از مستمندان و ناتوانانی بینوا هست، ما حق تو را به طور کامل می‌پردازیم، تو هم باید حق آنان را تمام و کمال به آنان برسانی، که اگر این کار را انجام ندهی در قیامت بیشترین دشمن را خواهی داشت؛ و بدا به حال کسی که فقرا و مساکین و سائلان و محرومان از حق و ورشکستگان و از راه‌ماندگان در پیشگاه خداوند شاکی و دشمن او باشند! و کسی که امانت را سبک شمارد، و به آن خیانت ورزد، جان و دینش را از آن پاك نکند خود را در دنیا و به ذلت و خواری انداخته، و در آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود. و قطعاً بزرگترین خیانت، خیانت به ملت، و رسواترین تقلب تقلب با پیشوایان اهل اسلام است. والسلام.

27 از پیمانه‌های آن حضرت است

به محمد بن ابوبکر رضی الله عنه وقتی او را به حکومت مصر گماشت

با مردم فروتن، و نرخیو، و گشاده‌رو باش، همه را به يك چشم و نظر بین، تا بزرگان بر تو، طمع و حیف و میل نبندند، و ضعیفان از عدالتت مأیوس نشوند. زیرا ای بندگان حق، خداوند بزرگ از كوچك و بزرگ اعمالتان، و ظاهر و نهانتان بازپرسی می‌کند، پس اگر عذابتان کند به عذاب مستحق‌ترید، و اگر عفو کند او کریم‌تر است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 355

ای بندگان خدا، بدانید اهل تقوا هم از دنیای گذار و هم از آخرتی که می‌آید سود بردند، با اهل دنیا در دنیایشان شریك شدند، و اهل دنیا در آخرت آنان شریك نگشتند. در دنیا از راه حلال در بهترین مسکن ساکن شدند، و بهترین خوراکی را نوش جان نمودند، از دنیا بهره بردند آنچنان که خوشگذرانان بهره بردند، و از آن کام گرفتند بدان گونه که سرکشان گردنفرار کام گرفتند، سپس با توشه‌ای رساننده به سر منزل نجات از دنیا گذشتند، و با تجارتی پر سود به آخرت سفر کردند. در دنیایشان به لذت بی‌رغبتی به دنیا رسیدند، و یقین کردند که در آخرت همسایگان حقند.

دعایشان بی‌جواب نماند، و نصیبشان از لذت دنیا کاستی نیابد.

بنندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودنش حذر نمایید، و برای آن ساز و برگ آماده کنید، مرگ با امری عظیم، و حادثه‌ای بزرگ می‌آید. به خیری که با آن شری نیست، یا شری که با آن خیری نمی‌باشد. چه کسی به بهشت از کسی که کار بهشتی کند نزدیک‌تر است؟ و چه کسی به جهنم از آن که عمل جهنمی کند نزدیک‌تر است؟ شما رانده شده‌های مرگ هستید، اگر بایستید به دستش می‌افتید، و اگر فرار کنید شما را خواهد یافت، مرگ از سایه شما با شما همراه‌تر است، و با زلفتان گره خورده، و دنیا به دنبال شما درنوریده می‌شود.

برحذر باشید از آتشی که عمقش ناپیدا، و حرارتش شدید، و عذابش تازه است: جایی که رحمت در آن نیست، ناله و فریاد کسی را نمی‌شنوند، و اندوهی را برطرف نمی‌کنند. اگر بتوانید که خوفتان از خدا شدید، و گمانتان به او نیکو باشد بین این دو واقعیت جمع کنید، زیرا حسن ظنّ عبد به پروردگارش به میزان ترس او از خداست، و بهترین مردم در گمان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 356

نیکو به خداوند کسی است که ترسش از خداوند شدیدتر باشد.

ای محمد بن ابوبکر، آگاه باش که من تو را به بزرگترین لشکر که لشکر مصر است سرپرستی دادم، شایسته توست که با نفس خود مخالف و ورزی، و از دینت دفاع کنی گرچه از زندگی بیش از يك ساعت نمانده باشد. خدا را به خاطر

خشنودی احدی از مردم، خشمگین مساز، که خشنودی حق جایگزین دیگر چیزهاست، و چیزی جانشین رضای خدا نیست.

نماز را در وقت معینش بخوان، و به خاطر بیکاری پیش از وقت اقامه نکن، و به علت کار داشتن از وقت مقررش تأخیر مینداز، و معلومت باد که هر چیزی از عملت تابع نماز است.

از این پیمان است

مسلماً امام هدایت و امام گمراهی، و دوست پیامبر و دشمن او یکسان نیستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «بر ائمتم از مؤمن و مشرک وحشتی ندارم. خداوند مؤمن را به خاطر ایمانش از فساد باز می‌دارد، و مشرک را بخاطر شرکش قلع و قمع می‌نماید. ولی بر شما از کسی که در دل منافق و در زبان دانا است می‌ترسم، که می‌گوید آنچه را خوب می‌دانید، و انجام می‌دهد آنچه را زشت به شمار می‌آورید».

28 از نامه‌های آن حضرت است

در جواب معاویه، که از بهترین نامه‌هاست

ترجمه نهج البلاغه، ص: 357

اما بعد، نامه‌ات به من رسید که در آن نامه مبعوث شدن محمد صلی الله علیه و آله را از جانب حق برای دینش، و یاری شدن آن حضرت را از سوی خداوند به وسیله یارانش یادآور شده‌ای! روزگار بر ما از جانب تو مسأله‌ای شگفت را پنهان داشت، چون می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما مرحمت فرموده باخبر کنی، و از نعمت وجود پیامبرش که به ما داده آگاه سازی! در این مسأله همچون کسی هستی که خرما را به سوی هجر (منطقه پرخرمای بحرین) ببرد، یا شاگردی که بخواهد به استاد تیراندازش تعلیم تیراندازی دهد. تصور کردی برترین مردم در اسلام فلان و فلان هستند، چیزی را متذکر شده‌ای که اگر صحیح باشد به تو ربطی ندارد، و اگر نادرست باشد صدمه‌ای برای تو در آن نیست. تو را با بالاترین و پست‌تر، و رئیس و مرئوس چکار؟ بردگان آزاد شده و فرزندان آزاد شده را با تمیز بین مهاجران نخستین، و

ترتیب درجات آنان، و شناساندن طبقاتشان چه رابطه؟! هیئات! تیری که از تیرهای مسابقه نبود صدا داد، محکومی را تماشا کن که حاکم بر حاکم شده! ای آدمیزاد، چرا با این بار گران و پای لنگ سر جایت نمی نشینی، و کوتاهی و ناتوانیت را تشخیص نمی دهی، و به جایگاه معینی که قضا و قدر الهی برایت حکم کرده باز نمی گردی؟ تو را زیانی نرسد اگر کسی مغلوب شود، و سودی نرسد اگر کسی غالب گردد!

راهرو بیابان گمراهی هستی، و به شدت از راه مستقیم منحرفی. مگر نمی بینی - گرچه منظوم آگاه کردن تو نیست بلکه برای یادآوری نعمت های حق می گویم - که گروهی از مهاجران و انصار در راه خدا شهید شدند و برای هر يك مرتبه ای است، تا اینکه شهید ما حمزه به شهادت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 358

رسید به او سیدالشهداء لقب داده شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به هنگام نماز بر جنازه اش به هفتاد تکبیر اختصاص داد؟! آیا ملاحظه نمی کنی که قومی در راه خدا دستشان از بدن جدا شد و برای هر يك مقامی است، ولی زمانی که دست یکی از ما جدا شد او را طیران کننده در بهشت و دارای دو بال نامگذاری کردند؟! اگر ستایش از خویش را خداوند نمی نکرده بود، این گوینده فضایل بسیاری را یادآوری می کرد که قلوب بیدار اهل ایمان به آن معرفت دارد، و گوشهای شنوندگان شنیدن آنها را کنار نیندازد. کسی را که به طمع صید دنیا از راه حق منحرف شده واگذار، که مسلماً ما دست پرورده پروردگارمان هستیم، و مردم پس از آن تربیت شده ما هستند. عزت دیرین و بزرگی پیشین ما بر شما مانع از اختلاط و آمیختگی ما با شما نشد، همانند اقوام همسان از شما همسر گرفته و به شما همسر دادیم، در صورتی که شما به این مقام و منزلت نبودید. چگونه مقامی همچون مقام ما را داشته باشید در حالی که پیامبر از ما و ابوجهل دروغزن از شما، اسدالله از ما و اسد سوگندهای جاهلی (یکی از مشرکان بدنام) شما، دو سید جوانان اهل بهشت از ما و کودکان آتش از شما، بهترین زنان جهان از ما و حمالة الخطب از شماست، و بسیاری دیگر از این مقوله که بهترینش از ما و بدترینش از شماست.

اسلام ما به گوش همه رسیده، و وضع پاك ما در دوران جاهلیت قابل ایراد نیست، و کتاب خدا آنچه از (حقوق و برتری) ما پرکننده گشته جمع نموده، و آن گفتار خدای پاك است: «به حکم کتاب خدا بعضی از خویشان به بعضی دیگر سزاوارترند» و سخن خدای بزرگ است:

«شایسته‌ترین مردم به ابراهیم آتھاپی هستند که از او پیروی نمودند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 359

و این شایسته‌ترین پیامبر و کسانی هستند که ایمان آوردند، و خداوند سرپرست مؤمنین است». پس ما از طرفی به سبب خویشی، و از جهت دیگر به علّت پیروی نمودن به خلافت سزاوارتریم. زمانی که مهاجران در سقیفه به قرابت و خویشی خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر انصار استدلال کردند پیروز شدند. اگر این قرابت دلیل برتری است پس حق با ماست نه با شما، و اگر دلیلی دیگر دارد انصار بر ادعای خویش باقی‌اند.

گمان کردی که من بر تمام خلفا رشك برده‌ام، و بر آنان طغیان نموده‌ام.

اگر این است پس جنایتی بر تو نشده تا از تو پوزش بطلبم. «اگر هم بوده گناه این ننگ دامن تو را نمی‌گیرد».

گفته‌ای: مرا می‌کشیدند به همان گونه که شتر مهار در بینی را می‌کشند تا بیعت کنم! به خدا قسم خواسته‌ای مرا سرزنش کنی ستایش کرده‌ای، و رسوا نمایی ولی خود رسوا شده‌ای. برای مسلمان از اینکه مظلوم باشد نقصی نیست تا وقتی که دچار شك در دین، و تردید در یقین نباشد.

قصدم بیان این حجت برای غیر توست (زیرا تو شایسته آن نیستی) ولی از حجت به اندازه آنچه بیانش پیش آمد برای اظهار کردم.

سپس آنچه میان من و عثمان روی داد یادآوری کرده‌ای، محض نسبتی که با او داری پاسخ داده می‌شوی: از من و تو کدام يك دشمنیش با او بیشتر بود، و راه را برای قتل او هموارتر کرد؟ آیا آن که یارش را از او دریغ ننمود و از او خواست به جایش بنشیند و دست از اعمالش بردارد، یا کسی که عثمان از او یاری خواست و او یاری دادنش را به تأخیر انداخت، و سپاه مرگ را بر سرش ریخت تا قضای حق بر او جاری شد؟! قسم به خدا چنین نیست، «خداوند از میان شما، منع‌کنندگان از یاری را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 360

می‌شناسد و نیز به آنان که به برادران خود گفتند به سوی ما آید؛ و به هنگام جنگ جز تعداد کمی حاضر نمی‌شوند آگاهی دارد».

در مقام آن نیستم که از عیب گرفتنم بر بدعتهاى او عذرخواهى کنم، اگر ارشاد و راهنمایى کردم گناه است، چه بسا کسى که سرزنش شود و او را گناهى نیست. «گاهی انسانی در اثر اصرار در خیرخواهى مورد تهمت قرار مى گیرد».

من تا توانستم جز اصلاح را نخواستم، توفيقى ندارم جز از جانب خدا، به او توکل کردم و به او باز مى گردم.

و گفتمى مرا و یارانم را نزد تو جز شمشیر نیست! راستى که پس از اشک ریختن خنداندى! پسران عبدالمطلب را چه زمانى دیدى به دشمنان پشت کنند، و از شمشیرها بترسانند؟! «اندکى درنگ کن تا حَمَل به صحنه جنگ برسد».

به زودى کسى که دنبال اویى به دنبال تو آید، و آنچه دور مى پندارى به تو نزدیک شود، من با سپاهى از مهاجران و انصار و تابعین که راه آنان را به نیکوئى پیمودند، به شتاب به سوى تو مى آیم، لشگرى سخت انبوه، که گرد و غبارشان فضا را گرفته، و جامه مرگ به تن دارند، و بهترین ملاقات برای آنان لقاء خداوند است، آنان را فرزندان بدر و شمشیرهای بنی هاشم همراه است، که خود خبردارى لبه تیز آن شمشیرها چگونه بر بدن برادر و دایى و جدّ و خاندانت فرود آمد، «و این عذاب از ستمگران دور نیست».

ترجمه نهج البلاغه، ص: 361

29 از نامه های آن حضرت است

به اهل بصره

رشته طاعتی که گسستید و اختلافی که ایجاد کردید بر شما پوشیده نیست، از گناهکاران گذشتم، و از رویگردانتان شمشیر را برداشتم، و روی آورنده شما را پذیرفتم. از این پس اگر کارهای تباه کننده، و آراء احمقانه و امور انحراف دهنده شما را به دشمنی و مخالفت با من وادارد، هان این منم که اسبان سواری را آماده نموده، و شتران را مجهز کرده، آماده جنگم، و اگر مرا به آمدن نزد خود ناچار کنید با شما چنان جنگی کنم که جنگ جَمَل در برابرش مانند لیسیدن ظرف غذا آسان نماید، با اینکه به فضیلت مطیعان شما عارفم، و حقّ خیرخواهان شما را واقفم، پاکدامن را به جای متّهم، و پیمان شکن را کنار وفا کننده قرار نمی دهم.

30 از نامه‌های آن حضرت است

به معاویه

خدا را آنچه نزد توست پرهیز، و در حق پروردگار، بر خود دقت کن، و به شناخت آنچه که از جهل به آن معذور نیستی بازگرد، که حقاً برای طاعت نشانه‌های آشکار، و راههای روشن، و جاده آشکار و هدفی مطلوب است، که زیرکان بر آن وارد می‌شوند، و مردم پست با آن مخالفت می‌ورزند. کسی که از طاعت روی بگرداند از حق روی گردانده، و قدم در وادی گمراهی گذاشته، و خداوند نعمتش را بر او دگرگون می‌کند، و عذابش را بر او جاری می‌سازد. خود را بیای، خود را بیای، که خداوند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 362

راحت را برای تو روشن کرده، و به تو وانموده است که عاقبت کارهایت به کجا می‌رسد، که مرکب زندگی را به منتهای خسارت و محلّ کفر رانده‌ای، نفس تو وجودت را به عرصه زیان افکنده، و در پرتگاه گمراهی انداخته، و در مهالك وارد نموده، و راهها را بر تو دشوار کرده است.

31 از وصیت‌های آن حضرت است

به حضرت مجتبی علیه السلام

(یا محمد حنفیه) که در سرزمین

حاضرین به هنگام بازگشت از صفین نوشته از پدری فانی، پذیرنده سختی‌های زمان، عمر پشت سر گذاشته، تسلیم به روزگار، نکوهش کننده دنیا، ساکن سرای اموات، سفر کننده از آن در فردا، به فرزند آرزومند به آنچه به دست نمی‌آید،

سالك راه تباه شدگان، هدف امراض، گروگان ایام، نشانه تیرهای مصائب، بنده دنیا، تاجر غرور، مدیون مرگ، اسیر مردن، همراه غصّه‌ها، همنشین اندوهها، هدف آسیبها، زمین خورده شهوات، و جانشین مردگان.

اما بعد، آنچه بر من معلوم شد از روی گرداندن دنیا از من، و سرکشی روزگار بر من، و روی آوردن آخرت به من، مرا از توجه به غیر خود و کوشش برای آنچه از من باقی می ماند و مرا سودی ندارد باز می دارد، جز آنکه چون از تمام اندیشه‌ها جز اندیشه نسبت به خود به يك سو شدم، و رأیم مرا تصدیق کرد، و از هوای نفسم بازگرداند، و حقیقت کار برایم روشن شد، این کار مرا به کوششی جدی واداشت که در آن بازیگری نیست، و به صدقی که دروغ را به آن راهی نمی باشد. من تو را

ترجمه نهج البلاغه، ص: 363

پارهای از خود، بلکه تمام وجود خود یافتم، چنانکه اگر رنجی به تو رسد به من رسیده، و اگر مرگت رسد مرگ من رسیده، روی این حساب، کار تو مرا مانند کار خودم به فکر و چاره اندیشی واداشته، به همین خاطر این نامه را برای تو نوشتم تا برای تو پشتوانه‌ای باشد خواه من زنده باشم یا مرده.

پسرم! تو را سفارش می کنم به تقوای الهی، و ملازمت امرش، و آباد کردن دل به یادش، و چنگ زدن به ریسمانش؛ و کدام رشته محکم تر از رشته بین تو و خداوند است اگر به آن چنگ زنی؟!

دلت را با موعظه زنده کن، و با بی رغبتی به دنیا بمیران، آن را با یقین قوی کن، و با حکمت نورانی نما، و با یاد مرگ فروتن و خوار کن، و با اقرار به فانی شدن همه چیز وادار، و به فجایع دنیا بینا گردان، و از صولت روزگار، و قبح دگرگونی شبها و روزها برحذر دار، اخبار گذشتگان را به او ارائه کن، آنچه را بر سر پیشینیان آمد به یادش آور، در شهرهای آنان و در میان آثارشان سیاحت کن، در آنچه انجام دادند و اینکه از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند و منزل کردند دقت کن، می یابی که از کنار دوستان رفتند، و به دیار غربت وارد شدند، و گویی تو هم به اندک زمانی چون یکی از آنان خواهی شد.

پس منزلگاه نهایات را اصلاح کن، و آخرت را با دنیا معامله مکن، درباره آنچه علم نداری سخن مگو، و درباره وظیفه‌ای که بر عهدهات نیست حرفی نزن. در راهی که از گمراهی در آن بترسی قدم منه، زیرا حفظ خویش به هنگام سرگردانی بهتر از این است که آدمی خود را در امور خطرناک اندازد. امر به معروف کن تا اهل آن باشی، با دست و زبان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 364

نهی از منکر نما، و با کوششت از اهل منکر جدا شو. در راه خدا جهاد کن جهدی کامل، و ملامت ملامت کنندگان تو را از جهاد در راه خدا باز ندارد. به راه حق هر جا که باشد در مشکلات و سختی‌ها فرو شود، در پی فهم دین باش، خود را در امور ناخوشایند به صبر و مقاومت عادت ده، که صبر در راه حق اخلاقی نیکویی است. وجودت را در همه امور به خدای خود واگذار، که در این صورت خود را به پناهگاهی محکم، و نگاهبانی قوی وا می‌گذاری. در مسألت از خداوند اخلاص پیشه کن، که بخشیدن و نبخشیدن به دست اوست. از خدایت بسیار طلب خیر کن، و وصیت را بفهم، و از آن روی مگردان، مسلماً بهترین سخن سخنی است که سود بخشد. معلومت باد در دانشی که سود نیست خیر نیست، و در علمی که فراگرفتنش سزاوار نیست بهره‌ای نمی‌باشد.

پسرم! چون خود را سالخورده دیدم، و قوایم را رو به سستی مشاهده کردم، پیش از مرگ، به وصیت به تو پیشدستی نمودم، و در آن برنامه‌های خوبی ثبت کردم از خوف اینکه نتوانم آنچه در خاطر دارم به تو برسانم، یا نقصی در اندیشه‌ام یابم چنانکه در بدتم یافته‌ام، یا پیش از وصیت من پاره‌ای از خواهشهای نفسانی بر تو چیره شود یا آفتهای دنیا به تو هجوم آورد، در نتیجه رمیده شوی و فرمان نبری. قطعاً دل جوان همانند زمین خالی است، هر بذری در آن ریخته شود می‌پذیرد. بنابر این پیش از آنکه دلت سخت شود، و مغزت گرفتار گردد، اقدام به ادب آموزی تو کردم، تا با عزمی جدی به امورت روی آوری، اموری که اهل تجربه مشقت تجربه کردن آن را کشیده‌اند، و تو از زحمت طلب کفایت شده، و از تجربه دوباره آسوده گشته‌ای، و آنچه ما در صدد تجربه آن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 365

بودیم به دست تو رسیده، و قسمتی از آنچه بر ما پوشیده مانده برای تو روشن گردیده است.

پسرم! اگر چه من به اندازه مردمی که پیش از من بوده‌اند عمر نکرده‌ام، ولی در کردارشان دقت، و در اخبارشان فکر نموده، و در آثارشان سیاحت کرده‌ام، تا جایی که همانند یکی از آنها شده‌ام، بلکه گویی از پی آنچه که از وضع آنان به من رسیده عمرم را با اولین و آخرینشان گذرانیده‌ام، زلال اعمالشان را از تیرگی، و سود و زیان کردارشان را شناختم، از این رو از هر چیزی پاکیزه و خالصش را برای انتخاب کردم، و از میان آن همه برنامه، زیبایش را برای برگزیدم، و نامعلوم آن را از تو دور داشتم، چون به امورت همانند پدری مهربان عنایت داشتم، و قصد ادب آموزی تو را در خاطر می‌گذراندم، مصلحت دیدم تو را با این روش تربیت کنم، چرا که در عنفوان جوانی، و در ابتدای زندگی هستی، و تو را نیتی سالم، و باطنی پاک است، رأیم این شد که ابتدا کتاب خدا و تأویلش را به تو بیاموزم، و قوانین و احکام اسلام و حلال و حرامش را به تو تعلیم دهم، و به غیر آن توجه ننمایم. آن‌گاه ترسیدم که آنچه از خواهشهای نادرست و آراء

ناحق و باطل مردم را دچار اختلاف نمود تا کار بر آنان اشتباه شد بر تو نیز اشتباه شود، به همین خاطر واضح نمودن این جهت هر چند مورد پسندم نبود پیش من بهتر است از اینکه تو را به برنامه‌ای واگذارم که بر آن از هلاکت ایمن نیستم. امیدوارم خداوند تو را در این برنامه به راه رشد موفق بدارد، و به راه راست راهنمایی کند، پس این وصیت را به تو نمودم.

پسرم! آگاه باش محبوبترین برنامه‌ای که از وصیتم به آن جنگ می‌زنی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 366

تقوای الهی، و اکتفا کردن به وظایفی است که خداوند بر تو واجب نموده، و رفتن به راهی که پدران و شایستگان از خاندانت آن را طی کرده‌اند، زیرا آنان توجه به صلاح خود را وانگذاشتند چنانکه تو توجه می‌کنی، و اندیشه در کار خود کردند همان گونه که تو اندیشه می‌نمایی، سرانجام چنان شد که آنچه را دانستند عمل کردند، و از آنچه تکلیفشان نبود روی گردانند. پس اگر نفس تو از قبول راه آنان بدون آنکه بداند چنانکه آنان دانستند بازایستاد پس باید خواسته تو نسبت به آن راه از روی طلب فهم و کسب دانش باشد، نه افتادن در شبهه‌ها و بالابردن بحثها و جدلها.

و پیش از قدم نهادن در راه فهم و دانش برای شناخت آن راه از خداوند یاری بخواه، و برای به دست آوردن توفیق روی رغبت به جانب او کن، و هر آنچه را که تو را به اشتباه اندازد، یا به گمراهی کشاند رها ساز.

و چون یقین کردی که دلت روشنی یافته و در پیشگاه حق خاضع شده، و نظرت جمع و کامل گشته، و اندیشه‌ات در این زمینه از پیریشانی درآمده و يك اندیشه شده، آن گاه در آنچه برای تو تفسیر می‌کنم دقت کن. و اگر آنچه را دوست داری برای فراهم نشد، و به آسودگی خاطر و فکر دست نیافت، معلومت باد جاده را همچون شتر شب کور طی می‌کنی، و به تاریکیها گام برمی‌داری؛ و کسی که قدم به اشتباه برمی‌دارد خواهان دین نیست، یا حق را به باطل آمیخته کند، و در چنین موقعیتی حفظ خویشتن، از پیمودن این گونه جاده‌ها عاقلانه‌تر و بهتر است.

پسرم! وصیتم را بفهم، و بدان که مالك مرگ همان مالك حیات، و هستی بخش همان میراننده، و فناکننده همان بازگرداننده،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 367

و گرفتارکننده همان عافیت بخشنده است، و مسلماً دنیا برقرار نمی‌ماند مگر به همان نظامی که خداوند آن را قرار داده از وضع نعمتها و بلاها، و پاداش روز جزا، و آنچه او بخواهد و ما نمی‌دانیم. اگر در رابطه با جهان و نظاماتش از درك حکمت حادثه‌ای درماندی آن را به حساب جهالت خود بگذار، زیرا در ابتدای کار نادان به امور آفریده شدی سپس

دانا گشتی، چه بسیار است اموری که نمی دانی و اندیشه‌ات نسبت به آن سرگردان، و دیده‌ات از راه یافتن به آن ناتوان است، اما پس از مدتی به آن بینا می شوی. پس به خداوندی که تو را آفریده، و روزیت را عنایت کرده و اندامت را تعدیل نموده پناه ببر، باید بندگیت برای او باشد، و رغبت متوجه او گردد، و از او بیم داشته باشی.

پسرم! آگاه باش احدی از وجود خداوند چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده خبر نداده است، پس به پیشوایی آن حضرت راضی باش، و برای رسیدن به منزل نجات، رهبریش را بپذیر، که من از نصیحت به تو کوتاهی نکردم، و تو در اندیشه‌ات نسبت به صلاح خود هر چند بکوشی به میزان اندیشه‌ای که من درباره تو دارم نخواهی رسید.

پسرم! معلومت باد اگر برای پروردگارت شریکی بود، پیامبران آن شریک به سویت می آمدند، و آثار مُلک و سلطنت او را دیده، و به افعال و صفاتش آشنا می شدی، اما او خدایی یگانه است همان گونه که خود را وصف نموده، کسی در حکمرانیش با او ضدیت نمی کند، هرگز از بین نمی رود، و همیشه وجود داشته، اول است پیش از همه اشیاء و او را اولیتی نیست، و آخر است بعد از همه اشیاء و او را نهایتی نمی باشد، بزرگتر از آن است که ربوبیتش به احاطه دل و دیده ثابت گردد، چون به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 368

این حقیقت آگاه شدی در بندگی بکوش چنانکه شایسته مانند توست که کوچک منزلت و فقیر و کم قدرت و بسیار ضعیف است، و در طلب طاعت، و در ترس از عقوبت، و بیمناکی از خشم شدیداً، به پروردگار خود نیازمند است، زیرا چنین پروردگاری جز به خوبی تو را فرمان نداده، و جز از زشتی باز نداشته است.

پسرم! تو را از دنیا و وضع آن، و از بین رفتن و دست به دست شدنش آگاه کردم، و از آخرت و آنچه برای اهلش در آنجا آماده شده خبر دادم، و برای تو در رابطه با هر دو جهان مثلها زدم تا به آنها پندگیری و بر اصول آن گام برداری. داستان آنان که دنیا را آزموده اند داستان مسافرائی است که در جایی خراب و همراه با قحطی و تنگی منزل گرفته اند، و عزم رفتن به منطقه‌ای پر نعمت و لذت و محلی سرسبز و خرم نموده اند، رنج راه، و فراق یار، و سختی سفر، و ناگواری طعام را تحمل کرده، تا به خانه فراخ، و منزلگاه امنشان درآیند، بنابراین از آن هم سختی ها دردی نمی چشند، و خرج ای سفر را خسارت نمی بینند، و چیزی نزد آنان از آنچه وجودشان را به منزل همیشگی و جاویدشان نزدیک کند محبوبتر نیست. و مثل مردمی که مغرور به دنیا شدند مثل مسافرائی است که در منزلی آباد و پر نعمت بودند و از آنجا به سوی محلی خشک و خراب و بی آب و گیاه بار سفر بندند، پس چیزی نزد آنان ناخوشایندتر و سخت تر از جدایی از آنچه در آن بودند و رسیدن به جایی که به جانب آن روی می آورند و بدان جا می رسند نیست.

پسرم! خود را میزان بین خود و دیگران قرار بده، بنابراین آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار، و هر چه برای خود

ترجمه نهج البلاغه، ص: 369

نمی خواهی برای دیگران هم مخواه، به کسی ستم مکن چنانکه دوست داری به تو ستم نشود، و نیکی کن چنانکه علاقه داری به تو نیکی شود، آنچه را از غیر خود زشت می دانی از خود نیز زشت بدان، از مردم برای خود آن را راضی باش که از خود برای آنان راضی هستی، هر آنچه را نمی دانی مگو اگر چه دانسته هایت اندک است، و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند تو هم درباره دیگران مگوی.

آگاه باش که خودپسندی ضدّ صواب و آفت خردهاست. پس کوششت را به نهایت برسان، و در امور مادی خزانه دار وارث مشو. هر گاه به راه راست هدایت شدی در برابر پروردگارت به شدت فروتن باش.

معلومات باد که در پیش رویت راهی دراز همراه با مشقتی سخت است، در این راه از طلب درست، و توشه به اندازه برداشتن، و سبکباری از گناه بی نیاز نسیتی؛ پس بیش از قدرتت بر خود بار مکن، که سنگینی اش وزر و وبالت شود. اگر محتاجی را یافتی که قدرت بر دوش نهادن زاد و توشه ات را تا قیامت دارد و در فردای محشر که به آن توشه نیازمند شدی در اختیارت بگذارد، وجودش را غنیمت بدان و زاد و توشه ات را بر دوشش بگذار، و در حالی که قدرت اضافه کردن زاد و توشه را بر دوشش داری تا بتوانی اضافه کن، چه بسا با از دست رفتن فرصت، چنین شخصی را بجویی و نیابی. به روز داشتن دارایی اگر کسی از تو وام خواست وامش ده تا در روز تنگدستی ات ادا کند.

آگاه باش که در پیش رویت گذرگاه سختی است، آن که سبکبار است در آن گذرگاه حالی بهتر از سنگین بار دارد، و آن که دچار کندی است بدحال تر از شتابنده در آن است. در آنجا محل فرو آمدن به ناچار یا در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 370

بہشت است یا در جہنّم، پس پیش از درآمدن به آن جهان توشه آماده کن، و قبل از ورودت منزلی فراهم ساز، که بعد از مرگ تدارک کردن از دست رفته ممکن نیست، و راه بازگشت به دنیا برای همیشه بسته است.

آگاه باش که خزائن آسمانها و زمین در اختیار اوست به تو اجازه دعا داده، و اجابت آن را ضمانت نموده، و دستور داده از او بخواهی تا ببخشد، و رحمتش را بطلبی تا رحمت آرد، و بین خودش و تو کسی را حاجب قرار نداده و تو را مجبور به

توسل به واسطه ننموده، و اگر گناه کردی از توبه و بازگشت مانعت نشده، و در عقوبت عجله نکرده، و به بازگشت سرزنشت ننموده، و آنجا که سزاوار رسوا شدنی رسوایت نکرده، در پذیرش توبه بر تو سخت گیری روا نداشته، و به حسابرسی گناهانت اقدام نکرده، و از رحمتش ناامیدت ننموده، بلکه خودداری از معصیت را برایت حسنه قرار داده، و يك گناهت را يك گناه، و يك خوییت را ده برابر به شما آورده، باب توبه و خشنودیش را به رویت گشوده، هرگاه او را بخوانی صدایت را بشنود، چون با او به راز و نیاز برخیزی رازت را بداند، پس نیاز به سوی او می‌بری، و راز دل با او در میان می‌گذاری، از ناراحتی‌هایت به او شکایت می‌بری، و چاره گرفتاری‌هایت را از او می‌خواهی، بر امورت از حضرتش یاری می‌طلبی، از خزائن رحمتش چیزهایی را می‌خواهی که غیر او بر عطاکردنش قدرت نیست، از قبیل زیاد شدن عمرها، سلامت بدن‌ها، و گشایش روزیها.

خداوند کلیدهای خزائن خود را در اختیار تو گذاشته به دلیل آنکه به تو اجازه درخواست از خودش را داده، پس هرگاه بخواهی می‌توانی درهای نعمتش را با دعا باز کنی، و باران رحمتش را بخواهی. پس تأخیر در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 371

اجابت دعا ناامیدت نکند، زیرا عطا و بخشش به اندازه نیت است، چه بسا که اجابت دعایت به تأخیر افتد تا پادش دعای کننده بیشتر، و عطای امیدوار فراوان‌تر گردد. و چه بسا چیزی را بخواهی و به تو داده نشود ولی بهتر از آن در دنیا یا آخرت به تو عنایت گردد، یا به خاطر برنامه نیکوتری این دعایت مستجاب نشود. و چه بسا چیزی را می‌خواهی که اگر اجابت گردد دینت را تباه کند. روی این حساب باید چیزی را بطلبی که زیباییش برای تو برقرار، و وبالش از تو برکنار باشد، که ثروت برای تو باقی نیست و هم تو برای آن باقی نخواهی بود.

پسرم! معلومت باد برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، و برای فنا نه برای بقا، و برای مرگ نه برای حیات، در منزلی هستی که باید از آن کوچ کنی، و جایی که از آن به جای دیگر برسی، و خلاصه در راه آخرتی، و صید مرگی که گریزنده از آن را نجات نیست، و از دست خواهنده‌اش بیرون نرود، و ناگزیر او را بیابد. از اینکه مرگ، ترا به هنگام گناه دریابد - گناهی که با خود می‌گفتی از آن توبه می‌کنم - برحذر باش، مرگی که بین تو و توبهات مانع گردد، و بدین صورت خود را به هلاکت انداخته باشی.

پسرم! مرگ را و موقعیتی که ناگهان در آن می‌افتی، و بعد از مرگ به آن می‌رسی زیاد به یاد آر، تا وقتی مرگت برسد خود را مهیا، و دامن همت به کمر زده باشی، مباد که مرگ از راه برسد و تو را مغلوب نماید. از اینکه رغبت دنیاپرستان به دنیا، و حرصشان بر متاع اندک آن تو را فریفته کند

ترجمه نهج البلاغه، ص: 372

برحذر باش، که خداوندت از اوضاع دنیا خبر داده، و دنیا هم با احوالاتش تو را از زوال خود آگاه نموده، و زشتیهایش را به تو نشان داده، زیرا دنیا پرستان سگانی فریادزننده، و درندگانی شکارکننده هستند، یکدیگر را می‌گزند، زورمندش ضعیفش را می‌خورد، و بزرگش به کوچکش به قهر و غلبه حمله می‌کند. گروهی از دنیاداران چهارپایانی مهار شده، و دسته‌ای حیوان رها شده‌اند، عقول خود را از دست داده، و به راه نامعلوم قدم نهاده‌اند، حیوانی چند که در چراگاه آفت، که قدم در آنجا قرار ندارد سُر داده شده‌اند، نه چوپانی که از آنان نگهداری نماید، و نه چراننده‌ای که آنها را بچراند، دنیا آنان را به راه کوری و ضلالت برده، و دیدگان‌شان را از دیدن علائم هدایت فرو بسته، در وادی حیرت دنیا سرگردان، و در نعمتهایش غرق، و آن را به عنوان ربّ انتخاب کرده‌اند، از این رو دنیا با آنان و آنان با دنیا به بازی پرداخته‌اند، و آنچه را به دنبال آن است فراموش کرده‌اند.

اندازه در طلب

مهلت ده، تاریکی برطرف می‌شود، گویی کاروان به منزل رسیده، امید است آن که بشتابد به کاروان برسد. پسرم! آگاه باش کسی که مرکبش شب و روز است او را با مرکب می‌پزند گرچه ایستاده به نظر آید، و طی مسافت می‌کند هر چند مقیم و آسوده دیده شود. به یقین آگاه باش که هرگز به آرزویت نرسی، و از اجل معین شده نگذری، و در راه کسی هستی که پیش از تو بوده. پس در طریق به دست آوردن مال آرام باش، و در برنامه کسب و کار مدارا کن، چه بسا تلاشی که موجب تلف شدن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 373

ثروت شود. معلومت باد که هر کوشنده‌ای یابنده، و هر مداراکننده‌ای محروم نیست. نفس خود را از هر پستی به گرامی داشتنش حفظ کن هر چند تو را به نعمت‌های فراوان رساند، زیرا در برابر مقداری که از کرامت نفس به خرج می‌گذاری

عوضی به دست نیاوری. بنده دیگری مباش که خداوند آزادت قرار داده. چه خیری است در خیری که جز با شرّ به دست نیاید، و در آسایشی که جز با سختی حاصل نگردد؟! از اینکه مرکبهای طمع تو را برانند و به آبشخورهای مهلکه وارد سازند برحذر باش، اگر بتوانی بین تو و خداوند صاحب نعمتی نباشد چنان کن، زیرا بالاخره نصیبت را بیایی، و سهم خود را دریایی. نعمت اندك از جانب خدای پاك بزرگتر و با ارزش تر از نعمت فراوانی است که از غیر خدا برسد اگرچه همه از اوست.

سفارش های گوناگون دیگر

تدارك آنچه به خاطر سكوت از دستت رفته آسان تر است از آنچه بخاطر گفتارت از كف داده ای، و نگهداری آنچه در ظرف است به محكم كردن سرپند آن است، و حفظ آنچه در اختيار توست نزد من محبوبتر است از طلب آنچه در دست غیر توست. تخی ناامیدی بهتر از خواستن از مردم است. مال اندك همراه با عفت نفس از ثروت با گناه بهتر است. آدمی راز زندگیش را بهتر از دیگران حفظ می کند. چه بسا کوشنده ای که تلاش و سعیش به او زیان می زند. زیاده گو هرزه گو می گردد، و آن که نسبت به امورش اندیشه کند بینا می شود. به اهل خیر نزدیک شو تا از آنان گردی، و از اهل شر جدا شو تا از آنان به حساب نیایی. بد خوراکی است خوراك

ترجمه نهج البلاغه، ص: 374

حرام، و ستم بر ضعیف زشت ترین ستم است. آنجا که نرمی درشتی است درشتی نرمی است، چه بسا دارو درد، و درد درمان است. چه بسا خیرخواهی کند آن که خیرخواه نیست، و خیانت ورزد کسی که از او نصیحت خواسته شده. از اعتماد به آرزوها پرهیز که سرمایه احمقان است. عقل حفظ تجربه هاست، و بهترین چیزی که تجربه کرده ای آن است که تو را پند دهد. به جانب فرصت بشتاب پیش از آنکه غصه و حسرت گردد. این طور نیست که هر خواهنده ای به مقصد رسد، و هر غائب شونده ای بازگردد. از زمینه های فساد ضایع کردن زاد و توشه و تباه کردن معاد است. برای هر کاری عاقبتی است، آنچه برای رقم خورده زود است به تو برسد. تاجر در خطر است. و چه بسیار مال اندکی که از مال بسیار بابرکت تر است. خیری در یاری دهنده پست، و رفیق متهم نیست. تا وقتی شرّ زمانه رام توست آن را آسان گیر. نعمتی را به امید بیشتر به دست آوردن در خطر مینداز. از اینکه مرکب لجاجت تو را چموشی کند پرهیز.

زمان جدایی برادرت از تو، خود را به پیوند با او، و وقت روی گردانیش به لطف و قربت، و برابر بخلش به عطا و بخشش، و هنگام درویش به نزدیکی، و زمان درشتخویش به نرخیوی، و وقت گنااهش به پذیرفتن عذر او وادار، تا جایی که گویی تو بنده اوئی، و او تو را صاحب نعمت است. این برنامه‌ها را در جایی که اقتضا ندارد انجام مده، و درباره کسی که شایسته نیست به میدان نیاور. دشمن دوستت را به دوستی انتخاب مکن تا دوستت را دشمن نباشی. خیرخواهی خود را نسبت به برادرت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 375

خالص کن چه خیرخواهیت به نظر او خوب آید یا زشت. جرعه خشم را فرو خور، که من جرعه‌ای شیرین‌تر و دارای عاقبتی لذیذتر از آن ندیدم.

با کسی که با تو خشنونت کند نرم باش، که به زودی نسبت به تو نرم شود. با دشمنت نیکی کن که نیکی شیرین‌ترین دو پیروزی (انتقام و گذشت) است. اگر خواستی از برادرت جدا شوی جایی برای او باقی گذار که اگر روزی خواست برگردد دستاویز برگشت داشته باشد. آن که به تو گمان نیک برد گمانش را عملاً تحقق بخش.

حق برادرت را با تکیه بر رفاقتی که بین تو و اوست ضایع مکن، زیرا کسی که حقش را ضایع کنی برادر تو نیست. مبادا خانواده‌ات بدبخت‌ترین مردم به خاطر تو باشند. به کسی که به تو علاقه ندارد علاقه نشان مده. نباید برادرت در قطع رابطه با تو از پیوستن تو به او، و بدع عمل کردنش از احسان تو به او از تو تواناتر باشد. ستم اهل ستم بر و گران نیاید، زیرا او به زیان خود و سود تو می‌کوشد، و جزای آن که تو را شاد نموده اندوهگین کردن او نیست.

پسرم! آگاه باش رزق دو نوع است: رزقی که تو آن را می‌جویی، و رزقی که آن تو را می‌جوید، و اگر تو به او نرسی او به تو می‌رسد. چه زشت است تواضع به وقت احتیاج، و ستم در زمان توانگری! از دنیایت به سود تو همان است که آخرت را به آن اصلاح نمایی. اگر برای آنچه از دست رفته ناله می‌کنی پس برای هر چه به دست نرسیده نیز ناله بزن. بر آنچه نبوده به آنچه بوده استدلال کن، زیرا امور دنیا شبیه یکدیگرند. از کسانی مباش که موعظه به آنان سود ندهد مگر وقتی که در توبیخ و آزرده‌نشان جدیت کنی، که عاقل به ادب پند گیرد، و چهارپایان جز با

ترجمه نهج البلاغه، ص: 376

ضرب تازیانه اصلاح نگردند. غمهایی را که بر تو وارد می‌گردد با تصمیم‌های قوی بر صبر و استقامت و با حسن یقین از خود دور کن. هر که راه مستقیم را بگذاشت منحرف شد. همنشین به منزله خویشاوند است.

دوست آن است که در غیبت انسان نیز دوست باشد. هوای نفس شريك كوردلی است. چه بسا دوری که از نزدیک نزدیک تر است، و چه بسا نزدیکی که از دور دورتر است. غریب کسی است که برای او دوست نیست. آن که از حق تجاوز کند راه اصلاح بر او تنگ می شود. کسی که به ارزش خود قناعت ورزد ارزشش برای او پاینده تر است. مطمئن ترین رشته ای که به آن چنگ زنی رشته ای است که بین تو و خداوند است.

بی پروای نسبت به تو دشمن دوست. گاهی نومیدی دست یافتن است آن گاه طمع موجب هلاکت است. هر عیبی آشکار نمی گردد، و هر فرصتی به چنگ نمی آید. چه بسا بینا که راهش را اشتباه کند، و کوردل به رشد و صواب برسد. بدی را به تأخیر انداز زیرا که هرگاه بخواهی می توان به سوی آن شتافت. بریدن از نادان مساوی پیوستن به داناست. آن که خود را از زمانه ایمن بیند زمانه به او خیانت ورزد، و آن که زمانه را بزرگ شمارد زمانه او را پست کند. این نیست که هر تیراندازی به هدف زند.

هرگاه وضع سلطان دگرگون گردد اوضاع زمانه تغییر کند. پیش از سفر از رفیق سفر، و قبل از خانه از همسایه خانه بپرس. از اینکه سخن خنده آور گویی بپرهیز گرچه آن را از دیگری حکایت کنی.

درباره زنان

از مشورت با زنان اجتناب کن، زیرا رأیشان ضعیف، و عزمشان سست

ترجمه نهج البلاغه، ص: 377

است. با پوششی که بر آنان قرر می دهی دیده آنان را از دیدن مردمان بازدار، زیرا سختی حجاب آنان را پاک تر نگاه می دارد، و بیرون رفتن زنان از خانه بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را بر آنان درآوری، و اگر بتوانی چنان کن که غیر تو را نشناسند. اموری که در خور توان زنان نیست به دستشان مسپار، زیرا زن گلی است ظریف نه خادم و کارپرداز.

احترامش را در حدّ خودش مراعات کن، و او را به طمع میانجی گیری در حق غیر مینداز. آنجا که جای غیرت نیست از غیرت بپرهیز، چرا که این روش افراطی سالم را به بیماری، و پاکدامن را به آلودگی دچار می کند.

برای هر يك از خدمتگزاران کاری مربوط به او قرار ده و او را نسبت به همان کار بازخواست نما، که این کار آنها را بهتر وامی دارد تا در خدمتت کار را به یکدیگر وانگذارند. اقوامت را احترام کن، زیرا آنان بال تواند که با آن پرواز می کنی،

وریشه تواند که به آن باز می گردی، و نیروی تواند که به وسیله آنان به دشمن حمله می بری. دین و دنیایت را به خدا می سپارم، و از او بهترین سرنوشت را برای تو در امروز و فردا و دنیا و آخرت درخواست می کنم. والسلام.

32 از نامه های آن حضرت است

به معاویه

جمعیت زیادی از مردم را هلاک نمودی، آنان را به گمراهیت فریفتی، و در موج دو رویی خود انداختی، تاریکی ها آنان را پوشانده، و شبهه ها آنان را به تلاطم افکنده، پس از راه حق منحرف شدند، به گذشته جاهلی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 378

برگشتند، به حقیقت پشت کردند و تکیه بر حسب و نسب نمودند، جز گروهی از بینایان که از مسیر بازگشتند، که پس از شناخت تو از تو جدا شدند، و از یاری تو به سوی حق گریختند، زیرا آنان را به کاری دشوار واداشتی، و از راه راست منحرف نمودی. ای معاویه، درباره خود از خدا پروا کن، و عنایت را از دست شیطان به در آر، که دنیا از تو جدا گشته، و آخرت به تو نزدیک شده. والسلام.

33 از نامه های آن حضرت است

به قُثم بن عباس فرماندارش در مکه

اما بعد، جاسوس من در مغرب به من نوشته که مردمی از اهل شام به حج گسیل شده اند که دلهایشان بسته، و گوشهایشان کر، و دیدگانشان کور است، کسانی که حق را به باطل می آمیزند، و در نافرمانی خالق از مخلوق اطاعت می کنند، و به بهانه دین از سینه دنیا شیر می دوشند، و دنیای حاضر را به جای آخرتی که نیکان پرهیزکار انتخاب نموده اند سودا می نمایند. هرگز رستگار به خیر نگردد مگر عامل خیر، و به جزای بد نرسد مگر عامل شر، پس بر آنچه در

اختیار توسست استقامت ورز استقامت هوشیار با احتیاط و سرسخت، و خیرخواه خردمند، که فرمانبردار حاکم، و مطیع امام خویش است. کاری انجام ندهی که مجبور به عذرخواهی شوی، و به وقت نعمت و خوشی سر به طغیان برنبار، و به هنگام سختی و بلا هراسان و دل‌باخته مباش. والسلام.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 379

34 از نامه‌های آن حضرت است

به محمد بن ابوبکر که به علت عزلش

از حکومت مصر، و قرار گرفتن مالک اشتر به جای او دلتنگ شده بود، و مالک پیش از رسیدن به مصر از دنیا رفت اما بعد، خبر دل‌تنگیت از اینکه اشتر را به منطقه حکمرانیت فرستادم به من رسید، این کار من نه به خاطر این بود که تو را کاهل و سست می‌دانستم، و نه به علت اینکه می‌خواستم کوشش زیادتری از خود نشان دهی. اگر از حکومت مصر آنچه در اختیار توسست از تو گرفتم تو را حاکم منطقه‌ای قرار می‌دهم که زحمتش برایت آسانتر، و حکومتش برای تو خوشایندتر باشد.

مردی که او را به امارت مصر گماشتم برای ما مردی خیرخواه، و نسبت به دشمنانمان سختگیر بود. خداوند رحمتش کند، که عمرش را به سر برد، و مرگش را دیدار کرد، در حالیکه از او خوشنودیم، خداوند رضوانش را به او عنایت نماید، و ثوابش را دو چندان کند. برای جنگ با دشمنت بیرون رو، و بر اساس بصیرتت حرکت کن، با کسی که با تو می‌جنگد بجنگ، و او را به راه پروردگارت بخوان، بسیار از خداوند یاری طلب که تو را از امور مهم کفایت کند، و در حوادث یاریت دهد، اگر خدا بخواهد.

35 از نامه‌های آن حضرت است

به عبدالله بن عباس پس از شهادت محمد بن ابوبکر در مصر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 380

اما بعد، مصر به دست دشمن افتاد، محمد بن ابوبکر که خدایش رحمت کند شهید شد، اجر این مصیبت را از خدا می‌خواهم که او برایم فرزندی خیرخواه، کارگزاری سختکوش، شمشیری برنده، و رکنی مدافع بود. من مردم را به پیوستن به او برانگیختم، و آنان پیش از وقوع حادثه به یاریش دستور دادم، و از آنان در آشکار و نهان و به طور مکرر برای حرکت به جانب او دعوت نمودم، گروهی با بی‌میلی آمدند، و برخی بهانه دروغ تراشیدند، و عده‌ای دست از یاریش برداشته اعتنایی نکردند. از خدا می‌خواهم به زودی مرا از این مردم برهاند. به خدا قسم اگر به وقت جنگ با دشمن علاقه‌ام به شهادت نبود، و خود را برای مرگ آماده نکرده بودم، دوست داشتم که حتی يك روز هم با این مردم نباشم، و با آنان روبرو نگردم.

36 از نامه‌های آن حضرت است

به برادرش عقیل بن ابی طالب درباره لشگری که به سوی برخی دشمنان فرستاده بود، و این نامه پاسخ نامه عقیل است

لشگری انبوه از مسلمانان را به جانب آن دشمن روانه کردم، چون با خبر شد به سرعت گریخت، و با پشیمانی بازگشت، در بعضی از جاده‌ها به او رسیدند و این زمانی بود که خورشید در مرز غروب قرار داشت، لحظاتی چند بین آنان جنگ درگرفت، دشمن به اندازه ساعتی درنگ نداشت تا اینکه با غم و غصه‌رهای یافت، پس از آنکه دچار تنگنا شده بود، و از او

ترجمه نهج البلاغه، ص: 381

جز رمقی باقی نبود، در نتیجه با چه مشکلی از مهلکه به در رفت! یاوه‌گویی قریش را با این تاخت و تاز شدیدشان در گمراهی، و جولانیشان در دشمنی، و سرکشی‌کردنشان را در گمراهی رها کن، که اینان در جنگ با من همدست شدند

چنانکه پیش از من در جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله همدست گشتند! جزادهندگان از جانب من جزای قریش را بدهند، که آنان با من قطع رحم کردند، و حکومت فرزند مادرم (پیامبر) را از من ربودند.

اما نظرم را درباره جنگ پرسیدی، نظرم جنگ با کسانی است که پیمان شکستند تا جایی که خدا را ملاقات نمایم، بسیاری جمعیت در پیرامونم باعث عزتم نگردد، و متفرق شدن از اطرافم موجب وحشتم نشود. گمان مبر که پسر پدرت اگر چه مردم او را رها کنند به زاری و فروتنی افتد، یا از روی سستی تن به ستم دهد، یا زمام امور را به دست کشاننده‌ای بسپارد، یا پشت زندگیش را برای سواری این و آن خم کند، بلکه فرزند پدرت چنان است که شاعر بنی سلیم گفته: «اگر از من سؤال کنی که در چه حالی؟ جواب می‌دهم: در برابر حوادث زمانه صبور و استوارم» «بر من دشوار است که مرا محزون ببینند، تا دشمن به شماتت برخیزد یا دوست اندوهگین گردد».

37 از نامه‌های آن حضرت است

به معاویه

سبحان الله! چه سخت دچار هواهای بدعت‌آمیزی، و گرفتار سرگردانی متابعت شده، آن هم همراه ضایع کردن حقایق، و به کار انداختن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 382

پیمانهایی که خداوند خواهان آنهاست، و بر بندگان دلیلی و حجت است! اما بحثهای زیادت نسبت به عثمان و کشندگان: تو وقتی به یاری او برخاستی که سود آن یاری متوجه تو بود، و زمانی که یاریت برای او سودمند بود به یاریت اقدام نکردی. والسلام.

38 از نامه‌های آن حضرت است

به اهل مصر، زمانی که اشتر را زمامدار آنان نمود

از بنده خدا علی امیرالمؤمنین، به مردمی که برای خدا غضبناك شدند وقتی که خدا در زمینش معصیت شد و حق او از بین رفت، و ستم سراپرده خود را بر سر نیک و بد، و مقیم و مسافر زد، در نتیجه نه معروفی بود که در پناهش بیاسایند، و نه منگری که از آن بازداشته شود.

اما بعد، بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما گسیل داشتم، که در ایام خوف و ترس نخواست، و ساعات هولناك از دشمنان نهراسد و عقب ننشیند، از آتش سوزان بر بدکاران سوزنده‌تر است، و او مالک بن حارث از قبیله مدحج است. سخنش را بشنوید، و امرش را در آنچه مطابق حق است اطاعت نمایید، که او شمشیری از شمشیرهای خداست، که تیزیش کند نگردد، و ضربتش بی‌اثر نشود، اگر شما را دستور به حرکت داد حرکت کنید، و اگر فرمان توقف داد بازایستید، که او قدم بر نمی‌دارد و بازپس نمی‌نهد، و به تأخیر نمی‌اندازد و پیش نمی‌برد مگر به فرمان من. شما را در فرستادن او بر خود مقدم داشتم چون او را خیرخواه شما، و نسبت به دشمنان سرسخت‌تر یافتم.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 383

39 از نامه‌های آن حضرت است

به عمرو بن عاص

تو دینت را تابع دنیای کسی نمودی که گمراهیش معلوم، و پرده حیایش دریده شده، شخص بزرگوار را در مجلس خود بد می‌گوید، و عاقل را با آمیزش خود نادان می‌نماید. قدم به جای قدمش گذاشتی، و بخشش او را درخواست نمودی، همچون سگی که به دنبال شیر رود، که به پناه چنگال او رود، و انتظار بکشد که اضافه صیدش را به سوی او اندازد. از این رو دنیا و آخرت را به باد دادی، در صورتی که اگر به دامن حق می‌آویختی آنچه را می‌خواستی می‌یافتی. اگر خداوند مرا بر تو و پسر ابوسفیان تسلط دهد جزای آنچه انجام دادید به شما خواهم داد، و اگر مرا از پای نشانید و خود برقرار ماندید آنچه از عذاب الهی پیش روی شماست برای شما بدتر است. والسلام.

40 از نامه‌های آن حضرت است

به یکی از کارگزارانش

اما بعد، انجام خبر کاری به وسیله تو به من رسیده که اگر انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده، و امام خویش را نافرمانی نموده، و در امانت خیانت کرده‌ای.

به من خبر رسیده که محصولات زمین را برده، و آنچه زیر دو پایت بوده

ترجمه نهج البلاغه، ص: 384

برگرفته، و هر چه از بیت‌المال در اختیار داشتی خورده‌ای. حسابت را پیش من فرست، و معلومت باد که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم بزرگتر است. والسلام.

41 از نامه‌های آن حضرت است

به یکی از کارگزارانش

اما بعد، من تو را در امانتم (حکومت) شریک خود نمودم، و نسبت به خویش از همه نزدیکتر قرار دادم، هیچ يك از خاندانم، برای موافقت و مدد کردن به من و رساندن امانت به سویم در نظر من مطمئن‌تر از تو نبود. چون دیدی زمانه بر پسر عمویت سخت شد، و دشمن بر او کینه ورزید، و امانت مردم تباه شد، و این امت به فتنه دچار و به خونریزی دلیر و پراکنده و بی‌پناه شدند، پیمان را با پسر عمویت دگرگون نمودی، و همراه جداشدگان از او جدا شدی، و با آنان که دست از یاریش برداشتند همراه گشتی، و با خیانت‌کنندگان به او خیانت نمودی! نه با پسر عمویت همراهی نمودی، نه امانت را ادا کردی. گویا تلاشت برای خدا نبود، و انگار از جانب پروردگارت حجتی نداشتی، و مثل اینکه در مقام بودی تا این امت را به خاطر اموالشان فریب دهی، و قصد داشتی غافلگیرشان کرده و بیت‌المال آنان را غارت کنی.

چون زمینه تشدید خیانت به امت برای فراهم شد، به سرعت حمله کرده، و به شتاب از جای جستی، و آنچه توانستی از اموالی که برای بیوه‌زنان و یتیمان نگهداری می‌شد مانند گرگ تیزرو که بزغاله مجروح

ترجمه نهج البلاغه، ص: 385

از پا افتاده را برپاید ربودی، و آن مال را با خیال راحت به حجاز منتقل کرد، بدون اینکه در این غارتگری احساس گناه کنی! دشمن بی‌پدر باد، انگار میراث رسیده از پدر و مادرت را به جانب خانواده‌ات بردی.

سبحان الله! آیا به قیامت ایمان نداری؟ و از حسابرسی خدا نمی‌ترسی؟!

ای کسی که نزد ما از خردمندان شمرده می‌شدی، چگونه آشامیدن و خوردن این مال را بر خود گوارا می‌دانی در حالی که می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی؟! کنیزان می‌خری، و با زنان ازدواج می‌کنی آن هم از مال یتیمان و مساکین و مؤمنان جهادکننده‌ای که خداوند این اموال را به آنان بخشیده، و به وسیله آنان این شهرها را حفظ کرده. از خدا پروا کن، به این قوم اموالشان را برگردان، اگر برگردانی آن‌گاه که خداوند به من قدرت دست‌یابی به تو را بدهد چنانست عقوبت کنم که عذر خواهم نزد حق باشد، و با شمشیرم گردنت را بزنم شمشیری که احدی را با آن نزد من جز اینکه وارد جهنم شد. به خدا قسم اگر حسن و حسینم آنچه را تو انجام دادی انجام می‌دادند، از من نرمشی نمی‌دیدند، و به مرادی نمی‌رسیدند، تا اینکه حق را از آنان بازستانم، و باطلی را که از ستمشان به وجود آمده نابود سازم. به خدای جهانیان قسم آنچه از مال ایشان برده‌ای اگر برایم حلال بود شادم نمی‌کرد که آن را برای اولادم به ارث گذارم. در این غارتگری آهسته بران، که گویی به مرگ رسیده‌ای، و زیر خاک دفن شده‌ای، و اعمالی بر تو عرضه شد آن هم در جایی که ستمکار به حسرت فریاد برمی‌دارد، و ضایع‌کننده عمر درخواست برگشت به دنیا دارد، در حالی که آن زمان، زمان رهایی نیست.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 386

42 از نامه‌های آن حضرت است

به عمر بن ابی سلمه مخزومی،

کارگزار حضرت در بحرین، پس از اینکه او را عزل نمود و نعمان بن عجلان زُرّقی را به جای او گماشت

اما بعد، نعمان بن عجلان زُرّقی را والی بحرین قرار دادم، و تو را از آنجا برداشتم بدون اینکه نکوهش و ملامتی بر تو باشد. حَقّاً زمامداری را به خوبی انجام دادی، و امانت را ادا کردی. به جانب من بیا بی آنکه نسبت به تو سوءظن و سرزنش، یا اتّهام و گناهی باشد. عزم حرکت به جانب ستمکاران شام را دارم، دوست داشتم در این سفر همراهم باشی، زیرا تو از کسانی هستی که در جنگ با دشمن و به پا کردن ستون دین به آنان پشت قوی می کنم، اگر خدا بخواهد.

43 از نامه های آن حضرت است

به مَصْقَلَة بن هُبیره شیبانی که عامل حضرت در اردشیر خُزّه بود

خبر انجام کاری به وسیله تو، به من رسیده که اگر آن را به جا آورده باشی خدایت را به خشم آورده، و امام خود را غضبناک کرده ای. خبر این است که غنائمی که نیزه ها و اسبهای اهل اسلام گرد آورده، و خونشان در این راه به زمین ریخته در میان بادیه نشینان قبیله ات که تو را انتخاب

ترجمه نهج البلاغه، ص: 387

نموده اند تقسیم می کنی! به حق کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر این برنامه حقیقت داشته باشد خود را نزد من خوار و بی اعتبار خواهی یافت. پس حق خداوندت را سبک مشمار، و دنیای خود را با نابودی دین خویش آباد مکن، که از زیانکارترین مردم خواهی بود.

معلومات باد که حقّ مسلمانانی که نزد تو و ما هستند در سهم بیری از بیت المال برابر است، برای گرفتن سهمیه نزد من می آیند و می روند.

44 از نامه های آن حضرت است

به زیاد بن ابیه،

وقتی به حضرت خبر رسید معاویه به زیاد نامه نوشته می‌خواهد او را با ملحق کردن به نسبت خود بفریبد

آگاه شدم که معاویه برای لغزاندن خردت و سست کردن عزمت، نامه‌ای برایت فرستاده، از او حذر کن، که بی‌تردید او شیطان است، که از مقابل و پشت سر و از راست و چپ به جانب انسان می‌آید، تا به وقت غفلتش بر او هجوم آرد، و عقل ساده‌اش را بدزد. از ابوسفیان در روزگار عمر بن خطّاب سخنی بدون اندیشه از روی وسوسه نفس، و تحریکی از تحریکات و فسادکاریهای شیطان سر زد، که نه نسبی به آن ثابت می‌شود و نه کسی به آن مستحق میراث می‌گردد (ابوسفیان به عمروعاص گفت: این محصول زنای من با مادر اوست) و آویخته به این سخنان همانند کسی است که خود را در میان باده گساران اندازد ولی پیوسته او را دور می‌کنند، و به کاسه چوبینی شبیه است که به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 388

بار مرکبی آویخته و پیوسته می‌جنبد.

زیاد چون نامه حضرت را خواند گفت: به خدای کعبه که بر این حيله گری معاویه شهادت داد. این مسأله دائم در خاطر زیاد بود تا معاویه او را الحاق به نسبت خود کرد.

مؤلف: «واغل» کسی است که به جمع شرابخواران درآید تا شراب بخورد ولی چون از آنان نیست پیوسته رانده شود و ممنوع گردد. و «نَوطٌ مُدْبَدَبٌ» ظرف و مانند آن است که دنبال پالان بیاویزند که وقتی راکب مرکب را حرکت می‌دهد یا حرکتش را سریع می‌نماید آن ظرف پیوسته می‌جنبد.

45 از نامه‌های آن حضرت است

به عثمان بن حنیف انصاری،

کارگزارش در بصره، وقتی به حضرت خبر رسید او رابه مهمانی دعوت کرده‌اند و او به آنجا رفته.

اما بعد، ای پسر حنیف، به من خبر رسیده که مردی از جوانان اهل بصره تو را به مهمانی خوانده و تو هم به آن مهمانی شتافته‌ای، با غذاهای رنگارنگ، و ظرفهایی پر از طعام که به سویت آورده می‌شده پذیرایی کرده‌اند؛ خیال نمی‌کردم مهمان شدن به سفره قومی را قبول کنی که محتاجشان را به جفا می‌رانند، و توانگرشان را به مهمانی می‌خوانند! به لقمه‌ای که بر آن دندان می‌گذاری دقت کن، لقمه‌ای را که حلال و حرامش بر تو روشن نیست بیرون افکن، و آنچه را می‌دانی از راه‌های حلال به دست آمده بخور.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 389

معلومات باد که هر مأمومی را امامی است که به او اقتدا می‌کند، و از نور علمش بهره می‌گیرد. آگاه باش امام شما از تمام دنیا به دو جامه کهنه، و از خوراکش به دو قرص نان قناعت نموده. معلوماتان باد که شما تن دادن به چنین روشی را قدرت ندارید، ولی مرا با ورع و کوشش در عبادت، و پاکدامنی و درستی یاری کنید. به خدا قسم من از دنیای شما طلایی نیندوخته، و از غنائم فراوان آن ذخیره‌ای برنداشته، و عوض این جامه کهنه‌ام جامه کهنه دیگری آماده نکرده‌ام!

آری از آنچه آسمان بر آن سایه انداخته، فقط فدک در دست ما بود، که گروهی از اینکه در دست ما باشد بر آن بخل ورزیدند، و ما هم به سخاوت از آن دست برداشتیم، و خداوند نیکوترین حاکم است. مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ که در فردا جای شخص در گور است، که آثار آدمی در تاریکی آن از بین می‌رود، و اخبارش پنهان می‌گردد، گودالی که اگر به گشادگی آن بیفزایند، و دستهای گورکن به وسیع کردن آن اقدام نماید باز هم سنگ و کلوخ زمین آن را به هم فشارد، و خاک روی هم انباشته رخنه‌های را ببندد! این است نفس من که آن را به پرهیزکاری ریاضت می‌دهم تا با امنیت وارد روز خوف اکبر گردد، و در اطراف لغزشگاه ثابت بماند. اگر می‌خواستم هر آینه می‌توانستم به غسل مصفا، و مغز این گندم، و بافته‌های ابریشم راه برم، اما چه بعید است که هوای نفسم بر من غلبه کند، و حرصم مرا به انتخاب غذاهای لذیذ وادار نماید در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی زندگی کند که برای او امیدی به یک قرص نان نیست، و سیری شکم را به یاد نداشته باشد؛ یا آنکه شب را با شکم سیر صبح کنم در حالی که در اطرافم شکمهای گرسنه، و جگرهایی سوزان باشد؛ یا چنان باشم که گوینده‌ای گفته:

«این درد و ننگ تو را بس که با شکم سیر بخوابی، و در اطراف تو شکم‌هایی باشد که پوستی را برای خوردن آرزو کنند».

آیا به این قناعت کنم که به من امیرمؤمنان گفته شود، ولی در سختی‌های روزگار با

ترجمه نهج البلاغه، ص: 390

آنان شريك نباشم، يا در تلخی های زندگی الگويشان محسوب نشوم؟! آفریده نشدم تا خوردن غذاهای پاکیزه مرا سرگرم کند به مانند حیوان به آخور بسته که همه اندیشه اش علف خوردن است، یا چهارپای رها شده که کارش به هم زدن خاکروب هاست، از علف های آن شکم را پر می کند، و از منظور صاحبش از سیر کردن او بی خبر می باشد؛ هیئات از اینکه رهایم ساخته، یا بیکار و بیهوده ام گذاشته باشند، یا کشاننده عنان گمراهی باشم، یا در حیرت و سرگردانی بیراهه روم.

انگار گوینده ای از شما می گوید: اگر خوراك فرزند ابی طالب این است پس ضعف و سستی او را از جنگ با هموردان و معارضه با شجاعان مانع می گردد! بدانید درختان بیابانی چوبشان سخت تر، و درختان سرسبز پوستشان نازک تر، و گیاهان صحرایی آتششان قوی تر، و خاموشی آنها دیرتر است. من و رسول خدا همچون دو درختی هستیم که از يك ریشه رُسته، و چون ساعد و بازو می باشیم. به خدا قسم اگر عرب در جنگ با من همدست شوند من از مقابله با آنان روی برنگردانم، و اگر فرصت ها دست دهد شتابان بدان سو (شام) می روم، و خواهم کوشید تا زمین را از این موجودات وارونه، و سرنگون کالبد (معاویه) پاك نمایم، تا سنگریزه ها از میان دانه های درو شده بیرون رود.

و از این نامه است که پایان آن است

ای دنیا، از من فاصله بگیر، که مهارت را برگردنت انداختم، از چنگالت بیرون جستم، از دامهایت فرار کردم، و از رفتن در لغزشگاههای دوری گزیدم. کجایند گذشتگانی که به بازیهایت آنان را فریفتی؟! کجایند ملتتهایی که با زر و زیور آنان را مغرور نمودی؟ اینك اینان گروگانهای قبور، و فرورفته در لابلای لحدهایند. به خدا قسم ای دنیا اگر موجودی قابل دیدن، و جسمی سزاوار لمس بودی، حدود خدا را بر تو

ترجمه نهج البلاغه، ص: 391

جاری می ساختم در رابطه با بندگانی که به آرزوها فریشتان دادی، و ملتتهایی که در پرتگاههای هلاکت انداختی، و پادشاهانی که تسلیم نابودی کردی و به سرچشمه های بلا وارد نمودی، به جایی که در ورود و خروجش امنیت نباشد. هیئات! هر کس گام در لغزشگاههای نهد بلغزد، و هر که سوار آهای متراکم گردد غرق شود، و آن که از دامهای و به يك سو رود موفق گردد، و کسی که از فتنه های تو سالم است باکی ندارد که گرفتار تنگی زندگی باشد، و دنیا نزد او

مانند روزی است که لحظه پایانش فرا رسیده از من دور شو، به خدا قسم رام تو نشوم تا مرا به خواری نشانی، و عنان به دستت نگذارم تا هر کجا خواهی ببری.

قسم به خداوند، قسمی که فقط اراده حق را از آن استثنا می‌کنم، آنچنان نفس خویش را به ریاضت وادارم که به يك قرص نان زمانی که برای خوردن یابد شاد شود، و به جای خورش به نمك قناعت کند، و کاسه چشمم را در گریه‌های شب و روز قرار دهم تا چون چشمه‌ای که آبش فرو رفته اشکی در آن نماند. آیا به همان گونه که حیوان چرنده شکمش را با چریدن پر کند و بخوابد، و رمه گوسپند که از علف سیر می‌شود و به خوابگاهش می‌رود، علی هم از توشه خود بخورد و بخوابد؟! چشمش روشن که پس از سالیانی دراز به چهارپایان رها شده، و گوسپندان چرنده اقتدا کند!

خوشا به حال کسی که واجبات پروردگارش را به جا آورده، و مشکلات را تحمل نموده، و در شب از خواب خوش دوری کرده، تا وقتی که خواب بر او چیره شود زمین را فرش خود گرفته، و دست را بالش زیر سر کند، در میان جمعیتی که ترس از قیامت دیده‌هایشان را بیدار گذاشته، و پهلوهانشان از بستر استراحت جدا شده، و لبهانشان به ذکر پروردگارشان آهسته و آرام گویاست، و گناهانشان به کثرت استغفار از بین رفته، «اینان حزب خدایند، و بدانید که حزب خدا رستگارانند».

پسر حنیف! از خدا پروا کن، و قرص‌های نان خودت، ترا بس باشد، تا این روش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 392

موجب خلاصی‌ات از آتش جهنم گردد.

46 از نامه‌های آن حضرت است

به یکی از کارگزارانش

اما بعد، تو از کسانی هستی که من به پشتیبانی آنان دین را اقامه می‌کنم، و نخوت گنهکار را قلع و قمع می‌نمایم، و رخنه ترسناک حدود و مرزها را می‌بندم. در هر چه بر تو مهم آید از خداوند کمک بخواه، و سختگیری را با آمیزه‌ای از نرمی درهم آمیز، آنجا که نرمی و مدارا بهتر است نرمش داشته باش، و جایی که جز خشونت به کار نیاید خشونت کن، نسبت به رعیت فروتن باش، و با خوشرویی برخورد کن، و با ملایمت رفتار نما، و در نظر انداختن به آنان با گوشه چشم و خیره

نگاه کردن و اشاره و تحیت یکسان معامله کن، تا زورمندان به تو طمع ستمکاری نبندند، و ناتوانان از عدالت ناامید نشوند. والسلام.

47 از وصیت‌های آن حضرت است

به حسن و حسین علیهما السلام وقتی که ابن ملجم لعنة الله علیه به او ضربت زد

شما را به تقوای الهی سفارش می‌نمایم، و اینکه دنیا را بجوید گرچه دنیا شما را بجوید، و بر آنچه از دستتان رفته متأسف نباشید. حق بگوید، و برای ثواب الهی بکوشید. دشمن ستمگر و یار ستمدیده باشید.

شما، و همه فرزندان، و خاندانم و هر که این وصیتم به او می‌رسد به تقوای الهی،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 393

و نظم در زندگی، و اصلاح بین مردم سفارش می‌کنم، چرا که از جد شما (صلی الله علیه وآله) شنیدم می‌فرمود: «اصلاح ذات البین از عموم نماز و روزه بهتر است».

خدا را خدا را درباره یتیمان، آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه مگذارید، مباد که در کنار شما تباه شوند. خدا را خدا را در رابطه با همسایگان، که مورد سفارش پیامبر شما، پیوسته به آنان سفارش داشت تا جایی که گمان بردیم میراث‌برشان خواهد ساخت! خدا را خدا را درباره قرآن، نیاید که دیگران در عمل به آن از شما پیشی جویند.

خدا را خدا را درباره نماز، که نماز عمود دین شماست. خدا را خدا را درباره خانه پروردگارتان، تا وقتی هستید آنجا را خالی مگذارید، که اگر خالی گذاشته شود از کیفر حق مهلت نیابید. خدا را خدا را درباره جهاد با اموال و جان و زیانتان در راه خدا. بر شما باد به پیوند با هم و بخشش مال به یکدیگر، و بپرهیزید از دوری و قطع رابطه با هم. امر به معروف و نهی از منکر را وانگذارید، که بدکارانتان بر شما مسلط شوند، آن گاه دعا کنید و به اجابت نرسد.

سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، نیایم شما را که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گوید: امیرالمؤمنین کشته شد، امیرالمؤمنین کشته شد! معلوماتان باد که فقط قاتلم باید قصاص شود.

ملاحظه نمایند هرگاه من از این ضربت او از دنیا رفتم تنها او را يك ضربت بزیند، و گوش و بینی و اعضای او را قطع مکنید، که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود:

«از مثله کردن دوری کنید هر چند درباره سگ گازگیرنده باشد».

48 از نامه های آن حضرت است

به معاویه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 394

ستم و بهتان انسان را در دین و دنیایش رسوا و انگشت نما می کند، و عیب و نقصش را نزد عیبجویان آشکار می نماید. تو می دانی آنچه از دستت رفته به دست نخواهی آورد (خون عثمان). اقوامی کاری را به ناحق قصد کردند و به تأویل حکم حق دست زدند، خداوند هم آنان را تکذیب کرد. پس برحذر باش از روزی که مسرور می گردد کسی که عاقبت کارش را نیکو یافته، و پشیمان شود آن که عنانش را به شیطان داده و به دفعش برخاسته. تو ما را به حکم قرآن خواندی در حالی که اهل قرآن نیستی، و ما هم جواب تو را ندادم، بلکه حکم قرآن را پذیرفتیم. والسلام.

46 از نامه های آن حضرت است

باز به معاویه

اما بعد، دنیا آدمی را از دیگر امور باز می دارد، دنیادار به چیزی از دنیا نمی رسد جز آنکه دری از حرص و شیفگی به آن به رویش باز می گردد، دنیادار به آنچه از دنیا دست یافته نسبت به آنچه به دست نیاورده بی نیاز نمی شود، و به دنبال آنچه فراهم نموده جدایی و فراق، و پنبه شدن رشته هاست. اگر از گذشته عبرت گیری آنچه را مانده حفظ خواهی نمود. والسلام.

50 از نامه‌های آن حضرت است

به امیران سپاهش

از بنده خدا علی بن ابی طالب امیرمؤمنان، به مرزداران:

اما بعد، شایسته حاکم است که برتری رسیده به او، و نعمتی که به آن اختصاص

ترجمه نهج البلاغه، ص: 395

یافته، او را نسبت به رعیت دگرگون نکند، و سهمی که خداوند از نعمت نصیبش نموده سزاوار است بر نزدیک شدنش به بندگان حق، و مهربانیش به برادران بیفزاید. بدانید حقّ شما بر من این است که چیزی را از شما جز اسرار جنگ پنهان ندارم، و کاری بی‌مشورت شما مگر در احکام الهی انجام ندهم، و هیچ حقّی از شما را از موضعش به تأخیر نیندازم، و تا آن را به جایش نرسانم بازنایستم، و این که همه شما نسبت به حق نزد من مساوی باشید. چون رفتارم با شما این گونه شد نعمت خداوند بر شما تمام می‌شود، و بر شما واجب است از من اطاعت نمایید، و از دستورم سرپیچید، و کاری که به صلاح است تقصیر ننمایید، و به خاطر حق در امواج بلاها و سختیها فرو روید. اگر درباره من این چنین استوار نباشید کسی نزد من خوارتر از کجرفتار شما نباشد، آن گاه او را به شدّت کیفر می‌دهم، و از دستم رهایی نخواهد یافت. چنین عهدی را از امیران خود بگیرید، و دستورات آنان را چنانکه خداوند امورتان را به آن اصلاح کند بپذیرید.

والسلام.

51 از نامه‌های آن حضرت است

به مأموران مالیات

از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به عاملان مالیات:

اما بعد، هر که از قیامتی که به آن روی خواهد نهاد حذر نکند، چیزی که او را از بلاهای آن روز حفظ کند پیش نفرستاده. آگاه باشید آنچه از تکالیف به عهده شماست اندک است، و ثوابش بسیار. اگر برای آنچه از جانب حق نمی شده مانند ستم و دشمنی، کیفری که از آن بترسند وجود نداشت، در ثواب اجتناب از آنها آنقدر هست که عذری برای مردم در ترك طلب آنها نباشد. از جانب خود مردم را انصاف دهید، و در برابر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 396

انجام حاجاتشان صبر کنید، که شما خزانه داران رعیت، وکلای ملت، و نمایندگان پیشوایان هستید. احدی را به خاطر نیازش نرنجانید، و او را از خواسته اش منع ننمایید.

اثاث ضروری زندگی مالیات دهنده از قبیل لباس زمستانی و تابستانی، و چهارپای در دست کار و غلامش را نفروشید، برای گرفتن درهمی کسی را تازیانه نزنید، به مال احدی از مردم چه مسلمان نمازگزار و چه غیر مسلمانی که در پناه اسلام است دست درازی نکنید، مگر اسب و سلاحی که علیه اسلام به کار گرفته شود، زیرا سزاوار مسلمان نیست اسب و سلاح را در دست دشمنان اسلام واگذارد تا موجب شوکت ایشان بر ضد او شود. از خیرخواهی نسبت به خویش، و خوشرفتاری با لشکر اسلام، و یاری رساندن به رعیت، و تقویت دین دریغ مکنید. آنچه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهید، زیرا خدای سبحان از ما، و شما خواسته که او را به اندازه توانایی خود سپاسگزار باشیم، و در نهایت قدرت به یاریش برخیزیم، و قدرتی نیست جز از جانب خداوند بزرگ.

52 از نامه های آن حضرت است

به کارگزاران شهرها در رابطه با وضع نماز

اما بعد، نماز ظهر را با مردم بخوانید تا وقتی که خورشید به اندازه خوابگاه بزی از نصف النهار به جانب مغرب برگردد. و نماز عصر را به جماعت بخوانید آن گاه که خورشید در پاره ای از روز سپید و جلوه گر است و می توان تا غروب کردنش به اندازه دو فرسخ راه پیمود. و نماز مغرب را وقتی با مردم بخوانید که روزه دار افطار می نماید، و حاجی به جانب منی می رود.

و نماز عشا را وقتی که سرخی پنهان می شود تا ثلث از شب با مردم بخوانید. و نماز صبح را هنگامی بخوانید که مردم می تواند چهره دوستش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 397

را تشخیص دهد. نمازتان با مردم همچون نماز ناتوان ترین آنان باشد، و در طول دادن نماز عامل به فتنه افتادن مردم نباشید.

53 عهدنامه مکتوب آن حضرت است

برای مالک اشتر نخعی رحمه الله زمانی که او را به امارت مصر و مناطق تابعه آن انتخاب نمود، و این برنامه به وقتی بود که کار حاکم مصر محمد بن ابوبکر در آشفتگی قرار داشت. این عهدنام طولانی ترین عهدنامه و از جهت دربرداشتن خوبیها جامع ترین آنهاست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این فرمانی است که بنده خدا امیرالمؤمنین در پیمانش به مالک بن حارث اشتر زمانی که او را به فرمانروایی مصر برگزید دستور داد، تا مالیاتهای آن را جمع کند، و با دشمنش جهاد نماید، و به اصلاح اهلش برخیزد، و شهرهایش را آباد سازد.

او را فرمان می دهد به تقوای الهی، و مقدم داشتن طاعت خدا، و پیروی آنچه را که خداوند در کتابش از واجبات و سنت های خود امر فرموده، که کسی جز به پیروی آنها خوشبخت نمی شود، و جز به انکار و ضایع نمودن آنها بدبخت نمی گردد؛ و دیگر آنکه خداوند سبحان را به قلب و دست و زبانش یاری کند، زیرا خداوند یاری کننده خود، و عزت آن کس را که او را عزیز بدارد ضامن شده.

او را دستور می دهد که نفس را به وقت خواسته های نابجا در هم شکند، و آن را به هنگام سرکشی ها بازدارد، نفس امر کننده به بدی است مگر خداوند رحم نماید.

ای مالک، آگاه باش که تو را به شهرهایی روانه کردم که پیش از تو فرمانروایی در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 398

آن به عدالت و ستم حکومت کردند، و مردم به وضع تو به همان صورت می نگرند که تو به حاکمان پیش از خود می نگرسته‌ای، و همان را در حق تو می گویند که تو درباره حاکمان گذشته مصر می گفته‌ای؛ شایستگان را به ذکر خیری که خداوند بر زبان بندگانش جاری می کند می توان شناخت. پس باید محبوبترین اندوخته‌ها در نزد تو عمل صالح باشد. بنابراین بر هواهای مسلط باش، نسبت به خود از آنچه بر تو حلال نیست بخل بورز، زیرا بخل به خود، انصاف دادن از خود است در رابطه با آنچه محبوب یا منفور انسان است. مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار ده، بر رعیت همچون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی، که رعیت بر دو گروهند: یا برادر دینی تواند، یا انسانهایی مانند تو، که خطاهایی از آنان سر می زند، علل گناهی بر آنان عارض می شود، و گناهانی از آنان به عمد یا اشتباه بروز می کند، پس همان گونه که علاقه داری خداوند بخشش و چشم پوشی را به تو عنایت نماید، رعیت را مورد عفو و چشم پوشی قرار بده، چرا که تو از نظر قدرت برتر از آنان، و آن که بر تو ولایت دارد بالاتر از تو می باشد، و خداوند برتر از آن کسی که تو را والی مصر نموده، خداوند کفایت امور رعیت را از تو خواسته، و به خاطر آنان تو را در عرصه آزمایش قرار داده. خود را موقف جنگ با خدا قرار مده، که تو را تحمل کیفر او نیست، و از عفو و رحمت بی نیاز نمی باشی. از گذشتی که از مردم کرده‌ای پشیمان مشو، و بر کیفری که داده‌ای شاد مباش، و به خشمی که راه بیرون رفتن از آن وجود دارد شتاب مکن، و فریاد مزنی که من بر شما گمارده شده‌ام، فرمان می دهم باید اطاعت شوم؛ که این وضع موجب فساد دل، و کاهش و ضعف دین، و باعث نزدیک شدن زوال قدرت است. هرگاه حکومت برای تو خودبزرگ بینی و کبر به وجود آورد، به بزرگی سلطنت خداوند که فوق توسست و قدرتی بر تو دارد و تو را بر خودت آن قدرت و توانایی نیست نظر کن، که این نظر کبر و غرور را می نشاند، و تندی و شدت را از تو باز می دارد،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 399

و عقل از دست رفته را به تو باز می گرداند. از برابر داشتن خود با عظمت حق، و از تشبیه خود با جبروت خداوند برحذر باش، که حضرت او هر گردنکشی را خوار، و هر متکبری را بی ارزش و پست می کند.

خدا و مردم را از جانب خود و خواص از خاندانت و کسانی از رعیت که به او علاقه داری انصاف ده، که اگر انصاف ندهی ستم کرده‌ای، و هر که به بندگان خدا ستم کند خداوند به جای بندگان ستمدیده خصم او می باشد، و هر که خداوند خصم او باشد عذرش را باطل کند، و شخص ستمکار محارب با خداست تا وقتی که از ستم دست بردارد و توبه

کند. چیزی در تغییر نعمت خدا، و سرعت دادن به عقوبت او، قوی تر از ستمکاری نیست، که خداوند شنوای دعای ستمدیدگان، و در کمین ستمکاران است.

باید محبوبترین امور نزد تو میانه‌ترینش در حق، و همگانی‌ترینش در عدالت، و جامع‌ترینش در خشنودی رعیت باشد، چرا که خشم عموم خشنودی خواص را بی نتیجه می کند، و خشم خواص در برابر عموم بی اثر است. و به وقت آسانی و رفاه احدی از رعیت بر والی پرخرج‌تر، و زمان مشکلات کم یاری‌تر، و هنگام انصاف ناخشنودتر، و در خواهش و خواسته با اصرارتر، و زمان بخشش کم‌سپاس‌تر، و وقت منع از عطا دیر عذرتر، و در حوادث روزگار بی صبرتر از خواص نیست. همانا ستون دین، و جمعیت مسلمانان، و مهیاشدگان برای جنگ با دشمن توده مردمند، پس باید توجه و میل تو به آنان باشد.

باید دورترین رعیت تو از حریم تو، و در شدت کینه تو نسبت به او کسی باشد که در حق مردم عیبجوتر است، زیرا در مردم عیوبی هست که والی در پوشاندن آن عیوب از همه سزاوارتر است، پس در رابطه با عیوبی که از مردم بر تو پنهان است کنجکاوی مکن، چرا که فقط در آنچه از عیوب مردم نزد تو معلوم است وظیفه اصلاح داری، و نسبت به آنچه از عیوب رعیت بر تو پنهان است خداوند داوری می کند. پس تا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 400

می توانی عیوب مردم را بپوشان، تا خداوند عیوب تو را که علاقه داری از مردم پوشیده بماند، پرده پوشی کند. گره هر کینه‌ای که از مردم به دل داری بگشای، و رشته هر انتقامی را قطع کن، و در هر چه از دیگران برایت ثابت نشده خود را به غفلت زن، در باور کردن گفتار سخن‌چینان شتاب مکن، زیرا سخن‌چین خائن است گرچه خود را شبیه خیرخواهان نشان دهد.

مشاوران

در امور خود بخیل را وارد مشورت مکن که تو را از بخشش مانع گردد، و از تهدستی می ترساند؛ و همچنین با بزدل و ترسو که تو را در اجرای برنامه‌هایت سست می نماید؛ و با طمعکار که حرص براندوختن و ستمگری را در نظرت می آراید مشورت مکن، همانا بخل و ترس و حرص سرشتهایی جدای از همانند که جمع کننده آنها در انسان سوء ظن به خداوند است.

وزیران

بدترین وزرای تو وزیری است که پیش از تو وزیر اشرار بوده، و در گناهانشان شرکت داشته، چنین کسی نباید از محرومان تو باشد، که اینان یاران اهل گناه، و برادران اهل ستم‌اند، البته در حالی که قدرت داری جانشینی بهتر از آنان بیابی که در کشورداری مانند آنان دارای رأی و کاردانی است، و بار سنگین گناهان آنان هم بر او نیست، از کسانی که اهل ستم را در ستمکاری و گناهکاران را در گناهشان یاری نکرده است. هزینه اینان بر تو سبکتر، و همکاریشان بهتر، و نسبت به تو در طریق عطوفت مایل‌تر، و الفتشان با بیگانه کمتر است. اینان را از خاصان خود در خلوتها و مجالس خویش قرار ده. و نیز باید از وزرای برگزیده‌ترینشان نزد تو، وزیری باشد که سخن تلخ

ترجمه نهج البلاغه، ص: 401

حق را به تو بیشتر بگوید، و نسبت به آنچه که خداوند برای اولیائش خوش ندارد کمتر تو را یاری دهد، گرچه این برنامه بر علی میل تو به هر جا که خواهد برسد. به اهل پاکدامنی و صدق پیوند، و آنان را آنچنان تعلیم ده که تو را زیاد تعریف نکنند، و بیهوده به کاری که انجام نداده‌ای تو را شاد ننمایند، که تمجید فراوان ایجاد کبر و نخوت کند، و به گردنکشی نزدیک نماید.

نیکوکار و بدکار

نیکوکار و بدکار در برابرت یکسان نباشند، که این کار نیکوکار را در انجام کار نیک بی‌ رغبت، و بدکار را در بدی ترغیب می‌کند، هر کدام را نسبت به کارشان پاداش بخش.

آگاه باش که چیزی برای جلب خوشبینی حاکم بر رعیت بهتر از نیکی به آنان، و سبک کردن هزینه بر دوش ایشان، و اجبار نکردنشان به حقی که حاکم بر آنان ندارد نیست. به صورتی باید رفتار کنی که خوش گمانی بر رعیت را در کمک همه جانبه به حاکم فراهم آری، که این خوش گمانی رنجی طولانی را از تو بر می‌دارد، و به خوش گمانی تو کسی شایسته‌تر است که از تو احسان دیده، و به بدگمانیت کسی سزاوارتر است که از جانب تو به او ناراحتی رسیده.

روشها

روشی را که بزرگان امت بر اساس آن رفتار کرده‌اند، و به سبب آن در میان مردم الفت برقرار شده، و اصلاح جامعه بر پایه آن بوده از بین مبر، و روشی را که به روشهای گذشته زیان می‌زند به وجود نیاور، که پاداش و اجر برای کسی است که روشهای درست را برپا کرده، و گناه از بین بردن آن روشها بر گردن توست.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 402

دانشمندان

در استوار ساختن آنچه صلاح کار شهرهایت بر آن است، و برپا داشتن آنچه مردم پیش از این به آن مستقیم شده‌اند با دانشمندان و اندیشمندان زیاد گفتگو کن.

طبقات جامعه

آگاه باش که مردم ملکت گروههای مختلفند که هر گروه جز به گروه دیگر اصلاح نمی‌شود، و با داشتن گروهی از گروه دیگر بی‌نیازی نیست. اینان عبارتند از ارتش حق، و نویسندگان عمومی و خصوصی، و قاضیان عدل، و مأموران انصاف و مدارا، و اهل جزیه و مالیات از غیر مسلمان و مسلمان، و تاجران و صنعتگران، و طبقه پایین از نیازمندان و افتادگان. خداوند سهم هر يك از این طبقات را مقرر فرموده، و در کتابش یا سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله عهدهی محفوظ را بر حدّ و اندازه واجب آن نزد ما قرار داده است.

سپاهیان

ارتش به اذن خداوند دژ مردم، و زینت حاکمان، و ارجمندی دین، و راههای امنیّت‌اند، که مردم بدون آنان بر پای نمانند. سپس نظام ارتش جز با مالیاتی که خداوند برای آنان قرار داده استوار نگردد، مالیاتی که به وسیله آن در جنگ با دشمن

توانا می‌شوند، و برای اصلاح زندگی خود به آن تکیه می‌نمایند، و مایه رفع نیازمندیهای آنان است. سپس کار ارتش و مالیات‌دهندگان استوار نگردد جز با گروه سوم که عبارتند از قضات و کارگزاران حکومت و منشیان حسابگر که قراردادهای را محکم می‌کنند، و آنچه رابه سود رعیت است جمع می‌نمایند، و در امور خصوصی و عمومی بر آنان اعتماد می‌شود. و کار اینان نیز به سامان نشود جز با تاجران و صنعتگران که آنچه برای مردم سودمند است فراهم می‌آورند، و بازارها را به آن برپا می‌دارند، و به کارهایی که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 403

به نفع مردم است دست می‌زنند، کارهایی که از غیر ایشان ساخته نیست. سپس جمع نیازمند و از کار افتاده است که احسان و یاری ایشان لازم است. و برای هر کدام از این گروهها نزد خداوند گشایشی است، و برای هر يك از این طبقات به مقداری که امور آنان را اصلاح نماید بر عهده والی حقی است، و والی از ادای آنچه خداوند بر عهده او قرار داده برنیاید جز با کوشش و یاری خواستن از خداوند، و مهیا نمودن خود بر به کارگیری حق و استقامت بر آن، چه اینکه بر او آسان باشد یا سخت. آن که پیش تو نسبت به خداوند و پیامبر و پیشوایت خیرخواه‌تر و پاک‌دامن‌تر و بردبارتر است او را به فرماندهی ارتشت انتخاب کن، از آنان که دیر به خشم آیند، و پوزش پذیرند، و ناتوانان مهربان، و در برابر زورمندان گردنفرزند، و از آنان که خشونت او را برنیانگیزد، و ناتوانی وی را بر جای نشانند.

با صاحبان مکارم و شرافت، و خانواده‌های شایسته و دارای سوابق نیکو، پیوند برقرار کن، پس از آن با دلاورمردان و شجاعان و بخشنندگان و جوانمردان رابطه برقرار ساز، زیرا اینان جامع بزرگواری، و شاخه‌هایی از خوبی و احسانند. سپس از نان چنان دلجویی کن که پدر و مادر از فرزندشان دلجویی می‌نمایند، و نباید چیزی که آنان را به وسیله آن نیرومند می‌سازی در دیده‌ات بزرگ آید، و لطفی که نسبت به ایشان متعهد شده‌ای کوچک شماری گرچه کوچک باشد، زیرا لطف تو آنان را نسبت به تو خیرخواه و خوش گمان می‌نماید. از بررسی امور ناچیز آنان به امید بررسی کارهای بزرگشان چشم‌پوش، که نیکی اندک تو جایی دارد که از آن بهره‌مند می‌گردند، و برای احسان بزرگ تو نیز موقفی است که از آن بی‌نیاز نیستند.

و باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که در کمک به سپاهیان مواسات را رعایت نماید، و از توانگری خود به آنان احسان کند به اندازه‌ای که بتواند سپاهیان و خانواده‌های آنان را که از خود به جای نهاده‌اند اداره نماید، تا اندیشه آنان در جنگ با

ترجمه نهج البلاغه، ص: 404

دشمن يك اندیشه باشد، چرا که عنایت تو نسبت به آنان دلهایشان را متوجه تو می گرداند. برترین چیزی که موجب چشم‌روشنی زمامداران می شود برقراری عدالت در شهرها، و ظهور دوستی و محبت رعیت است. و دوستی رعیت آشکار نشود مگر به سلامت دل آنان، و خیرخواهی ایشان درست و راست نگردد جز آنکه زمامداران خود را حمایت نمایند، و حکومت حاکمان را بر خود سنگین نشمارند، و توقع به پایان رسیدن زمان حکومتشان را نداشته باشند. پس آرزوهای رعیت را برآور، و نیکو ستودن آنان را پیوسته دار، و رنج و زحمت و کوشش و ابتلای صاحبان فعالیت را در نظر داشته باش، چه اینکه بسیار یاد کردن کارهای خوب، دلیر را به هیجان آورده، و ترسو را به کوشش وامی دارد ان شاءالله. سپس کوشش هر يك از آنان را به دقت بشناس، و زحمت کسی را به دیگری نسبت مده، و در اجر و مزدش به اندازه رنجی که برده کوتاهی مکن، و مقام کسی باعث نشود که کوشش اندکش را بزرگ شماری، و معمولی بودن شخص علت نگردد که کار بزرگش را اندک دانی.

رجوع به کتاب و سنت

جایی که کارها بر تو مشکل شود و در اموری که رایت شبهه حاصل گردد حلّ آن را به خدا و پیامبرش ارجاع ده، که خداوند به مردمی که هدایتشان را علاقه داشته فرموده:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیامبر و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید، و اگر در برنامه‌ای اختلاف کردید حکمش را به خدا و رسولش بازگردانید». بازگردان به خدا قبول آیات محکم او، و ارجع به رسول پذیرفتن سنت اوست که جمع کننده همگان بر يك رأی است، و پراکنده نیست.

قاضیان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 405

برای داوری بین مردم برترین شخص نزد خودت را انتخاب کن، کسی که امور داوری او را دچار تنگنا نکند، و برخورد مدعیان پرونده وی را گرفتار لجبازی ننماید، و در خطا پافشاری نوزد، و هنگام شناخت حق از بازگشت به آن درنماند، و درونش به طمع میل نکند، و در رسیدن به حقیقت مقصود به اندک فهم اکتفا ننماید، و درنگش در شبهات از همه بیشتر

باشد، و دلایل را بیش از همه به کار گیرد، و از رفت و آمد نزاع کنندگان کمتر ملول شود، و در کشف امور از همه شکیباتر، و در وقت روشن شدن حکم از همه قاطع تر باشد، کسی که ستایش مردم او را دچار خودبینی نکند، و تمجید و تعریف او را به تعریف کننده مایل ننماید، که آراستگان به این صفات در جامعه اندکند. داوری قاضی را هر چه بیشتر بررسی کن، و در پرداخت مال به او گشاده دست باش آن مقدار که نیازش را برطرف کند، و احتیاجش به مردم کم شود، و آنچنان مقامش را نزد خود بالا بر که از نزدیکان احدی در نفوذ به او طمع ننماید، تا از ضایع شدنش به توسط مردم نزد تو در امان بماند. در زمینه انتخاب قاضی از هر جهت دقت کن دقتی بلیغ و رسا، که این دین اسیر دست اشرار بود، در آن به هوا و هوس عمل می کردند، و وسیله دنیاطلبی آنان بود.

رسیدگی به کارگزاران

سپس در امور کارگزاران حکومت دقت کن و آنان را پس از آزمایش به کارگیر، از راه هوا و هوس و خودرأیی آنان را به کارگردانی مگمار، زیرا هوا و هوس و خودرأیی جامع همه شعبه های ستم و خیانت است. از عمال حکومت کسانی را انتخاب کن که اهل تجربه و حیاءاند، و از خانواده های شایسته و در اسلام پیش قدم ترند، چرا که اخلاق آنان کریمانه تر، و خانواده ایشان سالم تر، و مردمی کم طمع تر، و در ارزیابی عواقب امور دقیق ترند. سپس جیره آنان را فراوان ده، زیرا این برنامه برای آنان در اصلاح وجودشان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 406

قوت است، و از خیانت در آنچه زیر دست آنان می باشد بی نیاز کننده است، و اگر از فرمانت سر برتابند و یا در امانت خیانت کنند بر آنان حجت است. به کارهایشان رسیدگی کن، و جاسوسانی از اهل راستی و وفا بر آنان بگمار، زیرا بازرسی پنهانی تو از کارهای آنان سبب امانتداری ایشان و مدارای با رعیت است. از یاران و یاوران برحذر باش، اگر یکی از آنان دست به خیانت دراز کند و مأموران مخفی تو بالاتفاق خیانتش را گزارش نمایند اکتفای به همین گزارش تو را بس باشد، و او را به جرم خیانت کیفر بدنی بده، و وی را به اندازه عمل ناپسندش عقوبت کن، و سپس او را به مرحله ذلت و خواری بنشان، و داغ خیانت را بر او بگذار، و گردنبد عار و بدنایمی را به گردنش بینداز.

مالیات

در برنامه مالیات به صورتی که اصلاح مالیات دهندگان در آن است رسیدگی کن، چه اینکه صلاح و بهبودی مالیات و مالیات دهندگان صلاح دیگران است، و برای دیگران آسایش جز با بهبودی آنان وجود ندارد چرا که تمام مردم جیره خوار مالیات و پرداخت کنندگان آن هستند. باید اندیشه‌ات در آبادی زمین از تدبیرت در جمع آوری مالیات بیشتر باشد، زیرا مالیات جز با آباد کردن زمین به دست نمی‌آید، و هر کس بخواهد بدون آباد نمودن، مالیات بگیرد شهرها را خراب کرده، و بندگان خدا را به هلاکت انداخته، و حکومتش جز اندک زمانی نماند. اگر مالیات دهندگان از سنگینی مالیات، یا برخورد به آفات، یا خشک شدن چشمه‌ها، یا کمی باران، یا تغییر زمین بر اثر آب گرفتگی، یا بی‌آبی شکایت کنند مالیات را به اندازه‌ای که اوضاع آنان بهبود یابد تخفیف ده، و این تخفیف خرجی آنان، بر تو سنگین نیاید، زیرا تخفیف تو ذخیره‌ای است که با آباد کردن شهرهای تو و آرایش حکومتت به تو باز می‌گردانند، علاوه ستایش مردم را به خود جلب نمود، و شادمان هستی که سفره عدالت را در بین آنان گسترده‌ای،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 407

در حالی که با قوت بخشیدن به آنان به وسیله ذخیره‌ای که در تخفیف مالیات نزد ایشان نهاده‌ای می‌توانی بر آنان اعتماد کنی، و با عدالت و مهربانیت که آنان را به آن عادت داده‌ای بر آنان مطمئن باشی، چه بسا گرفتاریهایی که پیش آید که پس از نیکی به مالیت دهندگان اگر حل آن را به آنان واگذاری با طیب خاطر بپذیرند، چه اینکه بر مملکت آباد آنچه را بار کنی تحمل کشیدنش را دارد، و علت خرابی زمین بی‌چیزی و تنگدستی اهل آن زمین است، و فقر و نداری آنان ناشی از زراندوزی والیان، و بدگمانی آنان به بقاء حکومت، و کم‌بهره‌گیری آنان از عبرتها و پندهاست.

کاتبان

سپس در حال نویسندگان، و منشیان حکومت دقت کن، و امورت را به بهترین آنها بسپار، نامه‌هایت را که دربردارنده امور محرمانه است به آنان که در تمام خوبیهای اخلاق از دیگران جامع‌ترند واگذار، کسی که پست و مقام او را مست نکند و منزلتش باعث جرأت او در مخالفت با تو در جمع حاضران نگردد، و غفلتش سبب کوتاهی در رساندن نامه‌های کارگزارانت به تو، و گرفتن جوابهای صحیح آن نامه‌ها از تو نشود، و در آنچه برای تو می‌ستاند و یا از جوانب تو می‌دهد فروگذاری ننماید، و پیمان و قراردادی که برایت تو می‌بندد سست نبدد، و از به هم زدن قراردادی که به زیان تو منعقد شده ناتوان نماند، به مرتبه و اندازه‌اش جاهل نباشد تا در امور به اندازه مقام خود وارد گردد، که جاهل به مقام

خویش به مقام دیگران جاهل تر است. انتخاب منشیان به فراست و اعتماد و خوش گمانی خودت نباشد، چرا که مردان برای جلب نظر حاکمان خود را به ظاهرسازی و خوش خدمتی می شناسانند، در حالی که پشت پرده این ظاهرسازی خبری از خیرخواهی و امانتداری نیست، بلکه آنان را به کارهایی که برای نیکان پیش از تو انجام داده اند امتحان کن، پس به آن شخص روی آر که در میان مردم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 408

اثرش نیکوتر، و در امانتداری معروفتر است، که این برنامه نشانه خیرخواهی تو برای خدا و برای کسی است که عهده دار کار اوئی. برای هر کاری از کارهایت رئیسی از منشیان قرار ده، که بزرگی امور او را عاجز نکند، و کثرت کارها پریشانش نسازد.

چنانچه در منشیانت عیبی باشد و تو از آن بی خبر بمانی مسئول هستی.

تاجران و صنعتگران

درباره تاجران و صنعتگران پذیرای سفارش باش، و نسبت به آنان سفارش به نیکی کن، بدون فرق بین آنان که در يك جا مقیمند، و آنان که با مال خود در رفت و آمدند، و آنان که با هنر دست خود در پی کسب و سودند، چه اینکه اینان مایه های منافع، و اسباب راحت جامعه، و جلب کننده سودها از مکانهای دوردست، در بیابان و دریا، و زمین هموار و ناهموار منطقه حکومت تواند، از مناطقی که مردم در آن جمع نمی شوند، و به رفت و آمد در آنها جرأت نمی کنند، اینان اهل سلامت اند که از ضرر آنان بیمی نیست، و اهل صلح و مسالمت اند که ترسی از بدی و آسیب آنان وجود ندارد.

که از آنان که در منطقه حکومت تو به سر می برند و آنان که در گوشه و کنار شهرهای هستند کنجکاو کن، ولی روشن باش که با همه آنچه تذکر دادم در میان ایشان گروهی تنگ نظر و بخیل به شکلی قبیح و زشت، و مردمی مختکر، و نرخ گذارانی به دلخواه در امر خرید و فروش وجود دارد، که در این وضع زیان جامعه و عیب و ننگ زمامداران است. بنابراین از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را منع فرمود. داد و ستد باید آسان باشد، و بر موازین عدالت صورت گیرد، و به نرخی معامله شود که به فروشنده و خریدار اجحاف نشود. هرگاه کسی پس از نھی تو دست به احتکار زد او را مجازات کن ولی در مجازاتش از زیاده روی پرهیز.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 409

طبقه پایین جامعه

خدا را خدا را در طبقه پایین اجتماع، از آنان که راه چاره ندارند، و از کارافتادگان، و نیازمندان، و دچار شدگان به زیان و سختی، و صاحبان امراضی که از پا در آمده‌اند، در میان اینان کسانی هستند که روی سؤال و اظهار حاجت دارند، و کسانی که عفت نفسشان مانع از سؤال است. بنابراین آنچه را که خداوند در مورد آنان از حفظ حقوق از تو خواسته به حفظ آن پرداز، نصیبی از بیت المال که در اختیار توست، و سهمی از غلات خالصه‌جات اسلامی را در هر منطقه برای آنان قرار ده، که برای دورترین آنها همان سهمی است که برای نزدیکترین آنان است، در هر صورت رعایت حق هر يك از آنان از تو خواسته شده، پس نشاط و فرو رفتن در نعمت تو را از توجه به آنان باز ندارد چه اینکه از بی‌توجهی به امور كوچك آنان به بهانه پرداختن به کارهای زیاد و مهم معذور نیستی، از اندیشه‌ات در امور ایشان دریغ مکن، و رخ از آنان بر متاب، نسبت به امور نیازمندان و محتاجانی که به تو دسترسی ندارند، از آنان که دیده‌ها خوارشان می‌شمارد، و مردم تحقیرشان می‌کنند کنجکاو می‌کن، برای به عهده گرفتن امور اینان انسانی مورد اعتماد خود را که خدا ترس و فروتن است مهیا کن، تا وضع آنان را به تو خبر دهد. سپس با آنان به صورتی عمل کن که به وقت لقاء حق عذرت پذیرفته شود، زیرا اینان در میان رعیت از همه به دادگری و انصاف نیازمندترند، و در ادای حق همگان باید چنان باشی که عذرت نزد خداوند قبول شود. به اوضاع یتیمان و سالخورده‌گان که راه چاره‌ای ندارند، و خود را در معرض سؤال از مردم قرار نداده‌اند رسیدگی کن. آنچه سفارش کردم بر حاکمان سنگین است، البته همه حق سنگین است، و گاهی خداوند آن را بر اقوامی سبک می‌کند که خواهان عاقبت به خیری هستند، و خود را به صبر و استقامت واداشته، و به صدق آنچه خدا و ندبه آن وعده داده اعتماد کرده‌اند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 410

ملاقات با نیازمندان

از جانب خود وقتی را برای آنان که به شخص تو نیازمندند قرار ده، و در آن وقت وجود خود را برای آنان از هر کاری فارغ کن، و جلوسست برای آنان در مجلس عمومی باشد و برای خداوندی که تو را آفریده تواضع کن، و لشکریان و یاران از پاسبانان و محافظان خود را از این مجلس برکنار دار، تا سخنگوی نیازمندان بدون ترس و نگرانی و لکنت و تردید با تو سخن بگوید، که من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «امتی به پاکی و قداست نرسد مگر اینکه حق ناتوان را از قدرتمند با صراحت و روانی کلام بگیرد». آنگاه خشونت و صحیح حرف نزدن آنان را تحمل کن، تنگ خویی و غرور و خودپسندی نسبت به آنان را از خود دور کن، تا خداوند جوانب رحمتش را بر تو بگشاید، و ثواب طاعتش را بر تو واجب کند. آنچه عطا می کنی به خوشرویی عطا کن، و خودداری از عطا را با مهربانی و عذر همراه نما.

قسمتی از امور است که باید خودت به انجام آنها برخیزی، از جمله پاسخ دادن به کارگزاران دولت، آنجا که منشیان از پاسخگویی ناتوانند. و نیز جواب دادن به حاجات و مطالب مردم در همان روزی که حاجاتشان به تو می رسد و پاسخش همکارانت را تنگدل و ناراحت می کند. برنامه هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روز را کاری مخصوص به همان روز است. بهترین اوقات و با عظمت ترین ساعات را برای خود در آنچه بین تو و خداوند است اختصاص ده، هرچند همه کارها در تمام اوقات برای خداست اگر نیت صحیح باشد، و رعیت از آن کارها روی آسایش ببیند.

توجه به واجبات الهی

و باید در خصوص آنچه دینت را برای خدا خالص می کنی اقامه واجبات باشد، واجباتی که مخصوص به خداوند است، روی این ملاک از بدنت در شب و روز در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 411

اختیار خداوند قرار بده، و از آنچه موجب قرب تو به خداوند می شود به نحو کامل و بدون کم و کاست انجام ده، گرچه هر گونه صدمه و فرسایشی به بدنت وارد آید. چون با مردم به نماز جماعت بایستی نه چنان نماز بگزار که مردم را رمیده کنی نه به آن صورت که نماز را ضایع نمایی، که در میان مردم هم بیمار وجود دارد و هم کسی که حاجتی دارد و باید به دنبال آن برود. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام سفری که مرا به یمن فرستاد پرسیدم: با مردم چگونه نماز بگزارم؟ فرمود: «با آنان نمازی بخوان مانند نماز ناتوانترین آنان، و به مردم مؤمن مهربان باش».

در میان مردم

اما بعد از این، پنهان ماندن را از رعیت طولانی مکن، که در پرده ماندن حاکم شعبه‌ای است از تنگ‌خویی و کم اطلاعی به امور و پنهان ماندن حاکم از رعیت حاکمان را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می‌دارد، بر این اساس کار بزرگ پیش آنان کوچک و کار کوچک بزرگ جلوه می‌کند، زیبا زشت گردد و زشت زیبا شود، و حق به باطل آمیخته می‌گردد. زمامدار انسانی است، که آنچه را مردم از او پوشیده دارند نخواهد دانست، و حق را هم نشانه‌ای نیست که بوسیله آن انواع راستی از دروغ شناخته شود، و تو یکی از دو مردی: یا انسانی هستی که وجودت به بخشیدن در راه خدا سخاوتمند است، پس نسبت به حق مردم واجبی که باید عطا کنی یا کار نیکی که باید ادا نمایی علت روی نشان ندادن به رعیت چیست؟ یا انسانی هستی مبتلا به بخل، که در این صورت زود باشند که مردم دست درخواستشان را از تو باز دارند آنگاه که از عطا و بخشش ناامید گردند. با این که بیشترین حاجات مردم از تو چیزی است که برایت زحمت و رنجی ندارد، از قبیل شکایت از ستمی، یا درخواست انصاف در خرید و فروشی.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 412

سپس والیان نزدیکانی است که آنان را خوی خودخواهی و دست‌درازی به مال مردم و کمی انصاف در داد و ستد است، به جدا کردن اسباب و وسایل این حالات ماده و ریشه آنان را قطع کن. به هیچ‌یک از اطرافیان و اقوام خود زمینی از اقطاع مسلمین واگذار مکن. نباید کسی به گرفتن مزرعه‌ای که در آبشخور به همسایه زیان رساند طمع ورزد، یا کاری که باید با شرکت به سامان رسد، مشقت کار مشترک را به همسایگان تحمیل کند، در آن صورت سودش برای آن طمعکاران و عیب و زشتی آن در دنیا و آخرت بر عهده تو خواهد بود.

حق را نسبت به هر که لازم است از نزدیک و دور رعایت کن، و در این زمینه شکایا و مزخواره از خدا باش، گرچه این برنامه به زیان نزدیکان و خاصان باشد، و در این امور نسبت آنچه بر تو گران است جویای عاقبتش باش، که سرانجام رعایت حق پسندیده و نیکوست.

هرگاه رعیت گمان ستمی بر تو ببرد آشکارا عذرت را به آنان ارائه کن، و به اظهار عذر گمناهای آنان را از خود بگردان، چرا که اظهار عذر موجب عادت دادن نفس به اخلاق حسنه، و مهربانی و نرمی نسبت به رعیت است، و این عذرخواهی تو را به خواسته‌ات در واداشتن رعیت به حق می‌رساند.

از صلحی که دشمنت به آن دعوت می‌کند و خشنودی خدا در آن است روی مگردان، زیرا صلح موجب آسایش لشکریان و آسودگی خاطر آنها و امنیت شهرهای توست. ولی پس از صلح به کلی، از دشمن برحذر کن، چه بسا که دشمن برای غافلگیر کردن تن به صلح دهد. در این زمینه طریق احتیاط گیر، و به راه خوش گمانی قدم مگذار. اگر بین خود و دشمنت قراردادی هستی، یا از جانب خود به او لباس امان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 413

پوشاندی، به قراردادت وفا کن، و امان دادنت را به امانت رعایت نما، و خود را سپر تعهدات خود قرار ده، زیرا مردم بر چیزی از واجبات الهی چون بزرگ شمردن وفای به پیمان - با همه هواهای گوناگون و اختلاف آرائی که دارند - اتفاق ندارند. مشرکین هم علاوه بر مسلمین وفای بر عهد را بر خود لازم می‌دانستند، چرا که عواقب زشت پیمان شکنی را آزموده بودند. پس در آنچه به عهده گرفته‌ای خیانت نرز، و پیمان خود را مشکن، و دشمنت را گول مزین، که بر خداوند جز نادان بدبخت گستاخی نکند، خداوند عهد و پیمانش را امان قرار داده و رعایت آن را از باب رحمتش بر عهده همه بندگان گذاشته، عهد و پیمان حریم امنی است تا در استواری آن بیاسایند، و همگان به آن پناه روند. بنابراین در عهد و پیمان خیانت و فریب و مکر روا نیست. عهد و پیمانی برقرار مکن که در آن راه تأویل و بهانه و توریه و فریب باز باشد، و پس از تأکید و استوار نمودن عهد و پیمان گفتار توریه مانند و دو پهلوی به کار مبر، و نباید در تنگنا افتادنت به خاطر این که عهد و پیمان خدا برای تو الزام آور شده تو را به فسخ آن به طور نامشروع بکشاند، چرا که صبر تو در تنگنای عهد و پیمان که امید گشایش و برتری عاقبتش را داری، بهتر است از خیانتی که از مجازاتش ترسانی و نیکوتر از اینکه از جانب حق مورد بازخواست واقع گردی به صورتی که نتوانی در دنیا و آخرت از خداوند درخواست بخشش کنی.

پرهیز از خونریزی

از ریختن خون به ناحق برحذر باش، زیرا چیزی در نزدیک ساختن انتقام حق، و عظمت مجازات، و از بین رفتن نعمت و پایان گرفتن زمان حکومت به مانند خون به ناحق ریختن نیست. خداوند در روز قیامت اول چیزی که بین مردم حکم می‌کند در رابطه با خونهایی است که به ناحق ریخته‌اند. پس حکومت را به ریختن خون حرام

ترجمه نهج البلاغه، ص: 414

تقویت مکن، که ریختن خون حرام قدرت را به سستی کشاند، بلکه حکومت را ساقط نموده و به دیگری انتقال دهد. برای تو در قتل عمدی نزد خدا و نزد من عذری نیست، چرا که کیفر قتل عمد کشتن قاتل است. و اگر دچار اشتباه شدی، و تازیانه یا شمشیر یا دست در کیفر دادن از حد بیرون رفت - چه اینکه در مشیت زدن و بالاتر از آن بیم قتل است - مبادا نخوت حکومت تو را از پرداخت خون بها به خاندان مقتول مانع گردد.

سفارشات گوناگون

از خودپسندی و تکیه بر آنچه تو را آلوده به خودپسندی کند، و از علاقه به ستایش و تعریف مردم برحذر باش، زیرا این حالات از مطمئن ترین فرصت های شیطان در نظر اوست تا نیکی نیکوکاران را نابود کند.

بپرهیز از اینکه احسانت را بر رعیت منت گذاری، یا کرده خود را بیش از آنچه هست بزرگ شماری، یا به رعیت وعده ای دهی و خلاف آن را به جای آوری، چرا که منت موجب بطلان احسان، و کار را بیش از آنچه هست پنداشتن باعث از بین بردن نور حق در قلب، و خلف وعده سبب خشم خدا و مردم است، خداوند بزرگ فرموده: «این باعث خشم بزرگ خداست که بگویند و انجام ندهید». از عجله در کارهایی که وقتش نرسیده، یا سهل انگاری در اموری که انجامش ممکن شده، یا لجبازی در چیزی که نامعلوم است، یا سستی در آنچه که روشن است برحذر باش. هر چیزی را در جای خودش بگذار، و هر کاری را به موقع خودش انجام ده. از اینکه چیزی را به خود اختصاص دهی در حالی که همه مردم در آن مساوی هستند بپرهیز، و از غفلت در آنچه که توجه تو به آن ضروری است و برای همگان معلوم است برحذر باش، زیرا آنچه را به خود اختصاص داده ای از تو به نفع دیگران می گیرند، و در اندک زمانی پرده از روی کارهایت برداشته می شود، و داد مظلوم را از تو بستانند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 415

خشم و شدت و غضب و سرکشی و قدرت و تیزی زیانت را در اختیار گیر، و از تمام این امور به بازداشتن خود از شتاب در انتقام، و تأخیر انداختن حمله و سطوت خود را حفظ کن، تا خشم آرام گردد و عنان اختیار را مالک شوی، و هرگز حاکم و مسلط بر خود نخواهی شد تا اینکه بسیار به یاد بازگشت به خداوند افتی.

بر تو واجب است که به یاد حکومتهای عدل پیش از خود باشی، و نیز لازم است که به روشهای خوب، یا اثری که از پیامبرمان صلی الله علیه و آله رسیده، یا فریضه‌ای که در کتاب خداوند است توجه نمایی، پس به آنچه که دیدی ما بر اساس آن عمل کردیم اقتدا نمایی، و در دنبال کردن آنچه که در این عهدنامه برایت مقرر کردم و به وسیله آن حجت را بر تو تمام نمودم کوشش کنی، تا برای تو به هنگام شتاب نفس به سوی هوا و هوس بهانه و عذری نباشد.

جز خدای بزرگ هرگز احدی نگاهدارنده از بدی، و توفیق دهنده به خیر و خوبی نیست، و از جمله چیزهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایایش به من سفارش نمود ترغیب بر نماز و زکات و مهریانی بر غلامانتان بود، و من سفارش حضرت را پایان عهدي که برای تو نوشتم قرار می‌دهم، و کسی را حول و قوتی جز به خدای بزرگ نیست.

قسمتی از این پیمان که پایان آن می‌باشد

من از خداوند با رحمت فراگیرش، و بزرگی قدرتش بر انجام هر گونه درخواست مسئلت می‌نمایم، من و ترا به آنچه رضای او در آن است، از معذور بودن نزد خودش و مخلوقش، به همراه ثنای نیک در بین بندگان، و آثار زیبا در شهرهایش، و تمام نعمت و فزونی کرامت توفیق دهد، و پایان زندگی من و تو را سعادت و شهادت فرا دهد، همه ما به سوی او باز می‌گردیم. و سلام و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر اهل پاکیزه و پاکش باد. والسلام.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 416

54 از نامه‌های آن حضرت است

که عمران بن حُصَین خُزاعی به جانب طلحه و زبیر فرستاد.

ابوجعفر اسکافی آن را در کتاب مقامات در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است

اما بعد، شما آگاهید- گرچه پنهان می‌دارید- که من دنبال مردم نفتم تا مردم دنبال من آمدند، و با آنان بیعت نکردم تا با من بیعت نمودند، شما دو نفر از کسانی بودید که دنبال من آمدید و بیعت کردید. عموم مردم با من به خاطر سلطنت و قدرت یا متاع موجود دنیا بیعت نمودند، پس اگر شما از روی رغبت بیعت کردید تا زود است برگردید و به محضر خداوند توبه کنید، و اگر از روی ناخشنودی بوده، به اظهار طاعت و پنهان داشتن گناه پیمان‌شکنی راه بازخواست از خودتان را به روی من گشودید. به جان خودم قسم شما از سایر مهاجرین (که مجبور به بیعت نبودند) به تقیه و کتمان عقیده سزاوارتر نبودید، و زیر بار بیعت من نرفتن پیش از آنکه در آن وارد شوید از بیعت‌شکنی پس از اقرار به آن برای شما آسان‌تر بود.

گمان کردید عثمان را من کشتم، بیایید بین من و شما مردمی که نه حامی من هستند و نه حامی شما و اکنون در مدینه‌اند داوری کنند، سپس هر کس به اندازه گناهش در این حادثه مسئول شناخته شود. ای دو مرد سالخورده، از رأی خود بازگردید، چه اینکه در این وقت که در دنیا هستید، بزرگترین چیزی که گریانتان را بگیرد ننگ است، و این بهتر از آن است که ننگ و آتش دوزخ دامتان را بگیرد. والسلام.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 417

55 از نامه‌های آن حضرت است

به معاویه

اما بعد، خداوند سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده، و مردم دنیا را در دنیا به عرصه آزمایش نهاده تا معلوم کند عمل کدام یک بهتر است. ما را برای دنیا نیافریده‌اند، و به کوشش در کار دنیا مأمور نشده‌ایم، ما را در دنیا قرار داده‌اند تا به آن آزمایش شویم. خداوند مرا به تو، و تو را به من آزمایش نموده، و یکی از ما را بر دیگری حجت قرار داده، با تأویل قرآن به دنبال دنیا دویدی، و از من خونی را خواستی که دست و زبانم به آن آلوده نشده، و تو و اهل شام تهمت ریخته‌شدن آن را به من زدید، تا جایی که آگاهتان جاهل‌تان را، و در کارتان از کارافتادگانتان را به جنگ با من برانگیخت. درباره خود تقوای الهی را رعایت نما، و مهارت را از دست شیطان بیرون کن، روی خود را به جانب آخرت که راه ما و توسست بگردان، و بترس از اینکه خداوند به زودی به بلای کوبنده‌ای گرفتارت کند که بنیانت را بردارد، و دنباله‌ات را قطع

نماید، که من برای تو به خداوند سوگند می‌خورم سوگندی که دروغ را به آن راه نیست، اگر مقدرات گردآورنده من و تو را در پیکار با هم روی در روی قرار دهد، همواره با تو می‌مانم تا خداوند بین ما داوری کند، که او بهترین داوران است.

56 از سفارش‌های آن حضرت است

که به شریح بن هانی سفارش نموده، هنگامی که وی را به فرماندهی لشکر به طرف‌شام فرستاد

خدا را در هر صبح و شام پروا کن، بر خود از دنیای فریب‌دهنده بترس، و در هیچ حال از آن ایمن مشو. و آگاه باش اگر خود را از امور فراوانی که دوست داری به خاطر ترس

ترجمه نهج البلاغه، ص: 418

از زیان آن بازنگردانی، هواهای نفس وجودت را به بسیاری از زیانها می‌کشاند. پس نفس خود را از هوسها مانع شو و بازگردان، و تندی خشم را دفع‌کننده و کوبنده باش.

57 از نامه‌های آن حضرت است

به اهل کوفه، زمانی که از مدینه عازم بصره بود

اما بعد، من از جایگاه قبیله‌ام بیرون شدم، و از دو حال بیرون نیستم یا ستمگرم یا ستم‌دیده، یا متجاوزم یا بر من تجاوز شده، در هر صورت من خدا را به یاد کسانی می‌آورم که نامه‌ام به آنان می‌رسد که به جانب من بیایند، تا اگر نیکوکارم یارتم دهند، و اگر بدکارم مرا به بازگشت به راه حق وادارند.

58 از نامه‌های آن حضرت است

به اهالی شهرها، که در آن جریان صفین را گزارش نموده

آغاز برنامه ما این بود که با شامیان روبرو شدیم، ظاهر امر این بود که پروردگاران و پیامبران و دعوتان به اسلام یکی بود، نه ما زیاد کردن ایمان به خدا و تصدیق به پیامبر صلی الله علیه و آله را از آنان خواستیم و نه آنان از ما، و برنامه واحد بود جز اینکه اختلاف ما با یکدیگر در خون عثمان بود که دامن ما از آن پاك بود، گفتیم: بیایید با خاموش کردن آتش فتنه و آرام نمودن مردم به چاره چیزی برخیزیم که پس از این نمی توان چاره کرد، تا امر خلافت استوار شود، و مسلمانان متحد گردند، و قدرت پیدا کنیم که حق را در جایگاههای خودش قرار دهیم. در جواب ما گفتند: این کار را با زد و خورد علاج می کنیم. از پیشنهاد ما روی گرداندند تا جنگ بالش را گشود و استوار و محکم شد،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 419

و شعله هایش برافروخت و زیانه کشید. چون جنگ دندانیش را در ما و آنان فرو برد، و چنگالش را در دو طرف گذاشت، به آنچه آنان را دعوت می کردیم گردن نهادند، ما نیز دعوتشان را پاسخ گفتیم، و خواسته آنان را به سرعت پذیرفتیم، تا حجت بر آنان ظاهر شد، و عذرشان قطع گردید. پس هر يك از اینان بر این سخن پایدار ماند خداوند او را از هلاکت رها ندهد، و کسی که لجاجت کرد و بر گرماهیش ماند (خوارج) او سرنگونی است که خداوند بر دلش پرده افکند، و پیشامد بدی، به گرد سرش چرخیده.

59 از نامه های آن حضرت است

به اسود پسر قُطَیبه فرمانده سپاه حُلوان

اما بعد، هرگاه میل و خواست حکمران گوناگون باشد او را از عدالت بسیار باز می دارد، پس باید امور مردم پیش و یکسان باشد، چرا که در ستم عوضی از عدل نیست. از اموری که نظائر آن را خوش نداری اجتناب کن، و نفس خود را به آنچه خداوند بر تو واجب نموده به امید ثوابش و ترس از عذابش به کار گیر.

آگاه باش که دنیا خانه آزمایش است، و دنیا دار ساعتی در آن راحت نمانده مگر آنکه راحتی آن ساعت در روز قیامت مایه حسرتش گردد، و تو را هرگز چیزی از حق بی نیاز نگرداند، و از جمله حقوق بر تو، پاییدن نفس خویش است، و اینکه به اندازه قدرت در کار رعیت بکوشی، زیرا سودی که از این جهت به تو می رسد بیش از سودی است که از جانب تو به رعیت می رسد. والسلام.

60 از نامه های آن حضرت است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 420

به کارگزاری که سپاهیان از منطقه مأموریت آنان می گذاشتند

از بنده خدا علی امیرالمؤمنین، به جمع کنندگان مالیات و کارگزاران شهرهایی که سپاه از منطقه آنان عبور می کند:

اما بعد، من سپاهی را فرستادم که به خواست خداوند از منطقه شما عبور می کنند، و آنان را به آنچه خداوند بر آنان واجب نموده سفارش کرده ام، که از آزار مردم و رساندن رنج به آنان اجتناب نمایند. من پیش شما و به خاطر تعهدی که با شما دارم از ستم سپاه به شما بیزارم، مگر اینکه گرسنگی کسی را ناچار کند و برای سیر کردن خویش راهی غیر آن نیابد. کسی را که به ستم دست به اموالتان دراز کند کیفر دهید، و دست نادانان خود را از ضربه زدن به سپاه و تعرض به آنان در آنچه استثنا کردم بازدارید. من به دنبال سپاه در حرکت، شکایات خود را به من برسانید، و از ستمی که از آنان به شما می رسد و جز به کمک خدا و من قدرت دفع آن را ندارید شکایت با من در میان نهد، تا به یاری خدا آن ستم را از شما برگردانم. ان شاء الله.

61 از نامه های آن حضرت است

به کمیل بن زیاد نخعی، به وقتی که عامل او در هیت بود، او را به علت وا گذاشتن دشمن که از منطقه او گذشته و برای تاراج مسلمانان رفته اند توبیخ می کند.

اما بعد، ضایع نمودن آدمی آنچه را بر عهده‌اش نهاده‌اند، و بر دوش کشیدن زحمت کرای که به دیگری واگذار شده، ناتوانی آشکار، و نظریه‌ای هلاک کننده است. تاخت و تازت به اهل قرقیسیا، و واگذاری مرزهایی که تو را بر آنها حکومت داده‌ایم و کسی نیست که آنها را حفظ کند و سپاه دشمن را از آنها برگرداند، فکری است نادرست. برای

ترجمه نهج البلاغه، ص: 421

دشمنانت که خواهان غارت دوستانت بودند پل شده‌ای، نه تو را بازوی توانایی است، و نه دشمن را از ناحیه تو ترسی، نه مرزی را بستی و نه شوکت دشمن را شکستی، و نه حاکمی بودی که به درد اهل شهرش بخورد، و نه می‌توانی از امیر خود کاری را کفایت کنی. والسلام.

62 از نامه‌های آن حضرت است

به اهل مصر که با مالک اشتر فرستاد،

زمانی که او را به حکومت مصر منصوب کرد.

اما بعد خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را ترساننده جهانیان از عذاب فردا، و گواه بر انبیا فرستاد. چون از جهان درگذشت - صلی الله علیه و آله - پس از او مسلمانان در رابطه با خلافت به نزاع برخاستند. به خدا قسم در قلبم نمی‌افتاد، و بر خاطر نمی‌گذاشت که عرب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را از خاندانش بیرون برند، یا آن را بعد از او از من دور دارند. چیزی مرا شگفت زده نکرد مگر شتافتن مردم به جانب فلان که با او بیعت می‌کردند. از مداخله در کار دست نگاه داشتم تا آنکه مشاهده نمودم گروهی از اسلام بازگشته، و مردم را به نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنند، ترسیدم اگر به یاری اسلام و اهلش برنخیزم رخنه‌ای در دین بینم، یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن بر من بزرگتر از فوت شدن حکومت بر شماست، حکومتی که متاع دوران کوتاه زندگی است، و همچون سراب از بین می‌رود، یا همچون ابر از هم می‌پاشد. بنابراین در میان آن فتنه‌ها قیامت کردم، تا باطل از بین رفت و نابود شد، و دین به استواری و استحکام رسید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 422

و قسمتی از این نامه است

به خدا قسم اگر به تنهایی با دشمنان روبرو شوم در حالی که تمام زمین را پر کرده باشند، مرا نه باك است و نه ترس. من بر گمراهی آنان و هدایت خویش از جانب خود بر بصیرت از سوی پروردگارم بر یقینم. هر آینه من آرزومند لقای خدایم و به پاداش نیک او در انتظار و امید، اما تأسّتم از این است که حکومت این امت به دست بی‌خردان و تبه‌کاران افتد، و مال خدا را در بین خود دست به دست کنند، و بندگان حق را به بردگی گیرند، و با شایستگان به جنگ خیزند، و فاسقان را همدست خود نمایند، زیرا از اینان کسی است که در میان شما شراب حرام نوشید، و حدّی که در اسلام مقرر بود بر او جاری گشت، و هم از اینان کسی است که مسلمان نشد تا اینکه برای اسلام آوردنش به او بخشش کمی شد. اگر از حکومت این نابکاران بر شما نمی‌ترسیدم این مقدار شما را ترغیب و توبیخ نمی‌کردم، و در جمع و تحریک شما کوشش روا نمی‌داشتم، و زمانی که سر باز زدید و سستی نمودید رهایتان می‌کردم.

آیا شما نمی‌بینید سرزمین شما با حمله دشمن کم شده، و شهرهایتان تحت فرمان آنان درآمده، و کشورهایتان ربوده شده، و در شهرهای شما جنگ درگرفته؟! خدا شما را بیامرزد، به جانب جنگ با دشمنانتان کوچ کردید، و خود را بر زمین سنگین مسازید که تن به خواری بسپارید، و به ذلّت برگردید، و پست‌ترین برنامه نصیب شما شود. مرد جنگجو همیشه بیدار و هوشیار است، و هر که از دشمن آسوده بخوابد دشمن نسبت به او نخواهد خفت. والسلام.

63 از نامه‌های آن حضرت است

به ابوموسی اشعری که کارگزارش در کوفه بود، زمانی که به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 423

امیرالمؤمنین خبر رسید

مردم را از رفتن به کمک حضرت به هنگامی که برای جنگ جمل دعوت کرده بود منع می کند. از بنده خدا علی امیرالمؤمنین، به عبدالله بن قیس:

اما بعد، از جانب تو سخنی به من رسیده که هم به سود توست و هم به زیان تو، چون فرستاده ام به نزدت آمد دامن به کمر زن، و کمر بندت را محکم ببند، و از لانه ات بیرون رو، و کسانی را که با تو هستند به جانب ما برانگیز. پس اگر حق را یافتی روانه شو، و اگر ترسیدی از کوفه دور شو. به خدا قسم هر کجا باشی به سراغت آیند، و دست از سرت برندارند تا گوشت و استخوان و تر و خشکت به هم آمیخته شود، تا جایی که فرصت نشستن نیابی، و از روبرو همانند پشت سر وحشت کنی. این فتنه چنانکه می پنداری آسان نیست، فتنه بزرگ دهشت زایی است که باید بر مرکبش سوار شد، و دشواریش را آسان، و سختش را هموار ساخت. عقلت را به کار گیر، کارت را مالک شو، و نصیب و بهره ات را بیاب، اگر این برنامه خوشایند تو نیست دور شو به جایی که فراخی و نجاتی در آن نیست، در خور این است که این کار را دیگران انجام دهند و تو در خواب باشی، خوابی که نگویند فلانی کجاست؟! به خدا قسم این مبارزه حق است که به دست کسی که بر حق است انجام می گیرد، و او نسبت به آنچه که ملحدان انجام می دهند باکی ندارد. والسلام.

64 از نامه های آن حضرت است

در جواب نامه معاویه

اما بعد، همان طور که گفتم ما و شما با هم در الفت و اتفاق بودیم، ولی در گذشته

ترجمه نهج البلاغه، ص: 424

بین ما و شما جدایی افتاد، زیرا ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید، و امروز هم ما به راه راستیم و شما دچار فتنه اید، و مسلمان شما اسلام نیاورد مگر از روی بی میلی، و این در حالی بود که تمام بزرگان عرب تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و همدست وی گشتند.

گفته بودی که طلحه و زبیر را من کشتم، و عایشه را تبعید نمودم، و میان دو شهر کوفه و بصره فرود آمدم؛ این امور به تو ربطی ندارد، تو را در این مسأله زیانی نیست و هم نیازی ندارد که عذرش را از تو بخواهم.

و یادآور شدی که با لشگری از مهاجرین و انصار به جنگ من خواهی آمد؛ معلومت باد از آن روزی که برادرت اسیر شد هجرت قطع گشت (و شما را نشاید که به خود مهاجر گوئید)، اکنون اگر به دیدار من عجله داری آسوده باش، که اگر به دیدارت آمی سزاوار است که خداوند مرا برای عقوبت تو برانگیخته باشد، و اگر تو به دیدار من آبی مانند آن است که برادر بنی اسد گفته: به استقبال باد تابستانی روند که سنگ ریز و درشت را بر می گیرد و بر آنان می کوبد.

شمشیری که به وسیله آن جدّ و دایی و برادرت را کشتم پیش من است. به خدا قسم چنانکه دانستم بر دلت غلاف گمراهی پوشیده، و عقلت اندک و ناقص است؛ شایسته است درباره تو گفته شود: که بر نردبانی بالا رفته ای که تو را بر جای بدی مشرف ساخته، که به زیان توست نه سود تو، چرا که چیزی را خواستی که گمشده تو نیست، و گوسپندی را چراندی که مالکش نمی باشی، و امری را خواستی که نه اهلش هستی و نه در معدنش قرار دادی؛ چه اندازه گفتارت از عملت دور است، چه زود شبیه عموها و دایی های شدی، که شقاوت و آرزوهای باطل آنان را به انکار محمد صلی الله علیه و آله واداشت، همان گونه که می دانی با او جنگیدند تا به خاک و خون درافتادند، نه از حادثه عظیمی به نفع خود دفاع کردند، و نه حریمی را در برابر شمشیرهایی که میدان نبرد از آن خالی نیست و با سهل انگاری سازگاری ندارد حمایت نمودند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 425

درباره کشتندگان عثمان زیاد از اندازه سخن گفتم، بیا مانند دیگران از من اطاعت کن، سپس آنان را نزد من به محاکمه کشان، تا بین تو و ایشان به کتاب خدا داوری کنم.

ولی آنچه تو می خواهی به مانند گول زدن طفل در ابتدای بازگرفتن او از شیر است.

سلام بر اهلش.

65 از نامه های آن حضرت است

باز هم به معاویه

اما بعد، زمان آن رسیده که با دیدن دقیق به مشاهده امور روشن برخیزی و از آن بهره‌مند گردی، تو با ادعاهای باطل به راه پیشینیان رفتی، و خود را بی‌پروا در عرصه فریب و دروغها انداختی، آنچه را برتر از مرتبه توست به خود بستی، و بیت‌المالی را که برای دیگران اندوخته شده ربودی، همه این برنامه‌هایت به خاطر فرار از حق، و انکار نمودن واقعیاتی است که از گوشت و خون برای تو لازمتر بود، همان واقعیاتی که گوشت شنیده، و سینه‌ات از آن پر شده، آیا بعد از حق جز گمراهی آشکار چیزی هست، و پس از بیان روشن غیر از اشتباه برنامه‌ای وجود دارد؟ از اشتباه و حق و باطل را به هم آمیختن دوری کن، که فتنه دیرزمانی است که پرده‌هایش را بر چهره افکنده، و تاریکیش دیده‌های بینا را نابینا ساخته. از طرف تو نامه‌ای به من رسید با سخنان بی‌تناسب، که از آشتی و صلح نشانه‌ای ندارد، و کلمات افسانه گونه‌ای که دانش و بردباری آن را برنباخته است، با این گفته‌های بی‌اساست، به کسی مانی که در شنزار فرو رفته، یا به تاریکی در منطقه‌ای بی‌نشانه قدم بر می‌دارد، خود را به جای بلندی برده‌ای که رسیدن به آن سخت، و نشانه‌هایش دور است، عقاب بلندپرواز به آن نمی‌رسد، و هر که بر آن بالا رود با ستاره عیوق برابری

ترجمه نهج البلاغه، ص: 426

می‌کند.

پناه به خدا که تو پس از من حکومت مسلمین را برای دخالت در امورشان به دست گیری، یا برای یکی از آنان با تو قرارداد و پیمانی به اجرا گذارم! از هم اکنون خود را دریاب، و برای خویش چاره‌ای بیندیش، که اگر کوتاهی ورزی و بندگان خدا برای جنگ با تو برخیزند، درها به رویت بسته شود، و آنچه امروز از تو پذیرفته است پس از آن پذیرفته نشود. والسلام.

66 از نامه‌های آن حضرت است

به عبدالله بن عباس که پیش از این به صورتی دیگر آمده است (نامه 22)

اما بعد، آدمی از رسیدن به چیزی که از او فوت نمی‌شد خوشحال می‌گردد، و از فوت چیزی که نصیب او نمی‌گشت اندوهناک می‌شود (این خوشحالی و اندوه بیجاست). برترین برنامه از دنیایت نزد تو، رسیدن به کامیابی یا به کار بردن

خشم و غضب نباشد، باید بهترین کار نزد تو نابود کردن باطل، یا زنده کردن حق باشد. باید خوشحالی معطوف به چیزی شود که از پیش فرستاده‌ای، و اندوخت بر ثروتی که بعد از خود به جای می‌گذاری، و اندیشه‌ات متوجه جهان بعد از مرگ باشد.

67 از نامه‌های آن حضرت است

به قُثم بن عباس که عامل حضرت در مکه بود

ترجمه نهج البلاغه، ص: 427

اما بعد، برای مردم حج را برپادار، و ایام الله را به یادشان آر، دو طرف روز را به خاطر آنان بنشین، و آن را که از تو فتوا خواهد فتوا ده، جاهل را بیاموز، و با دانا به گفتگو برخیز. بین تو و مردم پیام‌رسانی جز زیانت، و دریانی جز چهره‌ات نباشد، و نیازمندی را از دیدارت محروم مکن، که اگر در ابتدای کار از درگاهت رانده شود، برای روا شدن حاجتش در آخر کار ستایش نشوی.

در بیت‌المالی که نزد تو جمع شده دقت کن، و آن را برای عیالندان و گرسنگانی که در نزد تو هستند مصرف کن، و به فقیران و نیازمندان برسان، و اضافه آن را نزد من فرست تا میان کسانی که پیش ما هستند تقسیم کنیم.

به مردم مکه فرمان بده از کسانی که در این منطقه مسکن می‌گیرند اجاره نگیرند، زیرا خداوند می‌فرماید: «عاکف و بادی در آن مساویند»، مقصود از عاکف مقیم مکه، و بادی آن شخصی است که از دیار دیگر به حج می‌رود و اهل مکه نیست. خداوند ما و شما را به آنچه محبوب اوست موفق نماید. والسلام.

68 از نامه‌های آن حضرت است

به سلمان فارسی رحمه الله پیش از خلافت حضرت

اما بعد، دنیا همچون مار است، چون به آن دست نمی نرم، ولی زهرش کشنده است.

از آنچه که در دنیا تو را خوشایند است دوری کن، چرا که از کالایش اندکی همراه تو می ماند، و اندوهش را از خود بگذارد، چون فراقش و دگرگونیش را باور داری. به وقتی که انس تو با دنیا بیشت است همان زمان از آن بیشتر برحذر باش، که دنیادار چون به لذت و خوشی آرام گرفت دنیا او را به عرصه بلا و سختی فرستاد، یا هر زمان به انس با

ترجمه نهج البلاغه، ص: 428

دنیا مطمئن شد او را به ترس و وحشت دچار ساخت! والسلام.

69 از نامه های آن حضرت است

به حارث همدانی

به ریسمان قرآن چنگ بزن، و از آن طلب پند کن، حلالش را حلال، و حرامش را حرام شمار، به آنچه که از حق گذشته است تصدیق کن، از گذشته جهان برای باقیمانده آ پند گیر، زیرا بعضی از آن شبیه بعض دیگر است، و انجامش به آغازش می پیوندد، و همه آن از بین رفتنی و از دست دادنی است. نام خدا را بزرگ دار در اینکه از نام خدا جز به حق یاد کنی. بسیار یاد مرگ و بعد از مرگ باش. مرگ را جز با شرط محکم و استوار آرزو مکن. از هر عملی که کننده اش آن را برای خود می پسندد و برای مسلمین خوشایند نیست برحذر باش. و از هر برنامه ای که در نهان انجام می گیرد و در آشکار از آن شرم می رود دوری کن. از کارهایی که اگر از کننده اش سؤال شود به انکار برمی خیزد یا از آن پوزش می طلبد بپرهیز. آبرویت را نشانه تیرهای گفته های مردم قرار مده، و هر آنچه را شنیدی با مردم در میان مگذار، که همین کار بر دروغگویی کفایت می کند، و نیز هر آنچه را برای تو می گویند تکذیب مکن، که این گواه بر جهل است.

خشم را فروخور، به هنگام توانایی گذشت کن، و به وقت غضب بردبار باش، و زمان حکومت و قدرت چشم پوشی داشته باش تا عاقبت خوشی برایت باشد. از هر نعمتی که خداوند در اختیارت گذاشته به راه صلاح مصرف کن، و هیچ نعمت خداداده را به تباهی نبر، باید نشانه نعمت هایی که خداوند به تو داده در تو دیده شود.

آگاه باش بهترین مؤمنین بهترین ایشان است در پیش فرستاند جان و اهل و مالش در راه حق، که هر آنچه از نیکی پیش فرستی برای تو ذخیره شود، و آنچه را به جای گذاری

ترجمه نهج البلاغه، ص: 429

خیرش برای غیر تو خواهد بود. از همنشینی با کسی که رأیش سست و کارش زشت است بپرهیز، که هر دوستی را از دوستش می شناسند. در شهرهای بزرگ مسکن گزین که آنجا مرکز اجتماع مسلمین است، از اقامت در مراکز غفلت و ستمکاری و آنجا که مددکاران بر طاعت خدا اندکند بپرهیز. اندیشهات را در اموری که به کارت آید مشغول دار. از نشستن در گذرگاههای بازار حذر کن، زیرا آن مراکز محل حضور شیطان و پیش آمدن فتنههاست. در رابطه با کسی که تو را بر او برتری داده اند زیاد توجه داشته باش، که این توجه از جمله راههای شکرگزاری است. در روز جمعه سفر مکن تا به نماز جمعه حاضر شوی، مگر سفری که برای جهاد بروی، یا کاری که نسبت به آن معذوری. در تمام کارهایت از خدا اطاعت کن، که اطاعت از خدا از همه چیز برتر است. نفس خود را در عبادت بفریب، و با او به رفق و مدارا باش و به او سختگیری مکن، و زمانی که نشاط و فراغت دارد به عبادتش آر، مگر در آنچه بر تو واجب است، که تو را از انجامش و مراعت آن در زمان معینش چاره ای نیست. بترس از اینکه مرگ بر تو درآید، و تو در آن وقت برای به دست آوردن دنیا از خداوند فراری باشی. از همنشینی با بدکاران دوری کن، که بدی به بدی پیوندد. خداوند را بزرگ دار و دوستانش را دوست بدار. از خشم بپرهیز، که خشم سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است. والسلام.

70 از نامه های آن حضرت است

به سهل بن حنیف انصاری که کارگزار حضرت در مدینه بود،

در رابطه با گروهی از اهل مدینه که به معاویه پیوستند.

اما بعد، به من خبر رسیده که مردمی که نزد تواند به پنهانی به جانب معاویه می روند، بر آنچه که از عدد ایشان کم می شود، و از کمکشان کاسته می گردد افسوس به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 430

خود راه مده، در گمراهی آنان و آرامش خاطر تو، همین بس که از هدایت و حق گریختند، و به طرف و کوردلی و نادانی شتافتند، اینان اهل دنیایند، به آن روی آورده و به دنبالش افتاده‌اند، عدالت را شناختند، و دیدند، و شنیدند، و فهمیدند، و دانستند که مردم در پیشگاه ما، نسبت به حق با هم مساویند، و در عین حال گریختند تا خود را به نان و نوایی برسانند؛ از رحمت خدا دور باشند دور!

به خدا قسم آنان از ستم فرار نکرده، و به عدالت روی ننموده‌اند. امیدواریم خداوند در این برنامه خلافت، دشواریش را بر ما آسان، و ناهمواریش را بر ما هموار نماید، ان شاء الله. و سلام بر تو.

71 از نامه‌های آن حضرت است

به منذر بن جارود عیدی، که او را در بعضی نواحی به کار گمارد، و او در امانت کارگزاریش خیانت کرد.

اما بعد، درستی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین نمود، و فکر کردم پیرو او هستی، و به روش او می‌روی، ناگاه به من گزارش رسید که در تبعیت از هواهای نفس دست‌بردار نیستی، و ذخیره‌ای برای آخرت باقی نمی‌گذاری، با ویران کردن آخرت دنیایت را آباد می‌کنی، و به قیمت جدا شدن از دینت به خویشانت می‌پیوندی. اگر آنچه از تو به من گزارش شده درست باشد شتر خانواده‌ات و بند کفشت از تو بهتر است! کسی که مانند تو باشد نه اهلیت دارد که مرزی به وسیله او بسته شود، و نه برنامه‌ای به توسط او اجرا گردد، و یا مقامش را بالا برند، یا در امانتی شریکش نمایند، یا از خیانت او در امان باشند. زمانی که این نامه به دستت رسد به طرف من حرکت کن ان شاء الله.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 431

این منذر کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌اش فرمود: از خودبینی و خودپسندی مرتب به این طرف و آن طرفش نظر می‌کند، در دو جامه خود می‌خرامد، و پیوسته گرد و غبر کفشهایش را پاک می‌نماید.

72 از نامه‌های آن حضرت است

به عبدالله بن عباس رحمه الله

اما بعد، تو بر مرگت پیشی نخواهی جست، و رزقی که روزی تو نیست نسبت به تو نخواهند داد. آگاه باش روزگار دو روز است: روزی به نفع تو، و روزی به زیان تو، و دنیا خانه‌ای است که دست به دست می‌گردد، آنچه از دنیا نصیب تست به تو می‌رسد هر چند ناتوان باشی، و آنچه به ضرر توست با نیروی خود قدرت دفعش را نخواهی داشت.

73 از نامه‌های آن حضرت است

به معاویه

اما بعد، من در جوابهای پیاپی به تو، و گوش دادن به نامه رأیم را بی‌نتیجه دانسته، و فراستم را تخطئه می‌کنم. تو در اموری که از من درخواست داری، و نامه‌هایی که برای پاسخ گرفتن به جانب من می‌فرستی، کسی را مانی که به خواب سنگین فرورفته و خوابهای بی‌پایه‌اش دروغ از آب درمی‌آید، و چون سرگردان به پا ایستاده‌ای که ایستادنش او را به سنگینی و سختی انداخته، نمی‌داند آنچه او را پیش می‌آید آیا به سود اوست یا به زیان او. تو همانند چنین کسی نیستی ولی او شبیه توست! به خدا قسم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 432

اگر علاقه‌ام به باقی ماندن مردم مؤمن نبود ضربات کوبنده‌ای از طرف من به تو می‌رسید که استخوان را بکوبد، و گوشت را آب کند. آگاه باش که شیطان تو را از اینکه به بهترین امورت بازگردد، و گفتار خیرخواه خود را بشنوی بازداشته. و سلام بر اهلش.

74 از عهدنامه‌های آن حضرت است

که میان قبیله ربیعہ و اهل یمن نگاشت،

و از خط هشام بن کلبی روایت شده

ای عہدی است کہ شهرنشین و بادیه‌نشین اهل یمن، و مقیم و بیابان‌گرد قبیله ربیعہ بر آن اتفاق کرده‌اند، به اینکه کتاب خدا را پیروی نمایند، و به آن دعوت کنند، و مردم را به آن دستور دهند، و از هر کس به قرآن دعوت نمود و به آن فرمان قبول کنند، آن را به هیچ قیمتی معامله نکنند، و به جای آن چیزی را نپذیرند، و بر علیه کسی کہ با قرآن مخالفت کرده و آن را ترک نماید متحد و یار یکدیگر و همصدا باشند. پیمان خود را به خاطر سرزنش کسی، یا خشم شخصی، یا خوار نمودن و ناسزا گفتن گروهی به گروه دیگر نشکنند. بر این پیمان‌نامه حاضر و غایب، نادان و دانا، عاقل و جاهلشان متعهدند.

عهد خدا و پیمانش با این پیمان‌نامه بر عہده ایشان است، همان از عهد خدا پرسش خواهد شد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 433

75 از نامه‌های آن حضرت است

و این پیمان‌نامه را علی بن ابی طالب نوشت.

کہ در آغازِ بیعتِ مردم با آن حضرت به خلافت، از مدینه به معاویه نوشت.

واقعی آن را در کتاب جمل روایت کرده از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به معاویه پسر ابوسفیان:

اما بعد، عذر و حجت را در رابطه با شما، و روی گردانیم را از شما آگاهی، تا به وقوع پیوست آنچه که از آن چاره‌ای نبود و جلوگیری از آن امکان نداشت؛ داستان طولانی و سخن بسیار است، گذشته گذشته، و آمد آنچه آمد، از آنان که نزد تواند برای من بیعت گیر، و با گروهی از یاران به سوی من بیا. والسلام.

76 از سفارشات آن حضرت است

به عبدالله بن عباس، وقتی که او را در بصره به جای خود قرار داد.

در برخورد با مردم، و در نشستن با ایشان، و داوری میان آنان گشاده‌رو باش، از خشم حذر کن، که آن سبکسری و انگیزه شیطانی است. آگاه باش آنچه تو را به خدا نزدیک کند از آتش جهنم دور می‌نماید، و آنچه تو را از خدا دور کند به آتش نزدیک خواهد نمود.

77 از سفارشات آن حضرت است

باز هم به عبدالله بن عباس، زمانی که او را برای گفتگو با خوارج فرستاد

با آنان با قرآن به مناظره برخیز، چرا که قرآن تحمل معانی گوناگون دارد، تو چیزی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 434

از قرآن می‌گویی آنان چیز دیگر، ولی با کمك سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان احتجاج کن، که در برابر آن جز پذیرش گریزی ندارند.

78 از نامه‌های آن حضرت است

در پاسخ نامه‌ای که ابوموسی اشعری

از محلی که در آن برای داوری نشانده شده بودند به آن حضرت نوشت، این نامه را سعید بن یحیی اموی در کتاب مغازی آورده

همانا بسیاری از مردم نسبت به نصیب فراوان آخرت خود دچار دگرگونی شدند، پس به دنیا روی آوردند، و از روی هوا و هوس سخن گفتند. من دچار برنامه‌ای شگفت‌انگیز شده‌ام، که مردمی خودپسند بر آن گرد آمده‌اند، من جراحی را از آنان درمان می‌کنم، که می‌ترسم خون بسته شود و بدون علاج ماند. آگاه باش، احدی به وحدت و الفت امت محمد صلی الله علیه و آله از من حریص‌تر نیست، من در این کار پاداش نیکو و عاقبت شایسته‌ای را خواهانم، و بزودی به آنچه وعده داده و بر عهده گرفته‌ام وفا می‌کنم اگر چه تو از شایستگی خود که در وقت جدایی از من داشتنی برگشته باشی، زیرا بدبخت کسی است که از سود عقل و تجربه‌ای که به او عنایت شده محروم ماند.

من از گوینده‌ای که سخن به باطل گوید، و از فاسد کردن کاری که خدا به صلاح آورده متنفر و بیزارم. پس آنچه را که معرفت نداری رها کن، که بدکرداران با سخنان باطل و ناروا به سوی تو می‌شتابند. والسلام.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 435

79 از نامه‌های آن حضرت است

به سرداران لشکر به وقتی که به خلافت رسید

اما بعد، پیشینیان را این معنی به تباهی کشید که مردم را از حق بازداشتند، آنها هم حق را به دنیا فروختند، دیگر آنکه مردم را به باطل بردند، آنها هم باطل را پیروی کردند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 436

باب سوم باب گزیده حکمتها، و موعظه‌های امیرمؤمنان

علیه السلام، از آن است، گزیده پاسخ‌های پرسش‌هایی که از آن حضرت شده، و گفته‌های کوتاه، در رابطه با مقاصد دیگر آن بزرگوار

ترجمه نهج البلاغه، ص: 437

حکمت 1

آن حضرت فرمود: در فتنه همچون شتر بچه باش، او را نه پشتی است که سوارش شوند، و نه پستانی که شیرش دوشند.

حکمت 2

و آن حضرت فرمود: آن که طمع را شعار خود نمود نفشش را خوار ساخت، و کسی که سختی و بدحالی خود را فاش کرد راضی به پستی شد، و آدمی که زبانش را بر خود امارت داد بی‌مقدار گشت.

حکمت 3

و آن حضرت فرمود: بخل عار است، و ترس نقصان، تنگدستی زیرک را از برهانش لال کند، انسان تهیدست در دیارش غریب است.

حکمت 4

آن حضرت فرمود: ناتوانی آفت، پایداری شجاعت، زهد در دنیا ثروت، و پاکدامنی سپر از بلاست. و رضا به قضا همنشینی نیکوست.

حکمت 5

و آن حضرت فرمود: دانش میراثی گرانبها، آداب پسندیده زیورهای تازه، و اندیشه آینه‌ای صاف است.

حکمت 6

و آن حضرت فرمود: سینه عاقل مخزن راز اوست، گشاده رویی دام محبت، و تحمل آزار دیگران پوشاننده عیوب انسان است. و از آن حضرت روایت شده که در زمینه جمله اخیر چنین فرموده: صلح و مسالمت پوشش عیبهاست. و کسی که از خود راضی است، خمشگین بر او بسیار است.

حکمت 7

و آن حضرت فرمود: صدقه دارویی است سودمند، و کردار بندگان در این جهان پیش روی چشم آنان در آن جهان است.

حکمت 8

و آن حضرت فرمود: از این انسان شگفت زده شوید که با پیهی می‌بیند، با گوشتی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 438

می‌گوید، با استخوان می‌شنود، و از حفره‌ای تنفس می‌کند.

حکمت 9

و آن حضرت فرمود: چون دنیا به ملّی روی کند خوبیهای دیگران را به آنان عاریت دهد، و چون پشت کند خوبیهایشان را از آنان سلب نماید.

حکمت 10

و آن حضرت فرمود: با مردم آنچنان معاشرت کنید که چون از دنیا رفتید بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید به شما میل نمایند.

حکمت 11

و آن حضرت فرمود: وقتی بر دشمن غلبه کردی، گذشت از او را شکرانه پیروزی بر وی قرار ده.

حکمت 12

و آن حضرت فرمود: ناتوانترین مردم کسی است که از یافتن دوستان ناتوان است، و ناتوانتر از او کسی است که دوستان به دست آورده را از دست بدهد.

حکمت 13

و آن حضرت فرمود: زمانی که مقدمات نعمتها به شما رسید، نهایت آن را با کمی شکر از خود مرانید.

حکمت 14

و آن حضرت فرمود: آن را که نزدیک و اگذاارد، یاری بیگانه بسیار دور را دریابد.

حکمت 15

و آن حضرت فرمود: نه هر گرفتاری باید در معرض سرزنش قرار گیرد.

حکمت 16

و آن حضرت فرمود: امور رام مقدرات است، تا بدان جا که گاهی مرگ آدمی به تدبیر خود اوست.

حکمت 17

و سؤال کردند از آن حضرت از مفهوم گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله: «موی سپید را تغییر دهید و خود را شبیه یهود ننمایید» پرسیدند، آن حضرت فرمود: پیامبر این سخن را وقتی فرمود که شمار اهل دین اندک بود، اما امروز که سفره اسلام گسترده شده، و استوار و پابرجا گشته، مرد است و اختیارش.

حکمت 18

و آن حضرت درباره کسانی که از جهاد در کنار او دوری جستند فرمود: حق را فرو گذاشتند، و به یاری باطل برخاستند.

حکمت 19

و آن حضرت فرمود: آن که در پی آرزویش بشتابد به اجل خویش به سر آید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 439

حکمت 20

و آن حضرت فرمود: از لغزش جوانمردان بگذرید، چه اینکه کسی از آنها نیست که بلغزد جز آنکه خدایش دست گیرد و بلندش سازد.

حکمت 21

و آن حضرت فرمود: ترس قرین یأس، و کم روی همراه با محرومیت است.
فرصت به مانند ابر گذرا می گذرد، پس فرصت های نیک را غنیمت دانید.

حکمت 22

و آن حضرت فرمود: ما را حقی است اگر به ما داده شود (چه بخت)، ورنه بر ترك شتران سوار شویم هر چند این شبروی طولانی شود.

این از سخنان لطیف و فصیح امام است. مفهومش این است که اگر حق ما داده نشود به مانند افراد از چشم افتاده خواهیم بود. و این به خاطر این است که آن که پشت سر راکب سوار می شود مانند برده و اسیر و کسی است که در مرتبه اینان است.

حکمت 23

و آن حضرت فرمود: آن که کردارش او را به کندی حرکت دهد، نسبش وی را سرعت ندهد.

حکمت 24

و آن حضرت فرمود: از کفاره‌های گناهان بزرگ به داد دادخواه رسیدن، و اندوه اندوهگین را برطرف کردن است.

حکمت 25

و آن حضرت فرمود: ای پسر آدم، چون بینی خداوند سبحان نعمت‌هایش را پی در پی به سوی تو می‌فرستد در حالی که او را نافرمانی می‌کنی از وی برحذر باش.

حکمت 26

و آن حضرت فرمود: کسی چیزی را در درونش پنهان نمی‌کند مگر اینکه از سخنان بی‌تأملش و از صفحات رخسارش آشکار می‌گردد.

حکمت 27

و آن حضرت فرمود: با بیماریت راه برو تا جایی که با تو راه می‌رود.

حکمت 28

و آن حضرت فرمود: برترین زهد نمان داشتن زهد است.

حکمت 29

و آن حضرت فرمود: زمانی که به دنیا پشت کرده‌ای و مرگ به تو روی نموده، به هم رسیدن تو و مرگ چه سریع است!

ترجمه نهج البلاغه، ص: 440

حکمت 30

و آن حضرت فرمود: حذر، حذر! به خدا قسم هر آینه بر گناه پرده پوشیده، تا جایی که گویا آمرزیده است.

حکمت 31

از حضرتش در رابطه با ایمان سؤال شد، پاسخ داد: ایمان استوار بر چهار پایه است: شکیبایی، باور، عدالت، جهاد. شکیبایی را چهار شعبه است: اشتیاق، ترس، زهد، انتظار. آن که مشتاق بهشت است دل از شهوات گرداند. آن که در ترس از آتش است از محرمات دوری کرد. آن که بی‌رغبت به دنیا است مصائب را آسان شمرد. و آن که در انتظار مرگ است به سوی خیرات شتافت. باور را چهار شعبه است: بینایی زیرکانه، دریافت حکیمانه، پندگیری از دیگران، و اقتدا به روش پاکان. آن که در زیرکی بینایی یافت حکمت برایش روشن شد. و هر که را حکمت روشن شد پندگیری را دانست. و هر که پندگیری را دانست، چنان می‌نماید که در میان گذشتگان بوده. عدالت را چهار شعبه است: فهم درست، غواصی دانش، دآوری روشن، استواری در بردباری. آن که درست فهمید اعماق دانش را دریافت.

کسی که اعماق دانش را دریافت از آب‌شخور احکام شریعت سیراب بازگشت. و هر که بردباری ورزید در کارش کوتاهی نکرد، و در میان مردم به ستودگی و نیکی زندگی نمود. جهاد را چهار شعبه است: امر به معروف، نهی از منکر، صداقت در مواضع حق، دشمنی با بدکاران. آن که به امر به معروف برخاست مردم مؤمن را توانا نمود. و هر که نهی از منکر کرد بینی منافقان را به خاک ذلت رساند. و آن که صدق در مواضع حق را رعایت نمود به وظیفه‌اش عمل کرد. و هر کس با بدکاران دشمنی کرد و برای خدا خشم گرفت خداوند به خاطر او خشم گیرد و او را در قیامت خشنود سازد.

کفر بر چهار پایه است: کنجکاوی ناصواب، زد و خورد با مردم، انحراف از حق، و دشمنی. آن که کنجکاوی ناصواب کرد به حق بازنگشت. و آن که از پی جهالت به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 441

زد و خورد با مردم برخاست پیوسته از دیدن حق کور شد. و آن که از حق منحرف گشت خوبی را بدی و بدی را خوبی دیده و دچار مستی گمراهی شد. و آن که دشمنی نمود راههایش دشوار، و کارش سخت، و راه نجاتش تنگ گشت.

شك بر چهار پایه است: جدال، ترس، دودلی، و خودباختن. آن که جدال را شیوه خود کرد شب گمراهیش صبح هدایت نشد. و هر که را ترساند آنچه پیش رو داشت عقبگرد نمود. و هر کس ملازم دودلی گشت، گامهای شیطان پایمالش کرد. و آن که به هلاکت دنیا و آخرت تن داد در هر دو جهان نابود شد. پس از این سخن گفتاری بود که آن را از ترس طولانی شدن و بیرون رفتن از روشی که قصد ما در این کتاب است واگذاشتیم.

حکمت 32

و آن حضرت فرمود: از نیکی بهتر نیکوکار، و از بدی بدتر بدکار است.

حکمت 33

و آن حضرت فرمود: بخشنده باش نه بیش از حد، اندازه نگاهدار نه در حد سختگیری.

حکمت 34

و آن حضرت فرمود: برترین بی نیازی واگذا دادن آرزوهاست.

حکمت 35

و آن حضرت فرمود: کسی که به کارهایی که مردم را خوشایند نیست بشتابد، مردم آنچه را نمی دانند در حق او می گویند.

حکمت 36

و آن حضرت فرمود: آن که آرزو را طولانی کند کارش را زشت سازد.

حکمت 37

و آن حضرت در وقت رفتن به شما که کشاورزان شهر انبار با دیدن حضرت به نشانه احترام از اسبها پیاده شده و پیشاپیش آن بزرگوار دویدند، فرمود: این چه عملی بود از شما سر زد؟! گفتند: برنامه‌ای است که با آن سران خود را بزرگ می‌شماریم.

فرمود:

به خدا قسم زمامداران شما از این کار سود نمی‌برند، و شما با این عمل در دنیا به مشقت می‌افتید، و در آخرت دچار بدبختی می‌شوید. و چه خسارتبار است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 442

مشقتی که به دنبال آن کیفر الهی است، و چه سودمند است آسایشی که به همراه آن ایمنی از آتش جهنم است!

حکمت 38

به فرزندش حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: پسر! دو چهار برنامه را از من حفظ کن که آنچه با آنها به جای آوری دچار زیان نمی‌کند: برترین بی‌نیازی خرد است، بزرگترین ناداری بی‌خردی است، بالاترین وحشت خودبینی، و گرامی‌ترین حسب حسن خلق است. پسر، از دوستی با احمق برحذر باشد، که می‌خواهد تو را سود دهد ولی زیان می‌رساند. از رفاقت با بخلی پرهیز، چه اینکه آنجا که به شدت به او نیازمندی از تو دریغ خواهد کرد. و از دوستی با بدکار کناره بگیر، زیرا تو را به اندک چیزی می‌فروشد. و از رفاقت با دروغگو حذر کن، چرا که مانند سراب است، دور را در نظرت نزدیک، و نزدیک را دور می‌کنند.

حکمت 39

و آن حضرت فرمود: با انجام مستحبات در حالی که به واجبات زیان رساند تقرّبی به حق نیست.

حکمت 40

و آن حضرت فرمود: زبان عاقل در پسِ قلب او، و دل نادان پشت زبان اوست. این قطعه از معانی شگفت و شریف است. منظور این است که عاقل در هر سخنی جز با مشورت دل و صلاحدید فکر وارد نمی‌شود، ولی احمق سخن گفتن و ریخت و پاش زبانش پیش از رجوع به اندیشه و تأمل و تدبّر است. بنابراین چنان است که زبان عاقل پیرو قلب او، و قلب احمق تابع زبان اوست.

حکمت 41

این معنا به لفظی دیگر روایت شده و آن این‌که: دل احمق در دهان او، و زبان خردمند در قلب اوست. و معنای هر دو جمله یکی است.

حکمت 42

و آن حضرت به یکی از یارانش به وقتی که بیمار شده بود، فرمود: خداوند آنچه را از بیماری به تو رسیده سبب سقوط گناهانت قرار داد، زیرا در بیماری اجری نیست ولی گناهان را همچون ریختن برگها از درخت از صفحه پرونده می‌ریزد. پاداش در

ترجمه نهج البلاغه، ص: 443

گفتار به زبان، و عمل به دست و پا است. خداوند سبحان محض صدق نیت و شایستگی باطن، هر کدام از بندگان را بخواند وارد بهشت می‌کند.

مؤلف گوید: اینکه امام فرموده «بیماری را از جانب خدا پاداش نیست» صحیح است، چه اینکه بیماری از جمله اموری است که آن را عوض است نه مزد، زیرا استحقاق عوض در برابر دردها و بیماریها و امثال اینهاست که از جانب خدا به عبد می‌رسد، و اجر پاداش در برابر کاری است که عبد انجام می‌دهد و مستحق آنها می‌گردد، روی این حساب بین عوض و پاداش فرق است که امام آن فرق را با علم نافذ و رأی صائب و درست خود بیان نموده.

حکمت 43

و آن حضرت درباره خبّاب بن ارت فرمود: خداوند خبّاب ارت را رحمت کند، از روی رغبت اسلام آورد، و به خاطر اطاعت از حق هجرت نمود، و به آنچه او را کافی بود قناعت ورزید، و از خداوند خشنود بود، و جهادگر در راه حق زیست.

حکمت 44

و آن حضرت فرمود: خوشا به حال کسی که به یاد معاد بود، و برای حساب کار کرد، و به آنچه او را کفایت می‌نمود قناعت ورزید، و با خشنودی از خدا زیست.

حکمت 45

و آن حضرت فرمود: اگر با شمشیر بر بُنِ بینی مؤمن زخم که با من دشمنی ورزد دشمنی نخواهد کرد. و اگر تمام جهان را در کام منافق ریزم که مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت. زیرا قضا جاری شده و بر زبان پیامبر اُمّی صلی الله علیه و آله گذشته که فرمود: یا علی، مؤمن تو را دشمنی نکند، و منافق تو را دوست ندارد.

حکمت 46

و آن حضرت فرمود: کار زشتی که تو را برنجاند، نزد خداوند از عملی که تو را دچار خودبینی نماید بهتر است.

حکمت 47

و آن حضرت فرمود: اندازه مرد به اندازه همت او، و صداقتش به مقدار جوانمردی او، و دلیریش به اندازه عر داشتنش از کار زشت، و پاکدامنیش به میزان غیرت اوست.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 444

حکمت 48

و آن حضرت فرمود: پیروزی به احتیاط، و احتیاط در به کارگیری رأی، و رأی به حفظ اسرار است.

حکمت 49

و آن حضرت فرمود: از حمله کریم چون گرسنه شود، و از حمله پست چون سیر شود پرهیزید.

حکمت 50

و آن حضرت فرمود: دلهای مردمان وحشی است، هر کس به آنها الفت جوید به او روی آورند.

حکمت 51

و آن حضرت فرمود: عیب پوشیده است تا وقتی که دولت و نعمت تو را مساعدت کند.

حکمت 52

و آن حضرت فرمود: سزاوارترین مردم به گذشت، تواناترین آنان به مجازات است.

حکمت 53

و آن حضرت فرمود: سخاوت آن است که بی درخواست باشد، ولی آنچه را به درخواست بخشند به خاطر حیا و برای رهایی از بدگویی است.

حکمت 54

و آن حضرت فرمود: ثروتی چون عقل، و فقری چون جهل، و میراثی چون ادب، و پشتیبانی همچون مشورت نیست.

حکمت 55

و آن حضرت فرمود: صبر دو صبر است: صبر بر آنچه میل نداری (عبادت)، و صبر از آنچه دوست نداری.

حکمت 56

و آن حضرت فرمود: ثروت در غربت وطن، و تهیدستی در وطن غربت است.

حکمت 57

و آن حضرت فرمود: قناعت گنجی است که تمام نمی شود. و این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله هم نقل شده.

حکمت 58

و آن حضرت فرمود: مال مادّه شهوات است.

حکمت 59

و آن حضرت فرمود: آن که تو را از بدی بیم دهد چون کسی است که به خوبی مژده دهد.

حکمت 60

و آن حضرت فرمود: زبان درنده‌ای است، که اگر آزادش گذارند بگزد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 445

حکمت 61

و آن حضرت فرمود: زن عقری است که گزیدنش شیرین است.

حکمت 62

و آن حضرت فرمود: چون تو را سلام کنند بهتر از آن را پاسخ ده، و هرگاه احسانت نمایند آن را به افزونتر پاداش ده، گرچه برتری برای کسی است که ابتدای به تحیت و احسان نموده.

حکمت 63

و آن حضرت فرمود: شفاعت کننده پر و بال شفاعت خواه است.

حکمت 64

و آن حضرت فرمود: اهل دنیا چون کاروانی هستند که آنان را می‌برند در حالی که در خوابند.

حکمت 65

و آن حضرت فرمود: از دست رفتن دوستان غربت است.

حکمت 66

و آن حضرت فرمود: به حاجت نرسیدن آسانتر از درخواست آن از نااهل است.

حکمت 67

و آن حضرت فرمود: از عطای اندک حیا مکن، که نومید کردن کمتر از آن است.

حکمت 68

و آن حضرت فرمود: پاکدامنی زینت تهیدستی، و شکر زینت توانگری است.

حکمت 69

و آن حضرت فرمود: هرگاه آنچه خواهی نباشد، از اینکه چگونه باشی باك مدار.

حکمت 70

و آن حضرت فرمود: نادان جز به افراط و تفریط دیده نشود.

حکمت 71

و آن حضرت فرمود: چون عقل کامل شود سخن کم گردد.

حکمت 72

و آن حضرت فرمود: روزگار بدنها را کهنه، و امیدها را نو، و مرگ را نزدیک، و آرزو را دور می کند. آن که به روزگار دست یافت ناراحتی دید، و هر که آن را از دست داد در سختی افتاد.

حکمت 73

و آن حضرت فرمود: آن که خود را در مرتبه پیشوایی قرار می دهد باید پیش از مؤدب نمودن مردم به مؤدب نمودن خود اقدام کند، و پیش از آنکه دیگران را به گفتار ادب نماید، باید به کردارش مؤدب به آداب کند، و آن که خود را بیاموزد و ادب نماید به تعظیم سزاوارتر است از کسی که فقط دیگران را بیاموزد و تأدیب کند.

حکمت 74

و آن حضرت فرمود: نفس کشیدن انسان گام برداشتن او به سوی مرگ است.

حکمت 75

و آن حضرت فرمود: هر شمرده شده‌ای تمام شدنی، و هر انتظار کشیده‌ای رسیدنی است.

حکمت 76

و آن حضرت فرمود: زمانی که امور مشتبه شود، پایان آنها به اولشان سنجیده شود.

حکمت 77

از خبر ضرار پسر ضمره ضبابی است وقتی بر معاویه وارد شد و معاویه در رابطه با امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسید، ضرار گفت: شهادت می‌دهم که او را در بعضی از مواقف دیدم به وقتی که شب پرده‌های خود را فروافکنده بود، و او در محرابش به عبادت ایستاده. و محاسنش را به دست گرفته و چون شخص مارگزیده به خود می‌پیچید، و مانند انسان غمگین گریه می‌کرد و می‌گفت:

ای دنیا، ای دنیا، از من دوری گزین، خود را به من عرضه می‌کنی؟! یا آرزومندم شده‌ای؟! زمان وصال نزدیک مباد، هرگز! غیر مرا فریب ده، که مرا به تو نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده‌ام که آن را بازگشتی نیست. زندگیت کوتاه، بزرگیت اندک، و مرادت کوچک است. آه از کمی زاد، و درازی راه، و دوری سفر، و عظمت قیامت!

حکمت 78

از سخنان آن حضرت است در پاسخ مردی از اهل شام زمانی که پرسید: آیا رفتن ما به سوی شام به قضاء و قدر الهی بود؟ پس از گفتاری طولانی که این برگزیده‌ای از آن است:

وای بر تو! شاید قضاء لازم و قدر حتم را گمان برده‌ای؟! اگر این گونه بود هر آینه پاداش و عقاب باطل، و بشارت و تهدید ساقط می‌شد. خداوند سبحان بندگانش را بر اساس اختیار آنان امر فرموده، و محض ترساندن نمی‌نموده، آسان را به آنان تکلیف کرده، و سخت را تکلیف نکرده، به اندک عمل عطای بسیار عنایت کرده، از این باب که مغلوب خلق است نافرمانی نشده، و خلق فرمانش را برده‌اند نه از جهت اینکه مجبورشان کرده، ارسال انبیاء بازیچه نیست، و کتب آسمانی را برای

ترجمه نهج البلاغه، ص: 447

بندگان به بیهودگی نفرستاده، و آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را بر وجه باطل نیافریده، «این گمان مردمی است که کافر شدند، پس وای بر کافران از عذاب دوزخ».

حکمت 79

و آن حضرت فرمود: حکمت را هر جا هست فراگیرید، که حکمت در سینه منافق هم هست، در آنجا قرار نمی‌گیرد تا بیرون آید و در سینه مؤمن با دیگر یارانش آرام گیرد.

حکمت 80

و آن حضرت در همین زمینه فرمود: حکمت گمشده مؤمن است، پس حکمت را فراگیر گرچه از اهل نفاق باشد.

حکمت 81

و آن حضرت فرمود: قیمت هر مرد کاری است که آن را نیکو انجام می دهد. این سخنی است که نمی توان برایش قیمت گذاشت، و حکمتی را با آن سنجید، و کلامی را با آن برابر نمود.

حکمت 82

و آن حضرت فرمود: شما را به پنج برنامه وصیت می کنم که اگر برای یافتنش مشقت سفری سخت را عهده دار شوید هر آینه سزاوار است: احدی از شما جز به پروردگارش امید نیندد، و جز از گناهش وحشت نکند، و از اعلام «نمی دانم» به وقت پرسش شدن از چیزی که نمی داند حیا نکند، و از آموختن علمی که دارا نیست شرم ننماید. و بر شما باد به شکیبایی، چه اینکه شکیبایی نسبت به ایمان به منزله سر نسبت به بدن است؛ در بدنی که سر نیست، و در ایمانی که شکیبایی نیست خیری نیست.

حکمت 83

و آن حضرت به مردی که در ستایش حضرت افراط کرد ولی نظر خوبی درباره آن حضرت نداشت فرمود: من از آنچه می گویی پایین تر، و از آنچه در اعتقاد داری برترم.

حکمت 84

و آن حضرت فرمود: به جا ماندگان از جنگ عددشان پایدارتر، و توالد و تناسلشان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 448

بیشتر است.

حکمت 85

و آن حضرت فرمود: کسی که کلمه «نمی دادم» را از دست بگذارد تیر هلاکت بر مواضع حساس گشتنی اش نشیند.

حکمت 86

و آن حضرت فرمود: تدبیر پیرمرد از رشادت جوان دوست تر دارم. [در روایتی دیگر:] از جنگیدن جوان دوست تر دارم.

حکمت 87

و آن حضرت فرمود: از کسی که مأیوس است در شگفتم در حالی که استغفار با اوست.

حکمت 88

ابوجعفر بن محمد بن علی باقر علیهما السلام از حضرت روایت کرده که فرمود: دو امان از عذاب خدا در زمین بود، یکی از آنها برداشته شده، پس دیگری را که باقی مانده بگیرید و به آن چنگ بزنید. اما امانی که برداشته شد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اما امانی که باقی است استغفار است، خداوند بزرگ فرمود: «خداوند آنان را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنان، و عذابشان نمی نماید در حالی که به استغفار مشغولند». این بیان از محاسن استخراج و لطائف استنباط حضرت از قرآن است.

حکمت 89

و آن حضرت فرمود: هر کس آنچه را میان او و خداست اصلاح نماید، خداوند آنچه را بین او و مردم است اصلاح کند. و هر کس کار آخرتش را به اصلاح آورد، خداوند کار دنیایش را اصلاح کند. و آن را که از خود بر خود واعظ است از خدا بر او نگهبان است.

حکمت 90

و آن حضرت فرمود: فهمیده کامل کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند، و از لطف الهی مأیوس نسازد، و از مجازات حق ایمن ننماید.

حکمت 91

و آن حضرت فرمود: دلها همچون بدنهای خسته می شود، برای رفع ملالت دلها لطائف حکمت را بجوئید.

حکمت 92

و آن حضرت فرمود: پست ترین دانش آن است که سر زبان مانده، و برترین دانش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 449

آن است که اثرش در اندام و ارکان ظاهر گردد.

حکمت 93

و آن حضرت فرمود: کسی از شما نگوید: «الهی، از امتحان به تو پناه می برم» چه اینکه کسی نیست مگر اینکه مشمول امتحان است. اما اگر کسی خواست از خدا پناه جوید باید از فتنه های گمراه کننده پناه جوید، خداوند سبحان می فرماید:

«بدانید که اموال و فرزندانمان مایه امتحانند». معنی آیه این است که خداوند آنان را به اموال و فرزندان آزمایش می کند تا ناخشنود از رزق او و راضی به نصیب او را معلوم سازد، اگر چه خداوند سبحان از خود آنها به آنها آگاهتر است، ولی آزمایش برای این است که کارهایی که سزاوار ثواب و اعمالی که موجب کیفر است آشکار گردد، زیرا بعضی از مردم عاشق فرزند پس و متنفر از دخترند، و برخی عاشق افزایش مال و ناراحت از نقصان ثروتند. این از تفسیرهای اعجاب آور است که از حضرت شنیده شده.

حکمت 94

[درباره خیر از حضرت سؤال شد فرمود:] خیر افزون شدن مال و فرزند نیست، خیر آن است که دانشت زیاد، و بردباریت بزرگ گردد، و به بندگی پروردگارت به مردم مباحثات ننمایی، پس اگر خوبی کردی خدا را شکر کنی، و اگر بدی نمودی به طلب مغفرت برخیزی. خیری در دنیا نیست مگر برای دو نفر: مردی که مرتکب گناهانی شده و با توبه جبران نماید، و مردی که به جانب کارهای خیر می‌شتابد.

حکمت 95

و آن حضرت فرمود: کم نیست عملی که با تقوا همراه است، و عملی که پذیرفته حق است چگونه اندک باشد؟!

حکمت 96

و آن حضرت فرمود: نزدیک‌ترین مردم به انبیا آگاه‌ترین آنان است به آنچه آنها از جانب حق آورده‌اند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آنهاییند که از او پیروی کردند و این پیامبر اسلام و گرویدگان به اویند.» سپس فرمود: دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوندش با

ترجمه نهج البلاغه، ص: 450

محمد دور باشد، و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را نافرمانی نماید هر چند قرابتش به آن حضرت نزدیک باشد.

حکمت 97

[آن حضرت شنید که مردی از حروریّه (خوارج) به نماز شب و خواندن قرآن مشغول است، فرمود:] خواب بر یقین بهتر از نماز در شك است.

حکمت 98

و آن حضرت فرمود: خبری را که شنیدید نگهداری کنید نگهداری با عمل نه نگهداری با نقل کردن، که راویان دانش بسیار، و رعایت کنندگان آن اندک اند.

حکمت 99

[آن حضرت شنید مردی که می گوید: «انا لله وانا اليه راجعون» فرمود:] گفتار ما «اَنَا لِلَّهِ» اقرار ماست به پادشاهی حق، و سخن ما «وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اعتراف ماست به هلاک شدنمان.

حکمت 100

[گروهی در مقابلش او را ستودند، فرمود:] پروردگارا، از من به من آگاهتری، و من به خودم از آنها داناترم، خدایا، ما را بهتر از آنچه به ما گمان دارند قرار ده، و از ما آنچه را که خبر ندارند بیامرز.

حکمت 101

و آن حضرت فرمود: روا کردن حاجات جز به سه چیز مستقیم نشود: به کوچک شمردن آن تا نزد حق بزرگ شود، به پنهان داشتن آن تا ظاهر گردد، و به شتاب در انجامش تا برای حاجتمند گوارا شود.

حکمت 102

و آن حضرت فرمود: مردم را روزگاری آید که جز سخن چین مقرب نشود، و غیر بدکار خوش طبع و مقبول نیفتد، و جز منصف را ناتوان نشمارند. کمک به محتاجان را خسارت دانند، صله رحم را منت گذارند، و بندگی را سبب برتری جویی بر مردم قرار دهند. در آن زمان حکومت به مشورت کنیزان، فرمانروایی بچه‌ها و تدبیر خواجه سراهاست.

حکمت 103

[جامه کهنه و وصله‌داری بر تن حضرت دیده شد، سبب پرسیدند، فرمود:] به خاطر آن دل خاشع می‌شود، و نفس خوار می‌گردد، و اهل ایمان به آن اقتدا

ترجمه نهج البلاغه، ص: 451

می‌کنند. دنیا و آخرت دو دشمن متفاوتند، و دو راه مختلف، پس کسی که دنیا را دوست داشت و مهرش را به دل جای داد، آخرت را دشمن داشت و با آن دشمنی نمود. دنیا و آخرت به منزله مشرق و مغربند، و رونده بین آن دو هر مقدار به یکی نزدیک شود از دیگری دور می‌شود، این دو در ناسازگاری با هم به مانند دو هوو می‌باشند.

حکمت 104

خبر از نوف پکالی است که گفت: شبی امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم از بسترش بیرون شد، به ستارگان دیده دوخت، سپس به من گفت: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم یا امیرالمؤمنین، فرمود:

ای نوف، خوشا به حال زاهدان در دنیا، و دلدادگان به آخرت. آنان مردمی هستند که زمین را فرش، و خاکش را بستر، و آبش را شربت خوشگوار قرار دادند، قرآن را لباس دل، و دعا را جامه رو نموده، و دنیا را بر طریقه مسیح از خود بریدند چه بریدنی! ای نوف، داود علیه السلام در مانند این ساعت از شب برخاست و گفت: این ساعتی است که عبد را این ساعت دعا نمی‌کند مگر اینکه مستجاب می‌شود، مگر دعای باج‌گیر، یا گزارشگر وضع مردم به حاکم ستمگر، یا داروغه ظالم، یا نوازنده عَرطبه یعنی طنبور، و کوبه یعنی طبل. و گفته شده: عَرطبه طبل، و کوبه طنبور است.

حکمت 105

و آن حضرت فرمود: خداوند واجباتی را بر عهده شما گذاشته، آن را ضایع نکنید، و حدودی را مقرر فرموده از آن تجاوز ننمایید، و از امری نهی نموده حرمت آن را از بین نبرید، و مسائلی را بر شما تکلیف نکرده و آنها را از روی فراموشی وانگذاشته پس خود را نسبت به آنها در زحمت نیندازید.

حکمت 106

و آن حضرت فرمود: مردم چیزی از برنامه دینشان را برای بهبود دنیایشان ترك نمی کنند، مگر آنکه خداوند زیانبارتر از آن را در کف دستشان می نهد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 452

حکمت 107

و آن حضرت فرمود: بسا دانشمندی که نادانیش او را به کشتن دهد، در حالی که دانشش با اوست ولی سودی به او ندهد.

حکمت 108

و آن حضرت فرمود: رگ این انسان را قطعه گوشتی آویخته شده که عجیب تر چیزی که در وجود اوست آن است و آن قلب است، برای قلب ماده هایی از حکمت و اضدادی مخالف آن است. اگر امیدی برای دل پدید آید طمع خوارش کند، و چون طمع در آن به هیجان آید حرص آن را به هلاکت افکند، و اگر نومیدی بر آن چیره شود حسرت او را از پای درآورد، و اگر کینه عارض او گردد خشمش فزونی گیرد، و اگر رضا و خشنودی او را مساعدت نماید مهار خویشنداری را از دست دهد. و اگر ترس ناگهانی به او دست دهد احتیاط و حذر مشغولش کند، و اگر ایمنی برایش

فراخ گردد غفلت او را رباید، و اگر مالی به او رسد ثروت او را به سرکشی اندازد، و اگر مصیبتی به او برسد جزع و فزع رسوایش سازد، و اگر دچار تهدستی شود بلا او را مشغول به خود کند، و اگر گرسنگی بر او سخت گیرد ناتوانی وی را از پا درآورد، و اگر سیری او از اندازه بگذرد شکم پری گرفتار زحمت و اضطرابش نماید. پس هر کمبودی برای او زیانبار، و هر افراطی فاسد کننده اوست.

حکمت 109

و آن حضرت فرمود: ما تکیه گاه راه میانه‌ایم، عقب مانده به آن برسد، و پیشی گرفته به آن بازگردد.

حکمت 110

و آن حضرت فرمود: فرمان حق را برپا نمی‌دارد مگر کسی که سازش ندارد، و در برابر دیگران زبونی نمی‌کند، و دنبال طمعها نمی‌رود.

حکمت 111

سهل بن حنّیف که در صفّین همراه حضرت بود، پس از بازگشت به کوفه از دنیا رفت، او از محبوبترین مردم نزد امام بود، امام در مرگ او فرمود: اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم فرو ریزد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 453

[معنی این فراز این است که محنت و ناراحتی بر او سخت گردد و مصائب به جانب او شتاب گیرد. این چنین نشود جز با پرهیزکاران و نیکان و برگزیدگان اخیار. و این مانند گفته آن حضرت است که:]

حکمت 112

هر کس ما اهل بیت را دوست دارد باید برای پوشیدن جامه تهیدستی مهیا باشد.

و گفتار حضرت بر مبنای دیگری تأویل شده که اینجا محل بیان آن نیست.

حکمت 113

و آن حضرت فرمود: ثروتی سودمندتر از عقل، و تنهایی‌ای ترسناک‌تر از خودپسندی، و عقلی چون تدبیر، و بزرگواری‌ای مانند تقوا، و همنشینی چون حسن خلق، و میراثی مانند ادب، و رهبری چون توفیق، و تجارتی مثل عمل صالح، و سودی مانند ثواب، و پارسایی‌ای چون بازایستادن در شبهه، و زهدی مانند نخواستن حرام، و دانشی همانند اندیشه، و عبادتی چون ادای واجبات، و ایمانی مانند حیا و شکیبایی، و حسنی چون فروتنی، و شرفی مثل دانش، و عزتی چون بردباری، و پشتیبانی‌ای استوارتر از مشاورت نیست.

حکمت 114

و آن حضرت فرمود: چون صلاح و نیکی بر مردم زمان غالب گردد اگر کسی به کسی که از او رسوایی‌ای ظاهر نشده گمان بد برد قطعاً ستم نموده. و اگر بر مردم زمان فساد غالب شود و کسی به کسی گمان خوب برد خود را گول زده.

حکمت 115

از حضرت سؤال شد: خود را چگونه می‌یابی؟ فرمود: چگونه است حال کسی که به بقایش فانی، و به سلامتیش بیمار می‌شود، و از محلی که در امان نیست مرگش فرا می‌رسد؟!

حکمت 116

و آن حضرت فرمود: چه بسا کسی که با احسانی که به او شود غافلگیر گردد، و با پرده‌ای که بر گناهش افتد فریفته شود، و با ستایشی که از او شود فریب خورد.

خداوند احدی را به مانند مهلتی که به او داده آزمایش نکرده است.

حکمت 117

و آن حضرت فرمود: دو نفر در رابطه با من هلاک شدند: عاشق غلو کننده،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 454

و دشمن متجاوز از حد.

حکمت 118

و آن حضرت فرمود: تباه نمودن فرصت، اندوه است.

حکمت 119

و آن حضرت فرمود: مَثَل دنیا همچون مار است، که سودنِ آن نرم، و درونش سم کشنده است. گول خورده نادان به آن میل کند، و خردمند عاقل از آن حذر نماید.

حکمت 120

در رابطه با قریش از حضرت سؤال شد فرمود: اما بنی مخزوم گُلِ خشبوی قریشند، گفتار مردانشان، و ازدواج با زنانشان را دوست داریم. اما فرزندان عبد شمس دوراندیش تر، و موقع حوادث نیرومندترند. و اما ما بنی هاشم از آنچه در دست داریم

بخشنده‌تر، و به وقت بذل جان سخاوتمندتریم. فرزندان عبد شمس در عدد بیشتر و مکارتر و بدکارترند، و ما فصیح‌تر و خیرخواه‌تر و خوشروتریم.

حکمت 121

و آن حضرت فرمود: چه اندازه بین دو عمل فاصله است: عملی که لذتش از بین برود و زیانش بماند. و عملی که رنجش پایان پذیرد و اجرش باقی ماند.

حکمت 122

امام دنبال جنازه‌ای می‌رفت شنید مردی می‌خندد، فرمود: گویا مردن در این جهان را برای غیر ما ثبت کرده‌اند، و انگار حق بر غیر ما واجب شده، و خیال می‌کنی مردگانی که می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به جانب ما باز می‌گردند، آنان را در قبرهایشان می‌نهیم و ارثشان را می‌خوریم، گویی ما پس از آنها جاودان خواهیم بود، که پند پنددهندگان را از یاد بردیم، و نشانه هر بلای سخت و سنگین شدیم.

حکمت 123

و آن حضرت فرمود: خوشا به حال کسی که نزد خود خوار، و کسش پاک، و باطنش شایسته، و اخلاقش نیکوست، اضافه مالش را انفاق می‌کند، و زبان را از پرگویی حفظ می‌نماید، و شرش را از مردم دور می‌دارد، و اجرای سنت پیامبر بر او سخت نیاید، و به بدعت‌گرایی متهم نشده است. مؤلف: گروهی از مردم این کلام و قطعه قبل از این را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند.

حکمت 124

و آن حضرت فرمود: غیرت زن بر شوهرش کفر، و غیرت مرد بر همسرش ایمان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 455

است.

حکمت 125

و آن حضرت فرمود: اسلام را آنچنان معنی کنم که احدی پیش از من به این صورت معنا نکرده باشد: اسلام همان تسلیم بودن، و تسلیم همان باور، و باور همان قبول کردن، و قبول کردن همان اقرار، و اقرار همان ادا نمودن، و ادا نمودن همان عمل کردن است.

حکمت 126

و آن حضرت فرمود: از بخیل در عجبم که به فقری می شتابد که از آن می گریخته، و ثروتی را از دست می دهد که آن را می جسته، در دنیا همچون تهیدستان زندگی می کند، و در آخرت همچون ثروتمندان به حسابش می رسند. و از متکبر شگفت زده ام که دیروز نطفه، و فردا مردار است. و از آن که در خدا شك دارد در عجبم در حالی که آفریده های خدا را می بیند. و عجب دارم از کسی که مرگ را فراموش نموده و حال اینکه مردگان را با چشم می بیند. و از آن که زنده شدن در آن جهان را قبول ندارد در شگفتم و حال این که ساخته شدنش را در این جهان می بیند. و در تعجبم از کسی که سرای فانی را آباد می کند، و خانه باقی را وامی گذارد.

حکمت 127

و آن حضرت فرمود: کسی که در عمل کوتاهی ورزد دچار اندوه می شود. آن را که در مال و جانش سهمی برای خدا نیست برایش راهی به سوی رحمت خدا نمی باشد.

حکمت 128

و آن حضرت فرمود: سرما را در ابتدایش بپرهیزید، و از آن در پایش استقبال کنید، که سرما با بدنهای آن گونه می کند که با درختان، ابتدایش می سوزاند، و آخرش بگ می رویاند.

حکمت 129

و آن حضرت فرمود: عظمت خالق هستی نزد تو، آفریده شده را در نظرت کوچک می کند.

حکمت 130

و آن حضرت وقتی از صفین بازگشت به گورستان بیرون کوفه نظر کرد و فرمود: ای

ترجمه نهج البلاغه، ص: 456

صاحبان سراهای وحشت زار، و مکانهای بی آب و گیاه، و قبرهای تاریک؛ ای خاکیان، ای غریبان، ای بی کسان، ای وحشت زدگان، شما ما را پیشروید که بر ما پیشی جستید، و ما شما را پیرویم که به دنبال شما می رسیم. اما خانه ها: غیر شما در آن ساکن شدند، اما همسران: دیگران با آنان ازدواج کردند، اما اموال: همه آنها تقسیم شد. این است خبری که نزد ماست، خبر آنچه نزد شماست چیست؟ پس رو به جانب یاران کرد و فرمود: اگر به آنان اجازه سخن می دادند به شما می گفتند که بهترین توشه تقواست.

حکمت 131

آن حضرت شنید مردی به نکوهش دنیا برخاسته، فرمود: ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی، در حالی که به نیرنگ آن فریفته ای، و به اباطیلش گول خورده ای، آیا فریفته دنیایی و آن را مذمت می نمایی؟! تو بر گردن دنیا گناه بار می کنی یا دنیا بر گردن تو؟ چه زمان دنیا تو را سرگردان کرد یا چه وقت فریبت داد؟ آیا به جایگاهی که پدرانیت افتادند و پوسیدند تو را فریفت؟ یا به خوابگاه مادرانت در زیر خاک؟

چه اندازه به دستهای به رفع بیماری اقدام کردی! و چه بیمارانی را که مراقبت نمودی! شفای آنان را خواهان شدی، و از طبیبان تدبیر علاج آنان را درخواست کردی، ولی بامدادان دارویت به آنان بھودی نمی داد، و گریهات به آنان سودی نمی بخشید، ترس تو برای احدی از آنان نفع نداشت، و درباره او آنچه را خواهانش بودی به آن نرسیدی، و مرگ را به نیرویت از او دفع نکردی. دنیا با وضعی که برای او پیش آورد وضع تو را هم روشن ساخت، و با قربانگاه او قربانگاه تو را نمایاند.

همانا دنیا سرای راستی است برای کسی که با آن به راستی برخورد کند، و خانه عافیت است برای آن که آن را فهمید، و محلّ توانگری است برای آن که از آن توشه گرفت، و جای پند است برای کسی که با آن پند گیرد. مسجد عاشقان خدا، و جایگاه نماز فرشتگان، و محل فرود آمدن وحی، و تجارتخانه اولیاء خداست،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 457

که در آن کسب رحمت کردند، و بهشت را سود بردند. پس چه کسی دنیا را نکوهش می کند در صورتی که دنیا جداییش را اعلام کرده، و فراقش را فریاد زده، و مرگ خود و اهلش را خبر داده، با بلای خود برای مردم از بلای آخرت نمونه ساخت، و آنان را به شادی خود تشویق به شادی آخرت کرد. شب را به سلامت گذرانند، و بامداد با بلایی سخت خود را نشان داد، تا تشویق کند و بترساند، و بیم دهد و برحذر دارد. مردمی آن را در صبحگان پشیمانی نکوهش کنند، و دیگران روز قیامت آن را بستانند. همانان که دنیا تذکرشان داد متذکر شدند، و با آنان سخت گفت او را تصدیق کردند، و پندشان داد پندش را پذیرفتند.

و آن حضرت فرمود: خدا را فرشته‌ای است که هر روز فریاد برمی‌دارد؛ بزیاید برای مردن، و گرد آورید برای نابود شدن، و بنا کنید برای خراب گشتن.

حکمت 133

و آن حضرت فرمود: دنیا خانه گذر است نه جای ماندن، و مردم در آن دو کس‌اند:

مردی که وجودش را به گناه فروخت و خود را تباه کرد، و مردی که خود را به طاعت خرید و آزاد نمود.

حکمت 134

و آن حضرت فرمود: دوست دوست نیست مگر اینکه برادر دینی خود را در سه موضع بیاید: در رنج و بلا، و پشت سر، و هنگامی که از دنیا برود.

حکمت 135

و آن حضرت فرمود: هر که را چهار چیز بخشند از چهار چیز محروم نمایند: آن را که دعا بخشند از اجابت، و هر که را توبه بخشند از قبول، و هر که را استغفار بخشند از آمرزش، و هر که را شکر بخشند از اضافه شدن نعمت محروم نمایند.

گواه این واقعیات در کتاب خداست، خداوند در مسأله دعا فرمود: «مرا بخوانید شما را اجابت کنم.» و در استغفار فرمود: «آن که کار زشت کند یا بر خود ستم روا دارد آن گاه از خدا آمرزش خواهد خدا را آمرزنده و رحیم یابد.» و درباره شکر فرمود: «اگر شکر کنید به شما می‌افزایم.» و در توبه فرمود: «بازگشت به خداوند

برای آتھایی است که از روی نادانی کار بد می کنند سپس به زودی باز می گردند، آنانند که خداوند توبه آنان را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است.»

حکمت 136

و آن حضرت فرمود: نماز وسیله قرب به خدا، و حج جهاد هر ناتوان است. برای هر چیزی زکاتی است، و زکات بدن روزه است، و جهاد زن شوهرداری نیکوست.

حکمت 137

و آن حضرت فرمود: فرود آمدن روزی را با صدقه بخواهید.

حکمت 138

و آن حضرت فرمود: کسی که به پاداش یقین کند در مسأله بخشش سخاوت به خرج دهد.

حکمت 139

و آن حضرت فرمود: رزق و روزی به اندازه نیاز و خرج نازل می شود.

حکمت 140

و آن حضرت فرمود: آن که میانه روی پیشه کرد تنگدست نشد.

حکمت 141

و آن حضرت فرمود: کمی ناخور یکی از دو آسایش است.

حکمت 142

و آن حضرت فرمود: دوستی کردن نیمی از عقل است.

حکمت 143

و آن حضرت فرمود: غم و اندوه نصف پیری است.

حکمت 144

و آن حضرت فرمود: شکیبایی به اندازه مصیب می رسد.

و آن که زمان مصیبت جزع کند ثوابش نابود می شود.

حکمت 145

و آن حضرت فرمود: بسا روزه‌داری که از روزه‌اش جز گرسنگی و تشنگی نصیب نگردد. و بسا نمازگزاری که از ایستادن به نماز جز بیداری و زحمت سود نگیرد. چه نیکوست خواب زیرکان و افطار آنان!

حکمت 146

و آن حضرت فرمود: ایمان خود را با صدقه، اموالتان را با زکات حفظ کنید، و امواج بلا را با دعا برانید. از سخنان آن حضرت است

ترجمه نهج البلاغه، ص: 459

حکمت 147

به کمیل بن زیاد نخعی کمیل بن زیاد گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را گرفت و به صحرا برد، چون به آنجا رسید آهی کشید چون آه اندوهناک، سپس فرمود: ای کمیل، این دلها ظرفهاست، و بهترین آنها نگاهدارنده‌ترین آنهاست، پس آنچه را برایت می‌گویم حفظ کن.

مردم سه گروهند: دانشمند ربّانی، دانشجوی بر راه نجات، و مگسائی ناتوان که به دنبال هر صدایی می‌روند، و با هر بادی حرکت می‌کنند، به نور دانش روشنی نیافته، و به رکنی محکم پناه نبرده‌اند. ای کمیل، دانش بهتر از ثروت است، دانش تو را می‌پاید و تو ثروت را می‌پایی. ثروت را خرج کردن کم می‌کند و دانش با خرج شدن افزایش می‌یابد. نیکی کردن با ثروت با از بین رفتن ثروت از بین می‌رود.

ای کمیل، شناخت دانش دینی است که انسان به آن جزا داده می‌شود، انسان با کمک معرفت کسب طاعت می‌کند، و بعد از مرگش نام نیک به دست می‌آورد.

دانش حاکم، و ثروت محکوم است. ای کمیل بن زیاد، ثروت اندوزان در حالی که زنده‌اند مرده‌اند، و دانشمندان تا جایی که روزگار باقی است باقی‌اند، شخصشان با از دنیا رفتن گم شده، و شخصیتشان در دلتا موجود است. بدان که در اینجا دانش فراوانی است - اشاره به سینه‌اش فرمود - اگر برای آن افراد شایسته‌ای می‌یافتم انتقال می‌دادم! آری شخص تیز فهمی را برای این علوم می‌یابم ولی از او بر آن یمن نیستم، ابزار دین را برای دنیا به کار می‌گیرد، و با نعمت‌های خداوند بر بندگانش، و به حجت‌های حق بر اولیانش بزرگی می‌فروشد، یا کسی را می‌یابم که پیرو حاملان حق است و او را در اطراف و جوانب آن بصیرتی نیست، به اولین شبهه‌ای که عارض می‌گردد آتش شك در دلش افروخته می‌شود. بدان که نه این را اهلیت است نه آن را. یا کسی را می‌یابم که حریص به لذت شده، و به آسانی مطیع شهوت

ترجمه نهج البلاغه، ص: 460

گشته. یا کسی که شیفته جمع کردن مال و انباشتن آن است، این دو نفر به هیچ وجه رعایت کننده دین نیستند، نزدیکترین موجود از نظر شباهت به این دو طایفه چهارپایان رها شده در علفزارند. علم با مرگ حاملانش به این صورت می‌میرد.

خداوند، آری زمین از کسی که به حجت خدا برای خدا قیامت نماید تهی نمی‌ماند، قائمی آشکار و مشهور، یا ترسان و پنهان، تا دلایل الهی و بیناتش باطل نگردد. اینان چند نفرند، و کجایند؟ به خدا قسم عددشان اندک، و نزد خداوند از نظر منزلت بسیار بزرگند، خداوند دلایل و بیناتش را به وجود آنان محافظت می‌کند تا به افرادی شبیه خود بسپارند، و بذل آن را در دلهایشان بکارند. دانش با حقیقت بصیرت به آنان روی نموده، و با روح یقین در آمیخته‌اند، و آنچه را نازپروردگان سخت گرفته‌اند آسان یافته‌اند، و به آنچه نادانان از آن وحشت کرده‌اند مأنوس شده‌اند، و با بدت‌هایی که ارواحشان به محل برتر آویخته همنشین دنیا شده‌اند.

اینان جانشین حق در زمین، و دعوت کنندگان به دین خدا هستند. آه آه که چه مشتاق دیدار آنانم! ای کمیل، اگر می‌خواهی بازگرد.

حکمت 148

و آن حضرت فرمود: شخصیت مرد در زیر زبان‌ش پنهان است.

حکمت 149

و آن حضرت فرمود: انسانی که اندازه خود را نشناخت هلاک شد.

حکمت 150

و آن حضرت به مردی که از او درخواست موعظه کرد، فرمود: از آنانی مباش که بدون عمل امید به آخرت دارد، و به آرزوی طولانی توبه را به تأخیر می اندازد.

سخنش درباره دنیا سخن زاهدان، و عملش عمل راغبان است. اگر از دنیا داده شود سیر نمی گردد، و اگر منع شود قناعت نمی ورزد. از شکر آنچه به او عنایت شده ناتوان، و به نسبت به باقیمانده افزون طلب است. از بدی نمی می کند و خود پذیرای نمی نیست، و به آنچه خود به جا نمی آورد دستور می دهد. به شایستگان علاقه دارد ولی مانند آنان عمل نمی کند، و با گنهکاران دشمنی می ورزد و خود

ترجمه نهج البلاغه، ص: 461

یکی از آنان است. به علت کثرت گناهش از مرگ نفرت دارد، و بر آنچه که به خاطر آن از مرگ می ترسد پابرجاست. اگر بیمار شود پشیمان می گردد، و اگر تندرستی یابد در حالی از امنیت به لُهو می پردازد. چون عافیت یابد خودپسند شود، و چون مبتلا گردد ناامید شود. اگر مصیبتی به او برسد به حال اضطراب دعا کند، و اگر آسایشی به او رسد در حال غرور روی از خدا بگرداند. نفسش بر آنچه گمان دارد بر او غالب است، و به آنچه باور دارد بر نفس غالب نیست. بر غیر خود کمتر از گناه خود می ترسد، و به پاداشی بیش از کردارش امیدوار است. اگر توانگر شود در طغیان و فتنه افتد، و اگر تهیدست گردد به ناامیدی و سستی دچار شود. در عمل کوتاهی کند، و چون درخواست نماید مبالغه کند. اگر شهوتی به او روی کند گناه را جلو اندازد و توبه را تأخیر افکند، و اگر رنجی به او رسد از شرایط دین دور شود.

عبرت را بیان کند ولی خود عبرت نمی گیرد، در پند دادن مبالغه نماید ولی خود پند نگیرد، به گفتار می نازد، و به عمل کمتر می پردازد. در آنچه فانی است رغبت می کند و نسبت به آنچه باقی است سهل انگاری می نماید. انفاق را که غنیمت است غرامت، و غرامت را که بخل است غنیمت می بیند. مرگ را وحشت دارد، ولی قبل از فوت وقت به عمل نمی شتابد. گناه غیر خود را بزرگ می شمارد و بیشتر از آن را که خود مرتکب شده کوچک می انگارد، و از بندگیش آن را زیاد می داند که مانندش را از دیگران ناچیز به حساب می آورد. به مردم طعنه می زند، و نسبت به خویش سهل انگار است. لُهو با ثروتمندان را از یاد خدا با تهدیدستان بیشتر دوست دارد. برای سود خود به زیان دیگران حکم می کند، و برای سود دیگری به ضرر خود حکم نمی راند، دیگری را ارشاد و خود را گمراه می نماید، از او اطاعت می شود و خود عصیان می کند، حق خود را کامل می ستاند و حق را کامل نمی دهد. در غیر خدا از مردم می ترسد و از خدا درباره مردم نمی ترسد. مؤلف: اگر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 462

در این کتاب جز این سخن نبود، این سخن برای پند سودمند، و حکمت رسا، و بصیرت بصیر، و عبرت بینای اندیشه کننده کافی بود.

حکمت 151

و آن حضرت فرمود: برای هر انسانی عاقبتی شیرین یا تلخ است.

حکمت 152

و آن حضرت فرمود: هر نعمت و خوشی روی آور را برگشتنی است، و آنچه برگشت انگار نبوده است.

حکمت 153

و آن حضرت فرمود: شکایا پیروزی را از دست نمی دهد گرچه روزگار شکیبایی طولانی گردد.

حکمت 154

و آن حضرت فرمود: آن که به عمل قومی راضی است همانند آن است که با آن کار همراه آن قوم بوده. و بر هر وارد در باطل دو گناه است: گناه انجام باطل، و گناه رضایت به آن.

حکمت 155

و آن حضرت فرمود: نسبت به عهد و پیمان و شرایط آن وفادار باشید.

حکمت 156

و آن حضرت فرمود: بر شما باد به اطاعت کسی که به شناختنش معذور نیستید.

حکمت 157

و آن حضرت فرمود: واقعیت به شما نشان داده شده اگر ببینید، و هدایت شده‌اید اگر خواهانش باشید، و به شما شنوده‌اند اگر بشنوید.

حکمت 158

و آن حضرت فرمود: برادرت را با نیکی به او سرزنش کن، و شرش را با بخشش به او بازگردان.

حکمت 159

و آن حضرت فرمود: آن که خود را در مواضع تهمت قرار دهد نباید بدگمان به خویش را سرزنش نماید.

حکمت 160

و آن حضرت فرمود: آن که قدرت یافت دچار استبداد رأی می گردد.

حکمت 161

و آن حضرت فرمود: هر که مستبد به رأی شد به هلاکت رسید، و هر که با مردم مشورت کرد خود را شريك عقل آنان نمود.

حکمت 162

و آن حضرت فرمود: هر که رازش را پنهان داشت اختیار صواب به دست اوست.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 463

حکمت 163

و آن حضرت فرمود: تهیدستی مرگ بزرگتر است.

حکمت 164

و آن حضرت فرمود: کسی که حق کسی را رعایت کند که حق وی را رعایت نمی نماید هر آینه او را بندگی کرده.

حکمت 165

و آن حضرت فرمود: در معصیت خالق، طاعتی برای مخلوق نیست.

حکمت 166

و آن حضرت فرمود: مرد را به تأخیر حقّش سرزنش نکنند، او را برای ستاندن چیزی که حق او نیست ملامت نمایند.

حکمت 167

و آن حضرت فرمود: خودپسندی مانع افزایش کمال و مال است.

حکمت 168

و آن حضرت فرمود: مرگ نزدیک است، و زمان با هم بودن اندک.

حکمت 169

و آن حضرت فرمود: برای آن که دو چشم باز دارد، صبح روشن است.

حکمت 170

و آن حضرت فرمود: ترگ گناه آسان تر از طلب توبه است.

حکمت 171

و آن حضرت فرمود: چه بسا يك خوردن، انسان را از خوردنهای بسیار منع کند.

حکمت 172

و آن حضرت فرمود: مردم دشمن آنچیزی هستند که نمی دانند.

حکمت 173

و آن حضرت فرمود: آن که به استقبال آراء معتبره رود موارد اشتباه را بشناسد.

حکمت 174

و آن حضرت فرمود: آن که برای خدا نیزه خشم را تیز کند بر کشتن سخت ترین اهل باطل قوی گردد.

حکمت 175

و آن حضرت فرمود: به وقتی که از چیزی می ترسی خود را در آن انداز، زیرا شدت حذر کردن، از آنچه از آن می ترسی بزرگتر است.

حکمت 176

و آن حضرت فرمود: ابزار ریاست دارا بودن قدرت تحمل مشکلات است.

حکمت 177

و آن حضرت فرمود: بدکار را با پاداش دادن به نیکوکار تنبیه کن.

حکمت 178

و آن حضرت فرمود: بدی را با کندن از سینه خود از سینه دیگران برکن.

حکمت 179

و آن حضرت فرمود: لجاجت تدبیر صواب را از باطن بیرون می برد.

حکمت 180

و آن حضرت فرمود: طمع بندگی طائی است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 464

حکمت 181

و آن حضرت فرمود: نتیجه کوتاهی در امور پشیمانی، و میوه احتیاط سلامت است.

حکمت 182

و آن حضرت فرمود: در خاموشی از سخن حکیمانه خیری نیست، چنانکه در گفتار خیری وجود ندارد.

حکمت 183

و آن حضرت فرمود: دو دعوت خلاف یکدیگر نیست جز اینکه یکی از آنها گمراهی است.

حکمت 184

و آن حضرت فرمود: از زمانی که حق به من ارائه شد در آن شك نکردم.

حکمت 185

و آن حضرت فرمود: دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده، و گمراه نشدم و کسی هم به دست من گمراه نگشته.

حکمت 186

و آن حضرت فرمود: آن که ابتدا به ستم می کند فردا دستش را به دندان می گزد.

حکمت 187

و آن حضرت فرمود: کوچ کردن از دنیا به آخرت سریع است.

حکمت 188

و آن حضرت فرمود: هر که در برابر حق بایستد هلاک شود.

حکمت 189

و آن حضرت فرمود: هر که را صبر نجات ندهد بی تابي هلاک کند.

حکمت 190

و آن حضرت فرمود: شگفتا! آیا خلافت به دلیل مصاحبت با پیامبر برپا می شود، ولی با مصاحبت و خویشی به وجود نمی آید؟!

[در این معنا شعری از حضرت روایت شده که چنین است:]

اگر با شورا حکومت را به دست گرفتی،

چه شورایی بود که رأی دهندگانش غایب بودند؟

و اگر از طریق خویشی با پیامبر بر طرف مقابل حجت آوردی

دیگری نسبت به پیامبر از تو سزاوارتر و نزدیکتر بود.

حکمت 191

و آن حضرت فرمود: انسان در دنیا هدئی است که مرگها به جانب او تیر می اندازند، و غارت شده‌ای است که بلاها به سویش می شتابند. با هر نوشیدنش

ترجمه نهج البلاغه، ص: 465

جرعه‌ای جهنده در گلو، و با هر لقمه‌اش گلوگیری است. بنده به نعمتی نمی‌رسد مگر به بهای از دست دادن نعمتی دیگر، و به پیشواز روزی از عمرش نمی‌رود مگر به جدایی از روزی دیگر از مدت عمرش. پس یاران مرگیم، و وجودمان نشانه تیر مردن‌ها، از کجا امید به ماندن داشته باشیم؟ این روز و شب چیزی را بالا نبردند مگر اینکه در خراب کردن آنچه ساخته، و پراکندن آنچه فراهم نموده بودند به شتاب بازگشتند.

حکمت 192

و آن حضرت فرمود: فرزند آدم! آنچه بیش از حاجت خود به دست آوردی نسبت به آن خزانه‌دار دیگری هستی.

حکمت 193

و آن حضرت فرمود: دلها را میل و روی آردن و پشت کردن است، از راه میل و روی آوردن دلها به سوی دلها آید، چرا که دل وقتی به کاری مجبور گردد کور شود.

حکمت 194

و آن حضرت فرمود: وقتی به خشم آمدم چه زمانی خشمم را فرونشانم، آیا هنگامی که از انتقام ناتوانم و به من گفته شود: اگر صبر می کردی بهتر بود؟! یا وقت یکه قدرت بر کیفر دارم و به من گفته شود: اگر می بخشیدی بهتر بود؟!

حکمت 195

و آن حضرت از کنار نجاستی در مزبله ای عبور کرد و فرمود: این چیزی است که بخیلان به آن بخل ورزیدند. و در خبر دیگری است که فرمود: این چیزی است که دیروز در آن رغبت می نمودید.

حکمت 196

و آن حضرت فرمود: از ثروت آنچه تو را پند داد از دستت نرفته.

حکمت 197

و آن حضرت فرمود: دلها همچون بدنهای خسته می شود، برای رفع ملامت دلها لطائف حکمت را بجوید (تکرار شماره: 91)

حکمت 198

و آن حضرت فرمود: وقتی سخن خوارج را شنید: «لا حکم الا لله»، فرمود: سخن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 466

حقّی است که باطل به آن قصد شده.

حکمت 199

و آن حضرت درباره اوباش فرمود: اینان کسانی هستند که چون گرد آیند پیروز شوند، و چون پراکنده گردند شناخته نشوند. گفته شده: امام فرمود: اینان کسانی هستند که چون گرد آیند زیان رسانند، و چون متفرق شوند منفعت دهند. گفتند:

زیان گرد آمدنشان را فهمیدیم، سود پراکندگی آنان چیست؟ فرمود: اهل کار به کار خود باز می گردند و مردم از آنان بهره مند می شوند، مانند بازگشت بنا به ساختمان و بافنده به محلّ بافت، و نانوا به نانواپی.

حکمت 200

جنایتکاری را به محضر امام آوردند که اوباش همراه او بودند، فرمود: خوش مباد صورتهایی که جز نزد هر کار زشتی دیده نمی شوند.

حکمت 201

و آن حضرت فرمود: با هر انسانی دو فرشته است که او را حفاظت می کنند، و چون مقدرات الهی فرا رسد او را با سرنوشتش وامی گذارند، همانا مدت حیات انسان محافظی است استوار.

حکمت 202

و آن حضرت فرمود: وقتی طلحه و زبیر به او گفتند با تو بیعت می کنیم به شرط اینکه در حکومت با تو شریک باشیم، فرمود: نه، ولی در قدرت و یاری دادن شریک، و در ناتوانی و خستی کمک باشید.

حکمت 203

و آن حضرت فرمود: ای مردم، خدا را پرهیزید که اگر حرف زدید می شنود، و اگر نهفته دارید می داند. و بر مردنی پیشی جوئید که اگر از آن فرار کردید شما را دریابد، و اگر بایستید شما را بگیرد، و اگر فراموشش کنید شما را به یاد آورد.

حکمت 204

و آن حضرت فرمود: کسی که سپاس نیکی ات را به جا نیاورد تو را در نیکی کردن بی رغبت نکند، چرا که سپاست را کسی به جا می آورد که از آن نیکی بهره نبرد (خدا)، و تو از سپاس سپاسگزار بیش از آنچه کفران کننده نعمت از بین برده به دست می آوری، «و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

ترجمه نهج البلاغه، ص: 467

حکمت 205

و آن حضرت فرمود: هر ظرفی به آنچه در آن می ریزند تنگ می شود، غیر ظرف علم که به علم وسعت گیرد.

حکمت 206

و آن حضرت فرمود: اول پاداشی که بردبار از بردباریش می برد آن است که مردم در مقابل جاهل یارش می شوند.

حکمت 207

و آن حضرت فرمود: اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار، چرا که کم است کسی خود را شبیه قومی کند و از زمره آنان نشود.

حکمت 208

و آن حضرت فرمود: کسی که خود را محاسبه کرد سود برد، و هر که از خود بی خبر ماند زیان دید، و آن که ترسید ایمنی یافت، و هر که عبرت گرفت بینا شد، و هر که بینا شد فهمید، و هر که فهمید دانست.

حکمت 209

و آن حضرت فرمود: دنیا بعد از چموشی همچون بازگشت مهربانانه شتر سرکش بر فرزند خویش به ما باز می گردد. و در پی این گفتار این آیه را تلاوت فرمود:

«می خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت نهم و آنان را پیشوایان و وارثان گردانیم».

حکمت 210

و آن حضرت فرمود: خدا را بپرهیزید پرهیز کسی که دامن همت به کمر زده و خود را از علایق تنها نموده، و کوشش کرده و خود را به چالاکی آراسته، در مهلت عمر به راه خدا شتافته، و از ترس نابودی مهلت به عمل پیشدستی کرده، و در برگشت به جهان دیگر، و سرانجام کار، و بازگشت به حساب اندیشه نموده است.

حکمت 211

و آن حضرت فرمود: بخشش پاسبان آبروها، بردباری دهنه‌بند نادان، گذشت زکات پیروزی، از یاد بردن آن که خیانت کرده پاداش تو، مشورت عین هدایت است. آن که مستبد به رأی شد خود را به خطر انداخت. شکیبایی ردکننده سختی‌ها، و بی‌صبری یاری کننده زمانه بر جفاست. شریفترین ثروت ترك آرزوست. چه بسا عقلی که به دست هوا حاکم اسیر است. حفظ تجربه از توفیق،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 468

و دوستی قرابتی اندوخته شده است. و از دل‌تنگ آمده از خود ایمن مباش.

حکمت 212

و آن حضرت فرمود: خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست.

حکمت 213

و آن حضرت فرمود: از آزار و جفای اهل دنیا چشم‌پوش و گرنه هرگز خشنود نخواهی شد.

حکمت 214

و آن حضرت فرمود: آن را که خلق و خو نرم است دوست و آشنا فراوان است.

حکمت 215

و آن حضرت فرمود: مخالفت موجب ویرانی تدبیر است.

حکمت 216

و آن حضرت فرمود: آن که به مقام رسد گردنکشی کند.

حکمت 217

و آن حضرت فرمود: در دگرگونی احوال گوهرهای مردان شناخته شود.

حکمت 218

و آن حضرت فرمود: حسادت با رفیق از بیماری دوستی است.

حکمت 219

و آن حضرت فرمود: بیشترین قربانگاههای عقول زیر برق طمعهاست.

حکمت 220

و آن حضرت فرمود: داوری نمودن به گمان، علیه شخص مورد اعتماد از عدالت نیست.

حکمت 221

و آن حضرت فرمود: ستم بر بندگان توشه بدی برای جهان آخرت است.

حکمت 222

و آن حضرت فرمود: از شریفترین کارهای کریم خود را به بی خبری زدن از چیزی است که می داند.

حکمت 223

و آن حضرت فرمود: حیا جامه اش را بر هر کس بپوشاند مردم عیش را نبینند.

حکمت 224

و آن حضرت فرمود: وقار به کثرت خاموشی است. پیوستگان با به کارگیری انصاف، زیاد می شوند. منزلتها با بخشش عظیم می گردد. نعمت با فروتنی کامل می شود. با تحمل رنجها سروری ثابت می گردد. با روش عادلانه دشمن مغلوب می شود. با بردباری در برابر نادان، یاران انسان علیه او زیاد می گردد.

حکمت 225

و آن حضرت فرمود: از غفلت حسودان از سلامت بدنهای خود در شگفتم.

حکمت 226

و آن حضرت فرمود: طمعکار دچار بند خواری است.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 469

حکمت 227

حضرت را از ایمان پرسیدند، فرمود: ایمان شناخت به دل، اقرار به زبان، و عمل به اندامهاست.

حکمت 228

و آن حضرت فرمود: آن که به خاطر دنیا غمناک شد بر قضاء خداوند خشمگین شده. و هر کس از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگارش شکایت کرده. و هر که ثروتمندی را به خاطر ثروتش فروتنی نماید دو سوم دینش از دست رفته. و هر کس قرآن را قرائت نموده و مرده و وارد آتش گشته از کسانی است که آیات خدا را مسخره گرفته. و هر کس دلش به عشق دنیا شیفته شد دلش به سه چیز دنیا خواهد چسبید: اندوهی که او را رها نکند، و حرصی که او را ترك ننماید، و آرزویی که آن را درنیابد.

حکمت 229

و آن حضرت فرمود: انسان را پادشاهی با گنج قناعت، و نعمت با حسن خلق کافی است. حضرت را از قول خداوند عزوجل: «بنده شایسته را حیات پاکیزه دهیم» پرسیدند، فرمود: حیات پاکیزه قناعت است.

حکمت 230

و آن حضرت فرمود: با کسی که رزق به او روی کرده شریک شوید، چرا که این شرکت به حصول توانگری سزاوارتر، و به روی آوردن بهره شایسته تر است.

حکمت 231

در معنای قول خداوند عزوجل: «خداوند به عدل و احسان امر می کند» فرمود عدل انصاف، و احسان بخشش افزونتر است.

حکمت 232

و آن حضرت فرمود: کسی که با دست کوتاه ببخشد، با دست بلند بخشیده می شود. مؤلف: توضیح این قطعه این است که انسان آنچه را از مال خود در راه خیر و نیکوکاری انفاق می کند اگر چه اندک باشد خداوند جزایش را بر آن اندک بزرگ و بسیار قرار می دهد. دو دست در این جا عبارت از دو نعمت است، ولی بین نعمت عبد و نعمت حق فرق گذاشته، نعمت عبد را کوتاه، و نعمت حق را بلند مطرح نموده، چرا که نعمت حق همیشه چند برابر نعمت خلق است. و نعمتهای

ترجمه نهج البلاغه، ص: 470

الهی ریشه تمام نعمتهاست، بنابراین همه نعمتها به نعمتهای خداوند باز می گردد و از آنها پدید می آید.

حکمت 233

و آن حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: کسی را به مبارزه مطلب، و اگر تو را به مبارزه خواستند قبول کن، چرا که خواهان مبارزه ستمکار است، و ستمکار افتاده بر خاک است.

حکمت 234

و آن حضرت فرمود: بهترین خصلت‌های زنان بدترین خصلت‌های مردان است:

کبر، بخل، ترس. هرگاه زن دارای کبر باشد جز در برابر شوهر سر فرود نیاورد.

و چون بخیل باشد مال خود و شوهرش را حفظ کند. و وقتی ترسو باشد از هر چه به او روی آرد دوری نماید.

حکمت 235

به حضرت عرض شد: خردمند را برای ما وصف کن. فرمود: کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد. گفته شد: نادان را وصف کن. فرمود: بیان کردم.

یعنی: نادان کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار ندهد. بنابر این ترك وصف نادان موصف نادان است، چرا که وصفش خلاف وصف خردمند است.

حکمت 236

و آن حضرت فرمود: به خدا قسم دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از استخوان بی‌گوشت خوکی است که در دست جذامی باشد.

حکمت 237

و آن حضرت فرمود: گروهی خدا را از روی میل به ثواب عبادت کردند و این عبادت تاجران است و گروهی از ترس کیفر عبادت کردند و این عبادت بردگان است. وگروهی به خاطر سپاسگزاری عبادت کردند و این عبادت آزادگان است.

حکمت 238

و آن حضرت فرمود: همه چیز زن شرّ است، و بدتر از آن اینکه از وجودش چاره‌ای نیست. (منظور زنانی هستند که تعهد و وفا و حیا و صفا ندارند.)

حکمت 239

و آن حضرت فرمود: هر کس در پی سستی باشد حقوق همگان را ضایع نماید،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 471

و هر که سخن چین را اطاعت کند دوست خود را از دست بدهد.

حکمت 240

و آن حضرت فرمود: سنگ غصبی در بنای ساختمان مستلزم خرابی آن است.

این سخن از رسول الهی صلی الله علیه و آله هم روایت شده، و از اینکه شبیه هم است عجیبی نیست، زیرا از يك چاه کشیده شده، و از يك دلو ریخته شده.

حکمت 241

و آن حضرت فرمود: روز مظلوم علیه ظالم سخت تر از روز ظالم بر مظلوم است.

حکمت 242

و آن حضرت فرمود: خدا را پرهیز اگر چه کم باشد، و بین خود و خداوند پرده حرمت قرار ده اگر چه نازک باشد.

حکمت 243

و آن حضرت فرمود: هر گاه جواب از پرسش زیاد شود پاسخ درست پنهان ماند.

حکمت 244

و آن حضرت فرمود: خداوند را در هر نعمتی حقی است، هر کس ادا کند نعمتش را افزون کند، و هر کس کوتاهی ورزد خود را در خطر از دست رفتن نعمت قرار دهد.

حکمت 245

و آن حضرت فرمود: زمانی که توانایی زیاد گردد خواسته کم شود.

حکمت 246

و آن حضرت فرمود: از فرار نعمت‌ها بترسید، که هر گریخته‌ای را بازگشت نیست.

حکمت 247

و آن حضرت فرمود: جوانمرد مهربان‌تر از خویشاوند است.

حکمت 248

و آن حضرت فرمود: کسی که به تو گمان خیر دارد گمانش را (در عمل) تحقق بخش.

حکمت 249

و آن حضرت فرمود: بهترین عمل عملی است که خود را به آن واداری.

حکمت 250

و آن حضرت فرمود: خدا را با به هم خوردن تصمیم‌ها و گشوده شدن عزم‌ها و شکستن آهنگ‌ها شناختم.

حکمت 251

و آن حضرت فرمود: تلخی دنیا شیرینی آخرت، و شیرینی دنیا تلخی آخرت است.

حکمت 252

و آن حضرت فرمود: خداوند ایمان را جهت پاك شدن از شرك واجب نمود،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 472

و نماز را برای منزّه شدن از کبر، و زکات را موجب روزی، و روزه را آزمایشی برای اخلاص مردم، و حج را سبب تقویت دین، و جهاد را برای ارجمندی اسلام، و امر به معروف را به خاطر اصلاح عموم، و نهی از منکر را برای بازداشتن نادانان، و صله رحم را برای فراوانی نفرات، و قصاص را برای حفظ خونها، و اقامه حدود را برای بزرگداشت حرامها، و ترك خوردن مسکر را برای حفظ عقل، و دوری از دزدی را برای پابرجایی پاکدامنی، و ترك زنا را برای حفظ نسب، و ترك لواط را برای ازدیاد نسل، و شهادت را برای پشتوانه حق، بر علیه انکارها، و ترك دروغ را به خاطر شرافت راستی، و اسلام را امانی از خطرات، و امامت برای نظام امت، و فرمانبرداری را برای بزرگداشت مقام امامت.

حکمت 253

و آن حضرت فرمود: اگر بنا دارید ستمکار را سوگند دهید، این گونه سوگند دهید که از حول و قوه خدا بیزار است. زیرا اگر به این صورت به دروغ سوگند خورد در کیفرش عجله شود. و اگر قسم بخورد به خداوندی که جز او خدایی نیست، در کیفرش شکتاب نشود، چه اینکه خدا را یگانه دانسته است.

حکمت 254

و آن حضرت فرمود: ای فرزند آدم، خودت وصی خود در مال خویش باش، و همان گونه با ثروت عمل کن که علاقه داری پس از مرگت عمل کنند.

حکمت 255

و آن حضرت فرمود: تندخویی نوعی از دیوانگی است، چون تندخو پشیمان می شود، و اگر نشود دلیل بر پابرجایی دیوانگی اوست.

حکمت 256

و آن حضرت فرمود: سلامت بدن از کمی حسادت است.

حکمت 257

به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: ای کمیل، مردم خود را فرمان بده که روز را به دنبال به دست آوردن مکارم برونند، و شب را از پی قضاء حاجت خفته ها باشند. قسم به کسی که شنوایش آوازه را فراگرفته، احدی دلی را شاد نکند مگر اینکه خداوند برای وی از آن شادی لطفی بیافریند، و چون بلای به او رسد آن لطف همانند آب به

ترجمه نهج البلاغه، ص: 473

سوی آن روان گردد تا آن بلا را از او دور کند همان گونه که شتر غریب را از آبگاه دور نمایند.

حکمت 258

و آن حضرت فرمود: هرگاه تهدست شدید با خداوند به وسیله صدقه دادن معامله کنید.

حکمت 259

و آن حضرت فرمود: وفا با پیمان شکنان پیمان شکنی نزد خداست، و بی‌وفایی با پیمان شکنان وفای نزد خداوند است.

حکمت 260

(تکرار شماره 116)

ترجمه نهج البلاغه، ص: 474

فصل در آن مقداری از گزیده سخنان مشکل آن حضرت است، که نیاز به تفسیر دارد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 475

1 در گفتار آن حضرت است: چون زمانش فرا رسد یعسوب دین بر جای حکومتش استقرار یابد، پس همچنان که ابر پاییزی به هم پیوندند اهل ایمان گرد او اجتماع کنند.

یعسوب سرور بزرگ است که آن روز زمامدار امور مردم است. و قَنَع: پاره‌های ابر بی‌باران است.

2 در گفتار آن حضرت است: این گوینده‌ای شَحْشَح است.

منظورش این است که در گفتار ماهر و در بیان مطالب رسا و روان است، و هر تندرو در سخن و رفتار «شَحشَح» است، و شَحشَح در غیر این مقام به معنای بخیل است.

3 در گفتار آن حضرت است: برای نزاع قُحَم است.

مراد حضرت از قُحَم موارد هلاکت است، زیرا خصومت در اکثر احوال اهلش را دچار هلاکت و تلف می‌کند، و از همین معناست: قُحْمَةُ الاعراب، و آن این است که خشکسالی به آنان می‌رسد و اموالشان را نابود می‌کند، پس این است تقَحَم آن در میان ایشان. در آن معنای دیگری هم گفته شده و آن اینکه: خشکسالی آنان را به روی آوردن به شهرهای آباد ناچار می‌کند هنگامی که بیابان خشک گردد.

4 در گفتار آن حضرت است: هنگامی که زنان به نهایت کمال رسند خویشان پدری سزاوارترند.

«نصّ الحقائق» هم روایت شده. «نصّ» نهایت اشیاء و آخرین مرحله آناهست مانند نصّ در سیر و حرکت، که نهایت سیری است که مرکب بر آن قدرت دارد. و می گوئی:

«نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ» زمانی که سؤال خود را از او به آخر برسانی تا آنچه را نزد اوست به دست آوری. پس نصّ الحقائق منظور رسیدن دختر به بلوغ است، چه اینکه

ترجمه نهج البلاغه، ص: 476

منتهای زمان کودکی می باشد و وقت گذر از خردی و رسیدن به بزرگی است. و این از فصیح ترین کنایه ها و شگفت آورترین آنها در این زمینه است. می فرماید: زمانی که زنان به مرحله رشد و بلوغ برسند خویشان پدری که محرم او هستند مانند برادران و عموها به شوهر دادن او از مادرش سزاوارترند.

و حقایق درگیری مادر با خویشان پدری درباره دختر است، و آن ستیز و خصومت و گفتار هر يك به دیگری است که: «من به شوهر دادن دختر از تو سزاوارترم». گفته می شود: «حَاقَّتُهُ حَقَاقًا» مانند «جَادَلْتُه جِدَالًا»: با او به ستیز برخاستم. و گفته شده:

نصّ الحقائق، بلوغ عقلی است و آن رسیدن دختر به سنّ ازدواج است، چرا که آن حضرت اراده فرموده نهایت زمانی را که در آن حقوق و احکام واجب می شود. و کسی که «نصّ الحقائق» روایت کرده مرادش از حقایق جمع حقیقت است.

این معنا را ابو عبیده قاسم بن سلام آورده، اما نظر من این است که منظور از نصّ الحقائق در اینجا رسیدن زن به مرحله ای از سنّ است که شوهر دادنش جایز، و تصرفش در حقوق بلامانع است، از باب تشبیه به شتران حقایق، و آن جمع حقه و حقّ است، و آن شتری است که سه سالگی را تمام کرده و وارد چهار سالگی شده، و در این وقت به حدّی می رسد که درخور سواری و راهبری است. حقائق نیز جمع حقه است. روی این حساب هر دو گفتار به يك معنا باز می گردند، و این معنا به روش عرب از معنایی که در ابتدا ذکر شد شبیه تر است.

5 در گفتار آن حضرت است: ایمان چون نقطه ای سپید در دل پیدا می شود، هر چه ایمان زیاد شود آن نقطه سپید زیادتیر می گردد.

«لُمَظَه» چون نقطه یا مانند آن است از سپیدی، از همین معنا گفته شده: «فَرَسُ الْمَظَ» هر گاه لب زیرین اسب را خالی سپید باشد.

6 در گفتار آن حضرت است: انسان را اگر طلبی باشد که نمی‌داند آن را می‌گیرد یا نه،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 477

زمانی که گرفت نسبت به سالی که بر وام گذشته پرداخت زکات بر او واجب است.

«ظَنُون» طلبی است که طلبکار نمی‌داند آن را از بدهکار می‌ستانند یا نه، گویا به آن گمان می‌برد، گاه به گرفتنش امیدوار و گاه ناامید است. و این از فصیح‌ترین گفته‌هاست.

و همچنین هر کاری که خواهان آنی و نمی‌دانی نسبت به آن در چه وضعی هستی ظَنُون است. قول اعشی بر همین اساس است:

چاهی را که معلوم نیست در آن آب هست یا نه و از محل باران گیر دور است نمی‌توان چون فرات به حسابش آورد، که وقتی به طغیان برخیزد کشتی و شناگر ماهر را به کناری پرت می‌کند. «جُدَّ» چاه قدیمی است. و «ظَنُون» چاهی است که نمی‌دانند در آن آب هست یا نه.

7 در گفتار آن حضرت است چون سپاهی را به جنگ فرستاد و مشایعت نمود: تا جایی که می‌توانید از زنان بازایستید. معنایش این است که از یاد زنان و دل‌مشغولی به آنان کناره بگیرید، و از نزدیکی با آنان امتناع نمایید، که بازوی حمیت را سست می‌کند، و اراده و عزم را به خلل می‌کشاند، و قدرت شخص را از ناحیه دشمن می‌شکند، و از کوشش در جنگ دور می‌کند. و هر که از چیزی امتناع نماید از آن اعداب نموده.

و عاذب و عَذوب: خودداری کننده از خوردن و آشامیدن است.

8 در گفتار آن حضرت است: مؤمنی که خود را دچار عار ننموده چون قمارباز زبردستی است که اولین پیروزی خود را از تیر قمارش در انتظار است.

«یاسرون» کسانی هستند که با تیرهای خود بر سر شتر نحر شده قمار می کنند. «فالج» غالب زبردست است، گفته می شود: «قَدْ فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَحَهُمْ» یعنی بر آنان پیروزی یافت و مغلوبشان نمود. رجز خواننده گوید: وقتی دیدم غلبه کننده را که غالب شد.

9 در گفتار آن حضرت است: وقتی تنور معرکه سرخ می شد خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله

ترجمه نهج البلاغه، ص: 478

حفظ می کردم، پس هیچ کدام از ما به دشمن نزدیک تر از پیامبر نبود. معنای آن این است که وقتی ترس از دشمن زیاد می شد، و جنگ به نهایت سختی می رسید، مسلمانان به جانبی که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بود پناهنده می شدند، و خداوند به برکت آن حضرت پیروزی را بر آنان نازل می کرد، و به خاطر او از آنچه بیم داشتند ایمنی می یافتند.

و قول آن حضرت «إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ» کنایه از سختی جنگ است. در این زمینه سخنانی گفته شده که بهترینش این است: امام گرمی تنور جنگ را به گرمی آتش تشبیه کرده که حرارت و سرخی را به عمل و رنگش فراهم می آورد. و آنچه که این قول را تقویت می کند و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که چون نبرد شدید مردم را در روز حنین که جنگ هوازن بود مشاهده کرد فرمود: «الآن حَمِيَ الْوُطَيْسُ» (اکنون تنور جنگ گرم شد). و طیس جایگاه افروختن آتش است، رسول خدا صلی الله علیه و آله گرم شدن جنگ آنان را به افروختگی و شعله ور شدن آتش تشبیه فرموده است.

حکمت 261

و آن حضرت زمانی که شنید یاران معاویه به غارت شهر انبار برخاسته اند، تنها و پیاده از کوفه بیرون آمد تا به نُخَيْلَه رسید، مردم در آنجا به او پیوستند و گفتند: یا امیرالمؤمنین ما شرّ دشمن را از تو کفایت می کنیم، فرمود: به خدا قسم شما شرّ خود را از من کفایت نمی کنید، چگونه شرّ غیر خود را از من کفایت می کنید؟! همانا رعایای قبل از من از ستم حاکمان شکایت می کردند، و امروز من از ستم رعیت خود شاکی هستم. گویی من تابعم و رعیتم پیشوا، یا من محکوم و آنان حاکم! هنگامی که امام این گفتار را در سخنی طولانی که گریده ای از آن را در قسمتی از حکمت ها ذکر کردم فرمود، دو نفر از یارانش نزد او آمدند، یکی از آنان گفت: من جز اختیار غیر خود و برادرم را ندارم، ای امیرالمؤمنین فرمان ده تا فرمان برم.

حضرت فرمود: شما دو نفر کجا و آنچه من می‌خواهم؟!

ترجمه نهج البلاغه، ص: 479

حکمت 262

[گفته‌اند: حارث بن حوط خدمت حضرت آمد و گفت: تصور می‌کنی من گمان می‌کنم اصحاب جمل گمراه بودند؟] فرمود: ای حارث، تو صورت ظاهر را دیدی نه عمق باطن را، به این خاطر سرگردان شدی! حق را نشناختی تا اهلش را بشناسی، و باطل را نشناختی تا روی آورنده به آن را بشناسی. حارث گفت: من با سعد بن مالک و عبدالله بن عمر کنار می‌روم آن حضرت فرمود: سعد و عبدالله بن عمر نه حق را یاری دادند، و نه دست از یاری باطل برداشتند.

حکمت 263

و آن حضرت فرمود: ندیم شاه چون شیر سوار است، مقامش را حسرت خورند و او به موقعیت خطرناک خود آگاه‌تر است.

حکمت 246

و آن حضرت فرمود: به بازماندگان مردم احسان کنید، تا پاس بازماندگان شما را بدارند.

حکمت 265

و آن حضرت فرمود: سخن حکیمان اگر درست باشد دوا، و اگر خطا باشد درد است.

حکمت 266

مردی از حضر خواست که ایمان را به او بشناساند. آن حضرت فرمود: فردا بیا تا در برابر مردم بگویم، تا اگر گفته‌ام را از یاد بردی دیگری حفظ کند، چه اینکه سخن مانند شکار رمنده است، یکی آن را می‌ریاید، و دیگری از دست می‌دهد.

پاسخ امام در گذشته از همین حکمت‌ها در سایه گفتار حضرت، ایمان را چهار شعبه است نقل کردیم.

حکمت 267

و آن حضرت فرمود: فرزند آدم! غم روزی را که نیامده بر روزی که در آن هستی بار مکن، اگر روز نیامده از عمرت باشد خداوند روزیت را می‌رساند.

حکمت 268

و آن حضرت فرمود: دوست را به اندازه دوست دار شاید روزی دشمنت شود، و دشمنت را به اندازه دشمن دار شاید روزی دوست گردد.

حکمت 269

و آن حضرت فرمود: مردم در دنیا از جهت عمل دو عاملند: عاملی که در دنیا برای

دنیا کار کند، که او را دنیایش از آخرتش بازدارد، او بر تهیدستی بازماندگانش می‌ترسد و بر تنگدستی خود ایمن است، از این رو عمرش را برای سود دیگران از دست می‌دهد. و عاملی که در دنیا برای بعد از دنیا عمل می‌کند، و بی‌آنکه خود را به زحمت اندازد بهره او از دنیا به او می‌رسد، بنابر این هر دو نصیب را به دست آورده، و هر دو دنیا را مالک شده، و نزد خداوند آبرومند گشته، حاجتی را از خدا نخواهد که روا نگردد.

حکمت 270

گفته‌اند: در زمان حکومت عمر بن خطاب از زینت کعبه و فراوانی آن سخن به میان آمد، گروهی پیشنهاد کردند اگر آن را بفروشی و ارتش مسلمانان را تجهیز کنی ثوابش بشتر است، کعبه را به زینت چکار؟ عمر به این مسأله تصمیم گرفت، و از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید، حضرت فرمود:

قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و اموال چهار نوع بود: اموال مسلمانان که آن را میان ارث‌بران بر اساس قرآن تقسیم کرد. و غنیمت جنگی که آن را بر مستحقان قسمت فرمود. و خمس که خداوند آن را در جایی که باید قرار داد. و صدقات که خداوند آن را در مصرفهای معینش مقرر فرمود. در آن روز کعبه را زیور و زینت بود، و خداوند آن را به صورتی که بود گذاشت، البته از روی فراموشی رها نکرد، و جایش بر خدا پنهان نبود، تو هم آن را همان‌جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند بر جای خود بگذار.

عمر گفت: اگر تو نبودی ما رسوا می‌شدیم. و زینت کعبه را به حال خود گذاشت.

حکمت 271

روایت شده: دو مرد را به حضورش آوردند که از بیت‌المال دزدی کرده بودند: یکی از آن دو نفر بنده‌ای بود از بیت‌المال، و آن دیگری غلام مردم.

فرمود: این عبد از بیت‌المال است و او را حدّی نیست، مال خداوند برخی از آن

برخی دیگر را خورده. و اما غلام را حدّ الهی مقرر است. پس دست او را برید.

حکمت 272

و آن حضرت فرمود: اگر قدمه‌ایم در این لغزشگاهها استوار بماند، چیزهایی را تغییر خواهم داد.

حکمت 273

و آن حضرت فرمود: به علم یقینی بدانید که خداوند برای بنده‌اش هر چند چاره‌جویی‌اش عظیم و جستجوگریش سخت، و نقشه‌اش نیرومند باشد بیش از آنچه در کتاب حکیمش برای او مقرر شده به او نرساند، و بنده ناتوان و کم‌تدبیر را نیز از رسیدن به آنچه که در کتاب حکیمش برای او مقرر شده مانع نگردد. کسی که به این واقعیت آشناست و بر اساس آن حرکت می‌کند آسایش و سودش از همه مردم برتر است. و آن که این حقیقت را از نظر دور داشته و در آن دچار تردید است گرفتاری و زیانش از همه مردم بیشتر است. بسا کسی که مشمول نعمت حق است ولی به سبب آن به کیفر حق نزدیک می‌گردد، و بسا مبتلایی که ابتلایش موجب احسان به اوست. ای شنونده به شکرگزاریت بیفز، و شتاب را کم کن، و نزد منتهای روزیت توقف کن.

حکمت 274

و آن حضرت فرمود: دانش خود را جهل، و یقینتان را تردید قرار ندهید. زمانی که دانستید عمل کنید، و هرگاه یقین کردید اقدام نمایید.

حکمت 275

و آن حضرت فرمود: طمع وارد کننده‌ای به هلاکت است که باز نمی‌گردد، و ضامنی است که وفا نمی‌کند. بسا نوشنده آب که پیش از سیراب شدن گلوگیرش گردد. به هر اندازه ارزش چیزی که برای به دست آوردنش رغبت می‌کنند بزرگ باشد مصیبت از دست رفتنش بزرگ است. آرزوها دیده بصیرت را کور می‌کند، و نصیب به جانب کسی می‌آید که به سوی نصیب نمی‌رود.

حکمت 276

و آن حضرت فرمود: خداوندا، به تو پناه می‌برم از اینکه ظاهرم در دیده مردم نیکو جلوه کند، و درونم در آنچه از تو پنهان می‌کنم زشت نماید، خود را از همه آنچه بر

ترجمه نهج البلاغه، ص: 482

من آگاهی در برابر دید مردم حفظ کنم، پس ظاهر آراسته‌ام را برای مردم آشکار نموده، و زشتی کردارم را به سوی تو آورم، تا خود را به مردم نزیک، و از خشنودی تو دور سازم.

حکمت 277

و آن حضرت فرمود: نه، به خداوندی که از سوی او شب کردیم در بقایای شب تار، شبی که لبخندش روز روشنی را مژده می‌دهد، چنین و چنان نبوده.

حکمت 278

و آن حضرت فرمود: اندک کاری که بر آن مداومت کنی امیدبخش‌تر است از کار زیادی که از آن خسته شوی.

حکمت 279

و آن حضرت فرمود: زمانی که مستحبات به واجبات زیان بزند مستحبات را رها کنید.

حکمت 280

و آن حضرت فرمود: آن که دوری سفر قیامت را به یاد آورد برای آن آماده شود.

حکمت 281

و آن حضرت فرمود: اندیشه مانند دیدن با چشمها نیست، که گاهی چشمها به صاحبانش دروغ می گویند، ولی خرد به کسی که از او نصیحت خواهد خیانت نمی کند.

حکمت 282

و آن حضرت فرمود: بین شما و موعظه حجابی از غفلت است.

حکمت 283

و آن حضرت فرمود: نادان شما آنچه را نباید زیاد می کند، و آگاه شما آنچه را باید به تأخیر می اندازد.

حکمت 284

و آن حضرت فرمود: دانش راه عذر را بر بهانه‌جویان بسته است.

حکمت 285

و آن حضرت فرمود: آن که مرگش را به شتاب اراده کرده‌اند مهلت می‌خواهد، و آن را که مهلت داده‌اند با به تأخیر انداختن مهلت، تعلل می‌ورزد.

حکمت 286

و آن حضرت فرمود: مردم کسی را نگفتند «خوشا به حال او» مگر اینکه روزگار برای او روز بدی را پنهان کرد.

حکمت 287

و آن حضرت را از قَدَر پرسیدند، فرمود: راهی است تاریک در آن نروید، دریایی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 483

است عمیق واردش نشوید، سَری است خدایی برای کشف آن خود را به زحمت نیندازید.

حکمت 288

و آن حضرت فرمود: زمانی که خداوند بنده‌ای را خوار کند دانش را از او منع نماید.

حکمت 289

و آن حضرت فرمود: مرا در گذشته برادری خدایی بود، کوچکی دنیا در نظرش او را در نظرم بزرگ می نمود. از سلطه شکمش آزاد بود، آنچه نمی یافت آرزو نمی کرد، و هرگاه می یافت زیاده روی نداشت. اکثر روزگار را خاموش بود، و اگر می گفت بر گویندگان غالب می شد، و تشنگی پرسندگان را به زلال معرفت فرومی نشاند. افتاده بود و او را ناتوان می شمردند، ولی به وقت جدّ و جهاد شیر خشمگین و مار زهرآگین بود. تا نزد قاضی نمی آمد اقامه حجّت نمی کرد. احدی را به کاری که در مثل آن عذر می یافت ملامت نمی نمود تا عذرش را بشنود. دردی را جز به وقت بهبودیش شکایت نمی کرد. چیزی را که می گفت انجام می داد، و آنچه را عمل نمی کرد نمی گفت. اگر در سخن بر او غالب می شدند در سکوت مغلوب نمی شد، و بر شنیدن حریص تر از گفتن بود. هرگاه دو برنامه پیش می آمد دقت می کرد که کدا به هوای نفس نزدیک تر است پس آن را مخالفت می نمود. بر شما باد به این اوصاف و ملازمت و رغبت به آنها، پس اگر همه آنها را قدرت بدانید که به دست آوردن اندک بهتر از ترك بسیار است.

حکمت 290

و آن حضرت فرمود: اگر خداوند در برابر گناه، تهدید به عذاب نکرده بود، هر آینه واجب بود به خاطر شکر نعمتش نافرمانی نشود.

حکمت 291

و آن حضرت، اشعث را به خاطر مرگ فرزندش این گونه تسلیت داد: ای اشعث، اگر بر فرزندت غمگینی سزاواری که این لازمه خویشاوندی است، و اگر صبر کنی خدا را در هر مصیبتی پاداشی است. ای اشعث، اگر صبر کنی تقدیر الهی بر تو

ترجمه نهج البلاغه، ص: 484

جاری شده و اجر خواهی برد، و اگر بی تابی کنی تقدیر الهی بر تو جاری شده و گناهکار خواهی شد. ای اشعث، فرزندی تو را خوشحال کرد در حالی که برای تو امتحان و آزمایش بود، و غمگینت ساخت در حالی که برای تو ثواب و رحمت است.

حکمت 292

کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقت دفن آن حضرت گفت: شکیبایی زیباست مگر بر مرگ تو، و بی تابی زشت است مگر در مصیبت تو. هر آینه مصیبتی که از مرگ تو به ما رسید بزرگ، و مصائب پیش از تو و بعد از تو کوچک است.

حکمت 293

و آن حضرت فرمود: با احمق همنشین مباش، چه اینکه کارش را برای تو می آراید، و علاقه دارد مانند او باشی.

حکمت 294

از مسافت میان مشرق و مغرب از حضرتش پرسیدند، آن حضرت فرمود: مسیر يك روز خورشید است.

حکمت 295

و آن حضرت فرمود: دوستان سه نفر، و دشمنان نیز سه نفرند: اما دوستان:

دوست تو، و دوست دوست، و دشمن دشمن هستند. اما دشمنان:

دشمنت، و دشمن دوستت، و دوست دشمنت می باشند.

حکمت 296

به کسی که برای ضربه زدن به دشمنش در برنامه ای می کوشید که برای خودش ضرر داشت، فرمود: تو مانند کسی هستی که بر خود نیزه فرو می برد تا کسی را که پشت سر خود سوار کرده از پای در آورد.

حکمت 297

و آن حضرت فرمود: چه فراوان است عبرتها، و چه اندک اند عبرت گیران!

حکمت 298

و آن حضرت فرمود: آن که دشمنی را از اندازه بگذرانند گناه کرده، و کسی که کوتاهی ورزد بر او ستم خواهد شد، و آن که ستیزه جویی نماید قدرت ندارد خدا را بپرهیزد.

حکمت 299

و آن حضرت فرمود: گناهی که پس از آن مهلت یافتم تا دو رکعت نماز به جای آورم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 485

اندوه گینم نکرد؛ و از خداوند عافیت می خواهم.

حکمت 300

از آن حضرت سؤال شد: خداوند چگونه حساب مردم را با این همه جمعیت می‌رسد؟ فرمود: همان گونه که با این جمعیت رزقشان می‌دهد.

پرسیدند: در حالی که خدا را نمی‌بینند چگونه به حساب آنها می‌رسد؟

فرمود: همان گونه که آنان را روزی می‌دهد در حالی که او را نمی‌بینند.

حکمت 301

و آن حضرت فرمود: فرستاده تو نزد دیگران بیان کننده عقل توست، و نامه‌ات رساترین چیزی است که از جانب تو سخن می‌گوید.

حکمت 302

و آن حضرت فرمود: کسی که بلا و گرفتاری بر او سخت شده نیازمندتر به دعا نیست از تندرستی که از بلا ایمن نمی‌باشد.

حکمت 303

و آن حضرت فرمود: مردم فرزندان دنیايند، مرد بر دوستی مادرش سرزنش نمی‌شود.

حکمت 304

و آن حضرت فرمود: تھیدست فرستاده خداست، کسی که او را محروم کند خدا را محروم کرده، و هر که به او ببخشد به خدا بخشیده.

حکمت 305

و آن حضرت فرمود: مرد با غیرت هرگز زنا نمی کند.

حکمت 306

و آن حضرت فرمود: اجل حتمی برای نگهداری انسان از هر پیش آمدی بس است.

حکمت 307

و آن حضرت فرمود: داغدار می خوابد، ولی مال ربنوده نمی خوابد.

یعنی مرد بر مرگ فرزندش صبر می کند، ولی بر غارت مالش شکیبایی نمی ورزد.

حکمت 308

و آن حضرت فرمود: دوستی پدران خویشاندی بین فرزندان است، و خویشاوندی به دوستی محتاج تر از دوستی به خویشاوندی است.

حکمت 309

و آن حضرت فرمود: از گمانهای اهل ایمان پروا کنید، که خداوند حق را بر زبان آنان نهاده است.

حکمت 310

و آن حضرت فرمود: ایمان عبد صادق نیست مگر اینکه اعتمادش به آنچه نزد

ترجمه نهج البلاغه، ص: 486

خداست از آنچه در دست خود دارد بیشتر باشد.

حکمت 311

وقتی حضرت به جانب بصره آمد، انس بن مالک را به سوی طلحه و زبیر فرستاد تا سخنی را که درباره آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود به یادشان آورد. انس از مأموریت سر باز زد و خدمت امام آمد و گفت: آن سخن را از یاد برده‌ام. فرمود:

اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را به سپیدی درخشانی دچار کند که عمامه آن را نپوشاند. یعنی بیماری برص. انس چهره‌اش به آن بیماری مبتلا شد، و بعد از بن کسی او را جز با نقاب ندید.

حکمت 312

و آن حضرت فرمود: دلها را نشاطی و ملالی است، اگر نشاط روی آورد آنها را به مستحبات وادارید، و اگر ملالت دست داد به برگزاری واجبات اکتفا کنید.

حکمت 313

و آن حضرت فرمود: خبر آنچه پیش از شما و بعد از شماست، و نیز دستور زندگی شما در قرآن است.

حکمت 314

و آن حضرت فرمود: سنگ را به همان جا که از آن برآمده برگردانید، چرا که شر را جز شر دفع نمی کند.

حکمت 315

آن حضرت به دفتردارش عبیدالله بن ابی رافع فرمود: دوات را لایقه بگذار، زبانه قلمت را دراز کن، میان سطرها را گشاد گیر، و حروف را نزدیک هم قرار ده، که این روش به زیبایی خط شایسته تر است.

حکمت 316

و آن حضرت فرمود: من پیشوای مؤمنینم، و ثروت پیشوای بدکاران.

یعنی اهل ایمان مرا پیروی می کنند، و بدکاران دنبال ثروتند، چنانکه زنبوران از یعسوبشان که پیشوای آنهاست پیروی می نمایند.

حکمت 317

بعضی از یهود گفتند: هنوز پیامبران را دفن نکرده بودید که درباره اش دچار اختلاف شدید! فرمود: ما نسبت به آنچه از او رسیده بود اختلاف کردیم نه درباره شخص او، ولی شما هنوز پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبران گفتید:

ترجمه نهج البلاغه، ص: 487

برای ما از بت خدای قرار داده چنانکه اینان را خدایانی است، موسی گفت: شما مردمی نفهم هستید».

حکمت 318

به آن حضرت گفته شد: چگونه بر هموردانت غالب شدی؟ آن حضرت فرمود:

احدی را ندیدم جز اینکه مرا بر علیه خود کمک کرد.

اشاره به جا گرفتن هیبت و عظمتش در دلها دارد.

حکمت 319

به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: پسر! از تهیدستی بر تو می ترسم، از آن به خداوند پناه ببر، چرا که تهیدستی دین را ناقص، و عقل را سرگردان می کند، و پدید آورنده دشمنی است.

حکمت 320

در پاسخ کسی که مشکلی از او پرسید، فرمود: برای فهمیدن پیرس، نه برای به سختی انداختن طرف مقابل، چرا که نادانِ یادگیرنده شبیه عالم است، و عالم بی انصاف شبیه به نادانی است که برای زحمت دیگری سؤال می کند.

حکمت 321

آن حضرت به عبدالله بن عباس درباره نظری از او که موافق رأی امام نبود، فرمود:

بر توست که رأی خود را به من ارائه کنی و من هم ببندیشم، زمانی که نظرت را نپذیرفتم مرا اطاعت کن.

حکمت 322

روایت شده: آن حضرت زمانی که از صقین به کوفه آمد به شبامیان عبور کرد، صدای گریه زنان را بر کشته‌های صقین شنید، حرب شرحبیل شبامی که از سران قبیله‌اش بود به جانب حضرت آمد، امام به او فرمود:

زنانتان بر آنچه از آنان می‌شنوم بر شما مسلطند؟! چرا آنان را از ناله زدن منع نمی‌کنید؟! [حرب می‌خواست پیاده در رکاب حضرت حرکت کند، به او فرمود:] بازگرد، که پیاده آمدن چون تویی با من موجب فتنه برای حکمران، و خواری برای مؤمن است.

حکمت 323

[و آن حضرت در روز نهروان بر کشته‌های خوارج گذشت و فرمود:] بدا به شما،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 488

آن که فریتان داد به شما ضرر زد. [گفتند: چه کسی آنان را فریفت ای امیرالمؤمنین؟] فرمود: شیطان گمراه کننده، و نفس اماره به سوء آنان را به آرزوها فریفت، میدان معصیت را برای آنان گسترده، پیروزی را به آنان وعده داد، و به آتششان درانداخت.

حکمت 324

و آن حضرت فرمود: از نافرمانی خدا در خلوتها پروا کنید، که بیننده همان حکم کننده است.

حکمت 325

[وقتی خبر شهادت محمد بن ابوبکر به او رسید، آن حضرت فرمود:] اندوه ما بر او به اندازه خوشحالی دشمنان به اوست، با این تفاوت که آنها دشمنی را از دست دادند، و ما دوستی را.

حکمت 326

و آن حضرت فرمود: عمری که خداوند فرزند آدم را در آن معذور داشته شصت سال است.

حکمت 327

و آن حضرت فرمود: آن که گناه بر او پیروز شد به پیروزی نرسید، و کسی که با بدی غلبه کند در حقیقت مغلوب است.

حکمت 328

و آن حضرت فرمود: خداوند روزی تهیدستان را در ثروت اغنیا واجب نموده، تهیدستی گرسنه نماند جز با منع ثروتمند، و خداوند والامقام گرسنگی فقیران را از ثروتمندان بازخواست خواهد کرد.

حکمت 329

و آن حضرت فرمود: بی‌نیازی از عذر، از عذر موجه ارجمندتر است.

حکمت 330

و آن حضرت فرمود: کمترین حقی که برای خدا بر عهده شماست این است که به نعمتهایش بر گناه یاری نخواهید.

حکمت 331

و آن حضرت فرمود: خداوند سبحان طاعت را در وقتی سست اراده‌ها از آن کوتاهی کنند غنیمت زیرکان قرار داد.

حکمت 332

و آن حضرت فرمود: حاکمان پاسبانان خداوند در زمین‌اند.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 489

حکمت 333

و آن حضرت در وصف مؤمن فرمود: شادی مؤمن در چهره‌اش، و اندوهش در دل اوست. از نظر تحمل وسیع‌ترین موجود، و از نظر اخلاق متواضع‌ترین مخلوق است. برتری را خوش ندارد، و خودنمایی را دشمن دارد. اندوهش طولانی، و همتش دوردست، و سکوتش بسیار، و وقتش مشغول، و سپاس و شکیبایی‌اش فوق‌العاده، و غرق در فکر خویشتن، و نسبت به اظهار حاجت بخیل است، اخلاقش سهل و آرام، و برخوردش هموار و نرم، و وجودش در امر دین از سنگ سخت‌تر، و نزد حق از برده ذلیل‌تر است.

حکمت 334

و آن حضرت فرمود: اگر انسان مدت عمر و سرانجام خود را ببیند آرزو و غرورش را دشمن دارد.

حکمت 335

و آن حضرت فرمود: هر انسانی را در ثروتش دو شریک است: وارث و حوادث.

حکمت 336

و آن حضرت فرمود: آن که از او چیزی درخواست شده تا وعده نداده آزاد است.

حکمت 337

و آن حضرت فرمود: ثواب خواهنده بی طاعت همچون تیرانداز بی کمان است.

حکمت 338

و آن حضرت فرمود: دانش دو نوع است: فطری و شنیده شده، اگر دانش فطری در انسان نباشد دلش شنیدنی سودی ندهد.

حکمت 339

و آن حضرت فرمود: رأی درست همراه قدرتهاست، با روی آوردن قدرتها روی می نماید.

حکمت 340

و آن حضرت فرمود: پاکدامنی زینت تهیدستی، و سپاس زیور توانگری است.

حکمت 341

و آن حضرت فرمود: روز عدالت بر ستمگر شدیدتر از روز ستم بر ستمدیده است.

حکمت 342

و آن حضرت فرمود: توانگریِ بزرگترِ نومیدی از چیزی است که در اختیار مردم است.

حکمت 343

و آن حضرت فرمود: همه گفته‌ها نزد خدا محفوظ، و تمام باطن‌ها آزموده شده است، و هر کسی در گرو اعمال خود است. مردم ناقص و دچار عیبند جز کسی که

ترجمه نهج البلاغه، ص: 490

خدا او را حفظ کرده، پرسندگان‌شان مردم‌آزار، و پاسخ‌دهندگان‌شان در جواب گفتن دچار تکلف‌اند، برترین آنان را در رأی، خشنودی و غضب از رأی نیکو باز می‌گرداند، و استوارترین آنها را نگاهی یا کلمه‌ای دگرگون می‌سازد.

حکمت 344

و آن حضرت فرمود: ای مردم خدا را پروا کنید، چه بسیار آرزومندی که به آرزویش نرسد، و بناکننده‌ای که در بنایش ساکن نشود، و ثروت اندوزی که به زودی آن را ترك کند، ثروتی که شاید از حرام جمع کرده، و از حقّی که منع نموده فراهم ساخته، از حرام به آن رسیده و به خاطر آن زیر بار گناهان رفته، و با وزر و وبالش به آخرت بازگشته و متأسف و اندوهگین بر خدا وارد شده، دنیا و آخرت را زیان کرده، این است زیان آشکار.

حکمت 345

و آن حضرت فرمود: قدرت نداشتن بر گناه نوعی پاکدامنی است.

حکمت 346

و آن حضرت فرمود: آبرویت جامد است، اظهار حاجت آن را می‌ریزد، توجه کن آن را نزد چه کسی می‌ریزی.

حکمت 347

و آن حضرت فرمود: ستایش بیش از شایستگی چاپلوسی، و کمتر از آنچه لازم است درماندگی یا حسادت است.

حکمت 348

و آن حضرت فرمود: سخت‌ترین گناهان گناهی است که گنهکار آن را ناچیز بشمارد.

حکمت 349

و آن حضرت فرمود: آن که در عیب خود نظر کند از نظر عیب دیگران بازماند. و هر کس به رزق خدا خشنود شد به آنچه از دست رفته غمگین نگردد. و آن که تیغ ستم کشید به همان تیغ کشته شود. و هر که خود را در کارها به زحمت انداخت خویش را هلاک ساخت. و آن که در امواج درافتاد غرق شد. و هر که در موارد زشتی قدم نهاد متهم گشت. و هر که گفتارش فراوان شد خطایش فزونی گرفت، و هر که خطایش بسیار گشت حیایش اندک شد، و هر که حیایش اندک شد پارسایش کم

ترجمه نهج البلاغه، ص: 491

شد، و هر که پارسایش کم شد دلش مرد، و هر که دلش مرد وارد آتش شد، و آن که عیوب مردم را بنگرد و آن را ناپسند داند سپس برای خود روا داند احمق واقعی است. قناعت ثروتی است که تمام نمی شود. کسی که زیاد یاد مرگ کند از دنیا به کم و اندک راضی گردد. یو کسی که بداند گفتارش از جمله اعمال اوست سخنش مگر در آنچه او را مهم است کم می شود.

حکمت 350

و آن حضرت فرمود: مردم ستمکار را سه نشانه است: به مافوقش با سرپیچی، و به زیردستش با قهر و غلبه ستم می کند، و ستمگران را پشتیبانی می نماید.

حکمت 351

و آن حضرت فرمود: زمان اوج سختی مرحله گشایش، و هنگام تنگی حلقه های بلا نوبت آسایش است.

حکمت 352

و آن حضرت به بعضی از یارانش فرمود: اکثر شغل خود را برای اهل و فرزندت قرار مده، اگر آنها از دوستان خدایند خداوند دوستانش را ضایع نمی کند، و اگر از دشمنان خدایند اندوه و شغل تو در راه دشمنان خدا برای چیست؟!

حکمت 353

و آن حضرت فرمود: بزرگترین عیب آن است که عیب دانی صفتی را که مانند آن در خودت باشد.

حکمت 354

مردی مرد دیگری را در محضر آن حضرت به ولادت فرزندش بدین گونه تهنیت گفت: این یگه سوار بر تو مبارك باد. امام فرمود: این گونه مگو، بلکه بگو: شکرگزار بخشنده باش، بخشیده شده بر تو مبارك باد، به رشد و کمال رسد، و از نیکوکاریش بهره مند گردی.

حکمت 355

یکی از کارگزارانش ساختمانی مجلل ساخت، فرمود: پوها سر درآوردند، این بنا ثروتمندی تو را نشان می دهد.

حکمت 356

به حضرت گفته شد: اگر درب خانه کسی را به رویش ببندند و او را در آنجا رها کنند رزقش از کجا می آید؟ آن حضرت فرمود: از آنجا که اجلش می آید.

حکمت 357

به قومی که یکی از آنان مرده بود این گونه تسلیت گفت: این مرگ نه به شما شروع شد، و نه به شما پایان می گیرد. رفیق شما سفر می کرد، انگار کنید به بعضی از سفرهایش رفته، اگر به شما برگشت که خوب، وگرنه شما به سوی او می روید.

حکمت 358

و آن حضرت فرمود: ای مردم، باید خداوند شما را به هنگام نعت در ترس بیند به همان صورت که در بلا هراسان می نگرد، چرا که به هر کس نعمت وسیع بخشیده شود و آن را مقدمه کیفر تدریجی به حساب نیاورد از برنامه ترسناکی خود را ایمن دانسته، و کسی که زندگی بر او تنگ گرفته شده و او آن را امتحان نداند پاداشی را که به آن امید می رفت ضایع نموده.

حکمت 359

و آن حضرت فرموده: ای اسیران هوا و هوس، آرزوها را کوتاه کنید، زیرا مردم دلبسته به دنیا را جز صدای دندناهای حوادث از این دنیا نمی ترساند، ای مردم، خودتان عهده دار ادب کردن خود شوید، و نفس را از جرأت بر عادات هلاک کننده بازگردانید.

حکمت 360

و آن حضرت فرمود: به سخنی که از کسی صادر می شود تا جایی که برای آن محمل خیر می یابی گمان بد میر.

حکمت 361

و آن حضرت فرمود: هرگاه تو را به خداوند حاجتی باشد دعای خود را با صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز کن، سپس حاجت بخواه، که خداوند کریم‌تر از آن است که از او دو حاجت بخواهند، یکی را جواب دهد و دیگری را منع نماید.

حکمت 362

و آن حضرت فرمود: کسی که آبروی خود را خواهد باید گفتگوهای لجاجت‌آمیز را رها نماید.

حکمت 363

و آن حضرت فرمود: شتاب ورزیدن پیش از امکان، و کندی نمودن بعد از فرصت از حماقت است.

حکمت 364

و آن حضرت فرمود: از آنچه پیش نیامده پرسش مکن، که تو را در آنچه هست

ترجمه نهج البلاغه، ص: 493

شغلی وجود دارد.

حکمت 365

و آن حضرت فرمود: اندیشه آینه‌ای است روشن، عبرت بیم‌دهنده‌ای است خیرخواه. و برای ادب نفست همین بس که از آنچه برای دیگران دوست نداری بپرهیزی.

حکمت 366

و آن حضرت فرمود: علم را با عمل بستگی است، هر که دانست عمل کرد. و علم عمل را صدا می‌کند، اگر اجابت کند می‌ماند، وگرنه از آن کوچ می‌کند.

حکمت 367

و آن حضرت فرمود: ای مردم، کالای دنیا گیاهی است خشک و وباخیز، از چراگاه آن بپرهیزید، چه اینکه دل‌کنند از آن لذت‌بخش‌تر از اعتماد به آن است، و به اندازه، برداشت کردن از دنیا پاکیزه‌تر از اندوختن آن است، بر آن که به افزون کردن ثروت اقدام کند حکم به تهدستی شده، و آن که در آن کوس بی‌نیازی زده به آسایشش کمک گشته. آن را که زیور دنیا به شگفتی اندازد کوردلی از پی درآید، و آن که عشقش را به دل گیرد خاطرش را از اندوهها پر کند که برای آن اندوهها در سویدای قلبش خلجان است، اندوهی مشغولش دارد، و غمی محزونش کند، چنین است تا نفس گلوگیرش شود و او را به بیابان اندازند، در حالی که رگهای حیاتش قطع شده، نابود کردنش بر خدا، و انداختنش به گورستان برای دوستان آسان است. مؤمن با دیده عبرت به دنیا می‌نگرد، و از آن از باب اضطرار به اندازه شکم بر می‌دارد، و وصف دنیا را با گوش خشم و دشمنی می‌شنود. اگر بگویند ثروتمند شد بعد از اندکی می‌گویند به تهدستی نشست، و اگر به بودنش شاد شوند به مرگش اندوهگین گردند. این است وضع دنیا، و هنوز اهل دنیا را روزی که در آن نومید شوند نیامده!

حکمت 368

و آن حضرت فرمود: خداوند سبحان پاداش را بر طاعت، و کیفر را بر گناه قرار داده، تا بندگان را از خشمش بازدارد، و آنان را به بهشتش روانه نماید.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 494

حکمت 369

و آن حضرت فرمود: زمانی بر مردم برسد که در میان آنان از قرآن جز خطوطش، و از اسلام جز اسمش باقی نماند. مساجدشان در آن زمان از نظر ساختمان آباد، و از نظر هدایت ویران است. ساکنان و آبادکنندگان بدترین اهل زمینند، از آنان فتنه برخیزد و گناه در آنان لانه گیرد، آن که از فتنه‌ها کناره گرفته او را به آن باز می‌گردانند، و هر که از آن عقب مانده او را به سوی آن سوق می‌دهند. خداوند پاك می‌فرماید: «به خود سوگند خورده‌ام که فتنه‌ای در میان آنان برانگیزم که خردمند در آن سرگردان شود» و این کار را هم انجام داده، و ما از خدا می‌خواهیم که از لغزش غفلت ما درگذرد.

حکمت 370

گفته شده که امام کمتر بر منبر قرار می‌گرفت مگر اینکه پیش از سخنرانی می‌فرمود: ای مردم، خدا را پروا کنید، کسی بیهوده و عبث آفریده نشده که بازی کند، و رها نشده تا کار بیهوده انجام دهد، دنیایش که خود را در دیده او آراسته عوض آخرتی نشود که آن را به دیدن نزد او زشت نموده، و مغروری که به اعلا درجه همت خود به دنیا دست یافته مانند کسی نیست که از آخرت به کمترین سهمی پیروزی پیدا نموده.

حکمت 371

و آن حضرت فرمود: شرفی برتر از اسلام، عزتی عزیزتر از تقوا، پناهگاهی نگاه دارنده‌تر از اجتناب از حرام، شفيعی رهاکننده‌تر از توبه، گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت، و ثروتی برای از بین بردن تهیدستی بهتر از رضا به داده حق نیست.

آن که به مقدار کفافش اکتفا کند به آسودگی پیوسته، و در خوشی جای گرفته. رغبت به دنیا کلید رنج و مرکب ناراحتی است. حرص و کبر و حسد موجبات درافتادن در گناهاند، و بدی جمع کننده تمام عیوب است.

حکمت 372

و آن حضرت به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: ای جابر، برپایی دین و دنیا به چهار چیز است: دانشمندی که دانشش را به کار گیرد، و نادانی که از آموختن

ترجمه نهج البلاغه، ص: 495

خودداری نکند، و سخاوتمندی که به خیرش بخل نرزد، و تهیدستی که آخرتش را به دنیایش نفروشد. زمانی که دانشمند دانشش را ضایع نماید نادان از فراگیری علم خودداری کند، و وقتی ثروتمند به نیکی اش بخل ورزد تهیدست آخرتش را به دنیایش بفروشد. ای جابر، کسی که نعمت خدا بر او زیاد شود نیاز مردم به او بسیار گردد، پس کسی که به ادای واجبات مالی برخیزد نعمتش را در گردونه دوام و بقا قرار داده، و آن که به واجب مالی اقدام نکند ثروتش را در معرض زوال و نابودی نهاده.

حکمت 373

ابن جریر طبری در تاریخش از عبدالرحمان پسر ابی لیلی فقیه، همان کسی که برای جنگ با حجاج همراه ابن اشعث بیرون رفت، در گفتاری که برای ترغیب مردم به جنگ ایراد کرد، چنین گفت: من از علی - که خداوند درجه اش را در میان صالحین بلند گرداند، و ثواب شهداء و صدیقین را به او عنایت کند - در روزی که با اهل شام روبرو شدیم شنیدم می فرمود:

ای مردم مؤمن، هر کس ببیند ستمی را که به کار گرفته می شود، یا منکری را که مردم را به آن دعوت می کنند، پس آن را به دل انکار کند سالم مانده و گناهی بر او نمی باشد، و کسی که به زبان انکار کند پاداش الهی یافته و مقامش از اولی

بھتر است، و کسی که با شمشیر به انکار برخیزد تا رایت توحید بلند، و پرچم ستمکاران پست گردد، او کسی است که به راه رستگاری رسیده، و قیام به راه خدا نموده، و نور یقین در دلش روشن گشته است.

حکمت 374

امام علیہ السلام را کلامی دیگر در زمینه همین معناست: از این مردم کسی است که به دست و زبان و قلبش به انکار برمی خیزد، چنین انسانی خصلت های خوب را به کمال رسانده و کسی است که به زبان و دل انکار می کند و دست به برنامه ای نمی برد، چنین انسانی به دو خصلت از خصلت های خوب چنگ زده، و خصلتی

ترجمه نھج البلاغہ، ص: 496

را ضایع نموده و کسی است که با دل به انکار برخاسته نه با دست و زبانش، چنین کسی دو خصلت را که شریفتر است تباه نموده، و يك خصلت را گرفته و کسی که انکار با زبان و قلب و دست را ترك کرده، او مرده ای است میان زندگان. تمام کارهای نیک و جهاد در راه خدا در جنب امر به معروف و نھی از منکر چیزی نیست جز به مانند انداختن آب دهان در دریای پهناور. امر به معروف و نھی از منکر نه اجلی را نزدیک می کند، و نه از روزی می کاهد. و بھتر از همه اینها سخن عدل است در برابر حاکم ظلم.

حکمت 375

از ابو حُجیفه روایت است گوید: از امیرالمؤمنین علیہ السلام شنیدم می فرمود:

اول چیزی که از جهاد از شما گرفته می شود جهاد با دست، سپس با زبان، آن گاه به قلب است. آن که با دل معروف را نشناخت، و منکر را انکار نکرد واژگون می شود و نیکی هایش نابود، و بدیهایش آشکار می گردد.

حکمت 376

و آن حضرت فرمود: حق سنگین است و گوارا، و باطل سبک است و هلاکت بار.

حکمت 377

و آن حضرت فرمود: بر بهترین این امت از عذاب الهی ایمن مباش، که خدای بزرگ فرموده: «از کیفر خدا ایمن نیستند مگر زیانکاران». و بر بدترینشان از رحمت خدا ناامید مباش، که خداوند فرموده: «از رحمت خدا ناامید نمی شود مگر کافران».

حکمت 378

و آن حضرت فرمود: بخل جامع تمام عیبهای زشت است، و این خصلت افساری است که آدمی را به سوی تمام زشتیها می برد.

حکمت 379

روزی دو نوع است: آن که تو آن را می طلبي، و آن که تو را می جوید، که اگر دنبالش نیروی به دنبال می آید، بنابراین اندوه سال خود را بر اندوه روز خویش بار مکن، که روزی هر روز تو را کفایت می کند، اگر سال از عمر تو باشد خداوند متعال در هر روز جدید آنچه نصیب تو نموده به تو می رساند، و اگر سال از عمرت نباشد پس چه اندوهی می خوری بر چیزی که از آن تو نیست؟! هیچ جوینده ای در آنچه رزق

ترجمه نهج البلاغه، ص: 497

تو ست بر تو پیشی نگیرد، و زورمندی نیست به آن بر تو غالب نشود، و آنچه برای تو مقدر شده از رسیدن به تو تأخیر نکند.

این کلام پیش از این در همین باب گذشت، ولی در اینجا روشن تر و مشروح تر است، به این خاطر بر قاعده‌ای که در ابتدای کتاب مقرر شده تکرار کردیم.

حکمت 380

و آن حضرت فرمود: بسا روی آوردنده به روزی که آن روز را شب نکند، و بسا کسی که در اول شب مورد غبطه مردم بود و آخر شب عزاداران بر او گردآمدند.

حکمت 381

و آن حضرت فرمود: سخن را تا نگفته‌ای در بند توست، چون گفتی تو در بند آئی، پس زیانت را چون طلا و نقره‌ات حفظ کن، چه بسا، که يك کلمه، نعمتی را از بین برده و عذابی را پیش آورده.

حکمت 382

و آن حضرت فرمود: آنچه را نمی‌دانی مگو، بلکه هرچه را هم می‌دانی به زبان نیاور، که خداوند پاك برنامه‌هایی را بر اندامت واجب نموده که در قیامت به همتاها بر تو احتجاج خواهد کرد.

حکمت 383

و آن حضرت فرمود: برحذر باش که خداوندت در معصیتی ببیند، و از طاعتش غایب بنگرد، که از زیانکاران خواهی بود. چون توانا شدی بر طاعت حق توانا باش، و وقتی ناتوان گشتی از معصیت خدا ناتوان باش.

حکمت 384

و آن حضرت فرمود: میل به دنیا به آنچه که از تحولات آن می بینی جهل است.

و کوتاهی کردن از عمل نیک وقتی به ثوابش مطمئن باشی غبن است. و اعتماد به هر کس پیش از امتحان او عجز است.

حکمت 385

و آن حضرت فرمود: در پستی دنیا نزد خدا همین بس که او را جز در آن معصیت نکنند، و برای رسیدن به رحمتش راهی جز ترك آن وجود ندارد.

حکمت 386

و آن حضرت فرمود: هر که جوینده چیزی باشد، به تمام آن یا به قسمتی از آن می رسد.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 498

حکمت 387

و آن حضرت فرمود: خیری که پس از آن عذاب خداست خیر نیست، و رنجی که پس از آن بهشت است رنج نیست. هر نعمتی پایین تر از بهشت کم ارزش، و هر بلایی پست تر از جهنم عافیت است.

حکمت 388

و آن حضرت فرمود: بدانید از جمله بلاها تهیدستی، و سخت‌تر از آن بیماری جسم، و سخت‌تر از بیماری جسم بیماری قلب است. و بدانید از جمله نعمت‌ها ثروت، و برتر از ثروت سلامت جسم، و برتر از سلامت جسم تقوای قلب است.

حکمت 389

و آن حضرت فرمود: کسی که عملش او را گُند نماید نسبش او را تند نکند. و در روایتی دیگر است: کسی که مقام خود را از دست داد منزلت پدرانیش به او نفعی ندهد.

حکمت 390

و آن حضرت فرمود: مؤمن را سه ساعت است: ساعتی که در آن با خداوند راز و نیاز می‌کند، و ساعتی که در آن به ترمیم معاش اقدام می‌نماید، و ساعتی که در آن از لذت‌های حلال و نیکو بهره می‌گیرد. عاقل را نرسد که جز برای سه چیز سفر کند:

اصلاح معاش، یا گام نهادن در امر معاد، یا کام بردن از غیر حرام.

حکمت 391

و آن حضرت فرمود: به دنیا بی‌رغبت باش تا خداوند تو را به زشتی‌های آن بینا نماید، و بی‌خیر نباش که از تو بی‌خبر نیستند.

حکمت 392

و آن حضرت فرمود: سخن گویند تا شما را بشناسند، که مرد در زیر زبانش پنهان است.

حکمت 393

و آن حضرت فرمود: آنچه از دنیا پیش تو آید بگیر، و آنچه از تو روی بگرداند روی بگردان، اگر چنین نکردی در طلب روزی زیاده روی مکن.

حکمت 394

و آن حضرت فرمود: چه بسا سخنی که اثرش از حمله مؤثرتر است.

حکمت 395

و آن حضرت فرمود: به اندازه‌ای که بتوان قناعت نمود بس است.

حکمت 396

و آن حضرت فرمود: مرگ نه پستی و خواری، و خوشنودی به اندک نه دست

ترجمه نهج البلاغه، ص: 499

توسل به دیگران. آن را که بدون کوشش نصیبی ندهند با کوشش هم سهمی نمی‌دهند. روزگار دو روز است: روزی به سود تو، و روزی به زیان تو. هرگاه روزی به سود تو بود گردنکشی مکن، و هرگاه روزی به زیان تو بود شکینا باش.

حکمت 397

و آن حضرت فرمود: مشک عطر نیکویی است، مشکدانش سبک و بوی آن خوش است.

حکمت 398

و آن حضرت فرمود: فخر فروشی را بگذار، کبر خود را فرو ریز، و قبرت را یاد کن.

حکمت 399

و آن حضرت فرمود: برای فرزند بر عهده پدر حقی است، و برای پدر نیز بر عهده فرزند حقی است، حق پدر بر فرزند اینکه پدر را در همه امور جز در معصیت خدا اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر اینکه برای او نام نیکو قرار دهد، و وی را نیکو تربیت نماید، و به او قرآن تعلیم دهد.

حکمت 400

و آن حضرت فرمود: چشم زخم، و افسونگری، و جادوگری، و فال نیک واقعیت دارد، اما فال بد زدن، و اثرگذاری از یکی به دیگری در امور خرافی درست نیست.

بوی خوش، غسل، سوارکاری، و نظر به سبزه غم و اندوه را می‌زداید و کسالت را بهبودی می‌بخشد.

حکمت 401

و آن حضرت فرمود: هماهنگی با اخلاق مردم ایمنی در برابر کینه‌های آنهاست.

حکمت 402

و آن حضرت به کسی که در محضرش به سخن برخاست و سخنی گفت که از مانند او زینده نبود، فرمود: پیش از بال درآوردن پریدی، و به خردسالی بانگ زدی «شکیر» در اینجا اولی بالهائی است که بر پرنده می‌روید پیش از آنکه قوی و محکم شود. و «سُقْب» بچه شتر است، که تا بزرگ نشده فریاد نمی‌زند.

حکمت 403

و آن حضرت فرمود: آن که خود را به کارهای مختلف دراندازد تدبیرها او را واگذارند.

حکمت 404

حضرت را معنای «لاحول ولا قوه الا بالله» پرسیدند فرمود: با وجود خدا دارنده

ترجمه نهج البلاغه، ص: 500

چیزی نیستیم، و دارنده چیزی نمی‌شویم جز آنچه او ما را دارنده آن نماید، بنابر این وقتی ما را دارنده چیزی نمود که خود نسبت به آن دارنده‌تر است وظیفه‌ای بر عهده ما گذاشته، و هرگاه آن را از ما گرفت تکلیف آن را از ما برداشته.

حکمت 405

به عمار یاسر رحمه الله زمانی که گفتگوش را با مغیره پسر شعبه شنید فرمود: ای عمار، او را واگذار، چرا که او از دین چیزی نگرفته مگر آنچه که او را به دنیا نزدیک کند، و عمداً خود را به شبهه‌ها درانداخته تا آنها را عذرخواه خطاهای خود قرار دهد.

حکمت 406

و آن حضرت فرمود: چه نیکوست فروتنی توانگران برای تهیدستان به جهت به دست آوردن رحمت خدا! و بهتر از آن بزرگ منشی تهیدستان است با توانگران به خاطر تکیه کردن بر خدا.

حکمت 407

و آن حضرت فرمود: خداوند عقل را در کسی به ودیعت نگذارد جز اینکه روزی او را به وسیله آن نجات دهد.

حکمت 408

و آن حضرت فرمود: آن که با حق درآویزد، حق بر زمینش زند.

حکمت 409

و آن حضرت فرمود: دل کتاب دیده است.

حکمت 410

و آن حضرت فرمود: تقوا پیشوای اخلاق است.

حکمت 411

و آن حضرت فرمود: تیزی زیانت را علیه کسی که سخن به تو آموخت، و بلاغت گفتارت را بر ضد کسی که گفتارت را به صواب آورد به کار مگیر.

حکمت 412

و آن حضرت فرمود: در آراستگی ات همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی اجتناب کنی.

حکمت 413

و آن حضرت فرمود: شکیا آن است که چون آزادمردان شکیبایی ورزد، ورنه همچون تسلی نادانان بی تجربه تسلی یابد.

حکمت 414

[در روایت دیگری است که به اشعث بن قیس در تسلیت فرزندش فرمود:] اگر به مانند شکیبایی بزرگواران شکیبایی نمودی چه خوب، وگرنه چون فراموشی

ترجمه نهج البلاغه، ص: 501

چهارپایان فراموش خواهی کرد.

حکمت 415

و آن حضرت در وصف دنیا فرمود: دنیا می فرید و زیان می زند و می گذرد.

خداوند دنیا را به عنوان پاداش برای اولیائش، و کیفر برای دشمنانش نپسندید.

اهل دنیا چون کاروانند که در اثنای فرود آمدن، کاروانسالارشان فریاد برمی دارد که کوچ کنند.

حکمت 416

به فرزندش حسن علیه السلام فرمود: پسر! چیزی از دنیا را برای بعد از خود مگذار، زیرا برای یکی از دو نفر خواهی گذاشت: یا کسی که مال را در طاعت خدا به مصرف خواهد رساند، پس او سعادتمند می شود به چیزی که تو به خاطر آن بدبخت شده ای. یا کسی که آن را در معصیت حق خرج خواهد کرد، پس زیانکار گشته ای به سبب آنچه برای او فراهم آوردی، و وی را بر معصیت خدا کمک کردی. و هیچ کدام از این دو نفر شایسته نیستند که آنها را بر خود مقدم بداری. این سخن به صورتی دیگر هم روایت شده و آن این است:

اما بعد، آنچه از دنیا در اختیار توست پیش از تو مالکی داشته، و پس از تو به مالکی دیگر می رسد، و تو برای یکی از این دو نفر جمع می کنی: کسی که با فراهم آوردهات به طاعت خدا برمی خیزد، پس خوشبخت گشته به آنچه که تو به آن بدبخت شده ای، یا کسی که آن را در معصیت خدا خرج می نماید، پس زیانکار شده به آنچه که تو برای او جمع کردی. هیچ کدام از این دو نفر سزاوار نیستند که بر خود مقدم نمایی، و نه اینکه به خاطر او بر پشت خود بار گذاری. پس برای کسی که از دنیا رفته رحمت خدا را، و برای آن که مانده رزق پروردگار را امیدوار باش.

حکمت 417

کسی در محضر گفت: «اسْتَغْفِرُ اللَّهَ» فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام مردم بلندمرتبه است، و آن نامی است که آن را شش معناست: اول پشیمانی از گناه انجام گرفته، دوم تصمیم بر ترك گناه در آینده،

سوم پرداخت حقوق مردم تا خدا را ملاقات کنی و حقی از مردم بر عهده‌ات نباشد. چهارم اراده بر ادای هر حق واجبی که آن را ضایع کرده‌ای و آن را پردازی.

پنجم همت بر آب کردن گوشتی که از حرام بر وجودت روییده با اندو بر گذشته تا جایی که پوست را به استخوان بچسبانی و بین آن گوشت جدید روید. ششم چساندن رنج عبادت بر بدن چنانکه شیرینی گناه را بر آن چشانندی. آن گاه می‌گویی: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

حکمت 418

و آن حضرت فرمود: بردباری برای انسان چون قبیله است.

حکمت 419

و آن حضرت فرمود: بیچاره فرزند آدم، مرگش پنهان، بیماریهایش پوشیده، و کردارش نزد خدا محفوظ است، پشه‌ای او را می‌آزارد، جرعه‌ای گلوگیر او را از پا می‌اندازد، و عرق او را بدبو می‌سازد.

حکمت 420

نقل شده که آن حضرت در میان یارانش نشسته بود، زنی زیبا بر آنان عبور کرد، آنان دیده بر او دوختند، آن حضرت علیه السلام فرمود: دیده اینان به شهوت نگران، و این نظر اندازی موجب هیجان است، هرگاه یکی از شما به زنی که او را خوش آید نظر کند باید با همسر خود درآمیزد، که این زنی است همانند آن. مردی از خوارج گفت:

خدا این کافر را نابود کند، چقدر داناست! مردم برجستند تا او را نابود کنند، فرمود: او را واگذارید، پاسخ ناسزاگویی ناسزاست، یا گذشت گناه.

حکمت 421

و آن حضرت فرمود: از عقلت آن اندازه تو را بس که راههای گمراهیت را از رستگاریت بر تو ظاهر کند.

حکمت 422

و آن حضرت فرمود: به کار خیر اقدام کنید و چیزی از آن را اندک ندانید، که کوچکیش بزرگ، و کمش بسیار است، و احدی از شما نگوید: دیگری در کار خیر از من سزاوارتر است؛ که سوگند به خدا چنین خواهد شد. برای خیر و شر اهلی است، که هرگاه شما یکی از آن دو را ترك کنید اهلش آن را به جای شما انجام

ترجمه نهج البلاغه، ص: 503

می دهند.

حکمت 423

و آن حضرت فرمود: کسی که درونش را اصلاح نماید خداوند برونش را اصلاح می کند. و کسی که برای دینش کار کند خداوند دنیایش را کفایت می نماید. و هر کس آنچه را بین خود و خداست نیکو سازد خداوند آنچه را بین او و مردم است نیکو می نماید.

حکمت 424

و آن حضرت فرمود: بردباری پرده‌ای است پوشاننده، و عقل شمشیری است بُرنده، پس عیوبت را با بردباری بپوشان، و با عقل خود با هوایت بجنگ.

حکمت 425

و آن حضرت فرمود: خدا را بندگان است که آنان را برای منافع دیگر بندگان به نعمتها اختصاص می دهد، آن نعمتها را تا زمانی که بخشش می کنند در دست آنان وامی گذارد، و چون از بخشش منع کنند از آنان بگیرد و به دیگران تحویل دهد.

حکمت 426

و آن حضرت فرمود: عبد را نسزد که به دو صفت اعتماد کند: تندرستی و توانگری، چه اینکه در همان وقت که او را تندرست بینی ناگهان بیمار می شود، و آن زمان که او را توانگر بینی به ناگاه تهیدست می گردد.

حکمت 427

و آن حضرت فرمود: کسی که شکوه از حاجت را نزد مؤمن برد انگار نزد خدا برده، و هر که شکایت به کافر نماید چنان است که از خدا شکایت کرده.

حکمت 428

و آن حضرت در بعضی از اعیاد فرمود: این عید است برای کسی که خداوند روزه اش را قبول و نمازش را سپاس نهاده، و هر روزی که خداوند در آن نافرمانی نشود روز عید است.

حکمت 429

و آن حضرت فرمود: و آن حضرت فرمود: بزرگترین حسرتها روز قیامت حسرت مردی است که از حرام کسب ثروت کرده، و آن را مردی به ارث برده و در طاعت خدای سبحان انفاق نموده، پس به خاطر انفاقش وارد بهشت می گردد، و ارث گذارنده داخل جهنم می شود.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 504

حکمت 430

و آن حضرت فرمود: زیانکارترین مردم در معامله، و نومیدترینشان در کوشش مردی است که بدنش را در طلب آرزوهایش کهنه نمود، و مقدرات در این زمینه او را یاری نکرده، پس با حسرت از دنیا برود، و با گناه وارد آخرت گردد.

حکمت 431

و آن حضرت فرمود: رزق دو نوع است: رزقی که انسان را می طلبد و رزقی که انسان آن را می جوید، آن که دنیا را می طلبد مرگ دنبال اوست تا او را از دنیا بیرون ببرد، و آن که آخرت را می طلبد دنیا به دنبال اوست تا رزقش را به طور کامل از دنیا بستاند.

حکمت 432

و آن حضرت فرمود: اولیا خدا آنانی هستند که به باطن دنیا نظر کردند وقتی که مردم به ظاهرش نگریستند، و به فردای آن مشغول شدند وقتی مردم به امروزش پرداختند، در نتیجه از دنیا میراندند آنچه را که می ترسیدند آنان را بمیراند، و رها کردند آنچه را که دانستند به زودی آنان را رها نماید، زیاده طلبی دیگران را از دنیا کم یافتند، و یافتنشان را از دنیا از دست دادن دیدند. دشمنند آنچه را که مردم با آن آشتی هستند، و آشتی اند آنچه را که مردم با آن دشمنند. قرآن به آنان دانسته شد و

آنان به قرآن دانستند، کتاب به آنان بریاست و آنان هم به کتاب برپایند. امیدی فوق آنچه امید دارند، و بیمی بالاتر از آنچه بیم دارند نمی بینند.

حکمت 433

و آن حضرت فرمود: تمام شدن خوشیها و باقی ماندن گناهان را به یاد داشته باشید.

حکمت 434

و آن حضرت فرمود: بیازمای تا دشمن شوی.

عده‌ای از مردم این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند. آنچه مؤید این معناست که این جمله از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام است این است که ثعلب گوید:

ابن اعرابی برای ما روایت نمود که مأمون گفت: اگر نه این بود که علی فرمود:

«بیازمای تا دشمن شوی» من می گفتم: اَفْلِهَ تَجِبَرُ: دشمن بدار تا بیازمایی.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 505

حکمت 435

و آن حضرت فرمود: این نیست که خداوند باب شکر را بر عبد باز کند و باب افزونی نعمت را ببندد، و درب دعا را بر عبد بگشاید و درب اجابت را ببندد، و باب توبه را بر عبد باز کند و درب مغفرت را ببندد.

حکمت 436

و آن حضرت فرمود: سزاوارترین مردم به کرم کسی است که اجدادش از کریمان بوده‌اند.

حکمت 437

از حضرت سؤال شد: کدام برتر است عدل یا جود؟ آن حضرت فرمود: عدل امور را در جای خود قرار می‌دهد، و جود آنها را از جایگاه خود بیرون می‌برد. عدل حافظ عموم است، و جود سودبخش به عده‌ای خاص. پس عدالت شریفتر و برتر است.

حکمت 438

و آن حضرت فرمود: مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی‌دانند. (تکرار شماره 172)

حکمت 439

و آن حضرت فرمود: تمام زهد میان دو کلمه از قرآن است: خداوند سبحان فرمود:

«تا بر آنچه از دستتان رفته تأسف مخورید، و بر آنچه به شما رسیده شاد نگردید».

پس آن که بر گذشته اندوه نخورد، و بر آینده شاد نگردد هر دو جانب زهد را یافته.

حکمت 440

و آن حضرت فرمود: خواب چه شکننده است تصمیم‌های روز را!

حکمت 441

و آن حضرت فرمود: حکمرانیها میدان آزمایش مردان است.

حکمت 442

و آن حضرت فرمود: شهری برای تو شایسته‌تر از شهر دیگر نیست، بهترین شهرها شهری است که پذیرای تو باشد.

حکمت 443

[وقتی خبر مرگ اشتر رحمه الله به حضرت رسید، فرمود:] مالک و چه بود مالک! به خدا قسم اگر کوه بود کوهی جدای از کوهها بود، و اگر سنگ بود سنگی سخت بود، مرکبی به بلندای آن نمی‌رسد، و پرنده‌ای بر قله آن نمی‌پرد. «فند» به معنای کوهی جدای از کوههاست.

ترجمه نهج البلاغه، ص: 506

حکمت 444

و آن حضرت فرمود: اندک کاری که بر آن مداومت کنی بهتر است از کار زیادی که از آن خسته شوی. (تکرار شماره

حکمت 445

و آن حضرت فرمود: اگر در مردی خصلتی خوشایند باشد همانندی آن را در انتظار باشید.

حکمت 446

[به غالب بن صَعَصَعَه پدر فرزوق در گفتگویی که میانشان گذشت، فرمود:]

شتران بسیار چه شدند؟ گفت: ای امیرمؤمنان حقوق خدایی آنها را پراکنده ساخت فرمود: این پراکندگی ستوده‌ترین راههای پراکندگی است.

حکمت 447

و آن حضرت فرمود: کسی که بدون آگاهی به احکام، به تجارت برخیزد در ورطه ربا افتد.

حکمت 448

و آن حضرت فرمود: آن که مصائب کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا سازد.

حکمت 449

و آن حضرت فرمود: کسی که خود را گرامی داشت شهواتش نزد او خوار شد.

حکمت 450

و آن حضرت فرمود: مردی شوخی نکرد جز آنکه پاره‌ای از عقل خود را بیرون انداخت.

حکمت 451

و آن حضرت فرمود: بی‌میلی تو به کسی که به تو مایل است موجب کمی بهره، و میل تو به کسی که به تو بی‌میل است خواری نفس است.

حکمت 452

و آن حضرت فرمود: توانگری و تهیدستی پس از عرضه اعمال بر خدا معلوم می‌گردد.

حکمت 453

و آن حضرت فرمود: زیر همواره مردی از ما اهل بیت بود تا زمانی که فرزند شومش عبدالله رشد کرد.

حکمت 454

و آن حضرت فرمود: فرزند آدم را با نازیدن چکار؟ اولش نطفه و آخرش مردار است، روزی خود را نمی‌دهد، و مرگش را از خود نمی‌راند!

حکمت 455

از بهترین شعرا از حضرت پرسیدند، فرمود: این طایفه در يك نوع میدان مسابقه است فصاحت نتاخته‌اند تا برنده آنان معلوم شود، اگر چاره‌ای از پاسخ نباشد باید گفت: سلطان گمراه. مراد آن حضرت إِمْرُؤُ الْقَيْس است.

حکمت 456

و آن حضرت فرمود: آیا آزاد مردی نیست که این نیم خورده دنیا را به اهل دنیا واگذارد؟ برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، آن را جز به بهشت نفروشید.

حکمت 457

و آن حضرت فرمود: دو گرسنه‌اند که سیر نمی‌شوند: طالب علم و طالب دنیا.

حکمت 458

و آن حضرت فرمود: نشانه ایمان این است که راستی را در جایی که به زیان توست بر دروغی که به سود توست مقدم بداری، و اینکه گفتارت از کردارت بیشتر نباشد، و در سخن گفتن درباره دیگری از خدا پروا کنی.

حکمت 459

و آن حضرت فرمود: مقدّارت بر تدبیر غالب آیند تا بدان جا که گاهی آفت آدمی به تدبیر خود اوست. این معنا در گذشته (شماره 16) به روایتی با الفاظ دیگر گذشت.

حکمت 560

و آن حضرت فرمود: بردباری و درنگ دو فرزند دوقلویند که همت بلند آنها را می‌زاید.

حکمت 461

و آن حضرت فرمود: غیبت کوشش ناتوان است.

حکمت 462

و آن حضرت فرمود: چه بسا آدمی با ستایشی که از او شود فریب خورد. (تکرار شماره 16).

حکمت 463

و آن حضرت فرمود: دنیا برای دیگری به وجود آمده نه برای خودش.

حکمت 464

و آن حضرت فرمود: بنی امیه را عرصه مهلتی است که در آن می‌رانند، اگر در سلطنت و حکومت بینشان اختلاف شود، آنگاه گفتارها فریشان دهند، بر آنان پیروزی یابند.

«مردود» در اینجا مُفَعَّل است از «ارواد» و آن مهلت دادن است. این از فصیح‌ترین

ترجمه نُهج البلاغه، ص: 508

و شگفت‌ترین کلام است، گویی امام علیه السلام مهلتی را که بنی امیه در آن بودند تشبیه به میدانی کرده که تا پایان آن می‌تازند، و چون به نهایتش رسند نظام حکومتشان از بین می‌رود.

حکمت 465

و آن حضرت در مدح انصار فرمود: به خدا قسم اسلام را با بی‌نیازی پرورش دادند همچنانکه کَرِه اسب از شیر گرفته تربیت می‌شود، با دست‌های بخشنده، و زیانهای برنده.

حکمت 466

و آن حضرت فرمود: دیده سریند نشمینگاه است.

این سخن از کنایات شگفت آور است، انگار امام نشمینگاه را به مَشْك و چشم را به بند تشبیه نموده، چون بند را رها کنند مَشْك نمی‌تواند آنچه را در آن است نگاه دارد. مشهورتر و ظاهرتر این است که این قطعه از سخنان رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ است، وعده‌ای آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند. و این سخن را می‌برد در کتاب «المُقْتَضَب» در باب لفظ به حروف ذکر نموده، و ما در رابطه با این کنایه در کتاب خود که به مجازات آثار نبویه نامیده شده سخن گفته‌ایم.

حکمت 467

در یکی از سخنان خود فرمود: بر آنان حاکمی حکومت کرد که حق را برپا داشت و استقامت نمود، تا دین استقرار گرفت.

حکمت 468

و آن حضرت فرمود: بر مردم زمانی رسد بسیار سخت، که توانگران در آن زمان از آنچه در دست دارند انفاق نکنند در حالی که به نگاهداری مال امر نشده‌اند، خداوند سبحان فرموده: «احسان بین خود را فراموش نکنید». در آن زمان بدکاران بلند مرتبه، و خوبان خوار می‌شوند، تهیدستان هستی خود را از روی ناچاری به قیمت اندک می‌فروشند (و توانگران می‌خرند) در حالی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از چنین خرید و فروشی منع کرده.

حکمت 469

و آن حضرت فرمود: دو نفر در رابطه با من هلاک می‌شوند: عاشق غلو کننده،

ترجمه نهج البلاغه، ص: 509

و دشمن متجاوز از حد. (تکرار شماره 117).

حکمت 470

از توحید و عدل از آن حضرت سؤال شد، فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم نیاوری، و عدل آن است که او را متهم نکنی.

حکمت 471

و آن حضرت فرمود: در خاموشی از سخن حکیمانه خیری نیست، چنانکه در گفتار جاهلانه خیری وجود ندارد. (تکرار شماره 182).

حکمت 472

در دعایی که با آن طلب باران نمود، فرمود: خداوندا، ما را به ابرهای رام سیراب کن، نه ابرهای سرکش.

این سخنی عجیب رسا، چه اینکه آن حضرت علیه السلام ابرهای دارای رعد و برق و طوفان و صاعقه را به شترهای سرکشی که بار را از پشت خود می اندازند، و سواران خود را به زمین می زنند، و ابرهای خالی از این امور وحشتناک را به شترهای رامی که شیرشان را می دوشند و آنها هم فرمان می برند، و بر آنها سوار می شوند و آنها هم خوشرفتاری می کنند تشبیه نموده.

حکمت 473

به حضرت گفتند: ای امیرمؤمنان، چه می شد اگر مویت را خضاب می کردی؟ آن حضرت فرمود: خضاب آرایش است و ما در عزای هستیم. منظور آن حضرت مصیبت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

حکمت 474

و آن حضرت فرمود: مجاهد شهید در راه خدا پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت برگناه داشته ولی خودداری نموده. چنین انسان با عقی نزدیک است فرشته ای از فرشتگان باشد.

حکمت 475

و آن حضرت فرمود: قناعت گنجی است کنه تمام نمی شود.

تکرار شماره 57).

حکمت 476

[به زیاد بن ابیه هنگامی که او را جانشین عبدالله بن عباس در سرزمین فارس و قلمرو آن قرار داد، در سخنی طولانی که او را از گرفتن مالیات پیش از موعد آن نهی نمود، فرمود:]

ترجمه نهج البلاغه، ص: 510

عدالت را به کارگیر، و از سختگیری و ستم کردن حذر کن، چرا که سختگیری باعث آوارگی مردم شود، و ستم کردن کار را به جنگ کشاند.

حکمت 477

و آن حضرت فرمود: سخت ترین گناهان گناهی است که گنهکار آن را ناچیز بشمارد. (تکرار شماره 348).

حکمت 478

و آن حضرت فرمود: از جاهلان پیمان فراگیری نگرفته تا اینکه از دانشمندان پیمان آموختن گرفت.

حکمت 479

و آن حضرت فرمود: بدترین برادران آن است که آدمی برای او دچار زحمت شود.

چرا که تکلیف مستلزم رنج است، و این رنج را برادری که به خاطر او به زحمت افتاده اند باعث شده، پس او بدترین برادران است.

حکمت 480

و آن حضرت فرمود: زمانی که مؤمن برادرش را به خشم آورد از او جدایی نمود.

گفته شود: حَشْمَه و اَحْشَمَه: زمانی که او را خشمگین سازد، و گفته شده: یعنی شرمنده نماید، و «اَحْشَمَه» یعنی غضب و شرمندگی را برای برادرش بخواهد، و چنین برنامه‌ای مظنه جدایی است.

اکنون وقت آن است که به گزیده‌های کلام امیرالمؤمنین علیه السلام پایان دهیم، و خدا را بر توفیقی که بر ما منت گذاشت تا آنچه پراکنده بود جمع کنیم. و آنچه دور بود نزدیک نماییم، سپاس گزاریم. و همان طور که در ابتدا شرط کردیم تصمیم ما این است که اوراق سپیدی در پایان هر باب از ابواب کتاب اضافه کنیم، تا آنچه از دست شده در آن بگذاریم، یا آنچه دست یافتیم به آن ملحق کنیم. شاید کلامی که پنهان بوده برای ما آشکار گردد، و بعد از آنکه دور بوده به ما برسد. ما را جز به خدا توفیق نیست، بر او تکیه کردیم و او ما را کافی است و نیکو و کیلی است.

پایان این برنامه در ماه رجب سال چهار صد هجری است. درود خدا بر سید ما محمد خاتم انبیا، و راهنمای به بهترین راهها، و اهل بیت پاک، و اصحابش که ستارگان

ترجمه نهج البلاغه، ص: 511

یقین‌اند.

پایان ترجمه 1376 / 10 / 7

برابر با بیست و هفتم شعبان 1418

